



۹۴	نشر رساله ها و کتابهای اخلاقی	۱۷۰	مسابقه ادبی
۳۴۲	نگاهی بروزگار گذشته ایران	۱۸۰	مسلک ، عشق ، اعجاز
۲۶۶	نوروز بعد از اسلام	۳۷۲	مسئولیت مردها در تربیت زنان
۲۵۹	« در قبل »	۱۹۳	مشتقات کلمه دیب
۲۶۱	« در در بار پادشاهان ساسانی	۲۴۳	مطبوعات تازه
۳۷۱	« » ضفویان	۸۶ . ۲۰۷	مقاله راجع به باید نوشت
۲۶۳	« و فرس بهار کسری	۴۹	مقام شاعر
	و - ی	۲۰۰	مقایسه قیمت اجناس در آلمان
۲۸۳	وضع حاضر ایران	۹۹	مکافات و مجازات اجتماعی
۹۱	و عظم و تبلیغ	۴۰۲ ۱۰ ۳۰۲	مهمتی گنجوی
۳۲۶	یک قطعه ادبی	۶۳	موانع ترقی . ایران
۳۳۷	یکقطعه از کسایی مروی		ن
		۱۰۷	نامه . بزدرکرد بعیسویان



	ص	
۱۰۴	صنایع قدیم ایران	
۱۴	صنعت و صنایع مستظرفه	

ط

۴۱	طبقات اهالی در عهد ساسانیان
----	-----------------------------

ع

۲۳	عشق و آشیانه پدری
۱۳۲	علم اساطیر
۱۹۳	« اشتقاق لغات
۳۳	« و اخلاق
۶۰	عناصر ترقی در فطرت ایرانی

ف

	فقتنه مغول
	فرانکلن
۱۱۶	فرستادن محصلین بفرنگ
۱۵۳	فرش بهار کسری
۲۳۴	فن جغرافی در شرق
۱۷۳	فواید درس نقاشی در مدارس
۷۸	فوق العاده؛ فوق العاده
۲۰۹	

ق - ک

۳۱۸	قدیمترین کتاب در زبان فارسی
۲۰۴	کلمه های فارسی در زبان عربی

ل - م

۳۱	لذت مطالعه
۵۵	محصلین شرقی در آلمان
۵۲	مردهای ایران

۳۱۱	خرافات و اوهام در اروپا
۵۸	خصایص ایرانیان
۸۰	خطهای میخی در کتیبه های ایران
۱۶۴	خوشبخت کیست و خوشبختی چیست

د

۱۲۱	داستان خم نشستن افلاطون
۱۵۱	داستان کامبیز با پادشاه لیدی
۲۳۲	دژ هوخت گنگ « غزل »
۱۸۲	دقتر یادگاری دختر آلمانی
۲۵	دیروز و امروز
۱۲۲	دیوژن خم نشین

ر

۲۱	راه کامیابی در زندگی
۲۳۷ . ۳۰۴	رباعیات ختیم

ز

۱۹	زن در ادبیات غرب
۳۲۸	زننده کردن مردگان

س

۶۶	سلمان ساوجی
۳۰	سؤالهای علمی
۳۷	« اجتماعی

ش

۱۲	شرقشناسی و غیر بشناسی
۳۰	شکوفه های حکمت
۳۸	شورای جنگی داریوش اول

فهرست الفبائی سال نخستین مجله ایران‌شهر

<p>۲۵۰ ترانه نوروبی</p> <p>۶ تشکیلات داریوش اول</p> <p>۳۷۰ تربیت زنان</p> <p>۱۷ تعلیم و تربیت در ایران قدیم</p> <p>۳۷۳ « میان پارسیان هند</p> <p>۹۶ « پیته یک اردوی معلمین</p> <p>۹۸ تیاترها و سینماها</p> <p style="text-align: center;">ج</p> <p>۵۴ جراید در اروپا</p> <p>۱۰۳ جلوگیری از مضرات بیکاری</p> <p>۸۹ جنگ با فساد اخلاق</p> <p>۲۶ « دارا و اسکندر</p> <p>۱۷۹ جواب یکجوان انگلیسی بایران‌شهر</p> <p>۲۹۷، ۳۶۳ جواب سؤالهای دختر آلمانی</p> <p style="text-align: center;">چ</p> <p>۱۲۹ چند حکایت از دیوژن</p> <p>۲۰۰ چند مثل فارسی</p> <p>۳۱۶ « سؤال علمی</p> <p style="text-align: center;">ح</p> <p>۱۰۱ حفظ صحت و ورزش بدن</p> <p style="text-align: center;">خ</p> <p>۲۷۴ خاقانی و خرابه های مداین</p>	<p>۳۰۰ آثار حجاری عهد ساسانیان</p> <p>۴۳ اجسام دزه بینی خون</p> <p>۵۰ ادبیات چیست</p> <p>۲۵۳ اساس نوروبی</p> <p>۲۴۶ اشتقاق بعضی از لغات فارسی</p> <p>۱۴۳ اقتباس از جراید ایران</p> <p>۹۵ انجمنهای علمی و اخلاقی</p> <p>۱۸۱ انتخاب از مقاله های وارده</p> <p>۲۸۲ انقلاب و تربیت اجتماعی</p> <p>۲۸۶ « فرانسه و انقلاب ایران</p> <p>۲۸۳ « وتوده عوام</p> <p>۷۱ ایران‌شهر (معنا و دایره شمول آن)</p> <p style="text-align: center;">ب</p> <p>۱۱۹ بروان پاک سعدی غزل</p> <p>۲۹۶، ۳۵۸ « مناسبت قبر سیروس</p> <p>۴۴ بهترین تالیفات در باره ایران</p> <p>۱۴۶، ۱۷۶، ۳۶۰ « غزلیات حافظ</p> <p>۱۶۷ « کتابها برای ترجمه کدامست</p> <p>۱۹۷، ۲۱۷ « پستالوجی مجدد تعلیم و تربیت</p> <p style="text-align: center;">ت</p> <p>۸۳ تاریخ کشف خطوط میخی</p> <p>۱۵۰ « غزل »</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

غلطنامه مجله ایرانشهر

شماره	صفحه	سطر	غلط	صحیح	شماره	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۰	۱۴	بعم	بدهد	۷	۱۷۷	۱۴	ذوق	ذوق
۲	۱۹	۴	بایکی	یکی	»	۱۷۹	۱	اگر	ار
»	۲۳	۳	یشه	یشه	»	۱۸۳	۷	نازنان	بازنان
»	۶۸	۲	توسل	متوسل	۸	۱۸۵	۷	نجوبی	نجوبی
»	۳۲	۱۴	تلذذ	تلذذ	»	۱۹۳	۸	ریانی	آریانی
»	»	۲۳	ساعتها را	ساعتها	»	۱۹۶	۱۹	مینامیند	مینامیندند
۳	۵۳	۲۲	ضبط	ضبط	»	۲۰۰	۱	نیکنجی	نیکنجی
»	۵۴	۲۵	بیسر	بیشتر	»	»	»	توع	نوع
»	۵۵	۸	اتحصا	تحصیل	»	۲۰۳	۲۱	بالم	بی بالم
۴	۱۷	۱۱۰۱	با ایران	بایران	۹	۲۱۸	۱۲	سویسی	فرانسوی
»	۸۵	۱۲	را اولسون را	را اولسون را	»	۲۲۱	۱۶	مجبور	مجبور
»	۸۶	۱۲	حزفها	حزفها	»	۲۳۳	۱۱	شنون	ستون
»	۹۱	۹	در ویش	در ویش	»	۲۴۴	۶	ابی	ادبی
۵	۱۰۸	۵	پاشا	پادشاه	۱۰	۲۵۳	۳	هرون	حرون
»	»	۲۶	نادشاه	پادشاه	»	۲۵۹	۱۸	ای	نای
»	»	۱۷	یاچار	ناچار	»	۲۶۵	۱۲	میوها	میوه هاو
»	۱۱۱	۱۵	همال	همان	»	»	۲۰	استیلا	استیلا
»	۱۱۶	۱۱	طوری	بطوری	»	۲۷۳	۵	ایرانی	ایران
»	۱۱۷	۸	مثللی	مثلهای	۱۱	۲۹۲	۲۱	موقعیکه	موقعیکه
»	۱۳۹	۵	وضاع	اوضاع	»	۲۸۵	۱۹	تعلیم	تعلیم و تعلیم
»	۱۴۶	۲	غزلیاب	غزلیات	»	۲۹۶	۱۶	همه اش را	همه اش
۶	۱۵۱	۱۲	سیاه	یونان	»	۳۰۱	۹	میدهم	میدهم
۷	۱۷۴	۷	یزمین	بزمین	»	۳۱۱	۵	خرافات	خرافات

ترتیب و شرایط اشتراک سال دوم ایرانشهر

فقر معارف و بی‌قدری علم و معرفت در مملکت ما به اندازه ای حکمفرماست که در انتشار این مجله، ما تا ایندرجه وطن خودمانرا دوچار سفالت معنوی و انحطاط اخلاقی تصور نکرده بودیم. باوجود این بی‌همتای هموطنان و بانداستن و سایل لازم و بخصوص بضاعت کافی باز تا آندرجه که میتوانستیم در تکمیل نواقص مجله و ایفای و عده خود کوشیدیم. عشق مسلک یگانه مشوق ما و کوشش روز افزون سرمایه‌ازی ما و ثبات و پایداری یگانه امید بخش ما بوده و باز هم خواهد بود. ماباهمان عشق و صمیمیت و متانت بنشر سال دوم مجله آغاز میکنیم ولی تجربه‌ها و مطالعه‌های این یکسال بر ما ثابت کرد که برای کندن ریشه این انحطاط اخلاقی و برای خشکاندن این محیط متعفن فرومایه پرور بیش ازینها فداکاری و جانفشانی لازمست.

اینک ما بهر اندازه که بی‌همتی از هموطنان خود می‌بینیم بر همت خودمی افزائیم و بفدا کاریهای بزرگتر خودمانرا حاضر میکنیم و اینک مجله را از سال دوم دو مقابل بزرگ یعنی هر شماره را مانند این شماره ۶۴ صفحه میکنیم ولی قیمت را در میزان سال اول نگاه میداریم یعنی در ایران چهل قران و برای معامین و شاگردان مدارس بشرط فرستادن وجه اشتراک مستقیماً و قبلاً بنحود اداره ۳۵ قران و در خارج یک لیره انگلیسی قرار میدهیم.

فقط در مقابل این فداکاری خواهشی که از معارف‌پروران و دوستان داریم اینست که هر کس مایل اشتراک است وجه سال دوم را یا مستقیماً و یا توسط و کلای مجله قبلاً برای ما برسانند که اقلأً بعضی از لوازم مهم مجله را تدارک بکنیم.

درین تازگی در یکی از نمایشهای لشکری یک صاحبمنصب بزرگ انگلیس با کمال مسرت اظهار نمود که با اینکه اغلب عمر خود را در امور لشکری گذرانده و بسی نمایشها را امتحان کرده کمتر فوجی را دیده است که در اندک زمان باین خوبی نمایش داده باشد.

علاوه بر همه هنرهای فوق، اینقوم آراسته بصف سخاوت اند و نسبت بعدد خودشان هیچ قوم در هیچ جای عالم در سخاوت با اینان همسری نکرده است و از برکت همین سخاوت محبوب القلوب همه هستند چنانکه عدد نفوس اینقوم هشتاد هزار را نمیگذرد ولی سالی بیش از ده کرور که یکهزار لک روپیه باشد در راه امور خیریه صرف میکنند و هر قوم از آن فایده میبرد. از انسان گذشته بجهت جانوران سلیم نیز دواخانه ها بر پا کرده اند. و چون از خود سلطنت مخصوص ندارند جای آن نیست که هیچ گمان خیانتی باینان برود.

اگرچه صحیح است که اینان وفادار ترین رعیت دولت انگلیس اند ولی سبب آن اینست که در دوره این سلطنت توانسته اند جوهر فطری خود را نشان داده بترقیات امروزه برسند پس به بهترین وجهی بدولت حقیقی خود و بخاک نیاکان خود یعنی ایران همه نوع خدمت با کمال وفاداری خواهند کرد.

دولت ایران را لازم است که چند نفر از اجزای خود را بهندوستان گسیل فرماید تا با بزرگان اینقوم مشورت نمایند و از طرف دولت به ایشان اطمینان کامل داده و به عودت بخاک قدیم خود تشویق بشود تا این فرزندان کوروش و داریوش ملک نیاکان خود را بجلال و آبادی روزهای پیشین ترقی بدهند.

پارسیان پیشقدم بر دیگران میباشند. بموجب این راپورت عدد باسوادان این قوم در صدی هفتاد و یک است و اگر مردمان کمتر از پانزده ساله را کنار بگذاریم این نسبت بصدی هشتاد و سه میرسد.

از مردان پارسی چهار از پنج و از زنان تقریباً دوثلث باسواد میباشند. در میان مرد هائیکه بالا تر از پانزده سال دارند فقط صدی هشت و در میان زنها صدی بیست و شش بیسواد پیدا میشود.

از پرتو همین تربیت است که در تمام امور دولتی رابطه دارند و ریاست امور بزرگ بآنها سپرده میشود. چنانکه نویسندگان واقف بارها مینویسند که اگر هندوستان از وجود پارسیان خالی میبود تاریخ هند با قلم دیگر نوشته میشد. شهر بمبئی که امروز یکی از بنا در معتبر عالم و دویمین شهر آباد و زرخیز هند است، ترقی و آبادی آن صدی هشتاد مدیون ریج دست پارسیان است.

در میان اینان نه فقط پروفیسور های قابل موجودند بلکه همه گونه اشخاص با علم و معرفت از قبیل طبیبها و مهندسا و قانون دانها و استادان صنعت و حرفت و متخصصین فن زراعت و معدن شناسی و صاحبان کارخانه و تجارتخانه های بزرگ نیز پیدا میشوند و در بسیار جاها با خود انگلیسها همسری و رقابت میکنند و بلکه در بعضی اوقات گوی سبقت را از آنان میربایند. چنانکه در بسیاری از امور ملکی مدیریت با پارسی و معاونی باشخص انگلیسی است.

فقط در خطمی که اینان چند ان رابطه نداشتند امور لشکری بود که آنها در یکسال و نیم پیش حقوق آموختن مشق نظام و بکار بردن حربه بایشان داده شد از آنوقت داخل نظام شده و چنان پیشرفت کرده اند که

آیا چه خدمتی بوطن خود کرده و در آبادی و اصلاح مملکت و ترقی آن کدام قدم‌های جدی و مفید را برداشته اند.

پس در ایران باید اول مردها را تربیت کرد تا اخلاق و عادات نیکو فراگیرند و بفهمند که در تربیت و تعلیم دختران خود مسؤولیت بزرگی دارند و زن نباید مانند عروسک دست آنان باز بچیده شده همواره خائف و لرزان و بیحس و مطیع اوامر و حشیانه آنان بشوند. مردان ایران باید بدانند که قسمت بزرگی از بدبختی‌های آنان از نداشتن زنهای با تربیت و با علم است و تا زنان ایران تربیت نشوند و دختران ایرانی مانند پسران از نعمت علم و معرفت بهره‌مند نشوند هیچوقت ملت ایران روی حیات حقیقی اجتماعی را نخواهد دید و هرگز ثمره زندگانی شیرین یک خانواده خوشبخت را نخواهد چید. کمینه اشرف تبریزی

۳ - تربیت و تعلیم در میان پارسیان هند

چون در شماره هفتم مجله اشاره شده بود که برای توسیع دایره معارف ایران خوبست از پروفیسورهای پارسی هند دعوت بشود، لازم دیدم چند کلمه در خصوص این گروه فرزندان ایران یعنی پارسیان هند بنویسم. گرچه بنده ایرانی هستم اما سالهاست در میان پارسیان هند زیست دارم و تا یکدرجه از استعداد آنان باخبرم. در خصوص تربیت و تمدن اینان شرحی جداگانه بزبان انگلیسی که سواد را پورت رسمی دولتیست راجع بتعلیم و تربیت پارسیان هند میفرستم که عرایض مرا تصدیق میکند. چنانکه درین را پورت ملاحظه میکنید بموجب احصائیة رسمی سال ۱۹۱۱ راجع بتعلیم و تربیت در میان پیروان مذاهب مختلف هند،

و آشنایی و جاروب کردن خانه کار دیگری از زن ساخته و پر داخته نیست و حال آنکه استعداد و ذکاوت و قابلیت زنان ایرانی کمتر از مال زنان فرنگی نیست و بوسیله تربیت و تعلیم اینها نیز میتوانند برای ترقی و سعادت نوع خود بکوشند و خود را جزو آتزنها بکنند که ویکتور هگو در باره آنها گفته است که «قرن بیستم قرن زن است».

مصطفی طباطبائی طهرانی معلم ادبیات فارسی و عربی و انگلیسی
در مدرسه ایرانیان بمبئی

۲ - مسؤلیت مردها در تربیت زنان

اگر در ممالک فرنگ بعضی از زنهای نامی و تاریخی بوجود آمده و شهرت و معروفیت پیدا کرده اند عجب نیست زیرا که قرنهایست در آن ممالک در تربیت و تعلیم زنان میکوشند. برای دختران بقدر پسران مدرسه ها و دارالترتیبه ها و نمایشگاهها و کتابها و انجمنها و روزنامه ها موجود است و البته اینها بی اثر نخواهد بود اگر مردان ایران هم مثل سایر ملل از کوچکی میان دختر و پسر و در بزرگی میان زن و مرد فرقی نگذاشته و در تربیت و تعلیم آنها بدون ملاحظه میکوشیدند حتماً زنان ایرانی هم راه شرافت و سعادت را پیش میگرفتند و نسبت به استعداد فطری و کسبی خود در خوشبختی و ترقی جامعه شرکت مینمودند. ولی جای تاسف است که مردان امروزی ایران هنوز در همان عقاید قدیم و رسوم دیرین باقی مانده و خیال میکنند که زن نسبت بمرد وجودیست بی اهمیت و لیاقت و هرگز قادر بتحمّل بار مسؤلیت امور اداری و اجتماعی نیستند. حالا من سؤال میکنم این همه پسران ایرانی که مدتها در خارجه و داخله مشغول تحصیل بوده و مبالغی کزاف درین راه صرف کرده اند

چنانکه در بعضی از مقاله ها اشاره کرده اید سعادت و خوشی هر قوم و ملتی مربوط و منوط بنحوشبختی زن است. مرد وزن هیچیک بتنهائی انسان نیستند و هر دو در تهیته و ایجاد نیکبختی و افتخار انسانی شریک و انسان کامل عبارت از هر دو آنهاست.

اگر کسی امروز در ایران بحال زن رحمت آورد و کلمات تلطف و عطوفت را در باره آنها بگوید فوراً عالم نمایان دینفروش که از خدا و خلق غیر از خویشتن چیزی را نمی بینند او را مبداء خطیئات و مرکز سیئات نامیده باچماق تکفیر سرش را میکوبند و بنضیحتترین و شرمنه کترین طرزی طرد و تبعیدش را تقاضا مینمایند.

اگر کسی پیدا شود و باین زبان بسته ها بگوید که شارع مقدس و مؤسس دین مبین اسلام نسوان را از مذلت و گمنامی رهائی بخشود، اعراب را از دختر کشی ممانعت فرمود و این فرشته های منزله را در هیئت اجتماعی مقامی داد و حقوق و امتیازات مخصوص برای آنها تعیین فرمود بی تأمل برای قتلش دامن همت بکمر میزنند.

هنوز مردم ایران جز خدمت خانه و افزودن نسل کار دیگری از زن انتظار ندارند و هنوز هم در تحت تأثیر موهومات و خرافات دین بدنیاء فروشان باقی و معتقدند که زن مسبب بد بختیهاست، زن ناقص العقل است، زن شیطان رجیم است، زن نباید در راه پر زحمت زندگانی قدم بزند، زن نباید باشرافت و عفت و نجابت بسعی و عمل و کارگری مشغول باشد، زن نباید برای جلوگیری از مفاسد اخلاقی و انحطاط نفسانی تحصیل هنر و کسب کمال و افتخار نماید، زن نباید در حقوق مدنی و سیاسی بهره و نصیبی داشته باشد و بالاخره عقیده اینها اینست که غیر از بچه داری

از مقالات وارده

بعضی مقاله‌های مفید در موضوعهای مختلف ماداره رسیده که بجهت تنگی جا تاکنون نتوانسته ایم آنها را درج بکنیم. درینجا بعضی از آنها را بطور اختصار درج و بقیه را بشماره‌های آینده می‌گذاریم:

۱ - تربیت زنان

تعلیم و تربیت در طایفه نسوان که تربیت اولی اطفال یعنی مهمترین قسمت‌های تربیتی آنان بعهده آنهاست از چندین نقطه نظر لازم و ضروری بنظر می‌آید. زنان میزان ترقی یک ملت و موقع آنان درین جهان حایز بزرگترین درجه از عظمت می‌باشد. زنان گوهرهای گرنهائی هستند که تاکنون در جامعه ملیت، قدر و قیمت آنان شناخته نشده است.

تعلیم و تربیت زنان هم خوشبختی شخصی را تهیه و هم قوه تازه در هیئت اجماع تولید میکند و این قوه آنها را در فراهم آوردن موجبات تعالی و وسایل ترقی شریک مرد هامیسازد. در نتیجه همین تعلیم و تربیت است که مشاهده می‌نمائیم امروزه نسوان سایر ممالک در عزت و مناعت نفس و علو اخلاق بهره کافی برده و شعایر محبت و سراپر عشق بی آرایش را در قلوب مردان خود جای داده اند.

زن در عالم متممین بحقوق مدنی و سیاسی نایل شده و در همه جا در وظایف و مساعی عمومی شرکت جسته و در انتظام و آسایش بشری کوشش میکنند. اما زنهای مملکت ما بقدری گرفتار بد بختی و اسیر سرینجه رنج و ذلت هستند که خارج از تصور است. این بیچارگان از هر جهت بیچاره ترین تمام طبقات بوده و معاملاتی که در باره اسرای قرون وسطی میشد در باره آنها معمول است و از روی راستی و حقیقت میتوان گفت که طایفه ای بدبخت تر و محرومتر از زنان ایران نیست.

خانم صغیه غفار زاده از وین	س . م . س . برلین	خانم جمالزاده از برلن
قوة اراده - همت بلند	معرفت بنفس	حسن شرافت
عزت نفس و پاکدامنی	محبت معقول	حسن مسئولیت
تحصیل علم	سیر در عالم و انفس	شغل مطوع اختیاری
ایمان بوحدایت خدا	حسن سعادت	رضا و نیک بینی
تدریس دختران ایرانی	نقاشی و شاعری	.. ؟
طبیعت حاذقه	یاستور عالم فرانسوی	.. ؟
در ایران	اصفهان آزاد	روم
در همین زمان	قرنها بعد ازین	در عهد ره نسانس
تفرین والدین	نفهمی	بر عکس خوشبختی
زحمت دوستی	؟	؟
ذکاء الملک مرحوم	آناطول فرانس، حافظ، ولتر	خیام، آناطول فرانس،
رفائل و فیدياس	گاستون لاتوش فرانسوی	بوکلین سویسی
موزار	وردی ایتالیائی	نمیدانم
آبی آسمانی، گل سرخ	؟	سرخ آتشی
شاه عباس بزرگ	دانتون از مؤسسين انقلاب	؟
شهر بانو	قرّة العین	؟
خیام و سعدی	حافظ، موسه، شیلر	؟
علی - لیلی	؟	؟
معاویه	؟	؟
مردم آزاری	؟	؟
تزویر و ریا	بی حسی	خست
از جدائی	ازیر حمی	از پیری
با قلابو با دوغ	؟	؟
شکبیائی	؟	؟
آنراکه بخود نمی پسندی در حق دیگران روا مدار		؟

- سؤالا جوابها از خانم صدیقه دولت آبادی از طهران خانم منشی زاده از بمبی
- ۱ بهترین صفات مرد ؟ عزم و استقامت با محبت واقعی
 ۲ « زن » ؟ درستی توام با ذکاوت
 ۳ « مشغولیتها » ؟ خواندن و نوشتن، مصاحبت دانشمند
 ۴ خوشبختی چیست ؟ توانائی کامل
 ۵ بهترین حرفتها ؟ نویسندگی و معلمی
 ۶ که میخواستی باشی ؟ چون در ایران زن ضعیفست مرد توانا
 ۷ در کجا « » ؟ ایران آباد
 ۸ درجه تاریخ « » ؟ وقت حاضر
 ۹ بدبختی چیست ؟ ناتوانی
 ۱۰ صفات عمده تو ؟ بی آزاری و جدی بودن
 ۱۱ بهترین نویسندگان ؟ حاج میرزا یحیی دولت آبادی
 ۱۲ « نقاشان » ؟ کمال الملک
 ۱۳ « موسیقی نیکاران » ؟ فاریابی مخترع تار
 ۱۴ محبوبترین رنگها ؟ سفید، گل ترکس
 ۱۵ « مردان تاریخی » ؟ شاه عباس بزرگ
 ۱۶ « زنان » ؟ ژان دارک فرانسوی
 ۱۷ « شعرا » ؟ سعدی
 ۱۸ « نامها » ؟ ایران
 ۱۹ منفورترین مردان ؟ عمر، سبب اصلی ضعف و خرابی ما
 ۲۰ بزرگترین خطاها ؟ دوست صمیمی را آزدن
 ۲۱ زشت ترین اخلاق ؟ تزویر، دور غکونی
 ۲۲ از چه بیشتر
 مینرسی ؟ از خیانت بوطن
 ۲۳ بهترین غذا و
 شروپها ؟ نان و شیر
 ۲۴ طبیعت و مزاج تو ؟ صبور و ملایم
 ۲۵ معشوق فکری تو ؟ عشق با حقیقت و وفا قابل قبولست
- شرافت نفس امانت و دیانت
 یادگامنی، علم معاش و خانه داری
 خواندن تاریخ و رمانهای اخلاقی
 آزادی فکر، بانام نیک مردن
 دکتری
 بی نظیر در علم و فضل
 آنجا که آفتاب تمدن بیشتر بتابد
 بکترین بعد ازین
 صحبت نا جنس
 محبت و مهرمانی
 الکساندر دوما
 مانی بقول مشهور
 فاریابی
 سفید، گل یاسمن و بهار نارنج
 کاوه آهنگر، شاپور اول
 ملکه ویکتوریا
 فردوسی، نظامی، ختایم
 ایران دخت
 اسکندر یونانی
 خیانت بوطن
 حقد، حسد، طمع
 از بند نامی
 مایه سد جوع و دفع عطش
 خورده بینی و حساسی
 قانون برادری و برابری

از همه جا بی خبر مانده وسیله تبادل افکار و اتصال روابطی با جایی نداشتند و بهمین جهت بسا اتفاق میافتاد که فلان شخص شخصی که از کارهای عمده خود دست کشیده و از طرف دولت برای مذاکره با عمله هائی که در فلان شهر دست از کار کشیده و قیام کرده بودند بطرف آنشهر رهسپار میشد و قتیکه بد آنجا میرسید میدید آنها از آسیا ریخته و عمله ها در بین زمان مسافرت بیفایده ایشان آشتی کرده و مشغول بکار شده اند و هكذا بسیاری از امور تجاری و اقتصادی و سیاسی دیگر . ولی بدیهی است ارباب فن پس از چند بار تجربه عاقبت در این کار هم بمقصد خود رسیدند و اکنون در قطار هائی که از برلن به هامبورگ میروند در یک اطاق مخصوصی تلفون بی سیم هست که هر مسافری از آنجا با هر نقطه که بخواهد درست بهمان آسانی تلفون با سیم میتواند صحبت و گفتگو کند و این اولین بار است که در دنیا چنین چیزی دیده میشود و این هم تا کنون مخصوص مملکت آلمان و فقط منحصر بخط برلن و هامبورگ است . چه عهدی بقم و کاشان خواهد رسید الله اعلم .

امضا : نمره ۷۴ - برلین

* * *

جواب سوآلهای دفتر دختر آلمانی

در شماره گذشته چهار جواب در پاسخ سوآلهای شماره هفتم درج کردیم اینک چند جواب دیگر نیز رسیده که باستثنای یکی همه از طرف خانهای ایرانیست . ما بترتیب تاریخ ورود جوابها ، بعضی از آنها را درج وما بقی را برای شماره دیگر میگذاریم .

ایرانشهر

بتواند از زیر کرسی با مسافری دور دست سر مزاح و شوخی را باز کند و بپرسد آیاماست مُصِیب و خرماي بصره نوش جان کرده و جواب بشنود «خدا نصیب شما هم بکند». این او آخر کار تلفون بی سیم بجائی کشیده که در کوچه های پاریس مردم ساعت چهار بعد از ظهر (که باختلاف فصول اربعه فلان قدر بدسته مانده خودمان میشود و درست وقت نماز عصر است) در مقابل اداره روزنامه مشهور «تات» (بروزن نان بزبان فرانسه بمعنی زمان است) جمع شده و آواز و موزیکی را که از بالای برج «ایفل» (بروزن بیدل برجی است آهنی بشکل زردک که حویج باشد و چند سال است در پاریس ساخته اند و هنوز هم خراب نشده و در اینجا هم باز این فرنگها بدقولی کرده اند) خنیاگران و مطربان معروف میخوانند و مینوازند و بتوسط تلفون بی سیم اداره مزبور میرسد مچانا گوش میدهند و حتی در یک روزنامه خواندم که در روز افتتاح مجلس مجمع ملل که بین خودمان بماند، مضحکه ملل شده نطق افتتاحیه آنرا بتوسط تلفون بی سیم در مجلس شورای ملی انگلستان میشنیدند و در آنجا دستگاه تلفون را طوری تعبیه کرده بودند که صدای ناطقی که در شهر ژنو (بروزن کنف شهری است در مملکت کوچک آزاد و آباد سویس) بلند میشد در پارلمان انگلیس منعکس شده و تمام حضار میشنیدند. ولی باوجود این تا همین او آخر علمای فن کامیاب نشده بودند که این تلفون بی سیم را در اطاقهای قطار راه آهن هم بکار ببرند و این مسئله خیلی اسباب تأسف بود چون ارباب امور از وقتی که بقصد سفری سوار راه آهن میشدند تا وقتی که پیاده میشدند مثل این بود که دیگر در این دنیا نباشند چه

کشکول اخبار

در زیر این عنوان می‌خواهم پارهٔ چیزهای شنیدنی را که درین صفحات واقع می‌شود مرتباً بعرض خوانندگان محترم مجلهٔ ایران‌شهر برسانم بدیهی است این اخبار تا از فرنگستان که خاک از ما بهترانش میتوان گفت بآن سرزمین نازنینی برسد که هنوز دستور کارهای روزانهٔ مخلوق آن از روی تقویم مردهٔ یوسیده‌ای گرفته می‌شود و برای خاطر الاغ علیه العلوقة و الشلاخی بازارها بسته قیام ملی برپا می‌شود دیگر چنین اخباری شاید چندان تازگی نداشته باشد ولی چه کنیم که بین ادارهٔ «ایران‌شهر» و آبدارخانهٔ خوانندگان محترم ما در ایران از کوچهٔ عربهای طهران گرفته تا بیدآباد اصفهان هنوز از این دستگاههای تلفون بی سیم جدید الاختراع آلمانی که در واگونها و اطاقهای قطار خط آهن بین برلن و هامبورگ نصب شده موجود نیست.

این آخرین اختراعی است که در فن آلات و ادوات ماشینی که در زبانهای فرنگی بفن «تیکنیک» (بروزن فعلیل بکسر الفاء وسکون العین) معروف است بعمل آمده. تلگراف بی سیم که حالا دیگر حتی در آن طرفهای خودمان هم که مردم عرض سلام و دعای خود را از این شهر بآن شهر چاپاری بوسیلهٔ قاطر و گاری بی پیر بی فتر می‌فرستند از کفر ابلیس و قافیه‌های مرحوم شیخ الرئیس و ایرانشواهی بعضی از وکلای ، تدلیس مشهورتر است ولی تلفون بی سیم که مدتی نمی‌شود میان این فرنگیهای از همه چیز بی خبر متداول شده چیز بی لطفی نیست که مثلاً انسان بدون سیم و بدون ترس از جوابهای ترش و شیرین «مرکز»

بیانیست که نسبت بسایر غزلیات و ابیاتش نمیتوان داد. گوئی بوستانیست
بر از گل که هر کدام رنگ و بوئی خاص دارند که مزیت و رجحان آنها
بر یکدیگر دشوار مینماید

با وجود این نمیتوان گفت تمام اشعار حافظ دارای یک سبک و روش
است چه بسیار از آنهاست مینماید و گذشته ازینکه بعضی از آنها ملحقات
است بسیار دیگرش از خود حافظ است چه اختیار شعر بدست طبع و
طبع هم همیشه بر یک حال نیست ولی این مسئله دخلی بمسلك و عقیده
او ندارد.

در خاتمه عرض میکنم شاعر شیراز اسرار حکمت یا تصوف را در لباسهائی
در آورده که هر کس بخواند بی اختیار مجذوب میشود و فی الواقع درینکار
استادی بخرج داده اگر چه اشعار سعدی و فردوسی و نظامی از حیث فصاحت
و بلاغت مرتبه اول را دارا هستند ولی بعقیده بنده هیچکدام مثل حافظ
دل نمی ربایند و بهمین جهت اشعارش بزم عارف و عامی را رونق داده و
از دل درویشان گوشه نشین و زاهدان صومعه گرفته تا دردکشان مجازی و
دهاقین و کسبه همه را تسخیر کرده تا بدرجه که دیوانش را مقدس شمارند
و اشعارش را معجز دانند و خودش را لسان الغیب خوانند. گوئی فروزنده
آتشکده پارس است که ایرانیان عزیزش میدارند چنانچه خود فرموده :

از آن بدیر مغام عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

قاهره - عبدالله متخلص بر سوا

* * *

خواجۀ شیراز هم بنابر حال سالک و مقامیکه طی میکند سخن رانده و اسرار و شرایط درویشی را فاش کرده. گاهی با عاشقان سوخته دل که عشق مقصود صبر از کفشان ربوده همدردی نموده میسراید: « دیده دریا کنم و صبر بصحرا فکنم » زمانی آنانرا دلگرم کرده فرماید:

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست عاشقی شیوۀ رندان بلاکش باشد
وقتی بتسلّی آنها زبان گشوده گوید:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید
و در بیان اینکه هیچکس بکنه اسرار طبیعت پی نبرده و نمیرد فرماید:
حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا
و یا « کس ندانست که منزلگه جانانه کجاست » و در توضیح اینکه انسان نمونه عالم اکبر و قابل ترقی و دارای نفس ناطقه است میگوید:

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت زیبگانه تمام میکرد
و فی الواقع هیچ ربطی به اشعار فوق ندارد و دلیل این نمیشود که انسان میتواند پی بکنه اسرار طبیعت برد بلکه استعداد او را مینماید چنانچه از شعر:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
قابلیت نفس انسانی و احتیاج او بر عالم غیب هر دو معلوم است.

از مطالب فوق بخوبی معلوم میشود که تشخیص اینکه کدام یک از غزلیات حافظ از همه بهتر است امریست مشکل چه گذشته از اینکه چنانچه در شماره شش همین مجله فاضل محترم آقای میرزا عباسخان اقبال نگاشته اند ذوق دخیل است هر غزل حافظ بلکه هر فردش راجع بمقامی و تفسیر

روزه یکسو شد و عید آمد و دلها برخاست - می بمیخانه بجوش آمد و می باید خواست . باده نوشی که درو هیچ ربائی نبود - بهتر از زهد فروشی که درو روی ریاست - چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم - باده از خون رزان است نه از خون شمایست . پس از آن مانند پدر مهربان یا طیب حاذق که زهری از برای صحت و از روی حکمت بمریض داده و از ترس اینکه مبادا زیادی باشد بتریاق اشعار دیگر رفع مینماید و میفرماید:

ایکه دایم بجوش مغروری گر تورا عشق نیست معذوری

مستی عشق نیست در سر تو رو که تو مست آب انگوری

در حقیقت این اشعار مخالف اشعار فوق نیست بلکه مقصود یکیست چه در آن باده نوشی را به ریا و تزویر ترجیح داده و درین فضیلت حقیقت را بر مجاز معین کرده و مؤید همین گفته است : فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید - شرمنده رهروی که نظر بر مجاز کرد « بعلاوه اگر بخاطر بیاوریم که شعرا خود را مجاز دانسته که بر حسب حال و مقام اعمال مذمومه را بستانند یا بنحود نسبت دهند دیگر جای اعتراض بر اشعاریکه در دیوان حافظ از ینقبیل ملاحظه میشود گرچه معنی باطنی هم نداشته باشد باقی نماند

اما در خصوص عقاید فلسفی حافظ فعلاً باید دانست که چون صوفیان معتقد بمقامی چند چون مقام طلب و معرفت و عشق و توحید و حیرت و فنا و بقا هستند و در هر یک ازین مقامات شرایطی واجب دانند که بسا مخالف شرایط دیگر است که درینجا محل شرح و بسط نیست و همین یکفرد شعر مولوی کافیتست که میفرماید :

است بوست چون رسید از پادشاه گر کی مایوس میباشد گناه

کسانیکه از تصوّف و عرفان و رموز و اصطلاحات صوفیان و حالات و سیر و سلوک ایشان اطلاعی دارند بمجّرد دیدن دیوان حافظ و خواندن دو سه غزل آن یقین قطعی خواهند کرد که شاعر سخنور ما در زمره آنفرقه است و اطلاعی عظیم از عقاید آنقوم داشته بحتمل بعضی از اشعار شان چون « صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد، » و « صوفی گلی بچین و مرقع بخار بخش » و « کاین حال نیست صوفی عالمقام را، » جمعی را در شک اندازد ولی بخوبی معلومست که حافظ همانطور که عبادت از روی ریا و سالوس و محض فریب عام را مذموم دانسته اعمال صوفیان حقه باز را نیز ردّ فرموده چنانکه گوید « نقد صوفی نه همه صافی و بیغش باشد ای بسا خرّقه که مستوجب آتش باشد » یعنی اسم را گذاشته رسم را گرفته و از اشعارش بخوبی آیین تصوّف معلوم و هویداست چنانچه در توحید میفرماید: اینهمه عکس می و نقش مخالف که نمود - یکفروغ رخ ساقیست که در جام افتاد. و « در ازل بر تو حسنش ز تجلی دم زد - عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد، » و در مقام فنا گوید: عاشق سوخته دل تا به بیابان فنا - نرود در حرم دل نشود خاص الخاص « و « گفتم که کی ببخشی بر جان ناتوانم - گفت آنزمان که نبود جان در میانه حایل »

و همچنانکه شعرای آنقوم مانند جلال الدین رومی و شیخ عطار و سنائی اخلاق مذمومه باطنی را چون ریا و سالوس و کبر بر بدترین اعمال ظاهری ترجیح داده و اعمال مقبول خود را بهترین عبادتها دانسته اند و از برای این حکایتها وضع کرده که درینجا جای ذکر آنها نیست حافظ هم پیروی آنان نموده از زهد و ریای زاهدان خود نما خصوصاً در ماه رمضان مجوش آمده و باده نوشی را بسالوس و غیبت ترجیح داده چنین سروده است:

حال این ملک بدینگونه پریشان چون دید
 همچو آفتاب بر بسمل شده بر خود پیچید
 روسوی دخمه خود کرد بصد آه و فغان
 گشت در کالبد خویش دگر باره نهان
 اصفهان - فتح الله جلائی محصل کلاس اول متوسطه

* * *

بهترین غزلیات حافظ^(۱)

بقلم ادیب محترم میرزا عبد الله خان رسوا

در شماره هفت در زیر عنوان بهترین غزلیات حافظ شرحی دیده شد که یکی از محترمین مرقوم فرموده و مانع رجحان یکنغزل را بر سایر غزلیات تناقض کلمات و عقاید فلسفی خواجه رحمة الله علیه دانسته اند. چون این عقیده ممکن است خللی در مستی سرخوشان باده اشعار حافظ آورد یا اینکه تصوّر کنند دیوان آن شاعر بزرگ یشه ایست بر از درختهای بی ترتیب خودرو که دست استنساخ کنندگان کرده آنچه خواسته این چند کلمه را بعرض میرسانم.

(۱) در شماره ۶ در آخر مقاله آقای اقبال آشتیانی راجع بغزلیات حافظ نظریات یکی از ارباب ذوق و ادب را در باره حافظ علاوه کرده بودیم که مخصوصاً بیت « رقم از مدرسه یرسم سبب حرمت می » را برای حقیقت پرستی حافظ شاهد آورده بود. در اینجا دوباره توضیح میدهم که این ضمیمه از آقای اقبال نبوده و چنانکه مومی الیه یادآوری کرده اند این شعر از حافظ نیست از دیگر است که در استقبال غزل معروف حافظ: یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود... گفته و در کشکول شیخ بهائی هم ضبط است.

ایرانشهر

درین ویرانه ها جمعی پریشان
ملول و مستمند وزار و نالان
زیبختی شده مانند سرده
برگ اندر همه خونها فسرده
بقید بندگی گردن نهاده
ز آزادی بسی دورا افتاده
نه آثاری بجا از آیین دید
نه آبادی در این ویران وطن دید
شد از غم همچو مرغ تیر خورده
چو گل پژمرده و چون بچ فسرده
بصد آه و فغان و درد و افسوس

روان شد جانب ماوای مانوس
اصفهان - سید علی آزاد پورشمس ناظم مدرسه متوسطه



روح سیروس بسان زن و با حال پریش
وقتی آمد زب دیدن این کشور خویش
دید آن ملک جم و خطه با عزم و جلال
گشته نابود و فتاده بره اضمحلال
آنکه شاهانش سراسر همه روی زمین
کرده تسخیر و در آورده جهان زیرنگین
کار و بارش همه آشفته و اهلهش مرده
گل رخسار زاننده جهان پژمرده

در دام غم تو خسته ای نیست چومن
 و ز جور تو دلشکسته ای نیست چومن
 بر خاستگان عشق تو بسیارند
 لیکن بو فانشسته ای نیست چو من

* * *

بمناسبت تصویر قبر کوروش^(۱)

شنید سم که وقتی روح سیروس
 برون شد چون زن از مأوای مانوس
 چومرغی در هوای آب ودانه
 بیرواز آمد از آن آشیانه
 همی گردید گرد خاک ایران
 سراسر دید ایران گشته ویران
 بهر سو رفت ز اطراف وجوانب
 وطنرا دید در دست اجانب
 نشان باقی نی از دور کیانی
 شده بر باد رسم باستانی
 قصور عالیش ویرانه یکسر
 شده با خاک ارکانش برابر

(۱) راجع بتصویر قبر سیروس مندرج در شماره ۷ چند قطعه دیگر نیز رسیده که بعدا چاپ خواهد شد.

است همانطور هم مهستی معلوم نیست به یار نعلبند و کلاه‌دوز و خیطاط
دلباخته باشد.

از اشعارا و جز آنچه در دو شماره ایران‌شهر درج بود و اغلب آنها در
دیوان دیگران هم دیده شده و بجزایم و غیره منسوبست رباعیات بسیاری
در جمع الفصحاء درج است که چون بطبع رسیده و در دسترس است
بنقل آنها حاجت نیست، بیست و پنج رباعی دیگر که از سفینه‌های قدیمی
بدست آمده است تقدیم میشود.

طهران - رشید یاسمی *

چند قطعه ازین رباعیات را ذیلاً درج میکنیم :

مؤذن پسری تازه‌تر از لالهٔ مرو

رنگ رخس آب برده از خون تذرو

آوازه قامت خوشش چون بر خاست

در حال بیباغ در نماز آمد سرو

بر خیز و بیا که حجره پر داخته ام

وز بهر تو پرده ای خوش انداخته ام

با من بشرابی و کبابی در ساز

کین هر دو ز دیده و ز دل ساخته ام

من عهد تو سخت سست میدانستم

بشکستن آن درست میدانستم

هر دشمنی ایدوست که با من کردی

آخر کردی نخست میدانستم

بعد از مسعود سعد سلمان این سبک شعر معمول شد و شعراء بتقلید او در ساختن این قسم رباعیات و قطعات کوشش کردند. مسعود هم که یکی از بزرگترین شعرای ایران است در ساختن این قسم اشعار گویا اجباری داشته است چنانکه مثنوی «مدح امرا و ارباب طرب شاه» را شاید از روی اجبار و بدیهه در مجلس بنظم آورده باشد زیرا که بیایه اشعار دیگرش نمی‌رسند. میشود حدس زد که شاه جوان برای تفریح خود و حضار، مسعود پیر را مأمور باین خدمت کرده باشد. در حال نه این مثنوی که شعر اولش: بر شکل ای بهار هندستان ای نجات از هوای تابستان» است و نه قطعاتی که در حق دلبر رنگ ریز و یار پاپکوب و دلبر فقیه و یار هندسی و غیره گفته است بیای قصاید او نمی‌رسند میتوان فرض کرد که مهستی یکروز این سبک را ملائیم خاطر سلطان یافته و آثار اختیار کرده است و بهر جزئی مناسبتی بکرباعی انشاد نموده و میان کلمات قصاب و دنبه و دلبر خباز و خمیر و چنگ غم و آتش عشق مناسباتی یافته و رباعی نظم کرده است و چون این اشعار ساختگی و محض امتحان طبع یا برای اغراض خصوصی مستمعین بوده است بیشتر آنها از تعقید و ابهام خالی نمانده اند و البته اشعار دیگر مهستی که امروز در دست نیست و با خاطری آزادتر بنظم آنها یرداخته است خیلی بلند مرتبه تر و روشن تر ازین رباعیات بوده اند ولی ذوق تذکره نویسان حکم کرده است که همین نوع اشعار از وی باقی بماند و باقی فراموش شوند یاد یوان دیگران را بزرگ کنند.

پس قصه معاشقه او و قصاب پسر اساسی ندارد و همانطور که مسعود سعد سلمان در آخر عمر عاشق دلبر فقیه و یار نایبنا و دلبر هندسی نبوده

و این جمله او هام است (۱) بلکه مهستی بمعنی خام بزرگ است چنانکه حکیم سنائی در ضمن حکایت فرموده است :

ملک الموت من نه مهستیم من یکی پیرزال محنتیم « (۲)

این تمام شرح حالست که از او دیده ام و حکایاتی بی اساس تر ازین شرح حال راجع بعشقبازی او با قصاب پسر ذکر میکنند که از توسعه معنی رباعیات خود او پیدا شده و جز خیال هیچ چیزی آن را تصدیق نمی نماید. اشخاصی که رباعیات او را راجع بیسر قصاب دیده اند حدس زده اند که عاشق قصابی بوده و حکایتی بمناسبت آن حدس جعل کرده اند ولی پس از مطالعه باقی رباعیات او که در وصف سایر کسبه بازار ساخته است معلوم میشود که این معاشقه شاعرانه منحصر بقصاب نبوده و سایرین نیز از آن نصیبی برده اند و این رباعیات را فقط محض مناسباتی که میان کلمات کلاهدوز و پاره دوز و غیره بوده و زمینۀ تشبیه و ابهام در آنها مهیا بوده است میساخته است و در اغلب آنها با کلمات بازی شده و معانی تاریک و دور از ذهنی پرورده شده است که البته عاشق شیفته باین نکات نمی بردارد و برای بیان احساسات سرکش این تصنعات را بکار نمیرد و مناسبت پیدا کردن بایار را بهتر میداند از مناسبت پیدا کردن میان الفاظ و معانی.

(۱) در آن کتاب خطی که چند سال پیش بدست نگارنده افتاده بود و بدبختانه از دست رفته و مقدار کمی از رباعیات آنرا استنساخ کرده ام نوشته شده بود که درحین ولادت مهستی و قتیکه چشم پدر برخسار دختر افتاد از فرط شگفت و مسرت از جمال او گفت مهستی یعنی توماه هستی و از آنجهت نام او مهستی ماند. امید است تدقیقات کاملتر و وثایق و اسناد دیگر حقیقت این مسئله را کشف کنند. ایران شهر

(۲) خیرات حسان جلد ۳ صفحه ۱۰۳

از شرح حال او چیز زیادی در دست نیست بنابراین قول صاحب مجمع الفصحاء زن خطیب گنجوی بوده و در خدمت سلطان سنجر محبوبیت و محرمیت داشته است. لکن مطابق دو رباعی ضمیمه، مهستی زن پسر خطیب گنجه بوده و باوی سازشی نداشته است (۱)

« منقولست که شی در مجلس سلطان بود چون بیرون آمد سلطان استفسار هوا میکرد و برف میبارید مهستی این رباعی را بدیهه نظم کرد:

شاه‌افلک است سب سعادتی زین کرد
وز جمله خسروان ترا نحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت
بر گل نهاده پای، زمین سیمین کرد.

سلطانرا این رباعی در محل قبول و ملامت طبع افتاد و من بعد مهستی مقرب حضرت سلطان شد (۲)

« اما مهستی که تخلص اوست کله ایست مرکب از مه یعنی بزرگ و سستی یعنی خانم و بعضی سستی را محفف سیدی دانسته و میگویند روزی او بسطان سنجر عرض کرد من از کنیزان سلطان کهستم یعنی کمتر و کوچکترم سلطان گفت مه استی یعنی بزرگتر هستی، و برخی گفته اند سلطان مه استی بکسیر میم نگفت بلکه گفت مه استی بفتح میم یعنی ماهی

(۱) در اینکه مهستی زن پسر خطیب بوده امیر احمد نام شکی نیست و مهستی در رباعیاتش همیشه او را پسر خطیب خطاب میکند. چنانکه علاوه بر آن دو رباعی که نویسنده مقاله در ضمن رباعیات ذکر کرده ازین رباعی نیز که از جمله استنساخ نگارنده است پیداست:

ای پسر خطیب گنجه پندی بی‌دیر
بر تخت طرب نشین بکف ساغر گیر
از طاعت و معصیت خدامستغنی است
باری تو مراد خود درین عالم گیر

(۲) دولتشاه صفحه ۶۵

و شاید بنام او انتشار بدهند یا اینکه رباعیات او را بدیگران نسبت داده و رباعیات دیگران را بوی منسوب سازند. همانطور که رباعیات شیخ نجم الدین کبری و شیخ ابوسعید ابو الخیر و اوحدی مراغه را با رباعیات خیام اشتباه کرده اند بقسمی که امروز جز رباعیاتی که صریحاً گوینده خود را معرفی کنند نمیتوان شاعر شان را تشخیص داد. بجائی که با آن مردان و حکیمان بزرگوار این معامله بشود معلومست بازنی که طبعاً باید مظلوم و محکوم باشد چه خواهند کرد.

صاحب مجمع الفصحاء فقدان اشعار مهستی را از اثر حمله عیدالله خان اوزبک بر شهر هرات میداند ولی باید اضافه کرد که اگر شعرای مقلد و سفینه نگاران بی تتبع اوزبکی نمیکردند از حمله اوزبکان این خسارت بهستی و به ادبیات ایران وارد نمی آمد.

در سفینه های کهن رباعیاتی بنام او دیده میشود که شخص هیچ سندی برای تصدیق آنها جز خوش با وری و نیک بینی در دست ندارد ولی در هر حال از مطالعه آنها و ضبط یا انتشار آنها غفلت و مضایقه سزاوار نیست.

این بنده مطابق دعوت آن مجله عزیز چندین رباعی مهستی را که از سفینه ها جمع آورده ام و گمان میکنم در جاتی طبع نشده باشند میفرستم تا هر کدام شایسته درج باشد انتشار یابد. ممکن است بعضی ازین رباعیات از وی نباشد یا اخلاقاً درج آنها را شایسته ندانند اما وظیفه بنده است که بفرستم تا اگر هم درج نشوند کتاب خطی که اشاره بدان شده تصحیح و تکمیل ییابد ولی یک نکته را باید در نظر داشت که رباعیاتی که بیم درج نشدن در آنها بیشتر است بیشتر نزدیک بهستی هستند.

همی وارهد کشور باستان زاهریمناف و ز بیگانگان
 اهورا، تو، ای کردگار سترگ فرستنده زرتهشت بزرگ
 تو، ای آفریننده ماه و مهر خداوند خاک جهان و سپهر
 بیخشا خدایا به ایرانیان بگیر از مهی دست افتادگان
 بما بخشش از سزاوار نیست به ایران سزد کو گنهکار نیست
 خدایا ازینخاک دیده مگیر بیخشا به ایران فرتوت و پیر (۱)
 برلین - یورداد

* * *

مهستی گنجوی شاعره ایرانی

مقاله ذیل از قلم ادیب و فاضل محقق آقای رشید یاسمی است که اغلب خوانندگان مجله آثار قلمی ایشان را درجراید مهم مرکز مانند ایران، نو بهار، ارمغان و غیره خوانده و از کنفرانسهای ایشان راجع بموضوعهای مهم ادبی و تاریخی بهره مند شده اند. ایران ما بوجود اینگونه ادبای با فضل خیلی محتاجست. ایرانشهر

در شماره های ۱ و ۸ ایرانشهر رباعیاتی ازین شاعره درج بود و شرح حال و اشعار او را از خوانندگان خواستار شده بودید.

اگرچه رباعیات این زن باذوق شیرین سخن دارای سبک و طعم مخصوص هستند و با رباعیات دیگران بسهولت مشتبه نمی شوند ولی تمام رباعیاتی را هم که بنام او می بینیم نمیتوان بی تحقیق ازوی دانست زیرا که حس تقلیدی که در شعرای متوسطین ما شعله ور بوده است آنها را وا داشته است که حتی از این زن نیز تقلید کنند و رباعیاتی بسبک او

(۱) این چند فرد از امشاسپند نامه دیوان نویسنده مقاله است که بعدها

اینک آن پیشگوئی (۱): آهورا را مزدا میگوید:

«ای اشو زرتشت چون هزاره تو بیایان رسد ناگزیر نشان آن در رسیدن روزگار زشتی است که صد گونه و هزار گونه دیوها باموهای آویخته از نژاد خشم و کین از سوی خاور زمین (شرق) بتازند و ایرانشهر را ویران کنند. کشور و خواسته و آزادی و دارائی و آئین و راستی و آسایش و پناه و شادمانی را بسوزانند و پایمال سازند. کیش اهورا مزدا پرستان و آتش بهرام (۲) را نا بود کنند و چندی با بیداد و ستم فرهاروا شوند»

آری آنچه بهمن یشت پیشگوئی کرد روی داد. از دیوهای تیره نژاد مغولی چنان گزند بایران رسید که اگر تا روز رستا خیزم سری بلند نکند و بهوش نیاید جای شگفتی نیست. ولی:

مبازیم امید و کوشیم هان که یستی نماند بکس جاودان
خوشی درگذشت و بدی بگذرد زمانه بسی رنگ رنگ آورد
همه نیکنامی بیار آوریم نژادی زایران بکار آوریم
ببندیم دیو و ددان رابه بند شود خرّم و شاد خاک نژند
ز سر گیرد ایران مازندگی برون آید از ننگ و شر مندگی

(۱) در باره بهمن یشت رجوع شود بکتابهای ذیل:

1. Fr. Spiegel, Traditionelle Literatur der Parseen. 2. Grundriss der iranischen Philologie vol. II 3. West, Bahman Jasht.

(۲) آتش بهرام یکی از پنج قسم آتشی است که در اوستا در فرگرد (فصل) نهم و نندیداد از آن سخن رفته است در ادبیات پارسیان متأخرین از جمله در روایت در خصوص آتش بهرام چنین آمده است: هر جای که بهدینان نشینند باید که آتش ورهرام « بهرام » اندر آن شهر و جایگاه باشد چه آتش ورهرام همچون پاسبانیست که آن جایگاه را از همه آفتها و بلاها نگاه میدارد.

بهره اوستاست یکیت. اینرا در زبان پهلوی بزشن و پارسیان ایزشنه گویند و معنی آن نیاز و مزید (قربانی و فدا) ست. بهمن یکی از شش مهین فرشتگان اوستاست که آنان را آماشاسپندان گویند.

پارسیان را عقیده بر اینست که در زمان گذشته هر یک از آماشاسپندان را در اوستا یشت مخصوصی بوده است که مانند سایر جزوه های اوستا از دست رفته است. اکنون در اوستای باقیمانده در میان بیست و یک یشت، یشت سوم و چهارم مخصوص آماشاسپند اردی بهشت و آماشاسپند خورداد است. از وجود بهمن یشت میتوان گفت که عقیده مذکور پارسیان درست است و آماشاسپندان دیگر نیز مانند شهریور و سقندارمذ و امرداد دارای نیایش ویژه ای بوده اند. بهمن یشت تقریباً دارای چهار هزار و دوست کلمه است. تاریخ انشاء آن را باید با تاریخ دو کتاب مذهبی معروف دیگر "بندھشن و مینوخرد" در قرن اول هجری فوراً پس از استیلای عرب دانست. این کتابهای پهلوی گرچه نسبتاً متأخر هستند ولی از روی اسناد بسیار قدیمتری آنها را گردآوری کرده اند. بهمن یشت نیز در نسخه های خطی قدیم با بندھشن در یکجلد نوشته شده است. موضوع این جزوه خوردیکرشته از پیشگوئیها میباشد که اهورا مزدا (۱) به و خشور (۲) زرتشت خبر میدهد یکی ازین پیشگوئیها بخوبی یادآور فتنه مغولست که در ششصد سال پس از انشاء بهمن یشت واقع شده است و نیز آهورا مزدا پس از سپری شدن فاجعه بزرگ موعود، اشو (۳) زرتشت را به از پی در رسیدن یک روزگار خوش و خرمی مزده میدهد.

(۱) نام خدا ست (۲) یعنی یینمبر (۳) یعنی حضرت

که حملهٔ عربها نتوانست یکسره نابود کند و آنچه که در مدت سلطنت صفاری و سامانی دوباره جانی دمیده شده بود در یورش چنگیز نیست و نابود گردید. گوئیا این جانوران درنده از چراگاهها و یورتهای خویش برای نابود ساختن جنس بشر کوچ کرده بودند چه این غولان مغولستان را جز کشتن و سوختن آرزوی دیگری در دل نبود. بهر شهریکه اردوی چنگیز یورش برد هزارها زن و مرد و خورد و بزرگ و پیر و برنا بخاک و خون افتادند، همهٔ آبادیها را ویران نمودند آنچه را که نتوانستند بچپاول برند بدم آتش سوزان دادند. سرا سر ایران با خاک هموار و یکسان گردید. در انجام چپاول و کشتار مغولها اهریمن دیگری نامزد به تیمور گورگان معروف به تار ولی از همان تخمهٔ چنگیز خونخوار گرچه لنگ ولی دوان دوان و شتابان دست غارت بسوی باقیماندهٔ خاک ما بگشود. تا قرن دهم هجری، وطن ما در پیچ و تاب شکنجهٔ جانفرسای دشمنان شرقی بود و از آنپس دیگر نتوانست سری بلند کند و یکسره قوای مادی و معنوی وی از دست رفت.

اینک در انجام داستان روزگاران گذشتهٔ ایران برای روشن نمودن معنی پیشگویی بهمن یش و نشان دادن ارزش آن باید بگوئیم که بخصوصه در تاخت و تاز مغولها بآئین زرتشتی گزند فراوان رسید. بخش بزرگی از نامه‌های آن آئین مانند کتابهای دیگر پهلوی و فارسی از میان رفت و شیروان کیش باستان بیش از بیش از آثار دینی خویش محروم شدند. در گرو دار مغول از دایرهٔ جمعیت آنان بسیار بکاست.

این پیشگویی از قطعهٔ بجا ماندهٔ یکی از نامه‌های زرتشتیان استخراج شده است که نامزد است به بهمن یش. یش با « یسنا » که نام نخستین

خسروی چهار صدساله ساسانیان در تاریخ آئمه‌ها غالباً از آنان باسم هیتال (۱) ذکر کرده اند. بسا در زمان ساسانیان هیتالها بخاک ایران هجوم آوردند ولی پادشاهان توانای ساسانی همواره دست رد بسینه آنان گذاردند دیوار معروف «در بند» که عربها باب‌الابواب گفتندش در داغستان هنوز یادآور هجوم این غارتگران است. انوشروان برای بستن راه ترکها این دیوار را که مانند سد یا جوج و ماجوج پدرش قباد فرمان ساختن داده بود بدرازی هفت فرسنگ از کنار دریای خزر تا بسرکوه برپا نمود. بویژه در انجام فرمانروائی ساسانیان شکست یافتن هیتال از سردار بزرگ ایران بهرام چوین معروفست. هیتالها که از نژاد قوم هون (۲) بوده و دولت روم نیز چندین بار گرفتار آن بلا گردید و غزنوی و سلجوقی و همه کسانی که پس از سامانیان در ایران تاخت و تاز نمودند و سلطنت رسیدند، و آمدند و رفتند و هستند غیر از صفویان که عرب نژاد بودند همه آنان از یک دوده و تخمه بوده و از بومیان ترکستان و مغولستان بشماراند.

سخت رین آسیبی که در مدت زندگانی تاریخی ایران بسر زمین ما وارد شده همان قتنه مغولست که در سال ششصد و پانزده هجری متوجه ایران گردید. این گزند باندازه سخت و بزرگ بود که در میدان شقاوت گوی سبقت از تازیان ربود و ایرانیان بلیئه سال بیست و یکم هجری را از یاد دادند. آری سوزنی باید کز پای برآرد خاری. درین سال اردوی چنگیز خونریز مانند سیل بنیان کن از سوی شرق سرا زیر شد. آنچه را

(۱) هیتال قومیت از نژاد مغول که مورخین عرب آنرا هیاطله ذکر کرده و در زبانهای فرنگی بنام Hephthalite معروفست. در فردوسی لفظ هیتال بارها ذکر شده است.

Hunn (۲)

رساندن آن نداده بود، گذشته از آنکه خود فردوسی از فرزندان دوره سامانی است. شاهنامه منثور ابو منصور طوسی نیز که منشاء شاهنامه منظوم است در زمان سامانیان ظاهراً بدستگیری چند تن از زرتشتیان گردآوری شده است.

آری دوره سامانیان را بگردن ما و دیگران حق بزرگی است چه در این خجسته و همایون عهد، مردان بزرگی مانند محمد بن زکریا رازی و ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی بوجود آمدند که جهانی از دانش و هنر آنان بهره مند گردید. اما با هزاران درد و دریغ که هنوز ویرانیهای چند صدساله عربها آباد نشده بود که تند بادی از سوی مشرق وزیدن گرفت و دگر باره خورشید فروزان ایران را در پس ابر تیره پنهان نمود. این تند باد عبارت از استیلای مغول بود.

۲- فتنه مغول و پیشگویی بهمن یشث از آن

پس از صد سال فرّ و فیروزی تاج و تخت سامانیان و از کون گردید. رشته کار کشور از دست برفت، پریشانی و آشفتگی روی نمود. دشمنان دیرینه از کیننگاه سربدر کردند. ایران، گاه تکاپوی بیگانگان و ترکان گردید. گروهی با سم غزنوی و دسته بنام سلجوقی هریک بنوبت خویش به ایزان تاختند. پس از سپری شدن روزگار سامانیان تا امروز دیگر ایرانی نژادی بتاج شهر یاری ایران رسید مگر کریمخان زند که از دودمان کرد و ایرانی نژاد بود چندی در گوشه ای نام نیکی از خود گذاشت و در گذشت. کشور سامانیان دستبرد همزادان همان کسانی شد که در هنگام

علی الهروی و تفسیر محمد بن جریر طبری که بفرمان منصور بن نوح سامانی بفارسی ترجمه شد و تاریخ طبری که بفرمان همین پادشاه، بلعمی و زیروی از عربی بفارسی برگردانید و کتاب «البارع المدخل فی احکام النجوم و الطوالع تألیف حسن بن علی معروف به ابو نصر منجم قمی (۱) نیز یادگار زمان سامانیان است. این چهار کتاب منشور قدیم فارسی بهترین گواه شیرینی و سادگی فارسی آن دوران است.

گرچه از شعراء صفاریان و سامانیان - گذشته از رودکی و دقیقی که قسمت کمی از اشعار آنان بجامانده است - فقط نامی بمانده است و از برخی از آنان، نورالدین محمد عوفی در تذکره لباب الالباب که در حدود ۶۱۷ تألیف شده و قدیمترین تذکره فارسی است چند قطعه یاد کرده است ولی این دانشمندان از بزرگان و استادان آن روزگاران بوده اند و بی شک هر یک را دیوانی بوده است که لطافات قرون بعد آن آثار را از میان برد. گفتار آنان سرمشق دانشپوران و هنرگستران زمان غزنویان و سلجوقیان گردید.

براستی غزنویان ترک نژاد بتقلید سامانیان از شاعران دلجوئی مینمودند و نوازش میکردند. نهال ادبی که باغبانان سخن پرور در روزگار سامانیان، در بوستان نوآباد ابراب نشاندند در زمان غزنویان تناور و برومند گردید. ابوالقاسم فردوسی که از بزرگان شعراء رزمی دنیا بشمار و مایه سرافرازی ایرانیان است همان شهنامه ای را بانجام رسانید که دست مرگ، شاعر بزرگ زرتشتی دقیقی را در عهد سامانیان مجال بیابان

(۱) نسخه خطی این کتاب در کتابخانه های بزرگ اروپا موجود است. ظاهرًا تاریخ انشاء این کتاب در ۳۶۷ هجری میباشد.

که با اسماعیل سر سلسله سامانیان از ماوراء النهر در خشیدن آغاز نمود
سر زمین بخارا و ترکستان و خراسان و سیستان و طبرستان و گرگان
وری را از پرتو خویش بیار است .

از ظهور رایت سامانی که خویشتن از خاندان ساسانی خواندندی
کارها سرو سامانی گرفت، دلهای پرمرده سروری یافتند. بکالبد افسرده
کشور توانائی پدیدار گشت. در روزگاران این دو خاندان آریانزاد،
ایران کهن دگر باره چشمی باز نمود، آبهای رفته بجوی باز آمد. نخست
شهریاران صفاری و سامانی برنده نمودن زبان فارسی همت گماشتند.
پس از آنکه نزدیک بدویست و پنجاه سال باین زبان چیزی نوشته نشده
بود و زبان فرو مایگان میسر شدندش، از پرتو کوشش آنان گروهی از
سخن سرایان نامی بسرکار آمد که منو چهری از آنان نام برده گوید :

از حکیمان خراسان کو شهید ورودکی بو شکور بلخی و بو الفتح بستی هکدی
بو العلاء و بو العباس و بوسلیک و بو المثل آنکه آمد از نواح و آنکه آمد از هری

فیروز مشرقی، محمد بن موسی فرالوی، ابو المؤید بلخی و معروفترین
آنان رودکی و دقیقی از بلبلان خوش نوای گلستان صفاری و سامانی اند
مقصود در اینجا بر شمردن نام دانشمندان آن زمانه نیست. شماره آنان
بیش از فرا خور و گنجایش این مقاله است. اگر نظری بتاریخ ادبیات
فارسی اندازیم خواهیم دید که بخش بزرگی از آن از این دو فرخنده عهد
بر خاسته است .

کتاب الابنیه عن حقایق الادویه (۱) تألیف ابو منصور موفق بن

(۱) کتابت در خواص ادویه بفارسی مؤلف آن معاصر دقیقی است. در زمان
سلطنت منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی در حدود ۳۶۰ تألیف شده نسخه ای
از آن بخط شاعر معروف اسدی طوسی در کتابخانه وینه موجود است و در آنجا
نچاپ رسیده .

زمان اولین خلفای بنی عباس جز از زد و خورد ها که در گوشه و کنار
 ضدّ عربها روی میداد دیگر هیچ خبری از ایران نداریم .
 در هنگام بیشتر از دو بیست سال ، ایرانیان گرفتار رنج و شکنج و
 دجاز فشار و آزار بودند . این دو قرن را سیاه ترین روزگار تاریخی ما
 میتوان نامید . کالبد مرده و بیجان ایران زبون و خموش افتاده ، نام
 و ننگ پارینه بتدریج بوادی فراموشی فرو میرفت . تا آنکه پس از در
 گذشتن هارون الرشید لرزه به بنیان خلافت عباسی افتاد کم کم سستی و
 پستی ، خلفاء بغداد را فراگرفت اقتدار آنان روی بکو تاهی و کاستی
 نهاد و آتش خودۀ ایران که پس از چیره شدن عربها قرنهای در زیر
 خاکستر خواری پنهان بود و از بیم و ترس ، زبانه کشیدن نمیتوانست زنده
 و فروزان سر بدر کرد . از گوشه و کنار ، از لوح سینه هائیکه هنوز
 نقش داستان کشور ستانی و دلیری ایرانیان باستان یکسره عو نشده بود
 آواز و خروش سر کشی بلند گردید . از همان سر زمینهاییکه سر
 چشمۀ داستان یلان و ناموران و میدان کارزار شاهنامه فردوسی است
 راد مردان چندی از پای بر خاسته و برای رهانیدن مرز و بوم نیاکان
 نامدار خویش از چنگال ستم و بیداد تازیان پای به پهنه ستیزه و
 نبرد گذاردند . نخستین مرد آزاده این بیگار رستکاری یعقوب پسر لیث
 صفار است که در سال دو بیست و پنجاه و سه در سینستان بضدّ خلیفه
 معتمد برچم طغیان بر افراشت و دست گستاخ حکام عرب را از ایالتهای
 خراسان و کرمان و فارس و خوزستان و طبرستان کوتاه نمود گرچه
 دولت صفاریان مانند ستاره بامدادان مستعجل بود و پس از چهل سال
 سپری گردید اما این ستاره کم عمر را خورشید جهان آرائی در پی بود

بود و تمدنش پایه استواری داشت عربهای وحشی به بر انداختن فوری آن اساس قوی بنیان دسترس نشدند. قسمت غربی خاک ساسانیان بواسطه همسایگی و نزدیکی به اقوام سامی زودتر بزیر بار فشار در داد. ایالت‌های دیگر بویژه گیلان و مازندران بیش از بیش خود داری نمودند. طبرستان در مدت صد سال دیگر با دین قدیم زرتشتی و خط مخصوص ایران «پهلوی» پای بر جای ماند. مرگ یزدگرد سوم مبداء تاریخ سال آن سامان گردید. هنوز سکه شاهان اسپهبد که شهریاران طبرستان بودند بخط پهلوی موجود است. گرچه از برای ملت شکست دیده بسیار دشوار و ناگوار بود که دست از رسوم دیرین خود بر دارد و بدین و آئین نیاکان بدرود گوید، پارسی بهلد و تازی بگزیند. بویژه قومیکه فرو و بزرگی خود را بخوبی یاد داشت و کاخهای فرو ریخته آنروز، آبادی روزهای پیشین را نشان میداد اما بحکم مغلوبیت، آداب عرب کم کم سراسر مملکت را فرا گرفت، از هر گوشه و کنار که آواز خود سری برخاست افواج عرب بآن سوی شتافتند. بناچار سرکشان، فرمانبرداران امر و نهی آنان شدند.

خط پهلوی از دست رفت، زبان عرب مخصوص طبقه عالی مملکت گردید پی در پی کلمات تازی لغتهای دری را نسخ مینمود. پارسی فقط در طبقه پست و دهاتیان بجا ماند و از هر حیث، ایران یکی از ایالت‌های خلیفه گردید چون عربها جز از غارت و یغما از کار دیگری سر رشته و اطلاعی نداشتند، زمینها ویران، کشت و زرع نابود و کارزها خشک شدند. در یوزگی و بیچارگی خاک توانگر ایرانرا فرا گرفت و در مدت خلافت اموی که تا سال ۱۳۲ طول کشید و چندین سال نیز در

نگاهی بروزگاران گذشته ایران

و پیشگویی « بهمن یشت » از فتنه منول

۱- نگاهی بروزگار گذشته ایران

در سال بیست و یکم هجری جنگجویان عرب لشکریان ابراز را شکست داده بنهاند در آمدند و به پیروزی خویش فتح الفتوح نام نهادند. براسی در این روز کاخ تمدن هزار و دوست ساله ایران که در پانصد و شصت سال پیش از مسیح از گوشش کوروش هخامنشی بر افراشته شده بود فروریخت.

شاهنشاه جوان، بزد گرد سوّم به امید بدست آوردن تاج و تخت خسروی چهار صد ساله ساسانیان در هنگام ده سال سراسیمه گرد کشور نیاکان خویش همیگشت. آتش کهن را که از روزگاران باستان بجامانده بود از شهر ری برگرفت و بدور ترین برگنه (ایالت) ایران بمرود در آتشکده ای فرو نهاد و خود نیز نزدیک بیک سال در مرو بسر برد تا پای تازیان بآن سامان رسید و آسیابانی روز شهر یار گریزان و هر انسان را بیابان رسانید.

از این روز پس، خاک ایران، از آن فرزندان پابرهنه جزیره العرب گردید. خلیفه فرمانفرمای کشور ساسانیان و والیانش جانشینان مرزبانان شدند. گرچه در سال ۳۳۱ پیش از مسیح، ایران نیز دستبرد اسکندر ملعون گردید ولی فرقیکه میان کشور گشای یونانی و خلیفه بود اینست که یونانیان خواستند ابراز را در زیر فرمان خویش آورند و عربها به نا بود ساختن آن کوشیدند. چون ابراز بزرگ و بر جمعیت

جام کبود و سرخ نبید آر کاسمان
 گوئی که جامهای کبود است پر نبید
 جام کبود و بادۀ سرخ و شعاع زرد
 گوئی شقایق است و بنفشه است و شنبلیله
 بگشای چشم و ژرف نگه کن بشنبلیله
 تابان بسان گوهر اندر میان خوید
 بر سان عاشقی که ز سرم رخان خویش
 دیبای سبز را برخ خویش در کشید
 چون خوش بود نبید برین تیغ آفتاب!
 خاصه که عکس آن به نبید اندرون فبید (۱)
 آن روشنی که چون به پیاله فروچکد
 گوئی عقیق سرخ بلؤلؤ فروچکید
 و آن صافتی که چون بکف دست برهی
 کف از قدح ندانی و نه از قدح نبید (۲)

در ترتیب تقدیم و تاخیر ایات نسبت بیکدیگر زیاد نمیتوان اظهار
 اطمینان کرد مگر آنکه نسخه ای بدست آید شامل تمام این سیزده بیت .

طهران ۲۲ حوت ۱۳۰۱ عباس اقبال آشتیانی
 معلم دار المعلمین عالی

(۱) مطابق ضبط مجمع الفصحاء در متن چای لباب الالباب «اندرون بدید» دارد ؛
 (۲) مضمون این بیت از دو شعر عربی صاحب بن عبّاد (متوفی بسال ۳۸۰) گرفته
 شده و آندو بیت این است :

رَقَّ الزُّجَاجُ وَرَقَّتِ الخَمْرُ فتشابهها و تشا كل الأمر
 فكَانَها خَمْرٌ وَ لا قَدَحٌ فكَانَها قَدَحٌ وَ لا خَمْرٌ

روز (۱) آمد و علامت منصور (۲) بر کشید
 وز آسمان شمامه کافور بردمید
 گوئی که دوست قرطه (۳) شعر کبود خویش (۴)
 تاجایگاه ناف بعمدا فرودرید
 خورشید با سهیل عروسی کند همی
 کز بامداد کله مفصور (۵) بر کشید
 و آن عکس آفتاب نگه کن علم علم
 گوئی بلازورد، می سرخ بر چکید
 یا بر بنفشه زار، گل و نار سایه کرد
 یا برگ لاله زار همی بر چکد بخوید
 یا آتش شعاع ز مشرق فروختند
 یا پر نیان لعل کسی باز گسترید

(۱) در کلیله بهرام مشاهی: صبح.

(۲) در المعجم چاپی و کلیله (مصقول) دارد و منصور که مطابق ضبط نسخه خطیست بهتر بنظر میآید.

(۳) در اصل نسخه خطی که مبنای نسخه چاپی بوده نیز قرطه داشته لیکن فاضل معظم آقای میرزا محمد خان قزوینی مصحح و ناشر آن کتاب آنرا در این موضع و در یکی از آیات ترکیب بند جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی بقوطه تبدیل کرده اند و بتصور نگارنده قرطه صبح تراست چه اولاً در نسخ خطی قرطه دارد و ثانیاً قرطه که معرب کرده فارسی و بمعنی پیراهن است بادریده شدن تاجایگاه ناف بیشتر تناسب دارد. ثالثاً رضی الدین نیشابوری در این شعر که به احتمال قوی آنرا با نظر داشتن بشعر کسائی سروده آن لفظ را بفارسی آن یعنی کزته تبدیل نموده و گفته: ز عشق خدمت شکر لعل رنگینت - بصبح چاک زند چرخ کزته زنگار.

(۴) در کلیله: گوئی که دست دوست همی فوطه کبود.

(۵) در نسخه چاپی « مصقول » دارد که معنی مناسبی نمیدهد، صحیح همین مقصور است که در اینجا معنی پارچه سفید را دارد امروز هم عرب مقصور را بمعنی چلووار استعمال میکنند.

اشعار شعرای عهد سامانی و اوایل دوره غزنوی اگرچه قلیل و متفرق و غالباً از نوع ابیات و فردهای غیر مربوط بیکدیگر است لیکن در عوض چون جوانه های اولی درخت کهن سال ادبیات فارسی و نمونه های سالم و طبیعی شعر ایرانی بعد از اسلامند شانان هر گونه اعتبار و توجه میباشد مخصوصاً ازین نظر که ابیاتی صاف و روان و خالی از قیود بدیعی و تصنعیات و لفاظیهای خنک هستند در ذهن سامع تأثیر زیاد میکنند و معنی ادبیات طبیعی و حقیقی را بخاطرمی آورند، بتصور نگارنده این قطعه کسائی هم یکی از همان قبیل گفته هاست.

قطعه ذیل ۱۳ بیت است. هشت بیت آن در کتاب «المعجم» تألیف شمس قیس رازی و پنج بیت دیگر آن در لباب الالباب عوفی جلد دوم مندرج است (۱) لیکن ابیات مندرج در کتاب «المعجم» بواسطه ناقص بودن نسخه های خطی که اساس نسخه چاپی بوده اند ناقص است و در یکی دو جا هم غلط دارد. چون نگارنده نسخه خطی از المعجم که در ۷۸۱ هجری در بغداد استنساخ شده دیده ام (۲) نواقص و اغلاط نسخه چاپی المعجم را در این موضع رفع و تصحیح نموده و ابیات هشتگانه رابه پنج بیت غیر مکرر لباب الالباب پیوستم، اینک قطعه مزبور با اختلافات نسخه ها:

(۱) در لباب الالباب ۳۴ - ۳۵ ج ۲ شش بیت دارد ولی یک بیت آن در المعجم هم هست.

(۲) این نسخه اگرچه بمقداری از اول افتاده دارد باز نسخه مصحح مفیدست و متعلق است بحضرت آقای ذکاء الملک وزیر امور خارجه - نگارنده از روی آن نسخه ناقص دیگری که در کتابخانه آستانه رضوی مشهد است مواضع افتاده و مشکوک المعجم چاپی را تصحیح و روشن نموده و با اضافه کردن اختلافات این دو نسخه و بعضی ملاحظات دیگر نسخه ای از آنرا مهیا کرده ام که برای تجدید طبع حاضر است.

بوده و اگرچه دیوانش نمانده است لیکن از همان دوسه قصیده و بعضی قطعات که از او باقیست پایه بلند شعر او معلوم میشود - شاعری بوده است زاهد و حکیم و اشعاری هم که از او مانده بیشتر در زهد و موعظه است و تا حدیکه خبر داریم از اولین گویندگان نیست که در خراسان صریحاً امیرالمؤمنین علی و اهل بیت او را مدح کرده و بنا ناصر خسرو حجت داعی خلفای فاطمی مصر مناظره ها داشته و حجت مزبور گاهی خود را چاکر او خوانده و گاهی هم بتعریض او پرداخته است .

درین مقاله مختصر مقصود تحقیق در خصوص زندگانی و احوال و اشعار کسائی نیست بلکه غرض اشاره بقطعه ای از اشعار اوست که از یکی از قصاید او باقی مانده و چون هر قسمت آن در کتابی متفرق بوده نگارنده آنها را بیکدیگر متصل نموده با اشاره بمحل ذکر آنها قطعه مرتب شده را منتشر میمایم تا اگر خوانندگان محترم ابیات دیگری هم از آن قصیده را یافتند بان الحاق کنند مگر یکی از آثار فکری شاعر بزرگ احیاشود .

اشعار قدیم فارسی ، بخصوص آنها که از عصر سامانیان و غزنویان یعنی از دوره شروع و جوانی ادبیات بعد از اسلام ما بوده حکم رشته های پیوسته و منظومه های قیمتی آراسته ای را داشته اند که انقلابات عظیمه از قبیل استیلای مغول و انحطاط کلی مشرق درین دوسه قرن اخیر و از همه بدتر بی اعتنائی مردم بشأن علم و ادب آنها را از یکدیگر گسیخته و هر یک از لئالی آبدار آنها بطرفی انداخته است بلکه بیشتر آنها را بدست فنا داده و یا در آغوش فراموشی نهاده است و از این جهت لطمه عظیمی بسرمایه ذوقی و ادبی ایرانی بعد از اسلام زده و جواهرات گرانبهائی را از کف او ربوده است .

یک‌قطعه از اشعار کسائی مروی

از شعرای اواخر قرن چهارم هجری

ابو الحسن یا ابو اسحق مجدالدین کسائی از اهل مرو خراسان یکی از شعرای بزرگ اواخر دوره سامانیان و اوایل دولت غزنویان است که در ۲۷ شوال ۳۴۱ هجری متولد شده و چنانکه خود در قصیده ای گفته (۱) تا پنجاه سال بعد یعنی تا ۳۹۱ زنده بوده لیکن معلوم نیست در چه تاریخ وفات یافته است.

این شاعر، اوایل ایام را در خدمت سامانیان میزیسته و پس از اختلال امور آندولت و طلوع سلطنت باشکوه غزنوی بدر بار اینان توجه نموده و در ظل آسایشی که غزنویان در خراسان و افغانستان منقلب فراهم کرده بودند قرار گرفته است و ازین مطلع که میگوید:

بعهد دولت سامانیان و بلعمیان

چنین نبود جهان بانهاد و باسامان (۲)

پیداست که کسائی فراغت ایام محمود را در مقابل انقلابات ذوره آخری سلطنت سامانیان پسندیده و ضمناً چنانکه عادت اکثر شعرای قدیم بوده منعین اولیه خود را فراموش کرده است. کسائی از شعرای بزرگوار

(۱) کتاب لباب الالباب ۳۸ - ۳۹ ج ۲

(۲) فرهنگ اسدی چاپ باول هورن صفحه ۹۵ که این بیت در آنجا مغلوط چاپ شده و ضبط متن مطابق ضبط فرهنگ سروری است - بعضی هم مصراع دوم را (چنین نبود جهان بانهاد و سامان بود) ضبط کرده‌اند و درینصورت مضمون بکلی مغلوب می‌شود لیکن شکل اول صحیح تر بنظر میرسد و باقرب احتمال این بیت مطلع قصیده ای بوده که گویابیت ذیل هم جزء آنست: کسی که سایه جبار آسمان بشکند چگونه باشد در روز محشرش سامان (جهانگیری - لغت سامان)

فی الجمله پس ازین ندره‌ین را بر زمین گذاشت و آرام بجای خود نشست و همواره تبسم مینمود و وجدی داشت که اطفال را با بازیهای کودکانه بازی داده . هیچ چیز در نزدیکی وی نبود که عطرهای مختلف در آن بتواند جاگیرد . خودش نیز تا کمر برهنه بود . این تجربه‌ها بی مقدمه و تدارک بود چه مشار الیه از آمدن ما نزد وی بهیچ وجه اطلاعی نداشت . از شاگردان پرسیدیم که آیا قدرت مهاتما عبارت از خواب زدگی « هیپنوتسم » نیست ؟ صداها قاه قاه بخنده بلند شد . مهاتما نیز با آنها موافقت کرد . یکی از نو آموزان گفت که مهاتما میتواند که ماوشمارا در یک لحظه بخواب کند یعنی هیپنوتسم نماید و این یکی از اولین چیزهاییست که تقریباً چهل سال پیش در تبت آموخته .

حالا خواه راست خواه دروغ هر کس که حاضر بود (بغیر از ما) این مطلب را باور نمود و در باور کردن و اعتقاد داشتن اصابت و سرایت است . ما بر خاستیم زیرا بهمین اندازه وقت باقی بود که کالسکه مارا بکلکته برای قطار تندرو بفرستد .

در میان این مردمان ساده مهربان و در یک محیط متعارف بی آلاش ، بدون هیچگونه دعا و نماز و اوراد و سایر لوازم ساحری و در روز روشن ما احساس کردیم که نه تنها آن سر بزرگ بما نزدیک آورده شد بلکه دست ما بدامن آن نیز برخورد .

از حقیقت آنچه که ما دیدیم هیچ شایبه شگی نداریم . وی تا کسی مدتهای مدید تحصیل سزاوار از طریقه‌های مهاتما نکرده باشد بیشتر ازین توضیح دادن از برایش میسر نیست . تنها یک چیز یقین است و آن اینست که در آسمان و زمین بسیار چیزها پیدا میشود که عقول سیاحان آنها را در خواب نیز ندیده اند .

میخواهید برسید؟ ما گفتیم که سؤال خصوصی نداشتیم ولی چون آوازه شما گوشزد باشد با خود گفتیم بدون ملاقات شما از پوری رفتن روا نباشد. اگر آگراهی نباشد اجازه دهید تا عکس شما را برداریم.

مهاتما مسرور شده گفت آگراهی در میان نیست. بعد از برداشتن عکس یکی از شاگردان گفت چیزی از او پرسید تا جواب دهد. ما گفتیم خیلی خوب مهاتما لطف فرموده بما بگویند که مقصود ما از آمدن باینجا چه بود؟ در واقع خودمان هم آنرا نمیدانیم. مهاتما با سرور سری جنبانید ولی حرکتی نکرد هماغسَم مربع روی صندلی بلند خود بیحرکت و ظاهراً بشاش نشسته بود.

یکی از شاگردان گفت چه چیز میل دازید ببینید. او مقتدر است که از برای شما میوه یا شیرینی از هوا ایجاد کند یا پرزهای پنبه را مبدل بکافور سازد یا آنکه بفرماید هر عطر و خوشبویی که شما بخواهید از هر جانب هوا نزد شما بیاید. ما قدری بیکدیگر نگاه کردیم بعد از تأمل بکرامت اخیر رأی دادیم زیرا انجام دادن آن خیلی پیچیده و سخت مینمود.

یکی از شاگردان برای آوردن ذره بین مهاتما و پاره پنبه رفت. چون بیاورد پرز پنبه را بمانشاد داد بی بو بود و ذره بینش مشتمل بود بر دو عدسه محدب بادسته سیمی کوچکی. ما مواظب جمیع حرکات مهاتما بودیم و از وی بفاصله چهار پنج گام قرار داشتیم. پاره پنبه را درین چهار انگشت و شست دست چپ و ذره بین را بدست راست خود گرفته عدسات را تمرکز داد تا نقطه نور بر پرز پنبه تافت پس از یک ثانیه یا کمتر پنبه را بدست ما داد بو کردیم بوی عطر بنفشه میداد. باز پاره دیگر از همان پنبه بکند و مثل سابق پرتو بر آن انداخته بما داد اینبار محتوی بود بر عطر گل سرخ. دفعه سیم قسمی از عطرهای بومی ساخت.

حاضر میکند. درین ضمن هیچ ادعای الوهیت هم ندارد بلکه اظهار میکند که من تنها یک محصل فن «سوریا بیکن - قوه نور» هستم. خلاصه ما، بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۸ ماه مه ۱۹۲۲ مسلح با یکعدد ماشین عکاسی گرافلکس بصوب مقصود روانه شدیم. در واقع مادونفرد عملی بنام معنی کلمه و حتی میتوانم بگویم که دو محقق هوشیار بودیم و آنچه را که ذیلاً نگاشته میشود هر دو بچشمهای خودمان دیدیم.

ما سادو را هنگامی دریافتیم که در ایوان خانه خود مشغول تدریس شاگردان بود. عده شاگردانش به بیست نفر میزید اکثرشان بنگالی و بعضی از تجار متمول با فراست و برخی از اهل دیوان بودند. سادو روی کرسی بلندی مربع نشسته و شاگردانش در روی زمین. مشارالیه مردیست تنومند باریشی انبوه خاکستری رنگ. لباسش منحصر بود بیکتا لنگ زعفرانی و دور کمرش زنار برهنی بسته. دستهای فریه و ظریف، سیاهی با نفوذ و گستاخ، چشمهای فوق العاده درشت و بس شوخ با کیفیتی که نگاه تندش تا گوشه های تاریک قلب مردمیتافت و مافی الضمیر او را ذرمی یافت.

اینصورت درین این صنف مردم متداول است. هرچند ساحر گفتنش مناسب ندارد اما میتوان گفت که وجودش یکپارچه مقناطیسی است سرتاپا جذاب.

مهاتما (مولانا - چنانکه او را خطاب کنند) دست ما را فشرد و گفت بنشینید. شاگردانش کرسی آوردند، سکوت عمیقی مجلس را فرا گرفت. شاگردان زل زل بمانگاه میکردند. بالاخره مهاتما گفت که چیزی

مهم عالی را داراست قصه این گنجشکهای زنده شده را از برای ما چنین نقل کرد:

روزی مردی از قوم پست دو گنجشک را بدقت تمام خفه کرد و بعد از اختناق تا چهار ساعت گذاشتند که یقین شود جان آنها نابود و معدوم شده . پس سادو با ذره بین خود بیامد و قدری اشعه آفتاب را برابر چشمهای درخشان آنها انداخت . فوری پره‌های پریشان درهم رفته حرکت کردند . منقارشان باز شد و با جنبش و جستن و جیرو جیر و بال زدن پریدند و بر پروردگار بنی آدم و مرغ ثنا خواندند .

نه همین یکبار بلکه بیست بار سادوی مذکور این خارق عادت را برای شاگردان خویش بعرضه ظهور آورده است و امید و ارادت بزودی در کارخانه ای که در بنارس برای تجربه‌های وی ساخته میشود آزموهای خود را در بدن انسانی آغاز کند .

تقریباً علم نظری سادو این است که تمام قوه حیات درین سیاره (زمین) از مرتبه اشیا یعنی آفتاب است . همه قوه‌های موجود در چیزهای خاکی در اشعه اویافت میشود . اگر بدانید که چطور اشعه مطلوب را پیدا کنید .

همینکه اشعه مطلوب منظر شمسی را پیدا کردید قوه ترکیبی اجسام مسخر شما خواهد شد آن قوه وسیع نا قابل تماس که در نهاد اجسام مخفی است و حکمت طبیعی غربی از آن بحث تواند کرد ولی از استعمالش عاجز است ، چون کسی باین قوه خفی پی برد نه تنها میتواند چیزهای مرده را جان بخشد بلکه بر تمام قوای نظام موجودات استیلا خواهد یافت ازینقرار « سادو بیسودهنان دهن » خود را برای یک زندگی پراشتغال

و گفت من پس از یک هفته بر میگردم به بیم حالت طفل چگونه است . چون سادو بر کشت بچه شفا یافته بود . بالطبع عزم نمود که پیرو آن سادوی پیر شود و به اقصای زمین سفر بکند . هر کسی بویژه مادرش این عمل را سزاوار شمرد . پس آن فیلسوف را بطریق «گرو» پدر روحانی خود برگزیده باوی بصوب مملکت تبت روان شد و در آن سرزمین تاسی سال یا همین اندازه‌ها در میان استادانی که پیر می شوند و همیشه بحالت جوانی باقی میمانند و نزد دانایان معروف به «برادران سفید و کلان» اند و در اقصاحدود کوههای هیمالایا مقرر و آرم دارند جائیکه سیاجان ثعب کشیده و کوفته نمی توانند عکس فوری بردارند ، تحصیل فن «تسخیر قوه آفتاب» مینمود .

بعد از فراغ از تحصیل تا هفت سال بسیاحت اقطار اشتغال داشت . از آن پس در شهر بنارس برای ارشاد و دستگیری جهانیان مقیم شد . شاگردانش خانه ای در بنارس بطرح جدید و باغی در ساحل رود خانه در پوری و یک اشکوب (کلبه) در کلکته برای سکنا بوی داده اند و نیز کارخانه ای برای تجربیات و آز مونهای شیمیا وی در کنار رود گنگا از برای او میسازند . بعضی از شاگردانش از متمولین و صاحب یساراند و یکی از آنان نیز راجه ایست اینک مشارالیه بدروازه سر زندگی رسیده و چنین می پندارد که شاید در عرصه چند سالی یا چند بطنی مرگ را مسخر خود خواهد ساخت .

بنقد در زنده کردن گنجشک و جانواران کوچک دیگر که مدتی قبل مرده اند کامیابی حاصل کرده است . یکی از شاگردانش که در دستگاه حکومت کلکته وظیفه بسیار

شمارا بسوی وی رهنمائی و دلالت کند، او در نزدیکی قراولخانه‌های
نظمیه منزل دارد. پرسیدم براسی این مرد که نام برید صاحب کرامات
و خارق عادات است؟ گفت این وابسته برقتن و دیدن است. اگر
طالب و شایق اسرار خفی هستی برو و بین.

بالجمله ما براه افتادیم ولی قبل از وقت از چگونگی و سوابق حالات
وی تحقیقاتی بعمل آوردیم.

محققاً پولیس پیوسته وی را مواظبت میکرد در هر ملکی که باشد
پولیس از وی مراقبت و نگرانی دارد. شکی نیست اگر صد سال پیش
ازین، مردی نظیروی در فرنگستان یافت شدی او را بنام جادوگری زنده
زنده سوزانیدندی.

تاریخ زندگانی این مرد بطور اختصار چنین است که پنجاه سال قبل
براین در شهر هوگلی در ملک بنگاله متولد شده. در سیزده سالگی که
کودکی بود سگ هارش گزید: مادرش ویرا برای مردن بکنار رود
گنگا یرد. مشاهده آب او را هراسناک ساخت. مثل سایر هنود که
در شرف موت هستند بیمحابا او را بآب مقدس رود افکندند. در این
حیص و بیص اتفاقی بس شگرف روی داد. مادرش با نوحه گرانی که
برای تجهیز و تکفین جنازه جمع شده بودند مشاهده کردند که چون آن
طفل در آب گنگا غرق میشد آبها در اطراف بدنش فرومیرفت و همینکه
باز بالا آمد آب نیز مانند ستونی روی سرش برخاست. سادوی پیریکه
بحسب اتفاق آنجا آمده بود اظهار داشت که این طفل باید مرد بزرگی
بشود. پس ریشه ای باو داد که بموضع گزند سگ بمالند و نیز خیرداد
که «بیسود هنان» شفا خواهد یافت و یک جوگی بزرگی خواهد شد

زنده کند و چشمه زندگی ابدی را که « دولئون » بیهوده در جستجوی آن بود مکشوف ساخته است .

همان اوقاتی که ما ، در بلده پوری که از مقدس ترین اماکن هند است اقامت داشتیم ، تقریباً بحسب اتفاق اسم و آوازه این مرد گوشزد ما شد . روزی بملاقات متولی بتگده جکبات ، « رای بهادر سکیچند » که شخصی است معتبر و فاضلیست محترم رفته بودیم . مشارالیه برای اینکه کفالت تولیت این بتگده را بعهدہ بگیرد از منصب مفتشی پولیس هندی استعفا داده است . در باب بصیرت و حیرت وی باحوال عالم و در عقل و فهم وی کسی را بحث و گفتگوئی نیست .

از فاضل مذکور جويا شدیم که آیا کسی از جوگیان مرتاض رامی شناسد . «چه ماشینده ایم که هنوز درهند مردانی هستند حافظ علوم غیر مسطورہ اعصار و ادوار قدیمه که بوسیله کلمات مرموزه سینه بسینه از استاد بشاگرد رسیده ولی هیچوقت آنها را بقید تحریر درنیا ورده و بخارجیان اظهار نداشته اند . این مطلب را ماشینده ایم ولی شبهه داریم که آیا چگونه ممکن است حکمت و علمی باشد که از آن اظهار نتوان کرد و یا بطریق متعارفی انتشار نیافته باشد.»

گفت در وجود یک علم مخفی شکی نیست و نیز انبیائی هستند که آن اسرار بدانها مکشوف میشود اما اینگونه مردان کم و دور از همدند . نباید آنها را بادرایش خاک آلود و فقرای شعبده باز التباس نمود . در همین بلده پوری یک « سادو » هست که باعث مسرت شما خواهد شد . خودم بهیچوجه از کراماتش اظهار رای نمیکم ولی بروید و اورا ببینید . نام وی « سادو یسود هنان دهن » است و هرکس میتواند

بگو تا من از هوا برایت بسازم و تماشا کنی . من آخری را اختیار کردم و فوری بوی بنفشه و عطر گل سرخ هوا را خوشبو و معطر ساخت . جاداشت « پونس دولئون » بعوض مسافرتش بسمت دشتهای همیشه بهار فلوریدا بطلب « چشمه زندگی » سگان کشتی خود را بسوی جزیره



« یسود هنان دهن » که مدعی زنده کردن مرده هاست

نمای هندوستان معطوف میداشت . زیرا درهند یک جوگی (۱) هست که دعوی دارد که سرچشمه زندگی را در اشعه آفتاب انکشاف نموده و ادعایش اینست که با این قوه میتواند هم انسان و هم حیوان مرده را

(۱) جوگیها طایفه ای از ریاضت کشندگان و درویشان برهمنی هستند که پیرو فلسفه معروف به جوگا میباشند و این یکی از شعبات ششگانه فلسفه برهمنی است که تزکیه و تسخیر روح را ازراه ریاضت و تعب بدنی یاد میدهد . ایران شهر

بدست کس رسد قرص ماه در دل آب
 اگرچه طالب آن جهد بید حساب کند
 تو نیز پرده عصمت بیوش و رخ بفرور
 بهل که خام طمع جان خود کباب کند
 تو پرده برفکن و همچومه بیفشان نور
 بهل که شیخ دغا عو عو کلاب کند
 به اعتدال ازین پرده مان رهائی نیست
 مگر مساعدتی دست انقلاب کند

* * *

زنده گرن مردگان

مقاله ذیل را که بسیار دلچسب و شگفت انگیز است جناب فاضل محترم پروفیسور علینقی شیرازی مقیم یونان درهند از روز نامه «تایمس هندی» ترجمه و ارسال کرده اند. ما از فاضل معظم تشکر کرده متنی هستیم که ازینگونه مقاله ما برای اداره مجله غالباً ارسال دارند.

میسٹر لولوول تامسون، در مقاله اخیر خود که صحبت از تجربه های خویش بایکنفر سادوی (۱) هند میدارد چنین برشته تحریر در آورده که در آسمان و زمین خیلی چیزها یافت میشود که عقل سیاحان آنها را در خواب نیز ندیده است.

مشارالیه میگوید وقتی یکی از این سادوها را ملاقات کردم از من پرسید بچه چیز مایلی، شیرینی و مینوه و یا عطریات. هر کدام را میخواهی

(۱) سادو گویانامیست که در هند بصاحبان کشف و کرامات میدهند

نقاب بر رخ زن سدّ باب معرفت است
 کجاست دست تمدّن که فتح باب کند
 بلی نقاب بود کاین گروه مفتی را
 بنصف مردم ما مالک الرقاب کند
 بزهد گربه شبیه است زهد حضرت شیخ
 نه بلکه گربه تشبّه بدان جناب کند
 اگر ز آب کمی دست گربه تر گردد
 چو شیخ شهر ز آرایش اجتناب کند
 به احتیاط ز خود دست بر بگیرد دور
 بسی تکاند و بر خشکیش شتاب کند
 کسیکه غافل از آن جنس بود پندارد
 که آب پنجه هر گربه را عذاب کند
 ولی چو چشم حریصش قند بماهی حوض
 ز سینه تادم خود را درون آب کند
 ز من مترس اگر خامت خطاب کنم
 ازو بترس که همشیره ات خطاب کند
 بحیرتم ز که اسرار مانتیسم (۱) آموخت
 فقیه شهر که بیدار را بنحو اب کند
 زنان مکه همه بی نقاب میگردند
 بگو بتازدو آن خانه را خراب کند

(۱) مانتیسم فتی است که صاحبان آن بدان وسیله میتوانند مردم بیدار را بخوابانند و در آن حالت هر چه بدانها القاء و تلقین بکنند آنان به قبول و انجام دادن آن مجبور میشوند.

نکرده ام که این خیال خود را از قوه فعل بیاورم مگر آنکه شاهنامه
مصحح قدیمتری مثلاً از حدود ۶۰۰ هجری یا قدیمتر که این مقدمه را
هم داشته باشد بدست بیاید و کاملاً تصحیح شود.
پاریس - محمد قزوینی

* * *

یک قطعه ادبی

اثر طبع یکی از ادبای عصر حاضر

نقاب دارد و دل را به جلوه آب کند

نعوذ بالله اگر جلوه بی نقاب کند

فقیه شهر برفع حجاب مایل نیست

چرا که هر چه کند حیل در حجاب کند

چو نیست ظاهر قرآن به وفق خواهش او

دود بیاطن و تفسیر ناصواب کند

ازو دلیل نباید سؤال کرد که گرگ

بهر دلیل که شد بزه را محاب کند

کس این معما پرسید و من ندانم

هر آنکه حل کند آنرا بسی ثواب کند:

بغیر ملت ایران کدام جانور است

که جفت خود را نادیده انتخاب کند

کجاست همت یک هیئت زبردگان

که مرد وار ز رخ پرده را جواب کند

(یا عبارۀ اصح قسمتی از این مقدمه از ابتدا تا آنجا که صحبت از فردوسی و سلطان محمود میشود) بدون کم و زیاد و بلا تصرف عین مقدمه ایست که برای شاهنامه نثری که باهتام ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی در سنه ۳۴۶ جمع آوری شده بوده است و فردوسی عین آن شاهنامه را بنظم در آورده است نوشته شده بوده است. پس بنابرین این مقدمه شاهنامه شش سال قبل از ترجمه تاریخ طبری که در سنه ۳۵۲ تا تمام رسیده است و چهار سال قبل از جلوس منصور بن نوح سامانی مذکور تألیف شده است.

در نمره ۳ از سال دوّم «کاو» دوره جدید شرحی راجع باین شاهنامه نثر با تحقیق و تدقیق تمام بقلم فاضل علامه آقای «محصّل» نگاشته شده است و کلیه نتیجه تتبعات مستشرقین اروپا در خصوص شاهنامهای نثر و نظم که اهم آنها رساله استاد نولدکه آلمانی است در نمرهای متفرّق سه سال اخیر کاوه بقلم همان فاضل معزی الیه باضافه تتبعات و تحقیقات خودشان مسطور است هر که خواهد بتفصیل ازین مسئله آگاهی یابد باید رجوع بدانها نماید.

این مقدمه قدیم شاهنامه بدبختانه بواسطه بعد عهد (قریب هزار سال) باندازه از دست تطاول نساخ خراب و فاسد شده است که تقریباً غیر مفهوم و غیر منتفع به است و راقم سطور از روی دوازده نسخه از شاهنامه محفوظ در کتابخانهای پاریس و لندن و کمبریج و برلین که این مقدمه را دارند و قدیمترین آنها مورّخ است بسنه ۶۷۵ تا اندازه امکان آنرا تصحیح کرده ام و خیال داشتم آنرا شاید بچاپ برسانم ولی چون باز بسیاری از مواضع آن غیر مصحّح و لا ینحل مانده است هنوز جرأت

مرغوبی و نظافت بحلیه طبع در آورده است و سه ورق از اصل نسخه را هم برای نمونه عکس انداخته و بکتاب ملحق کرده است بطوری که برای خواننده یک تصور درستی از وضع خط و املاهای غریب قدیمی کلمات بدست می‌آید و این کتاب بتوسط عبد الخالق آخوندوف باد کوبه آلمانی نیز ترجمه و طبع شده است.

و از آنچه گذشت معلوم شد که ما بین این سه کتاب مذکور (یعنی ترجمه طبری و ترجمه تفسیر طبری و کتاب الابنیه عن حقایق الأدویه) با وجود معین بودن تاریخ ترجمه طبری که سنه ۳۵۲ است باز چون تاریخ تألیف آندوی دیگر معلوم نیست و همینقدر معلوم است که هر سه در سر منصور بن نوح سامانی (۳۵۰-۳۶۶) تألیف شده اند نمیتوان گفت که کدام یک از این سه کتاب بردوی دیگر زماناً سمت تقدّم دارد، و باین جهت است که ما هر سه را در عرض هم تبعاً لشمهور قدیمترین کتابهائی که تا کنون بزبان فارسی باقی است شمردیم.

ولی بعقیده راقم سطور تألیفی دیگر قدری قدیمتر از کتب ثلثه مذکور باقی است که هر چند «کتاب» نمیتوان آنرا نامید ولی در هر صورت یکقطعه معنی بهی از نثر فارسی است و آن عبارت است از دیباچه قدیم شاهنامه که ندره در بعضی از نسخ خطی شاهنامه دیده میشود، و آن غیر این دیباچه معمولی است که در اغلب نسخ خطی و در جمیع نسخ چاپی شاهنامه موجود است و معروف است بدیباچه بایسنغری چه بفرمان بایسنغر (متوفی در سنه ۸۳۷) نواده امیر تیمور جمع آوری شده است. بدلیلی که اینجا موقع تفصیل آن نیست و بعضی از آنها در نمره ۷ از سال پنجم «کاوه» صفحه ۵ مسطور است این مقدمه قدیم شاهنامه

معاصر فردوسی و بقولی استاد او بوده است و در عهد سلطان مسعود غزنوی یعنی ما بین سنوات ۴۲۱-۴۳۲ وفات کرده است، تاریخ وفات پسرش اسدی ثانی منظور ما نیز درست معلوم نیست ولی بطور قطع بعد از سنه ۴۵۸ که سال تألیف گرشاسب نامه است بوده است، و چنانکه از ملاحظه اسامی شعرائی که در لغات اسدی اشعار آنها را باستشهاد آورده است مانند معزی و بهرامی و ابو طاهر خاتونی و غیرهم استنباط میشود وی مدتی مدید بعد ازین تاریخ یعنی بعد از ۴۵۸ نیز گویا در حیات بوده است^(۱) و ارباب تذکره اغلب ما بین این دو اسدی خلط کرده اند و تمیز ما بین آندو نداده اند. ازین نکته نباید غفلت نمود. از خصایص این نسخه کتاب الابنیه عن حقایق الادویه آنست که علاوه بر قدیمی بودن اصل کتاب خود این نسخه نیز قدیمترین کتاب خطی فارسی است که تا کنون موجود است یعنی تا آنجا که ما از روی فهرستهای کتابخانهای اروپا و مصر و عثمانی و هندوستان که فهرستهای آنها بطبع رسیده است اطلاع داریم، و الا ممکن است در ایران یا ترکستان یا جای دیگر که فهرست کتابخانهای آنها هنوز طبع نشده است کتابی خطی قدیمتر باشد که کنی تا کنون اطلاعی از آن ندارد.

مسیو زلیگمان^(۲) در سنه ۱۸۵۹ مسیحی از روی این نسخه رحیده کتابخانه وینه کتاب الابنیه عن حقایق الادویه را در کمال

(۱) لغات اسدی بطور قطع بعد از گرشاسب نامه تألیف شده است چه در اولی در لغت «آز فنداق» از ثانی اسم میبرد و شعری از آن کتاب باستشهاد میآورد؛ لغات اسدی در سنه ۱۸۹۷ مسیحی باهتام مستشرق شهیر مأسوف علیه پاول هورن در برلین بطبع رسیده است.



پس ایرباد نبرد از هانا و توانا را یک افزینه کار جهانیت
 و دانه و الله کار و نهانیت و رانده و جرج و زمانیت
 و دانه و جانوریت و اورنده و بخار و خزانیت و زود رود
 بر جمده مصطفی که خاتم عالم برانیت و افزینه صاحب اوی
 و اهل بیت و کزیندگان او و د رود بر هم میرغا میرا ایرد
 و هم فریشتگان و هم یاکاز که اختیار و اولیا و خدای
 جز و جرابوند و خدایا برانیت و دانه و بیزه از راه
 « و ما میط از بر نوشتند و بهایا و بلیستند »

عکس صفحه اول از « کتاب الابیه عن حقایق الادویه » که بخط علی بن احمد طوسی
 اسدی شاعر معروف در سال ۴۴۷ هجری نوشته شده است. عنوان این صفحه اینست:
 بنام ایرد بخشایندة بخشايشگر .

این اسدی که او را اسدی صغیر یا اسدی ثانی باید خواند پسر اسدی
 اول یا اسدی کبیر ابو نصر احمد بن منصور الطوسی صاحب قصاید معروف
 مناظره است (مناظره بین مغ و مسلم و بین شب و روز و غیره) که

ماورا النهر را کرد آوردند از شهر بخارا جون (۱) و... و هم ازین گونه از شهر سمرقند و از شهر اسبجج و فرغانه و از هر شهرنی کبوز بماورا النهر اندر همه را بیاوردند و همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب کاین راه را داشتست بس بیرون آمد فرمان امیر سید ملک مظفر بر دست کسهای او و نزدیکان او و وزیران او و بزبان خاصه او و خادم او ابوالحسن فایق الحاصه سوی این جماعت مردمان و این علما تا ایشان از میان خویش هر کدام دانایتر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کردند و از جمله این مصحف اسنادهای دراز بیفکنند و اقتصار کردند بر متون اخبار « الی آخره . و دیگر نسخه ایست در کتابخانه موزه بریطانیه در لندن که مشتمل است بر سوره فاتحه تا سوره المائده (۲) و این نسخه مؤرخ است بسنه ۸۸۳ هجری .

سوم کتابی است در مفردات طب موسوم به کتاب الأبنیه عن حقایق الأدویه تالیف ابو منصور موفق بن علی الهروی که آن نیز در عهد همان منصور بن نوح سامانی سابق الذکر یعنی مابین سنوات ۳۵۰ - ۳۶۶ تألیف شده است . ازین کتاب فقط یک نسخه منحصر بفرد که بخط علی بن احمد طوسی اسدی شاعر معروف صاحب گرشاسب نامه و مؤلف فرهنگ فارسی معروف بلغات اسدی است و در ماه شوال سنه ۴۴۷ استنساخ شده در کتابخانه وینه موجود است . خط این نسخه خط کوفی یا نسخ بسیار شبیه بکوفی است .

(۱) اینجا اسامی علمای ماوراالنهر محض اختصار حذف شد .

(۲) اصل متن عربی تفسیر طبری در سنه ۱۳۲۳ - ۱۳۳۰ در سی جلد در بولاق

(مصر) بچاپ رسیده است .

قرآن از سوره فاتحه تا سوره النساء در کتابخانه ملی پاریس، این نسخه قبل از سنه ۶۲۴ استنساخ شده است و راقم سطور قسمتی از دیباچه آنرا محض نمونه زبان فارسی در آن عهد در مقدمه مرزبان نامه نقل کرده ام و آن قطعه اینست که با همان املاهای قدیمی و عیناً بدون یک حرف و یک نقطه کم و زیاد در اینجا نقل شد:

«و این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه ترجمه کرده بزبان باری و دری راه راست و این کتاب را بیاوردند از بغداد جهل مصحف بود این کتاب نبشته بزبان تازی و باسنادهای دراز بود و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابو صالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمه الله عليهم اجمعین بس دشخوار آمد بروی خوانند این کتاب و عمارت کردن آن بزبان تازی و جنان خواست کی مرین را ترجمه کند بزبان باری بس علماء ماورالنهر را کرد کرد و این ازیشان فتوی کرد کی روا باشد که این کتاب را بزبان باری کردانیم گفتند روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن بیاری مر آن کسی را که او تازی نداند از قول خدای عز و جل کی گفت وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومیه گفت من هیچ بیغامبری را نفرستادم مگر بزبان قوم او و آن زبانی کایشان دانستند و دیگر آن بود کاین زبان باری از قدیم باز دانستند از روزگار آدم تا روزگار اسمعیل عل همه بیغامبران و ملوکان زمین بیاری سخن گفتندی و اول کسی کی سخن گفت بزبان تازی اسمعیل بیغامبر بود عل و بیغامبر ما صلی الله علیه از عرب بیرون آمد و این قرآن بزبان عرب بر او فرستادند و اینجا بدین ناحیت زبان باری است و ملوکان این جانب ملوک عجم اند بس بفرمود ملک مظفر ابو صالح تا علمای

آنچه معروف است اینست که قدیمترین کتابی بزبان فارسی که بعد از اسلام تاکنون باقی مانده است عبارت است از سه کتاب که هر سه در ازمنه متقاربه تالیف شده‌اند.

اول ترجمه تاریخ کبیر ابو جعفر محمد بن جریر طبری (متوفی در سنه ۳۱۰) است بفارسی بتوسط ابو علی محمد بن محمد بن عبدالله بلعمی متوفی در سنه ۳۸۶ وزیر منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل ششمین پادشاه سامانی که از سنه ۳۵۰-۳۶۶ سلطنت نمود، بلعمی بفرمان پادشاه مذکور تاریخ طبری را در سنه ۳۵۲ (یعنی پنجاه سال پس از تالیف اصل کتاب) بحذف اسانید و احادیث مکرره بفارسی ترجمه نمود، و چنانکه معلوم است ازین ترجمه نسخ متعدده اکنون موجود است و در لکهنو (هندوستان) بطبع نیز رسیده است، و این ترجمه فارسی (نه متن عربی آن) بالسنه مختلفه از قبیل ترکی شرقی و ترکی عثمانی و فرانسه ترجمه شده و اولی و سومی چاپ نیز شده است (۱)

دوم ترجمه تفسیر کبیر همان طبری است بتوسط همان بلعمی بحکم همان پادشاه سامانی منصور بن نوح، و تاریخ این ترجمه علی التعمین معلوم نیست همینقدر معلوم است که در عهد سلطنت پادشاه مذکور یعنی ما بین سنوات ۳۵۰-۳۶۶ بوده است، و محالّه تا آنجا که بنده اطلاع دارم دو نسخه ازین کتاب موجود است ولی هر دو ناقص یعنی مشتمل بر جلد اول از هفت جلد. یکی نسخه ایست بسیار نفیس و ممتاز و قدیمی مشتمل بر تفسیر

(۱) اصل متن عربی تاریخ طبری ابتدا در سنه ۱۸۷۹-۱۸۹۰ مسیحی در لیدن (هولاند) در ۱۵ جلد و ثانیاً در سنه ۱۳۲۷ هجری در مصر در ۱۳ جلد بطبع رسیده است.

قدیمترین کتاب در زبان فارسی حالیه

این مقاله را بنا بجوازش ما جناب فاضل محترم میرزا محمد خان قزوینی مقیم پاریس ارسال داشته‌اند. جناب معظم له چندین سالست در پاریس و سایر مراکز فرنگ مشغول خدمت بادبیات فارسی هستند چنانکه چندین کتب نفیسه ادبی و تاریخی نادره را با تصحیحات کامله از روی نسخه‌های مختلفه با مقدمه‌های بسیار مفصل فاضلانه و مدققانه تصحیح فرموده‌اند و از بر توهمت و زحمات ایشان این کتابهای خطی بزور طبع آراسته گردیده است.

علاوه برین خدمت مهم، فاضل مومی الیه در تاسیس انجمن صحبتهای علمی و ادبی ایرانیان در پاریس و در برلین همراهی و تشویق کامل فرموده و در گردن بسیاری از جوانان با ذوق و جدی که در اروپا بخدمت ایشان رسیده‌اند حق استادی و تعلیم را دارند. بدیختانه بجهت قدر شناسی هواخواهان علم و ادب هنوز مجبور به اقامت در خارجه بوده و از زحمات و اطلاعات عمیقۀ ایشان استفاده کافی بعمل نمی‌آید.

فاضل محترم وعده داده‌اند که بعدها نیز از آثار قلمی و نتایج تحقیقات و تتبعات خودشان مقاله‌های دیگر برای ایرانشهر بفرستند. ما درین موقع تشکرات قلبی خودمانرا ازین لطف مخصوص تقدیم داشته و موفقیت ایشانرا در خدمت بعلم و معارف ایران خواستاریم.

ایرانشهر

خدمت مدیر محترم مجلهٔ ایرانشهر عرض میشود:

در خصوص قدیمترین کتابی که بزبان فارسی حالیه تألیف شده است استفسار فرموده بودید واضح است که جوابی باین مسئله اینطور که طرح فرموده‌اید نمیتوان داد چه حالا بعد از هزار و سیصد سال از تسلط عرب بر ائران هیچ اسناد و وسایلی بدست ما باقی نمانده است که بتوانیم معلوم کنیم که اولین کتابی که بزبان فارسی (و خط حالیه نه خط پهلوی و پازند) نوشته شده بوده در چه زمان بوده و در چه موضوع و مؤلف آن که بوده است، ولی اگر مسئله را طور دیگر طرح بفرمائید مثلاً اینطور که «قدیمترین کتابی که در زبان فارسی حالیه که تا کنون باقی است کدام است؟» شاید بتوان جواب اجمالی عامی باین سؤال داد.

۴ - هر مملکتی از ممالک عالم خالی از اثرهای تاریخی نیست و در وطن ما ایران مهمترین آثار تاریخی کدامست؟

محمد امین اوزی مقیم کویت - خلیج فارس

ایران‌شهر :

ما خیلی خوشوقتیم که خوانندگان مجله اینگونه سؤ‌الهای مهم علمی را مطرح میکنند و همچنین معترفیم که جواب این سؤ‌الها چندان آسان نیست و هر یک از آنها محتاج تدقیقات و تتبعات از باب اختصاص است. بدین مناسبت هم، از خوانندگان مجله تمنا میکنیم که درین باب هر چه بنظر شان میرسد بعنوان جواب نوشته برای درج در مجله بفرستند و ما درینجا بچند کلمه جواب اکتفا میکنیم :

۱ - در خصوص زبان قبل از استیلای عرب فاضل محترم میرزا عباسخان اقبال آشتیانی در مجله دانشگده که در طهران سال ۱۳۳۶ چاپ میشد مقاله‌های مدقانه و مفصل نوشته اند. و نگارنده نیز رساله‌ای بعنوان « زبانها و خطهای ایران قدیم » نگاشته‌ام که در سال دوم مجله انتشار خواهد یافت.

۲ - راجع به اولین کتاب فارسی، بنا بخواهش ما، فاضل مدقق آقای میرزا محمد خان قزوینی مقاله‌ای نوشته‌اند که ذیلاً درج شده است و راجع به اولین شاعر نیز در جریده کاوه مقاله‌های چند چاپ گردیده است.

۳ - در باب رواج رباعیات خیّام رجوع بمقاله‌های شماره ۹ و ۱۱ مجله بشود.

۴ - در ایران بسیاری از آثار عتیقه تاریخی از عهد قدیم باقی مانده است که ما بعضی از آنها را در شماره‌های گذشته یاد آوری کرده‌ایم و در سال دوم مجله نیز بسیاری از آنها را با عکسهای آنها معرفی خواهیم نمود.

و آنوقت ایران ما از پرتو جوانی و آزادی با ذکاوت نژادی و آریائی خود تمدن امروزی چهارا طراوت تازه خواهد بخشید .
 بوجود آوردن یک چنین « ایران جوان و آزاد » معشوقه افکار و محور اعمال ماست و هر فرد ایرانی باید این غایه را هدف آمال خود قرار بدهد . مابا یک ایمان کامل بدین عقاید و در زمینه این افکار و نظریات بنشر سال دوم ایران‌شهر اقدام خواهیم کرد ،
 ایران‌شهر



چند سؤال علمی

جواب سؤالهای ذیل را در مجله محترمه از جنابعالی تمنا دارم :

- ۱ - قبل از فتوح عرب در ایران چه زبانی رواج داشته و آیا ملت ایران در آنعهد بیک زبان تکلم مینمودند و یا زبان دیگر هم موجود بوده . بعد از استیلای عرب در چه تاریخ آن زبان منقرض گشت و از چه تاریخ زبان حالیه مزوج بعربی رایج و معمول گردید .
- ۲ - اولین کتابیکه در همین لغت حالیه فارسی تألیف شده کدامست ، در چه فن بوده و مؤلف آن کیست و نیز اوّل شاعریکه در همین لغت شعر سروده کیست ؟
- ۳ - چه باعث است بر قدر و منزلت رباعیات خیام در انگلستان و آمریکا؟ آیا برتری آنها بر اشعار نظامی و جامی و سعدی و حافظ و دیگر از شعراء معروف ایران از حیث غزارت معنا و لطافت نسق و ترتیبش تصور می‌رود .

کوشید. ایرانی باید بداند که کی بوده و چه شده است. ایرانی باید ملیت خود را بزرگترین نعمتها و حفظ آنها مقدسترین وظیفه ها بشمارد. ایرانی باید برای زنده کردن ملیت خود زندگی بکند و زندگی را فقط برای حفظ ملیت خود دوست بدارد.

هر فرد ایرانی باید آثار و مفاخر ملی خود را عزیز و محترم بدارد و از یادگار های تاریخی نیاکان خود نگهداری بکند و هر فرد را که صدمه بملیت او بزند و یا خیال تحقیر ملیت او را در دماغ خود پیزد دشمن بی امان خود بداند. باید هر نوزاد ایرانی بایک حس غرور ملی پرورش بیابد و ایرانی بودن را مایه سربلندی خود بدانند.

دوم اینست که باید دانست که تمدن امروزی غرب بیهوده ر دلفریب و روحبخش خود ذمه دار سعادت بشر نیست. این تمدن دارای بعضی از معایب و مضرات است که از نفوذ و قبول آن باید پرهیزیم. درین گلزار تمدن بسی حس و خاشاک هست که از دور دیده نمیشوند و ما باید آنها را از جاکنده دور بیندازیم. ما باید درین خصوص درسی از زنبور عسل گرفته ازین گلزار مدنیت فقط آن گلها و برگها را بگزینیم که عصاره آنها تلخ و مضر نباشد تا بتوانیم یک شهد شیرین و سالم برای مذاق خود بسازیم. بدین جهت ما میگوئیم که ایرانی نباید روحاً و جسماً بلاقید و شرط یک فرنگی بشود.

اگر در تولید این سه انقلاب سیاسی و فکری و ادبی و در تطبیق این سه وسیله تخریب و تعمیر و ایجاد، فرمان عقل سلیم، مقتضیات زمین و زمان و تجربه های تلخ و شیرین تاریخ را میزان و رهبر خود قرار بدهیم آنوقت دسترس به خلق کردن یک « ایران جوان و آزاد » خواهیم شد.

پایان سال نخستین ایران‌شهر و خلاصه عقاید ما

در نظر داشتیم درین شماره درزتر عنوان «انقلاب و آمال ملی» عقاید و نظریات خود ما را در باره نواقص و اصلاحات بتفصیل بنویسیم تراکم مقاله های مهم و لزوم درج آنها ما را بکنار گذاشتن آن مقاله مجبور کرد. اینک خلاصه آنرا بطور یاد داشت مینگاریم:


ایران باید قهرماً تمدن غرب را قبول نماید یعنی باید قهرماً ترقی بکند زیرا قانون تکامل او را بدینکار مجبور خواهد ساخت.

قبول این تمدن و ترقی در نتیجه چند انقلاب بوجود خواهد آمد و یا بعبارت دیگر برای قبول این تمدن محتاج چندین انقلاب خواهیم شد: انقلاب در تشکیلات سیاسی، انقلاب در عقاید و افکار و انقلاب در قلمرو ادبیات

این انقلابهای سیاسی، فکری و ادبی درسه شکل بظهور خواهند رسید یعنی در تولید آنها ناگزیر از توسل بسه وسیله خواهیم شد که نخستین آنها تخریب، دوم تعمیر و سیم ایجاد است. می‌خواهیم بگوئیم که در هر یک ازین انقلاب سه گانه مجبور خواهیم شد که بسیار چیز هارا اساساً از ریشه بر اندازیم، بعضی از آنها را اصلاح و ترمیم بکنیم و بسی دیگر را از نو بیفزائیم و یا بیا فرینیم.

بیشردان این انقلابها در نشر عقاید و در تطبیق این وسایل باید دو نکته مهم را محور نظر و روح عملیات خود قرار بدهند. نخست اینکه برای دادن یک تکان به این روح افسرده ابرانی و برای بیدار کردن آن ازین خواب و خود بهر وسیله باشد باید بتولید حس ملیت

IRANSCHÄHR

<p>Iranschähr Revue littéraire et scientifique mensuelle</p> <p>Redacteur et Directeur H. Kazemzadeh</p> <p>Telephone Stefan 3908</p>	 <p>مجلهٔ مصور علمی و ادبی</p>	<p>نگارنده و مدیر حسین کاظم زاده - ایرانشهر</p> <p>این مجله ماهی یکبار در ۳۲ صفحه نشر خواهد شد</p> <p>قیمت این شماره در آلمان یک شیلینگ و در ایران پنج قران است .</p>
سال اول	برلین — غرّه ذیقعدہ ۱۳۴۱	شماره ۱۲
1ère année *	Berlin, 15 Juin 1923	* No. 12

یاد آوری بمشترکین و تشکر از وکلای مجله

با اینکه یکسال از انتشار مجله میگذرد هنوز اغلب و کلا و مشترکین وجوه اشتراک را فرستاده اند و جوهریکه بدست ما رسیده به دوستان آبونهم بالغ نمیشود. این خود بیحسی و بیقیدی ملت ایرانرا معارف ثابت میکند در صورتیکه پرداخت یک لیره در عرض یکسال هیچکس را مفلس نمیکند. ما میدانیم که اغلب مشترکین از تادیبه اینوجه مضایقه ندارند ولی بی مبالائی، تنبلی و نبودن جس و وظیفه شناسی نمیکندارد که چند دقیقه زحمت کشیده برای گرفته بفرستند و چنانکه یکی از دوستان باذوق نوشته شمردن پول با گرفتن برات یکخواب دهشتناک است که همشهریهای ما از آن میترسند و بهتر میدانند که چندین شب بیخوابی بکشند تا بخوابند و خواب پول دادن به بینند»

با وجود این ما با هر قداکاری بود سال نخستین را باخبر رساندیم و این شماره را ۶۴ صفحه کردیم ولی این شماره را بکسانی خواهیم فرستاد که وجه آبوننه آنها برای ما رسیده است. درینجا لازم می بینیم از بعضی و کلا و مخصوصاً از جناب آقای مرزا محمد حسن کازرونی وکیل بمبئی و جناب آقای میرزا احمد کازرونی وکیل بو شهر و جناب آقای سروشیان وکیل کرمان که در ترویج مجله و پرداخت وجوه فوق العاده بذل همت کرده اند از ته دل تشکر بکنیم.

همت معارفپرو را نه یک پارسی نیک سیرت

جناب فیروز خرگاه پارسی مقیم بنارس امسال نیز مانند سال گذشته مبلغ پنجاه لیره رای معاونت شاگردان بی بضاعت ایرانی در اروپا توسط جناب پروفیسور براون فرستاده اند که نصف آن در پاریس و نصف دیگر در برلین به اطلاع ادارهٔ ایرانشهر بدو نفر شاگرد بی بضاعت داده شده است. ما بنام معارف ایران از این پارسی پاک تراد تشکر میکنیم.

ایرانشهر

ترتیب و شرایط اشتراک مجله را برای سال دوم در صفحه ۳۷۶ بخوابید.

عتیقه برای نشان دادن درجه کمال و ادراک اسلاف خود نگاه داشته و برای خوشگذراندن مجالس صحبت بطور حکایت نقل میکنند.

ما هم برای تفریح دماغ خوانندگان چند تا ازین خرافات را که در مملکت آلمان معروف است درینجا نقل میکنیم:

- ۱ - در کوچه اگر اسب سفیدی را هرا تقاطع بکند علامت خوشبختی است -
- ۲ اگر دو نفر در یک آن همان کله را تلفظ بکنند مهمان می آید - ۳ در شب میلاد بعضی ها سرب را گداخته و بزمین میریزند هر شکلی که گرفت با آن تقال میکنند -
- ۴ از میان دو نفر که ماهم راه میروند نباید شخص سوم بگذرد چونکه خوشبختی آنها را میبرد - ۵ شکستن بلور بدبختی و شکستن چینی خوشبختی میآورد - ۶ صبح زود اگر کسی چیزها بر عکس بیوشد هدیه میگیرد - ۷ اگر کسی پولی پیدا بکند باید بر آن آب دهن انداخته توی کیسه بگذارد تا توانگر بشود - ۸ وقتیکه تاری از موهای ابروان خود بخود کنده شود اگر آنرا میان دو انگشت گرفته و با نفس خود دور بیندازند حاجت روا میشود - ۹ اگر تارموی سرزن پس از کنده شدن راست و صاف باشد علامت بی شوری و اگر پیچ در پیچ باشد نشان عنودی اوست - ۱۰ سرزن را نباید هدیه داد که قطع محبت میکند.



فنون باقوال او مثل زده میشد هر گاه از عصمت بهره مند میبود و او را شعر مشهوری است که خفایای قلب او در زیر بره‌های آن ظاهر میگردد و کدورت باطن او جوهر قصد او را تیرگی میدهد. از آجمله است این ابیات (۱)



خرافات و اوهام در اروپا

اغلب مردم تصوّر میکنند که در نزد ملت‌های فرنگ خرافات و اوهام وجود ندارد، در حقیقت این خرافات و اوهام در ممالک فرنگ بسیار است و بعضی ازینها بین الملل است مانند نحوست عدد سیزده و تعبیر بعضی خوابها. ولی خرافات و اوهام در جریان زندگی ملل اروپا کمتر تأثیری دارند و اهالی این ممالک مانند مردم ایران برای هر و هم و خیال اثراتی مترتب نمیکنند و در هر کار کوچک استخاره و تفأل از کتاب کلثوم ننه و امثال آن نمی نمایند بلکه این قبیل اوهام و خرافات را مانند آثار

(۱) إِذَا رَصَيْتَ نَفْسِي بِتَسْوِيرِ بَلَقَةٍ
 أَمِنْهُ تَصَارِيفُ الْحَوَارِثِ كُلِّهَا
 أَلَيْسَ تَقْضَى الْإِفْلَاقُ فِي دَوْرِهَا بَانَ
 فَيَا نَفْسَ صَبْرًا عَنْ مَقِيلِكَ إِثْمًا
 وَفَوْقَ هَامِ النَّيْرِينِ مَنَازِلُ
 مَتَى مَادَنْتِ دُنْيَاكَ كَأَنْتِ بَعِيدَةٌ
 وَفَوْقَ مَنَاطِ الْفَرَقْدِينَ مِصَاعِدُ
 فَوَا عَجِبًا مِنْ ذَالِقَرِيبِ الْمِبَاعِدِ
 إِذَا كَانَ مَحْصُولُ الْحَيَاةِ مَنِيَّةً
 فَسَيِّئَانِ حَالًا كَلَّ سَابِغٌ وَ قَاعِدُ

سه بیت اخیر این قطعه در چاپ تاریخ الحکماء که در آلمان شده مندرج نیست.

در دایره ای کامدن و رفتن ماست آنرا نه بدایت نه نهایت پیداست
 کسی می نزند دمی درین عالم راست کاین آمدن از کجا و رفتن بکجاست
 دارنده که ترکیب طبایع آراست باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست
 گرزانکه بد آمد این صور عیب کراست ورنیک آمد خرابی از بهر چه خواست
 کتاب دوم از کتب چهار گانه فوق موسوم است به « اخبار العلماء
 باخبار الحکما » و آن از طرف وزیر جمال الدین ابی الحسن علی بن القاضی
 الاشراف یوسف الففطی تألیف شده است که خود مؤلف در سال ۶۴۶
 وفات یافته . مؤلف در باره خیام چنین مینویسد :

« امام خراسان و علامهٔ زمان و بعلم یونان آگاه بود و بطلب خدای
 واحد دیان برای تزکیهٔ نفس انسانی از راه تطهیر حرکات بدنی تشویق و
 به التزام سیاست مدنی بر حسب قواعد یونانی امر مینمود . متأخرین
 صوفیه ببعضی از ظواهر شعر او واقف شده آنها را بطریقت خود نقل
 و در مجالس و خلوت‌های خودشان در باب آنها مباحثات و محاضرات راه
 انداختند در صورتیکه باطن آن اشعار برای شریعت مارهای گزنده و
 سلسلهٔ زنجیر های ضلال بود و وقتیکه مردم او را در دین خود تعیب
 کردند و مکنون خاطر او را ظاهر ساختند از کشته شدن رسید و عنان
 زبان و قلم خود را باز کشید و بزیارت حج رفت از راه تقوی نه از راه
 تقیه و اسرار ناپاک اظهار نمود و وقتیکه بی‌غداد آمد پیروان طریقت او
 در علم قدیم بسرش جمع شدند ولی او مانند یک شخص نادم نه مانند
 یک ندیم در بروی آنان بست و از حج بشهر خود باز گشت و در آنجا
 صبح و شام بعبادت نگاه میرفت و می‌آمد و اسرار خود را مکتوم میداشت
 ولی آنها ناچار فاش میشدند. در علوم نجوم و حکمت بی نظیر بود و درین

بانگلیسی ترجمه کرده است. ژوکووسکی ملاحظات خود را در باره خیام از چهار کتاب استخراج نموده است که اولی در قرن هفتم، دومی در هشتم و سیمی در قرن نهم و چهارمی در قرن دهم هجری تألیف شده است.

نخستین ازین مأخذ های چهار گانه کتاب مرصاد العباد است که در ۶۲۱ هجری از طرف نجم الدین رازی تألیف شده است. عمده اهمیت این کتاب نسبت بخیام آنست که نویسنده آن خود متصوف بوده و خیام را ازین نقطه نظر مطالعه نموده و چیزی از جنبه فلسفی و عقاید خیام را برای ما نشان داده و دو رباعی نیز از خیام که شاهد ذوق «لا ادری» وی هستند بوجه مثال ذکر کرده است. نجم الدین در موضوع خیام که همعصر وی بود چنین گوید: «... و معلوم گردد که روح پاک علوی نورانی را در صورت قالب خاصی سفلی ظلماتی کشیدن چه حکمت بود و باز مفارقت دادن و قطع تعلق روح از قالب کردن و خرابی صورت چراست؟ و باز در حشر، قالب را نشر کردن و کسوت روح ساختن را سبب چیست؟ آنکه از زمرة «کا الانعام بل هم اضل» بیرون آید و بمرتبه انسانی رسد و از حجاب غفلت «یعلمون ظاهراً من الحیاة الدنیا و عن الآخرة هم غافلون» خلاص یابد و قدم بذوق و شوق در راه سلوک نهد تا آنچه در نظر آورد در قدم آورد که ثمره نظر ایمانست و ثمره قدم عرفان. بیچاره فلسفی و دهری و طبیعی که ازین هر دو مقام محرومست و سرگشته و گمراه تا یکی از فضلا که بنزد ایشان بفضل و حکمت و کیاست معروف و مشهور است و آن عمر خیام است از غایت حیرت در تیه ضلال او را این جنس بیتها میباید گفت و اظهار نایبنائی کرد:

همچنین مؤلف مذکور در اثر دیگری که «ریاض العارفین» نام داده و آنرا مخصوص ترجمه حال متصوفه و عرفاء کرده است در باره ختّام چنین گوید: «از مشاهیر حکمای جهان و از نوا در شعرای زمان بوده است و با سلطان سنجر سلجوقی بر یک تخت می آسود و با خواجه نظام الملک و خواجه حسن صباح در صغرسنّ با یکدیگر انیس و در یک دبستان همدرس و جلیس بوده اند و با هم عهد نموده اند (۱). حکیم به انواع فضایل آراسته و از صفات نکوهیده پیر استه بود. چندی زهدی بکمال داشت و همت بر مجانبت از هوا و هوس میگذاشت. چندی نیز ابواب ملامت بر رخ خود گشود و بطریق ملامتیه رفتار مینمود بجملاً حکیمی است هوشیار و رندیست عالی تبار رباعیانش متین و بعضی از آنها چنین است».

در میان شرقشناسان مغرب زمین کسی که راجع بختّام تحقیقاتی بسزا نموده است همان پروفسر والانتین ژوکووسکی (۲) میباشد که از مستشرقین نامدار روس بوده و مطالبی بس سودمند درین موضوع کشف و ضبط نموده و عین آنها را دکتر دینسن رُس انگلیسی (۳) تماماً

(۱) معلوم میشود رضا قلیخان مرحوم نخست حکایت معهود عهد و پیمان را کج فهمیده و آنرا بختّام و سنجر اسناد نموده و بعد در ریاض العارفین تصحیح کرده است.

(۲) از شرقشناسان معروف روس است در سال ۱۸۵۸ میلادی تولد یافته و در شعبه علوم شرقی دار الفنون بطور وگرا تحصیل کرده و در ادبیات ایران آثاری بوجود آورده است که از آنجمله تحقیقاتی است راجع بختّام و انوری و تاریخ ادبی ایران در دوره سامانی، تلفظ صحیح اسم این شرقشناس ژوکووسکی است و چون حرف ژ در فارسی هست لازم نیست که مانند بعضی کتابها بجای آن حرف ز استعمال بکنم.

مترجم

(۳) حالا مدیر مدرسه السنه شرقی لندن است.

مسطور است و عمر خیّام به اقطاع چند محلّ زراعت در نیشابور ازو قناعت کرد، رباعیات را بسیار خوب میگفته « (پروفسور براون ر حسب اینکه تولّد نظام الملک در ۴۰۸ و وفات خیّام در ۵۱۷ و یا ۱۸ بوده و در میانه فرقی بزرگ موجود است در صحّت روایت همشاگردی این دو اظهار شبهه نموده است) .

حمدالله مستوفی صاحب کتاب تاریخ گزیده که آنرا در سال ۷۳۰ هجری اتمام کرده است تنها این فقره مختصر را در باب خیّام مینویسد: « وهو عمر بن ابراهیم، در اکثر علوم خاصه در نجوم سر آمد زمان خود و ملازم سلطان ملک‌شاه سلجوقی بود. رسایل خوب و اشعار نیکو دارد و من اشعاره:

هر ذره که در روی زمینی بودست

خور شید رخی زهره جبینی بودست

گرد از رخ آستین بازرم نشان

کان هم رخ خوب نازنینی بودست

رضاقلیحان هدایت که در نیم قرن قبل زنده بود در جلد اول مجمع الفصاحای خودش در موضوع خیّام بدین چند سطر اکتفا نموده و در واقع چیز تازه‌ای نگفته است:

« حکیمی فاضل بوده اما نیکنام نیست، در زمان سلاجقه ظهور نموده و با سلطان سنجر نهایت محرمیت را داشته گویند در دبستان همدرس بوده اند و در رعایت همدیگر همانگاه معاهده نموده‌اند مایل بر باعی گوئیست و فاش در ۵۱۷ اتفاق افتاده. رباعیات حکیمانه پخته نیکو دارد. بعضی از آنها نگاشته می آید.»

بخواجه بزرگ صدر الدین محمد بن المظفر رحمة الله که خواجه عمر را بگوی تا اختیاری کند که بشکار رویم که اندر آن چند روز باران نیاید و خواجه امام عمر در صحبت خواجه و در سرای او فرود آمدی پس خواجه کس فرستاد و او را بخواند و ماجری باوی بر اذن الخ .. « آنچه ازین دو حکایت چهار مقاله بدست می آید اینست که خیّام در سالهای ۵۰۶ و ۵۰۸ بر حیات بوده و بعد از فوت، پیکر او در نیشابور بخاک سپرده شده است.

بد بختانه آنچه تاکنون در تذکره های مختلف در باره خیّام آمده اغلب سطحی و مجمل بوده و حتی گاهی نویسنده تذکره اصلاً از ذکر اسم خیّام غفلت نموده است مثلاً محمد عوفی صاحب کتاب لباب الالباب که هم‌عصر خیّام بوده و در کتابش از شعرا و فضلاء روایت ها نموده است چیزی راجع بدو ننوشته است حتی در تذکره دولت‌شاه سمرقندی که ترجمه حال شماره بزرگی از سخنوران ایران را تا زمان جامی یعنی اواخر قرن نهم هجری در بر دارد، خبری از خیّام نیست مگر اینکه در ذکر شاعر نیشابوری شاهپور اشهری گوید: «نسب شاهپور بحکیم عمر خیّام میرسد» همچنین لطفعلی خان آذر در تذکره خود موسوم به آتشگده آذری که در سال ۱۱۸۰ هجری نوشته نیز جز این کلمه نگفته است:

«خیّام وهو عمر، گویند با سلطان سنجر بر سر یک تخت می نشستند و با نظام الملک و حسن صباح طفل یکد بستان بوده در آنجا شرطی در میان رفته که روزگار هر یک را که تربیت کند آن دو نفر را با خود شریک داند. بعد از آنکه نظام الملک بمسند وزارت نشست حسن داعیه شراکت داشت عاقبت کار بدعوی انجامید که تفصیل آن در تواریخ

قد بمتربن وثيقه‌ای که امروز در باره خيام برای ما دسترس است نوشته‌های نظامی عروضی سمرقندی است که در قرن هفتم هجری در کتاب چهار مقاله خود در ضمن مقاله سوم که در نجوم است سخن از استاد آورده و چنین مینگارد:

«در سنه سته و خمسين مائه بشهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای امیر ابو سعد جره، خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفرائینی نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم. در میان مجلس عشرت از حجة الحق شنیدم که او گفت: گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان کند. مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوتی کزافی نگویید. چون در سنه ثلاثین به نیشابور رسیدم چند سال بود تا آن بزرگوار روی در نقاب کشیده بود و عالم سفلی از و یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود. آدینه زیارتش رفتم و یکیرا با خود ببردم که خاک او را بر من نماید مرا بگورستان جره بیرون آورد. بردست چپ گشتم در بدیوار باغ خاک او دیدم نهاده و در ختان امرود و زردالو سر از باغ بیرون کرده و چند ان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاکش در زیر گل پنهان شده بود مرا یاد آمد حکایتی که در بلخ از او شنیده بودم. گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و افطار ربع مسکون او را در هیچ جای نظیر ندیده بودم. اگرچه حکیم حجة الحق عمر بدیدم اما ندیدم او را در احکام نجوم هیچ اعتقادی و از بزرگان هیچکس ندیدم و نشنیدم که در احکام آن اعتقادی داشت.

و نیز همان مؤلف در همان کتاب گوید:

«در زمستان سنه ثمان و خمسه‌انه در شهر مرو سلطان کسی فرستاد

در جلو اسب شاپور یک مرد سر برهنه زانوزده دیده میشود که قبای کوتاه با یک بالایوشی که به پشت سرش انداخته و در روی شانه راست بایک تکمه بندشده دارد، این مرد امپراطور روم و الریان است که در جنگ سال ۲۶۰ میلادی بدست شاپور اسیر افتاده و درینجا استغاثه و زاری میکند. در طرف چپ امپراطور اسیر، یک مرد دیگر دیده میشود که سر یا ایستاده است و اونیز لباس رومی در بردارد. بعقیده بعضی از علماء این مرد یکی از سرداران و الریان است که تاج او را آورده بشاپور تقدیم میکند و برخی را گمان اینست که این مرد میباد نامی است از اهالی انطاکیه که شاپور تاج امپراطوری را بدو داده او را جانشین و الریان میسازد. این عقیده بیشتر نزدیک بحقیقت بنظر میآید چونکه در نقشهای دیگر واضحتر دیده میشود که شاپور تاج بر سر او گذارده او را به اهالی انطاکیه معرفی میکند.



رباعیات عمر خیام

- ۲ -

فصل اول: در ترجمه حال عمر خیام

آگاهان چنین پندارند که علت تخلص این حکیم به خیام آنست که وی با حرفت چادر دوزی بسر میبرده است. این عادت تلقب با صنعت تنها در موضوع خیام جاری نبوده است بلکه دیگر سر آمدان سخن نیز مانند فرید الدین عطار و محمد عصار از حرفت نام گرفته اند.

است که باد آنرا از عقب بهوا بلند کرده است . شاپور یک گردنبند مراوید نیز از گردن خود آویخته است . در بالای تاج او چیزی شبیه به کره که



تصویر شاپور اول و امپراطور روم والرینان که اسیر افتاده است

با بافته‌ها بتاج بسته شده دیده میشود و از طرف راست او یک تیرکش آویزانست . رویهم رفته هیکل شاپور بسیار نظر ربا و چیره دستی صنعتکار را بخوبی نشان میدهد .

این آثار ساسانی را پیش از همه سیاحان انگلیسی کشف کرده و شرح مختصری در آلبوم داده اند ولی بعدها دونفر عتیقه شناس و مهندس فرانسوی پاسکال دوکوست و اوژن فلاندن^(۱) در سال ۱۸۴۰ سیاحت بایران کرده و بازحات کلی از همه آثار عتیقه ایران عکسهای مهم و نقشهای فنی برداشته و کتابی مفید در آلبوم تألیف و چاپ کردند. این مؤلفین در باره اهمیت نقشهای شاپور در سیاحتنامه خود چنین مینویسند:

« پس از خرابه‌ها و آثار عتیقه استخر آثاریکه بیشتر جالب دقت و شایسته تدقیق است عبارت از آثار خرابه‌های شهر قدیم شاپور میباشد براسی در میان آثار عتیقه ایران قطع نظر از قدیمی آنها آثار شهر شاپور را باید مهمترین آنها شمرد. چندین سبب اهمیت اینها را ثابت میکند. اولاً اینها مدت مدیدی غیر مکشوف مانده بودند، دویم نام این موقع هنوز نام بانی آنها را نگاهداشته، سیم عدد نقشهائیکه بالغ برش میباشد و بالاخره موضوع این نقشها و طرز حجاری آنها، این آثار را نه تنها در ایران بلکه در میان آثار عتیقه آسیا از مهمترین یادگارهای تاریخی محسوب میدارد.»

این تصویر که در اینجا چاپ شده یکی از آن نقشهای برجسته است که شاپور ساخته است، شاپور در وسط نقش سوار اسبی دیده میشود، لباس شاپور عبارت از یک قبای کوتاه بایک کمربند تنگ و یک شلوار پهن که در زیرپاها بوسیله یک پارچه بافته مانند بسته شده است، در بالای دوشها یک بالا پوش کوتاه و کوچکی دارد که حجّار چنان نشان داده

(۱) E. Flandin et P. de Coste.

متفکرین، باحس، فرقه‌های سیاسی، مطبوعات جدی و جوانان باذوق و با همت ایران راست که درین زمینه بکوشند و به تشکیل هیئت‌های حفظ آثار عتیقه تشویق بکنند، نمایشگاه‌ها و سیاحت‌های علمی و تدقیقی ترتیب بدهند و رساله‌های مصوّر با زبان ساده و عوام‌فهم نشر و مجاناً توزیع بکنند تا مردم بی‌به‌اهمیت آثار اجداد خود برده از تحزیب آنها خود داری و در حفظ کردن آنها بذل وقت و مال بنمایند،

ما بتدریج بعضی ازین آثار را از روی کشفیات و تدقیقات سیاحان و شرقشناسان فرنگ بمعرض اطلاع و استفاده خوانندگان خواهیم گذاشت و درین شماره یکی از آثار برجسته شاپور را شرح میدهم

نقش شاپور اول (۲۴۲ - ۲۷۳ میلادی)

در چند فرسخی شهر کازرون در دامنه کوه‌هاییکه در شرق صحرای کازرون ممتد میشوند در سواحل رود معروف برود شاپور بعضی نقش‌های برجسته از عهد پادشاهان ساسانی بیادگار مانده که مهم‌ترین آنها نقش‌های شاپور است.

وقتیکه از جلو دامنه این کوه‌ها چند فرسخ طی مسافه میشود بیک چشمه میرسند که در نزدیکی آن یک دیوار سنگی دیده میشود. هیئت عمومی آن طرز صنعت یونانی و جزئیات آن تزیینات دروازه‌های استخر را نشان میدهد.

در یک کیلومتری این چشمه یک تپه واقع است که در بالای آن آثار بعضی خرابه‌ها نمایان است. در میان این تپه و آن کوه‌ها یک راه تنگی هست که بطرف شمال شرقی باز میشود و وقتیکه شخص اینراه را تعقیب میکند در جلو خود خرابه‌های بعضی آثار عتیقه را پیدا میکند.

آثار حجاری عهد ساسانیان

در موقعیکه قبرهای فراغنه مصرکنده و گنجهای ذیقیمت تاریخی از آثار تمدن مصر قدیم بمشاهگاه عالم مدنیت امروزی گذاشته میشود؛ در هنگامیکه کوچکترین وضعیترین ملتهای متمدن، از آثار عتیقه و یادگارهای تاریخی و صنعتی خود، موزه خانه ها و نمایشگاهها ترتیب میدهند، در زمانیکه اقوام محروم از یک مدنیت اصلی تاریخی و آثار عتیقه صنعت، برای تولید حس ملیت و زنده کردن قوای روحبخش شهامت در افراد خود آثار ملل دیگر را بخود نسبت داده و بدان تفاخر میکنند و در سر آن جدالها بکار میاندازند و در قرنیکه زیباترین و برجسته ترین آثار عتیقه ایران موزه خانهای لندن و پاریس و برلین و سایر مراکز فرنگ را ازینت میبخشند، در خود ایران یک موزه خانه که باقی مانده آثار اجداد ما را حفظ بکند نیست، یک هیئت دولت که این مسئله را وجهه همت خود بسازد وجود ندارد و یک فرقه یا انجمن که درین زمینه کار بکند سراغ نداریم.

قرنهای متمادی است که این آثار نیاگان و این نشانههای شکوه و فردیرین ملت ایران هدف هدم و تخریب روزگار و بازیچه دست مردم بی حس و وحشی گردیده و هنوز هم محافظت آنها از خیال کسی نمیگذرد و هیچکس اهمیت آنها را درک نمیکند. اگر فرنگیها بعضی ازین آثار را بهر شکل که بوده بمالک خود نیاورده و حفظ نکرده بودند یقیناً تا امروز آنها نیز از میان رفته و چندین صفحه از تاریخ تمدن ایران با آنها محو شده بود.

(۱) حاشیه صفحه بیش؛ نه از بنجهت که نام خودم است بلکه بدانجهت که نام دو شخصی است که یکی دینی آورد که اگر بحقیقت آن رفتار میشد امتیاز آن بر سایر ادیان مسلم بود و دومی آن شخص غیوری است که نام مرا بر تنگ و زندگی جاوید را بر رسم باذلت ترجیح داده در راه شرف جانفشانی نمود.

از ص. در برلین

از رکن زاد در شیراز

مردی (بکخاصه عالیجنابانه از مردی) سخاوت

حیا

تدقیق اسباب تنزل ملل اسلامی مطالعه کتاب خوب و مفید

راحت وجدان رسیدن باخر ترین و عالیترین آرزویم

نجات کتابخانه و کتابفروشی

میخواستم همان باشم که میبایم وزیر معارف آلمان یا مملکت متمددن دیگر

جائیکه قوانین اسلامی حاکمیت دارد آنجا که آزاری نباشد (و در سویس)

بجواب نمی آرزد عهد سلطان محمود غزنوی

جواب داده شده رسیدن بعالیترین آرزویم

اینکه خود را کامل نمیدانم رحم بر فقرا و ورشک بر علماء

سعدی و ابوالکلام آزاد (محرر هندی) ژان ژاک روسو و تولستوی

بیکر سازی که خالق رفائل است مانی و سازنده تخت جمشید و شاپور

«مستزبان» آنکه بیشتر موجب شهوت و ضیاع وقت شده و اعتلای روح نام دارد

پس از عاشق شدن عرض خواهم کرد رنگ سرخ و گل سرخ

آنکه حیاتش تفسیر کننده قرآنست کارل مارکس آلمانی

آنکه گفت برای هر چه خدا مرا آفریده بود کردم یعنی ژان دارک فرانسوی

آنکه شعر را غایبه ساخت (ویکتور هگو) و مظهر جان جانان - سعدی

نامیکه مقصد حیات را بیاد آوری کنند یعنی عبدالله - محمد حسین (۱)

آنکه اساس سلطنت استبدادی در اسلام نهاد (یزید) - اسکندر بزرگ

اینکه نا خواسته کسی را بر منجانب تقلب

آسیائی بوده اروپائی شدن تقلب و ریا

از جن از چیزیکه حقیقت آنرا ندانم

نان گنده و آب پاک چیزیکه اشتها بدان دارم و آب پاک

مثل افتان ساده پوش، ساده خوراک و ورزشکار - طبعاً حلیم و در موقعش خشمناک

فلسفه از درک که اشیاء عاجز است با یکدیگر محبت کنید

سؤالا :	جوابها از :	دکتر ناصر المالك کرمان
۱ بهترین صفات مرد؟	مرد انگلی و رشادت	همت
۲ » » زن؟	امانت	محبت
۳ » مشغولیتها؟	خواندن کتاب و روز نامه	خواندن تاریخ
۴ خوشبختی چیست؟	عالم بودن	خدمت خلق
۵ بهترین حرفتها؟	تفنگ سازی	فلاحت ، طبابت
۶ که میخواستی باشی؟	پادشاه ایران	سلطان عادل
۷ در کجا ؟	استخر پس از آبا دشدن	. . .
۸ در چه تاریخ ؟	عهدشاه عباس بزرگ	. . .
۹ بدبختی چیست ؟	نادانی	بی علمی
۱۰ صفات عمده تو ؟	وطن دوستی	درستی و رحم
۱۱ بهترین نویسندگان؟	جهانگیر خان صوراسرافیل	. . .
۱۲ » نقاشان؟	کسیرانمی شناسم	. . .
۱۳ موسیقی نگاران؟	رودکی (که کور بود)	. . .
۱۴ محبوبترین رنگها؟	رنگ کبود	. . .
۱۵ » مردان تاریخ؟	نادرشاه و ناپلیون	. . .
۱۶ » زنان تاریخی؟	شیرین که پس از مرگ خسرو خیانت بدو نکرد	
۱۷ بهترین شعرا ؟	فردوسی	سعدی
۱۸ » نامها ؟	منوچهر	سعدی
۱۹ منفور ترین مردان ؟	تیمورلنگ
۲۰ بزرگترین خطاها؟	تهمت و افترا	دورویی
۲۱ زشتترین اخلاق ؟	بیشرمی	در و غگوئی
۲۲ از چه بیشتر میترسی ؟	از مار	از مرگ در جهالت
۲۳ بهترین غذا و مشروبها؟	غذای بیکوشت و آب هندوانه	نان و آب
۲۴ طبیعت و مزاج تو ؟	خوش مشرب	عاشقی
۲۵ معشوق فکری تو ؟	پندار ، گفتار و کردار نیک	کشف هر مجهولی

قطعه‌ای از طرف یکجوان حساس باذوق علی‌اکبر معظم از بو شهر رسیده است که ذیلاً درج میکنیم :

شدم بفکر فرو دیشب از نثرندی حال
که بود خاطر م از روزگار پر ز ملال
بکنجکاء ای ایام و یاد عهد کهن
دمی ز خود شدم و گشته غرق بحر خیال
که ناگهان بدر خشید هیکل سیروس
زدخمه سر بدر آورد و نمود جمال
بمروز و بوم نیاکان نظر فکند و بدید
چگونه رفته بیاد آن همه شکوه و جلال
ببزم گلشن ایران ندید غیر خزان
ز رونق گل اوفی نشان بغیر زوال
بجز نفاق و دورویی و پستی و دوفی
نمانده هیچ اثر زان مهین ستوده خصال
بساغر دل هر رهبری نظر افکند
ز خون پاکدلان بود جمله مالا مال
ز نقص غیرت و حس شرافت و مردی
نهاده کشور سیروس رو به اضمحلال
بشد ز تاب و ز خود رفت و رو بدخمه نهاد
همی سرود سراسیمه و پریشان حال
که این خرابه و ایران نه ملک ایرانست
چه وحشتست که خیزد ز خاک این اطلال
کجاست صولت دار بوش و فرساستانی
چگونه حکم روا گشته است قحط رجال
زدست ننگ همان به که مرده باشم من
که ملک خویش نبیم بدین نمط پامال
هزار مرتبه مردن به از حیات چنین
هزار بار غنودن به از گشودن بال
هزار سال «معظم» بیاد این کشور
چو مرغ بی پروی آشیان بنال و بنال

* * *

جواب سوآلهای دفتر دختر آلمانی

در پاسخ سوآلهای شماره دهم بعضی جوابها رسیده که در اینجا بارعایت اختصار درج میکنیم و برای سهولت مطالعه تین سوآلهارا بطور مختصر دوباره در اینجا مینویسیم و امید داریم که از خوانندگان مجله جوابهای دیگر نیز برسد. ایران‌شهر

اگر از امروز قسمت اعظم قوای متفکره و فقائه ایران صرف اجرای این مواد بشود و مطبوعات ایران بایک و حدت عقیده و بایک حدت قلم، همت خود را صرف نشر این افکار بکنند اگر قوای مقننه و مجریه ایران این گونه تأسیسات را تشویق نمایند و ارباب نفوذ و صاحبان قلم و ادبا و شعرای سخنور و روحانیان متجدد و جوانان باحس و با ادراک همه درین زمینه سخن برانند و قدم بزند و درین مسلک اجتماعی، همت و خلوص نیت داعیان قرون اولی اسلام و مروّجین انقلابهای روسیه را برای خود سرمشق قرار بدهند. آنوقت میتوان بیک انقلاب حقیقی روحی و معنوی در اندک زمان امیدوار شد و آنوقت میتوان گفت که این انقلاب یک «ایران جوان و آزاد» خواهد زائید.

* * *

(۱) بمناسبت تصویر قبر سیروس

در شماره هفتم بعنوان مسابقه ادبی تصویر دخته سیروس را درج و ارباب طبع و ذوق را دعوت بتمسیر و شرح زبان حال آن تصویر نموده بودیم اینک

(۱) استاد معظم پروفیسور براون درباره لفظ سیروس در یک مرقومه خصوصی برای نگارنده چنین مینویسند:

«نمره دهم ایران شهر راهه اش را خواندم یک ملاحظه که دارم این است که امید وارم من بعد سیروس نویسد که اصل اسم کوروش است چنانکه هم خط میخی اصلی و هم کتابهای یهودیان و خصوصاً کتاب دانیال که بزبان آرامائی است گواهی میدهد. فرانسه ها که همه چیز را تحریف و خراب میکنند محض رعایت خواص زبان خودشان سیروس میگویند و اگر بنا برین باشد که این نامهای قدیم ایران را احیا کنیم اقلاً در شکل اصلی احیا کنیم نه در شکل مفرّج»

البته این ملاحظه و تنقید استاد محترم درست و بجاست و باید در هر موقع بجای لفظ سیروس کوروش استعمال کرد. ایران شهر

و گرسنه، همین مرد صاف و بی‌ریا و ساده و دیندار برای خود چند هزار مالک رقاب و سجده‌گاه و نیم‌خدا و معبود دویا خلق کرده در حضور آنها سرتسلیم و بندگی فرو خواهد آورد.

برای تولید یک انقلاب حقیقی باید انقلابی در روح افراد ملت تولید کرد. باید حالت روحی آنها را تغییر داد تا به مردمان و خونخواران بدسرشت نپرستند و عوام‌فریبان و ریاکاران را برای خود پیشوا قرار داده دست آنانرا نبوسند و کور و ار خود را بدست شهوت و نفس پرستی آنان تسلیم نکنند. باید معجزه‌ای نمود و این کورهای بدبخت را بینا کرد تا از پی گوساله‌ها نروند و آنانرا برای خود خدا نشناسند و طوق بندگی آنانرا بگردن خود نیندازند. یس اساس ترقی و نجات ایران جز در تربیت اجتماعی نیست، و سایلیکه برای نشر و تعمیم یک تربیت عمومی و اجتماعی لازمست بارها درین اوراق ذکر شده و باز درینموقع بدانها اشاره میکنیم:

تهیه و سایل تعلیم اجباری - تاسیس انجمنهای علمی و ادبی برای نشر افکار جدید - فرستادن و اعظان و معلمین بقصبه‌ها و دهات برای تعلیم و بیدار کردن دهاتیان و آگاه نمودن آنان بمقوق خود - نشر رساله‌ها و کتابچه‌های آسان و عوامفهم برای تعمیم افکار جدید و توزیع آنها مجاناً میان مردم - تاسیس جراید مخصوص برای تعلیم و تعمیم فنون بخصوص بطبقات متوسط ملت - ترویج و رزش بدنی و اجباری کردن آن در مدارس - اقدامات اساسی برای تربیت تعلیم دختران و یاد دادن شرایط زندگی برای زنان - تاسیس انجمنهای اخلاقی و تخصیص مکافات برای بهترین کتب اخلاقی که تألیف بشود - تهیه و سایل جهاد برضد تریاک و آکول و بیکاری که سه بلای مبرم و مرض مزمن ایران هستند - تاسیس انجمنها و نشر رسایل برای تربیت و پرورش بچه‌های نوزاد و وقایه جوانان از فساد اخلاق - آوردن معلمین و مربیان از فرنگ و بخصوص از پارسیان هند برای مدارس پسران و دختران - تاسیس قرائتخانه‌ها و کتابخانه‌های عمومی مجانی در شهرها.

عدد. با سوادان آن بیک در هزار نمیرسد و زندگی افراد آن نمونه ای از زندگی قرون ابتدائی و عصرهای بدویت میباشد چه امید انقلاب روحی و معنوی و تجدد و آزادی و ترقی میتوان پرورد.

۴ - انقلاب و تربیت اجتماعی

هر شخص متفکری که نکات فوق را مطالعه و تدقیق بکند باما هم عقیده خواهد شد که یک انقلاب حقیقی با این حالت هیئت جامعه ایران محالست و باید پیش از هر چیز به افراد ملت ایران یک تربیت اجتماعی داد. مقصود از تربیت اجتماعی این است که اکثریت افراد ملت با یک حس متحسس بشوند و همه منافع نوعی را بر منافع شخصی مقدم بدانند و همه یک غایه و امید و یک هدف ملی را تعقیب نمایند.

اگر تمام افراد بر حقوق خود آگاه نشوند و معنی آزادی و خوشبختی را نفهمند و مذتاء بدبختیها و گرسنگی و بندگی و ذلت و قحطی و ناخوشی و مسکنت را از ظرف خدا و تقدیر آسمانی و سرنوشت انسانی پندارند و فریب و اعطاز ریائی و عالمان بیعمل و روحانیان از دنیا بیخبر را خورده کار کردن، زحمت کشیدن و زندگی مرفه داشتن را بیجا و مخالف احکام دین و بندگی خدا و مایه آبادی آخرت تصور بکنند، با این حالت روحیه و با این مدرک ابتدائی و نارسا محالست که توده ملت از حالت جهود بدرآید و جنبش و قیامی بکند.

تا اینحال روحی در مغز و دماغ طبقه عامه دوام دارد اگر صد هزاران خون ریخته و تمام اعیان و اشراف و عوام فریبان از میان برداشته شود باز در زیر نفوذ این حالت روحی همین دهقان برهنه

میروند نفوذ توده عوام مانند یک قوه ای که زیرپای هیچ گونه تهدید
 بتحلیل نرفته و روز بروز دایره خود را وسعت میدهد نمودار و بلند
 میشود. ازینجهت است که مامیگوئیم این دوره جدید که داخل دایره
 آن میشویم « دوره نفوذ عوام » نامیده میشود .

و قایع چند سال اخیر ایران خود این حقیقت را ثابت میکند.
 اگر در انقلاب گذشته و مشروطیت ایران توده عوام و طبقات متوسط
 ملت دخالت نکرده و جانفشانی ننموده و خون خود را ریخته و با آن
 صمیمیت و شور و ذوق و عشق مسلک، دفاع از انقلاب و مشروطه نکرده
 بودند امروز مانایل این مختصر آزادی هم نمیشدیم .

ولی باید دانست که یک انقلاب حقیقی روحی بطوریکه ما شرح
 دادیم بیشتر ازینها شدت عمل، تخریب، قربانی، متانت، صمیمیت،
 ایمان، عشق و خون لازم دارد و آنها را جز در طبقات متوسط ملت سراغ
 نباید گرفت .

در ایران امروزی این طبقات . از فواید تربیت اجتماعی و سیاسی بی
 بهره هستند . این طبقه که اکثریت عظیم ملت را تشکیل میدهد اسیر
 زنجیر جهالت، خرافات، اوهام، عقاید مضره، تعصب، بیحسی، سفالت
 و گرسنگی است .

در مملکتیکه یک ثلث اهالی آن را ایلات چادر نشین غارتگر و وحشی
 و یک ثلث آن را برزگر و دهقان برهنه و اسیر و گرسنه و درویش و
 آخوند و مارگیر و رمال و فالچی و گدا و ثلث دیگر آن را مردمان
 بیکار و مفتخوار یعنی اشراف روحانی و جسمانی که بویی از شرافت نبرده
 و بمنزله ساس در بدن هیئت جامعه میباشند تشکیل میدهند و در کشوریکه

رکن حیات سیاسی و اجتماعی ما بوده اند امروز پراشیده میشوند و فرومیر یزند.

دویم تولد یکدسته افکار جدیدی است که در نتیجه کشفهای اخیر علوم و فنون بعمل آمده اند و از آنجا که افکار قدیم و کهنه هر قدر هم نزدیک به محوشدن و از میان رفتن میباشند چون هنوز دارای یک نفوذ بزرگ در اذهان اقوام هستند و از طرف دیگر، آن افکار جدید که میخواهند جای آن اعتقادات قدیم را بگیرند هنوز در حال نضج و قوام میباشند یعنی تکامل ننموده اند لهذا عصر حاضر ما در نتیجه این کشمکش یک دوره انقلاب و تزلزل میگذراند.

ما از حالانی توانیم بگوئیم که ازین دور تزلزل و هرج و مرج فهری، روزی چه سر خواهد زد زیرا ما میدانیم نسلهای آتیه که جانشین اقوام امروزی خواهند شد بر کدام افکار استناد خواهند کرد ولی چیزیکه از حالا باکمال صراحت می بینیم این است که آن جامعه های استقبال در تشکل و تکامل خود یک قوه حاکمه را که حکمران عصر حاضر ماست در نظر خواهند گرفت. آن قوه عبارت است از نفوذ توده عوام.

این قوه ایست که در روی خرابه های بسی از قوه های دیگر که در ابتدا آنها را حقیقی تصور میکردیم و حالا محکوم فنا و زوال و در نتیجه انقلابها محو و خورد شده اند برپا میشود و در اندک زمان مجبور خواهد شد عنان همه قوای دیگر را در دست بگیرد.

«ما آشکار میبینیم در موقعیکه همه اعتقادات قدیم، نزدیک به اضمحلال هستند و جامعه های قدیم با آثار و عقاید خودشان رو بزوال

۳- انقلاب و توده عوام

در ازمنه قدیم در استیلاهای تاریخی و در انقلابهای مذهبی و سیاسی، بندگان و سپاهیان صادق سلطان جابر و پیروان پرشور و صمیمی مذهب، بزرگترین آلت اجرای مقاصد بودند ولی امروزه در نتیجه تکامل تمدنات و حصول تبدلات مهم در افکار و اعتقادات، بزرگترین وظیفه را در انقلابات سیاسی و اجتماعی توده عوام عهده دار شده است و چون در هر مملکت اکثریت افراد جزو این طبقه عامه هستند لهذا پیشروان و رهبران انقلاب بیشتر محتاج قوه و قدرت و نفوذ این طبقه میباشند. امروزه در جریانهای سیاسی اروپا نفوذ و تسلط عوام در همه جا خود را محسوس میسازد و بلکه مقدرات مملکتها را او اداره میکند.

و از آنجا که انقلاب برای پیشرفت غایبه خود بیشتر از تأسیس، محتاج تخریب و هدم و محو کردن است و توده عوام هم مخصوصاً در تخریب و هدم استعداد و هوس فوق العاده دارد. از آن جهت مؤسسين انقلاب پیش از هر چیز باید توده عوام را در نظر گرفته و بقوت خارقه او تکیه بکنند.

گستاو لوبون فرانسوی که ذکر او گذشت تقریباً چهل سال پیش، این موقع عوام و گذشتن نفوذ و حاکمیت را بدست او درک و بقرار ذیل شرح کرده است:

«عصر حاضر ما یکی از ادوار پیراندیشه ایست که افکار بشر در آن یک بحران بزرگ میگذراند. دو عنصر اساسی مؤلد این بحران هستند، یکی محو شدن اعتقادات دینی و سیاسی و اجتماعی است که عناصر تمدن ما از آنها تولد یافته است یعنی آن تصورات و عقاید یکه تا این عصر

می‌آفرینند یعنی در زمین اخلاق و افکار اقوام اعتقادات و جریانهای تازه تولید مینمایند. بزرگترین وقایع تاریخ عالم که شایان تذکار میباشد نتیجه محسوس آن تبدلانی است که در افکار مردم بتدریج و بطرز غیر محسوس بعمل آمده است. و علت اینکه این قبیل انقلابات حقیقی در سینه تاریخ زمان کمتر روی میدهد این است که افکار و تصورات و عقاید موروثیه یکقوم از هر چیز محکمتر و پایدارتر است و برانداختن اساس و کندن ریشه آنها نیز محتاج قرن‌ها و قوه‌های خارقه است.

برای اثبات و نشان دادن حقیقت این بیانات بهتر از عطف نظر بتاریخ ایران نیست. کشور ایران سه بار دوچار هجوم و استیلای سه قوم بزرگ مانند قوم یونان یعنی اسکندر و اخلاف او و قوم عرب و طایفه مغول گردیده است باینکه اعراب بقدر اسکندر و مغول تخریبات و وحشیگری بعمل نیاورده اند باز اثرات استیلای آنها قرن‌ها پایدار و تا کنون برقرار مانده و اساس مقدرات این مملکت را تبدیل داده است در صورتیکه از استیلای آندو قوم دیگر آثار مهمتی باقی نمانده است. علت این حال همین است که استیلای عرب یک انقلاب فکری و معنوی همراه داشته و افکار و عقاید مردم را برای خود هدف قرار داده بوده است.

پس ثابت میشود که برای استفاده از یک انقلاب سیاسی ابتدا لازمست که ملت را با یک انقلاب فکری و معنوی مسأح کرد. هر انقلاب سیاسی بقدر تاسیس یک مذهب بیشتر از خونریزی، متانت فکریه، قوه تلقین و بالاتر از همه یک ایمان قلبی لازم دارد و تا این تلقین کار خود را نکند و تا یک ایمان کامل در قلب افراد قوم نسبت به افکار جدید حاصل نشود آن انقلاب ثمری نخواهد بخشید و اثر خوبی از خود نخواهد گذاشت.

جامعه ایران هنوز بی ادراک، بی‌حس و بی‌رگ است جامعه ایران هنوز محروم از یک مسلک سیاسی و یک تربیت اجتماعی و یک هدف آمال ملی است. و با این وضع انتظار یک انقلاب حقیقی از این جامعه داشتن مانند داشتن انتظار میوه شیرین از درخت بید خواهد بود.

یک انقلاب سیاسی و یا قهری و جبری هر قدر هم کامیاب بشود و هر قدر هم سیل‌های خون جاری سازد و به تغییر دادن اصول و تشکیلات مملکت موفق گردد تا با یک انقلاب فکری و معنوی توأم نباشد دوام نخواهد داشت و از خود آثار مفید و زنده باقی نخواهد گذاشت. فقط انقلاب‌های فکری و معنوی است که زمینه انقلاب‌های سیاسی را حاضر میکنند و فقط این انقلاب‌ها میتوانند مقدرات ملل را تغییر و آنرا بجاده ترقی و تجدد بیندازند.

فیلسوف جامعه شناس فرانسوی گستاو لوبون در یکی از آثار خود که بنام روح الجماعات عبری و ترکی نیز ترجمه شده چنین نوشته است :

« وقتیکه انقلاب‌های بزرگ سیاسی مانند سقوط امپراطوری روم و ظهور سلطنت عرب را که تبدلات عمیقی در مدنیت عالم بوجود آورده اند مطالعه میکنیم در نظر نخستین چنین دیده میشود که اینها فقط در نتیجه هجوم و استیلای اقوام یا سقوط اخلاقی و حیات اجتماعی ملت‌ها یعنی از اربعی انقلابات مهم سیاسی بعمل آمده اند. ولی اگر این احوال و حوادث را بدقت کامل تحقیق بکنیم برای ما روشن میشود که در پشت سر این اسباب ظاهری در اغلب اوقات بعضی سبب‌های حقیقی مانند تبدل عمیق افکار اقوام وجود داشته است.

انقلابات حقیقی آنها نیستند که با عظمت و شدت خود، مارا بحیرت میاندازند بلکه مهمترین و بزرگترین انقلابات آنها هستند که یک مدنیت جدید

و جامعه کنونی آن قابل اجرای یک انقلاب حقیقی نیست و جنبش او یک قیام بی ثمر و نارس خواهد بود.

برای نابالغ بودن جامعه ایران بیک انقلاب حقیقی چه مثالی بهتر از از قیام تبریز و مشهد در دو سال پیش میتواند بود. چنانکه میدانیم در دو سال پیش دو نور درخشان از افق آذربایجان و خراسان سرزرد یعنی دو مرد بامسلك و صمیمی و دو سرباز جانفشان راه آزادی و تجدد، یکی شیخ محمد خیابانی و دیگری کنتل محمد تقیخان سلطانزاده مانند دو ستاره امید از افق تاریک ایران درخشیدن گرفتند این دو نادره دهر بایک ایمان کامل، بایک قلبی سرشار از عشق مسلک و بایک عزم قوی و متین بشکستن بتهای ظلم و نخوت و گسیختن زنجیرهای استبداد و بیدادگری و بندگی کمر همت بستند و در اندک زمان روح تازه ای در بدن قسمتی از کشور کهنسال کیانی دمیده و جانهای خود را پروانه شمع عشق خود ساختند. ولی ییحیی و بی حمیتی جامعه آنانرا درین میدان جهاد بی یار و تنها گذاشت و حتی آنهائیکه عهد و پیمان خود را با خون خود در پشت کلام خدا امضا کرده بودند از آنان دوری جستند و بلکه آنانرا هدف تیر خیانت و تحقیر ساختند لیکن این دو فرزند وفادار ایران بایک مردانگی و رشادت که تاریخ ایران در چند قرن گذشته نمونه آنرا نشان نداده است خود را فدای مسلک خود نمودند و برای عاشقان آزادی یکدرس عشقبازی و پا فشاری دادند.

اگر جامعه ایران حس داشت، قوه میزه داشت و حمیت و شهامت داشت، آن دو پروانه عشق را میپرستید و پس از شهادت بنام مقدس آنان بیرق آزادی و تجدد را بر فرق پشته های اجسام دشمنان آزادی و تجدد برمی افراشت

خرافات و جنگ بر ضدّ جهالت. آیا انقلاب موعود ایران هم همین هدف آمان را تعقیب خواهد کرد و آیا از همین منابع فکری سیراب شده است؟ انقلاب فرانسه را دو قرن ادبیات مهم روح‌پرور و آثار فلاسفه و نویسندگان پر شور و حقیقتگو قبلاً حاضر کرده بود یعنی افکار ملت برای قبول و هضم و اجرای عملیات آن انقلاب تربیت شده بود و عبارت دیگر یک انقلاب فکری و معنوی در دماغهای افراد ملت نشو و نما یافته و آنها را از جای خود تکان داده از جمود و بیحسی رها نیده و افکار تجدد و آزادبخواهی و حسّیات فداکاری و مردانگی را در اعماق روح و قلب آنان پرورش داده بود.

آیا زمینه این انقلاب موعود ایران هم بدین قرار فراهم آمده و آیا این انقلاب در تخریبات ریشه کن خود بر ضدّ منافع انفرادی و بر ضدّ عقاید و خرافات چند هزار ساله بقدر انقلاب فرانسه از میان توده ملت پشتیبان و فداکار پیدا خواهد کرد یا نه؟ اینها سؤالاتیست که اوضاع اجتماعی حاضر ایران ما را از دادن یکجواب مثبت بدانها منع میکند و بنوشتن این سطرها و امیدارد.

بیحسی و سستی و فقدان قوه میزه در طبقه عامه و بیقیدی و تماشاچی ماندن توده ملت در مقابل اوضاع دلخراش و در باره مقدرات مملکت از یکطرف و نبودن مردان فداکار باشجاعت و بیغرض و کاردان و فقدان عزم و اراده و متانت و استقامت در زمامداران افکار عمومی و اداره کنندگان مقدرات ملی ما را حق میدهد که درین مدّعیات مطبوعات ایران و درحقیقت این آوازه‌های انقلاب و در نتایج منظوره آن بدین باشیم.

بعقیده ما ایران امروزی از یک انقلاب حقیقی فرسخها دور است

این چند سطر بالائی تقریباً زبان حال تمام مطبوعات ایران است و در پیش آمدهای اخیر طهران که قلم از ذکر آنها خجلت میکشد نه تنها اشخاص حسّاس و متفکر داخله مملکت را دیوانه کرده و بهیجان میآورد بلکه وطن‌پروران و آزاد بخواهان گوشه نشین و دور افتاده از آن محیط را نیز که در ممالک خارجه با یکنظر امید به اوضاع وطن خود نگران هستند متأثر و دلخون و معتقد بلزوم یک انقلاب خونین میسازد .

۲ — انقلاب بزرگ فرانسه و انقلاب موعود ایران

در اینکه این اوضاع روزی دامن ایرانرا بطرف یک انقلاب خواهد کشانیدو در اینکه ایران بشدت محتاج یک انقلاب است حرفی نیست و هر آنروزیکه یک انقلاب حقیقی سر زند باید آنرا مقدّس شمرد و در پیشگاه آن سر اطاعت و تعظیم فرود آورد ولی ما اولاً در ظهور این انقلاب باین نزدیکی و ثانیاً در متمر بودن آن انقلاب که زبازرد مطبوعات است تردید داریم و بلکه بدین هستیم . راست است که مقدمات انقلاب فرانسه در ایران تهیّه میشود و اوضاع ایران ما بصفحات متوالیه آن انقلاب نزدیکتر میشود ولی این شباهت سطحی و ظاهری است زیرا کیست که بتواند ما را قانع بکند که همان روح مقدّس آزادی و تجدد که انقلاب فرانسه را پرورده بود انقلاب ایرانرا نیز پرورش خواهد داد . ما نمیدانیم این انقلاب که زبازرد مطبوعات ایران گشته و گوش خوانندگان را پر کرده چه پایه محکمی دارد و بر کدام غایه و هدف تکیه خواهد کرد . انقلاب فرانسه یک سلسله جنگها بود بر ضدّ هر چیزیکه مخالف آزادی و تجدد دیده میشد، جنگ بر ضدّ سلطنت استبدادی، جنگ بر ضدّ روحانیان و نفوذ کلیسا، جنگ بر ضدّ اسارت دهقان، جنگ بر ضدّ

در مملکتیکه هنوز فروختن لقبها، حراجی حکومتها و خریدن مأموریتها و انتخابها رایج است، در جائیکه نه مرد دزد و غارتگر و خیانتکار از ترس مجازات اندیشه دارد و نه شخص درستکار با ناموس از حیث جان و مال و حیثیت در امان است، در ملکیکه بقول جریده ایران آزاد، لیدر اکثریت پارلمانی آن مروّج شتر سواری است و وکیل معّم آن میگوید که فرنگیها قانون مدنی را از ما یاد گرفته اند؛ در کشوریکه روحانیّون آن در سر یک الاغ، بازار تکفیر گرم و علم تلعین بلند مینمایند و عظمت و قدسیّت دین و مذهب را از میان میبرند و در مرز و بومیکه ملاّی آن در اصفهان سبیلهای مردم را بزور میتراشاند و رئیس نظمیّه آن در سبزوار کثیفترین و شنیعترین کارها را بنام مجازات اختراع میکند، آری در یک چنین مملکت چگونه نهال شرافت و سعادت سر سبز میشود و چگونه شاهد روح افزای آزادی و مدنیّت خرامیدن میتواند. اینگونه مملکترا جز آتش انقلاب هیچ چیز پاک نمیتواند بکند.

در نتیجه این اوضاع است که تصوّر میشود یک انقلاب در زائیدن است و سر زمین ایران را با خون هزاران افراد رنگین خواهد ساخت دز پیشگاه این اوضاع نا قابل تحمّل می بینیم گروهی مانند مرغ اسیر خود را بدر و دیوار قفس تنگ و تاریک محیط خود میزنند، جمعی بکلی مایوس از آتیه و اصلاح امور بوده دست رویهم گذاشته گوشه نشین گشته اند و برخی نیز تقدینّه حیات خود را بکف گرفته با فداکاری و شهادت در راه آزادی با جان خود بازی میکنند و افرادی چند نیز مردم را بجنبش و حسّ کردن دعوت مینمایند و خود را آمادّه قیام ساخته در انتظار ظهور یک رستخیز و خروج یک رهبر آهنین پنجه انقلاب بسر میبرند «.

ناگوار دوره استبداد و غارت و بندگی بشوند و نمیتوانند دستگاه اداری مملکت را در روی چرخهای کهنه فرعون و مالک الرقاب در گردش به بینند. بدینجهت میان این دو عنصر مخالف و متضاد میان این دو طبقه مهم که در ظاهر منافع شخصی آنها ضد یکدیگر است همیشه تصادم و زدو خورد بعمل میآید و از هر گوشه مملکت صدای ناخشنودی و شکایت و تظلم و شورش و عصیان بلند شده مملکت را بیک حال تزلزل و عصبیت و تشویش و اضطراب میاندازد و اینحال تا روزیکه یک انقلاب خونین قوه حاکمیت را از دست غاصبانۀ این طبقه مسلطه گرفته بدست توده ملت بدهد دوام خواهد داشت.

صنوف ممتازۀ ایران هنوز اینرا نفهمیده اند که ترقیات این عصر دیگر اجازه نگهداری اصول قدیم استبدادی را نمیدهد. اینها هنوز درک نمیکنند که ما در یک عصر تازه ای زندگی میکنیم که غیر از عصر آبا و اجداد ماست و این زندگی شرایط جدید لازم دارد و ایران نیز خود را از زیر نفوذ این زندگی جدید و شرایط آن نمیتواند بیرون نگاهدارد و باید حتماً و قهراً تابع جریان جهانگیر قرن حاضر بشود.

با اینکه این حقیقت مانند آفتاب بر هر شخص متفکر و حتی بر اکثر منسویین صنوف ممتازۀ روشن است باز حرص جاه و مال و غلبۀ طمع و شهوت خود پرستی آنها را متنبه نمیسازد آنانکه خود را بر اسب کامرانی و تسلط سواری بینند و دیده خود را بر حقایق امور نیگشایند غافلند ازینکه روزی در بازود از اوج نخوت و غرور امروزی سرا زیر گشته و از تحت عزت و کامرانی پرت شده بر خاکستر ذلت و خواری خواهند نشست.

۱ - وضع حاضر ایران و اسباب انقلاب

در مطالعه جراید ایران، خواه مطبوعات مرکز و خواه جراید ولایات باشد، وضع کنونی ایران و کیفیت جریان امور و احوال اجتماعی که حدوث یک انقلاب را نشان میدهند بدین قرار در ذهن مطالعه کننده روشن میشود که از یکطرف پافشاری و عناد و استبداد صنوف ممتازة مملکت از اعیان و اشراف و روحانیون و مأمورین حکومت در نگهداری اصول کهنه که عبارت از غارت اموال ملت و تخصیص منافع مملکت بخود و خفه کردن هر جنبش مختصری در راه آزادی میباشد کاسه صبر و تحمل ملت را لبریز میکند.

این طبقه نمیخواهد دست از امتیازات غاصبانه و تسلط ظالمانه خود کشیده و بر وفق عدل و انصاف و بمقتضای احتیاجات قرن کنونی حقوقی را غیر از زبردستی و دستبوسی و بندگی و گرسنگی بر افراد ملت قائل بشود و قدمهای تند در اصلاح حال طبقه عامه و در تغییر اوضاع قدیم ایران بزدارد. بعبارت دیگر این طبقه میخواهد چنانکه تا امروز بوده بازم بر جان و مال و ناموس و حتی بر عقیده و روح ملت مسلط و حاکم بماند.

از طرف دیگر نیز افراد ملت از پرتو آزادی مختصر که در عهد مشروطه دارا شده اند و از تأثیر نشریات مطبوعات آزاد و حقیقت گو و انتشار و سرایت افکار و عقاید عالمگیر مسلکهای سیاسی فرنگ و بخصوص اصول بولشویزم و اجرا آت آن تا یکدرجه بیدار شده و قوای دماغی خود را بحدّ رشد و بلوغ رسانده و احتیاجات تازه برای تغذیه روح و قوای اجتماعی خود تولید کرده اند و نمیتوانند بیش ازین متحمل اوضاع


انقلاب و تربیت اجتماعی

جراید یکه از ایران میرسند بخصوص مطبوعات پایتخت تقریباً یک انقلاب را پیش بینی میکنند. رخسار صفحات اکثر آنها رنگ خون گرفته و از مندرجات اغلب آنها نیز بوی خون میآید از مطالعه آنها میتوان استنتاج کرد که مقدمات انقلاب بزرگ فرانسه در ایران تهیه میشود و دست طبیعت و سایل ظهور آنها فراهم میآورد.

در حقیقت ایران یکدوره بحران اجتماعی میگذراند که بالاخره منجر به یک انقلاب خواهد شد و این انقلاب مجرای زندگی سیاسی و اجتماعی او را تغییر خواهد داد. جامعه حاضر ایران آستن و گرفتار اوجاع زایش است و نوزادیکه ازین مادر کهنسال بوجود خواهد آمد «ایران جوان و آزاد» نامیده خواهد شد. منشاء این انقلاب را کشف کردن چندان سخت نیست. صفحات تاریخ ملت‌ها بخوبی نشان میدهند که این قبیل اوضاع تقریباً در ادوار زندگی اغلب ملت‌ها شکلها و علت‌های متشابه داشته است. وقتیکه جراید ایران را مطالعه میکنیم وضع حاضر ایران و اسباب تولد انقلاب در نظر ما ظاهر میشود.

اظهار بدینی و یا نیک بینی درین مسئله چندان آسان نیست و نباید بظاهر حال حکم کرد ما میخواهیم درین موضوع بعضی نکات را متذکر بشویم ولی اولاً وضع حاضر ایران و اسباب ظهور انقلاب را از روی مطبوعات ایران بطور اختصار شرح میدهیم و پس از آن به اظهار عقیده خود در آنباب میپردازیم:

IRANSCHÄHR

<p>Iranschähr Revue litteraire et scientifique mensuelle</p> <p>Redacteur et Directeur H. Kazemzadeh</p> <p>Telephone Stefan 3908</p>		<p>نگارنده و مدیر حسین کاظم زاده - ایرانشهر</p> <p>این مجله ماهی یکبار در ۳۲ صفحه نشر خواهد شد</p> <p>قیمت این شماره در آلمان نیم شیلینگ و در ایران چهار قران است .</p>
<p>سال اول</p>	<p>برلین — غرّه رمضان ۱۳۴۱</p>	<p>شماره ۱۱</p>
<p>1ère année *</p>	<p>Berlin, 17 Avril 1923</p>	<p>* No. 11</p>

از وکلای مجله خواهش اکید میشود که شماره های باقیمانده را فوری پس بفرستند . شماره ۱۲ فقط بکسانی فرستاده میشود که حساب خود را پرداخته باشند .

بی نظمی و بیقانونی در پستخانه های ایران

در اکثر پستخانه های ایران اغلب نمره ها و بسته های مجله را نیرسانند و از بسته ها نیز یکدو نمره بر میدارند و وقتیکه شخص وزیر ارسال بعضی از جراید مرکز را بولایات قدغن میکند اداره پست جراید مخصوص بخارجه را نیز توقیف کرده نمیفرستد چنانکه مدتی است بعضی از جراید مهم پایتخت بیرلین نرسیده است . این رفتار اداره پست بزرگترین تجاوزی است با آزادی مطبوعات و معارف مملکت . از وزیر جدید پست تمنا میکنیم که باین بینظمی و بیقانونی ها خاتمه بدهد .

تشکر و خواهش از مطبوعات ایران

حلب جراید که برای مجله ایرانشهر تقریظی نوشته اند چون بجهت بینظمی پست ایران پس از چند ماه بر آن اطلاع یافته ایم و ممکن است بسیاری از آنها اصلاً بما نرسیده باشند اینک درینجا تشکرات قلبی خودماترا بهمه همقلمان محترم بخصوص مدیران جراید ایران ، اتحاد ، طوفان ، بهارستان ، فکر آزاد و نامه فرهنگ تقدیم و ضمناً خواهش میکنیم که در حین اعلان و تقریظ آدرس اداره مجله را بخط فرنگی نیز چاپ بکنند . با این شماره مقداری آدرس چاپی اداره ارسال میشود که روی بسته ها چسبانده شود .

درس نقاشی - مدارس - خط‌های میخی در کتیبه‌های ایران - تاریخ کشف خطوط میخی - مقاله را چگونه باید نوشت .

شماره ۵ - جنگ با فساد اخلاق - صنایع قدیم ایران - نامه یزدگرد دوم بعیسویان ارمنستان - فرانکلن و فضیلت‌های برگزیده او - بروان پاک سعدی .

شماره ۶ - داستان خم نشستن افلاطون - علم اساطیر - اقتباس از جراید ایران - بهترین غزلیات حافظ کدامست - نخبیر : غزل - داستان کامبیز با پادشاه لیدی .

شماره ۷ - فرستادن محصلین بفرنگ - خوشبخت کیست و خوشبختی چیست - بهترین کتابها برای ترجمه کدامست - فن جغرافی در شرق - مسابقه ادبی - جواب یکجوان انگلیسی - دفتر یادگاری یکدختر آلمان .

شماره ۸ - مسلک ، عشق ، اعجاز - پستالوجی - چند مثل فارسی - چند رباعی از مهستی - کلمه‌های فارسی در زبان عربی - مقایسه قیمت اجناس در آلمان - مقاله را چگونه باید نوشت - فوق العاده فوق العاده .



« خاقانی » ازین درگه دریوزه عبرت کن
تا از درتو زین پس دریوزه کند خاقان

مجله ایران‌شهر

این مجله مصور که بجاونت قلمی فضلی شرقی و فرنگی دز مرکز تمدن اروپا نشر میشود در زمینه مطالب جدی علمی و تاریخی و ادبی سخن میراند و برای طالبان علم و معرفت یک ارمغان ذقیمت است. بکنظر بمندرجات شماره‌های گذشته آن که ذیلاً نوشته میشود کفایت :

شماره ۱ - مجله ایران‌شهر - ادبیات : چندرباعی از شاعره ایرانی
مهستی گنجوی - یک صفحه از تاریخ : تشکیلات داریوش در کشور
ایران - سؤالهای علمی و ادبی - شرقشناسی و غربشناسی - صنعت و صنایع
مستظرفه چیست . مطبوعات تازه .

شماره ۲ - تعلیم و تربیت در میان ایرانیان قدیم - زن در ادبیات
غرب - راه کامیابی در زندگی - ادبیات - دیروز و امروز - یک صفحه از
تاریخ - سؤالات علمی - شکوفه‌های حکمت - لذت مطالعه - خلاصه اخبار

شماره ۳ - علم و اخلاق - از سؤالات اجتماعی و اخلاقی : زنا شویی -
شورای جنگی داریوش اول - ۲۵ بیلیون اجسام ذره بینی خون - بهترین
تالیفات فرنگیها - طبقات اهالی در عهد ساسانیان - مقام شاعر - ادبیات
چیست - جراید در اروپا - محصلین شرقی در آلمان .

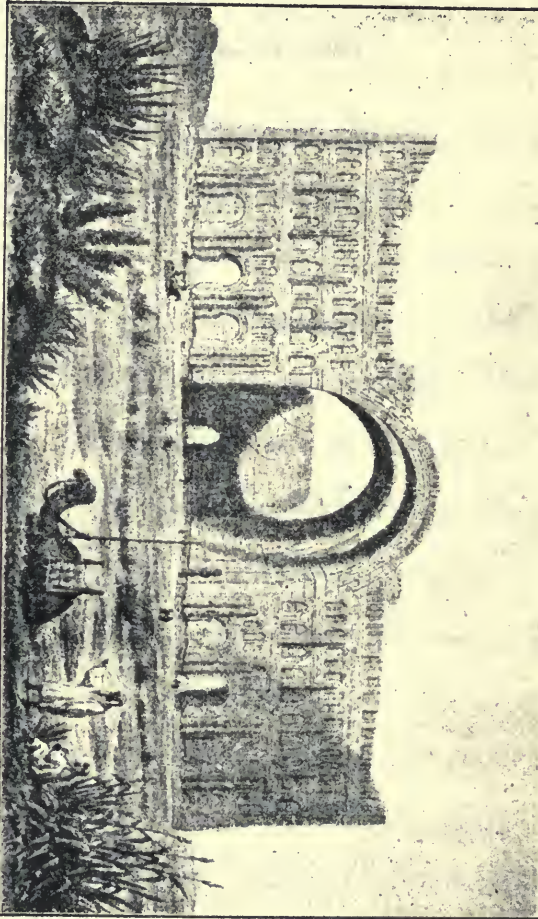
شماره ۴ - خصایص ایرانیان - عناصر ترقی در فطرت ایرانی - موانع
ترقی ایران - سلمان ساوجی - ایران‌شهر بقلم پروفیسور مار کوارت - فواید

پندار همان عهدست از دیده فکرت بین
 در سلسله درگه در کوبه ایوان
 آری چه عجب داری کاندرا چمن گیتی
 بو مست پی بلبل نوحه است پی الحان
 از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه
 زیر پی پیلش بین شه مات شده نعمان
 مستست زمین زیرا ک خورداست بجای می
 در کاس سر هر مرز خون دل نوشروان
 گفتی که کجارتند این تاجوران یدیک
 زیشان شکم خاکست آستن جاویدان
 کسرا و ترنج زر پرویز و به زرین
 بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان
 خون دل شیرین است این می که زرزنوشی
 زآب و گل پرویز است این خم که نهد دهقان
 چندین تن جباران این خاک فرو حورده است
 این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد زایشان
 از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد
 این زال سپید ابرو این مام سیه پستان
 اخوان که زره آیند آرند ره آوردی
 این قصه ره آوردست از بهر دل اخوان

دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو
 پند سر دندانۀ بشنوزبن دندان
 گوید که تواز خاکی ما خاک توایم اکنون
 گامی دوسه بر مانه اشگی دوسه هم بفشان
 از نوحه جغد الحق مائیم بدر دسر
 از دیده گللابی کن درد سرما بنشان
 ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
 بر کاخ ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
 گوئی که نگون کرده است ایوان فلکسارا
 حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان
 بر دیده من خندی کاینجا ز چه میگردید
 گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
 دانی چه مداین را با کوفه برابر نه
 از سینه تنوری کن وز دیده طلب طوفان
 برویز بهر خوانی زرین تره آوردی
 زرین تره کو بر خوان؟ رو کم ترکوا بر خوان
 این هست همان ایوان کز نقش رخ مردم
 خاک دراو بودی دیوار نگارستان
 این هست همان درگه کاورا زشهان بودی
 دیلم ملک بابل هندو شه ترکستان

قصیده خاقانی

هان، ای دل عبرتین از دیده نظر کن هان
ایوان مداین را آئینه عبرت دان
یکره زره دجله منزل بمدائن کن
وزدیده دوم دجله بر خاک مدائن ران
خود دجله چنان گرید، صد دجله خون گوئی
کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان
بینی که لب دجله چون کف بدهن آرد
گوئی زتف آهش لب آبله زد چندان
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
بر دجله گری نونو از دیده زکواتش ده
گرچه لب دریا هست از دجله زکوة استان
گر دجله در آمیزد باد لب و سوز دل
نیمی شود افسرده نیمی شود آتشدان
تا سلسله ایوان بشکست مداین را
در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
که که بزبان اشک آوازه ایوان را
تابو که بگوش دل پاسخ شنوی زایوان



طاق کسری از خرابه‌های مداین

این هست همان ایوان کز نقش رخ مردم
 خاک در او بودی دیوار نگارستان
 گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون
 گامی دوسه برمانه اشکی دوسه هم بفشان
 خاقانی

خاقانی و خرابه های مداین

دعوت شعرای ایران بیک مسابقه ادبی

شاعر و روح‌پرور ایرانی خاقانی شیروانی قصیده معروفی دارد که مطلع آن اینست :

هان ایدل عبرتین از دیده نظر کن هان ایوان مداین را آینه عبرت دان

من هر وقت این قصیده را میخوانم روح متزلزل و قلم متأثر میگردد زیرا که از هر بیت آن یک ترانه غم انگیز تاریخی و ناله دلخراش یک ملت سالخورده را میشنوم. گوئی روح شاعر حقیقت بین در جلو خرابه های مداین ایستاده باده عبرت و حیرت بدان آثار عظمت نگریسته و روزگار کامرانی و فرمانروائی نیاکان خود را بیاد آورده باده بر خون مانند بجه پدر مرده و خاتمان سوخته اشک حسرت بدامان خود فروریخته است چنانکه خود میگوید :

بر دیده من خندی کایتجا چه میگرد
گریند بر آن دیده کایتجا نشود گریان

این قصیده شراره ایست از احساسات آتشین و انعکاسی است از فریاد های روح شاعر که پس از تماشای ویرانه آثار اجداد خود در ته دلی جوش زده و بخروش آمده و بوسیله این سخنان مهیج و سحر آمیز از صفحه طبع سرشار او بیرون ریخته اند :

بگمان من هر یک ایرانی که از تاریخ مملکت خود مختصر اطلاعی داشته و دایزای یک قلب حساس بوده باشد در حین خواندن این قصیده از تأثر و هیجان خودداری کردن نخواهد توانست و یقیناً این قصیده یک حس سربلندی و ابهت و شهامت در اعماق قلب او بوجود خواهد آورد.

ما این قصیده را در اینجا درج میکنیم و از شعرای ایران که میخواهند در تاریخ بیداری روح ملی ایران نامی بیادگار بگذارند تمنا میکنیم که این قصیده را تسدیس نموده بمجله ایران‌شهر بفرستند. در ابتدا ما همه آن قصاید را بی امضا درج و بعد رأی ادبا و شعرای عصر حاضر را استفسار خواهیم کرد و هر کدام از قصاید که بیشتر مظهر توجه و حسن قبول گردید بگوینده آن یک یادگار ذیقیمت تاریخی تقدیم و در مجله معرفی خواهیم نمود.

بوده و حتی حضرت رسالت‌پناه و حضرت علی از حلویای نوروز که در آنوقت پختن و قسمت کردن آن معمول بوده خورده اند ولی چنانکه گفتیم رنگ و شکل مذهبی نوروز بیشتر در عهد صفویان بعمل آمده و بسیاری از دعاها و اعمال مخصوص به ایام عید نوروز در تألیفات مذهبی آندوره بنظر میرسند. گرچه اغلب متفکرین را عقیده اینست که تسلط صفویان در ایرانی و ترویج مفرط آنان از روحانیت و تشویق روحانیان، تعصب مذهبی را بطوری مستحکم کرد که بسیاری از خرافات و اوهام نیز بنام آداب مذهبی رواج یافت و قسمت عمده اهالی مملکت بسلك درویش و ملا و آخوند در آمدند و بترویج بیکاری و در یوزگی و جهالت و عوامفریبی و تعصب فروشی کوشیدند. ولی با وجود این همه معایب حکمرانی صفویان دو فایده بسیار بزرگ را تأمین کرد یکی وحدت سیاسی و استقلال معنوی ایران و دیگری تجلی روح ایرانیت در لباس مذهب.

روح ایرانی یکبار دیگر در ساحت تاریخ جلوه گری کرد و ثابت نمود که با آن همه تضییقها و فشارها که از استیلای اسکندر و اعراب و مغول بر او وارد آمده بود باز یکجوهر اصالت و یک اصالت نژادی و یک خاصه فنا ناپذیر آریائی در بر دارد که او را همواره زنده و در خشان نگاه خواهد داشت.

مذهبی که در عهد آن پادشاهان سر تا سر دلها و مغزهای ایرانیان را فرا و جای احساسات وطنی را گرفته بود این جشنها و عادات نیز از نورونق و رواج یافتند.

و از آنجا که مذهب تشیع در عهد صفویان جریان آزاد و بسط و انتشار کامل پیدا کرده تألیفات زیاد در مناقب و مرثیاتی آل علی بوجود آمد این عقیده نیز منتشر گردید که روز نوروز مصادف با روز عید غدیر خم و با روز جلوس حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بتخت خلافت بوده است. و همچنین شعرائیکه درین دوره و بعدها زیسته اند این مسئله را پرورش داده و در قصاید بهاریه و نوروزیه خود آنرا ذکر نموده‌اند چنانکه قاتنی در منقبت مظهر العجایب و مظهر الغرایب اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام گفته :

رساند باد صبا مزدهٔ بهار امروز	ز توبه توبه نمودم هزار بار امروز
رسد بگوش دل این مزده ام زهاتف غیب	که گشت شیر خداوند شهر یار امروز
بجای خاتم پیغمبران به استحقاق	گرفت خواجهٔ کروبیان قرار امروز
برغم دشمن ابلیس خو پدید آمد	ز آستین خفا دست گردکار امروز
نشست صاحب مسند فراز مسند حق	شکفت فخر و بیژمرد عیب و عار امروز
ز کار بندی معمار کار خانهٔ غیب	بنای دین خدا گشت استوار امروز
سزد که شبهه قوی گردد آفرینش را	میان ذات وی و آفریدگار امروز

و نیز شاعر دیگر گفته است :

نوروز از آن شد بر شعف هم صاحب عزّ و شرف

کامروز سالار نجف آمد بتخت سروری

اگرچه در فضایل نوروز بعضی احادیث و اخبار روایت شده و در زمان خود حضرت رسول نیز عید نوروز ایرانیان در میان اعراب معروف

گریه بکند. ولی همین روح که طوق بندگی اسکندر و جانشینان او را از گردن خود دور انداخت و خود را از اثرات استیلای یونانیان رهائی داد و همین روح که بیادیه نشینان جزیره العرب درس مدنیت و معرفت تعلیم کرد این دفعه نیز با نفوذ معجزه نمای خود وحشیان مغول را رام نموده پیرو خود ساخت آنانرا آدم و مسلمان کرد و در راه تجلی و تعالی خود بخدمت واداشت و مقدرات ایران را بدست پادشاهان صفوی سپرده یک دوره روشنائی و آزادی برای ایرانی خلق کرد.

چنانکه شاعر هنرور و ادیب ایرانپرست حمیت پرور آقای پوزداود درین زمینه گفته است :

جور و بیداد فراوان و فزون دید این ملک
 ستم و کینه اسکندر دون دید این ملک
 دشت و هامون ز غرب غرقه بخون دید این ملک
 ظلم چنگیز زاندازه برون دید این ملک
 گنبد و کاخش را ز آسیب نلرزید ارکان.

نوروز در دزبار پادشاهان صفوی

از آنجا که پادشاهان صفوی بقوه روحانی و مذهبی اسلام تکیه داشتند و مذهب تشیع را رسمیت و قوای معنوی ایران را تمرکز داده ارکان استقلال سیاسی آنرا که از زمان استیلای اعراب همواره در تزلزل بود استوار ساختند پاره ای اعیاد ملی ایران و مراسم قدیم نیز دو باره زنده شد و اغلب آنها با عقاید دینی آمیخته گشت و از پرتو شور و تعصب

نیشابوری در جلو ویرانه های سرزمین ایران ایستاده و بادل خونین و
چشمهای اشکبار نوحه سرائی کرده و گفته است :

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یارمن

تایک زمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن

ربیع از دم برخون کنم اطلال را جیحون کنم

خاک دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتن

تا دلبر از من دور شد دل در برم زنجور شد

مشکم همه کافور شد شمشاد من شد نسترن

از حجره تا سعدی بشد از خیمه تا سلمی بشد

از حجله تا لیلی بشد گوئی بشد جانم ز تن

توان گذشت از منزلی کآنجا بیفتد مشکلی

از قصه سنگین دلی نوشین لب سیمین ذقن

از روی یار خرگهی ایوان همی بینم نمی

وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن

جائیکه بود آن دلستان با دوستان در بوستان

شد گرگ و روبه را مکان شد زاغ و کرکس را وطن

آنجا که بود آن نیک پی گوران نهادستند پی

بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغست و زغن

بیش از یکقرن ابرهای آتشبار و حشیگری مغول محیط ایرانرا
فرا گرفت و گلهای مدنیّت و صنعت و معرفت این گلزار شرق را پاک
بسوزانید، روح ایرانی یکه تن تمام بجای جشن نوروزی و اظهار شادمانی
و بسط بساط سور و سرور بایستی بحال دلخراش این کشور و اهالی آن

در ضمن این آداب و مراسم قدیم ایرانی، عید نوروز و مهرجان وسده نیز بیش از سابق رونق و شکوه گرفت و در دربار خلفا آنروز هارا جشن گرفتند و در آنروز تحفه‌ها و پیشکشها از جانب حکام و امرای ولایات بدربار خلفا فرستاده میشد و شعرا قصیده‌ها و مدیحه‌ها گفته و میسرودند و جایزه‌ها در یافت میکردند. خلیفه عباسی المتوکل و المعتضد بر اصلاح اوقات نوروز هم کوشیدند چنانکه تفصیل آن گذشت.

در دربار ملوک طوایف و سلطانها و امیران که در ولایات ایران حکومت میراندند و کم کم خودرا از نفوذ و اطاعت خلفا مستقل میساختند نیز مراسم نوروز و مهرجان وسده بعمل میآمد تا اینکه استیلای مغول فضای ایران را یکبار دیگر تیره و تار کرده شهرها را خراب، آبادیها را ویران و جویها و رودها را از خون اهالی این سرزمین رنگین ساخت. این واقعه مدت درازی این کشور کهنسال را گرفتار فتنه و پیریشانی کرد. ایرانیان باز پزمرده و زبون و نومید و دلخون گشتند.

در نتیجه این استیلا کشور باستان از نو ویران و مسکن دیوان و وحشیان گردید. مغول از هر جا گذشتند مانند برق ترو خشک را بهم سوزاندند و جز خاکستر چیزی در زمین نگذاشتند. تمام آثار عظمت و شکوه و شوکت و جلال مملکت داریوش و سیروس را نابود ساختند. گوئی روح شاعر، حساس حمیت سرشت ایرانی امیر الشعرا معزی (۱)

(۱) امیر معزی در سالی ۵۴۲ هجری وفات کرده و از قراریکه رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصحاء نوشته دیوانش بنظر نرسیده است ولی بنا به تحقیقات فاضل محترم میرزا محمد خان قزوینی در کتابخانه موزه لندن یک نسخه خطی از آن موجود است. ازین قصیده جز ابیات فوق چیز دیگر پیدا نشده است. از ادبای ایران خواهشمندیم هر کس ابیات دیگر این قصیده را دیده باشد برای مجله ایران‌شهر بنویسد که بامضای خود او درج بکنیم.

از دواج حضرت امام حسین با شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی نیز روز بروز قوّت و کار فرقه علویان بالا میگرفت. پس از یکقرن مجادله معنوی و تحمل فشارها و سختیها و دادن هزاران قربانیها و فداکاری در دعوت و تبلیغ شیعیان و دوستداران علویان و آل عباس تا یکدرجه ایرانیان خود را از زیر بار سنگین تسلط و حکمرانی اعراب بدر آورده و بالاخره بهمت سردار دلیر و قوی پنجه ایرانی ابو مسلم خراسانی خلافت بنی امیه را که در نظر ایرانیان غاصب حقوق آل علی بودند منقرض ساخته بنی عباس را بر تخت خلافت و سلطنت نشانند و نفسی تازه کردند.

از آنروز یک نسیم آزادی در فضای ایران وزیدن گرفت و گوئی یک روح ملیت و شرافت و شهامت در بدنهای ایرانیان دمیده شد. ایرانیان از خواب غفلت بیدار و از زیر فشار مذلت و خواری که استیلا و تحکم عرب گرفتارشان کرده بود تا یک اندازه شانه خالی کردند و به اصلاح حال و بتجدید شعائر ملی خود پرداختند.

در اندک زمان، ایرانیان در دربار خلفای عباسی بقدری نفوذ بهم رسانیدند که اکثر وزرا و حکام از آنان انتخاب میشد و اعراب ازین مسئله دلگیر و کینه جوشدند. خود خلفا احساس میکردند که برای رام کردن ایرانیان و پایدار ساختن نفوذ و مقام خود بایستی روح ایرانی را استمالت بکنند و غرور ملی و حس شرافت نژادی او را زخمدار نکنند این بود که تمام آداب و مراسم در بار پادشاهان قدیم ایران را قبول و مجری میداشتند و حتی لباسهای خود را عین لباسهای پادشاهان ساسانی قرار داده بودند.

امیه نیز هدیه دادن در موقع نوروز مرسوم و ده است چنانکه الیعقوبی مینویسد که خلیفه اموی عمر بن عبدالعزیز رسم هدیه دادن را در نوروز لغو و قدغن کرد ولی یزید دوم دوباره آنرا برقرار نمود.

مغلوبیت ایران در جلو عرب و تکالیف و احکام دین جدید و اغتشاشها و خونریزیهای بی دربی و ظلمها و غارتهای بیشمار بطوری روح ایرانیان را خفه و پژمرده کرده بود که مانند شخص بیهوش و از خود رفته از عوالم دیرین و احوال پیشین خود بکلی بیخبر مانده بودند و آنانکه واقف بر وخامت حال و مآل بوده با چشم اشگبار به کجروی روزگار مینگریستند یارای دم زدن نداشتند و جز ناله‌های شبانه و متانت مردانه چاره دیگر پیدا نمیکردند. مورخ فرانسوی میشله این حالت رقت انگیز آن ایام را بدین مضمون شرح میدهد :

« و قتیکه هنگام شب فرامیرسید و اعضای خانواده دور هم گرد میامدند روزهای گذشته خود را با حسرت و سوگواری یاد آوری میکردند، دلهاشان بجوش و خروش میامد، رازها و آرزوها از پس پرده دلها بیرون آمده نمایش میدادند. گویی روح قدیم ایران در جلو چشم آنان مانند پر بهای خیالی نمودار میگشت و با آنان درد دل میکرد و بدانها قوت قلب میبخشید و تسلی میداد »

این اوضاع چندین سال مداومت داشت و روح ایرانی مانند مرغ اسیر خود را بدر و دیوار قفس خود میزد و راه نجاتی پیدا نمیکرد و هوای آزادی استنشام نمینو انست بکنند تا اینکه حدت استیلا و وحشت رو بسکون گذاشت و در اوضاع سیاسی جریانهای تازه بوجود آمد و از پرتو تأسس تشیع و نفوذ و تحریک محبت خاندان حضرت علی ابن ابیطالب دز قلوب ایرا نیان نور امیدی در خشیدن گرفت .

این محبت در دلهای ایرانیان علاوه بر پاره علت‌های سیاسی بمناسبت

است و به اصناف از هار پیراسته . سعد بن آنکه دست تصرف بدان بساط دراز کند آنرا بمدینه فرستاد . عمر فرمود تا آن بساط را قطعه قطعه کرده بسویت بر مهاجر و انصار قسمت نمایند . از آنجمله باندازه کف دستی بدست امیر المومنین علی علیه السلام افتاد و آنرا به بیست هزار در هم یا دینار فروخت «
تا کنون از روی این توصیفات دوسه فرش بتقلید فرش بهار کسری از ابریشم در ایران ساخته اند و یکی از آنها که در این اوا خر ساخته شده حالا در تصرف یکی از تجار وین یولیوس آورده ندی نام می باشد .

نوروز بعد از اسلام

پس از استیلای عرب بر ایران و صدمه ها و خرابکاریهاییکه اعراب به ایران وارد آوردند و انقلابها و عصیانهاییکه بوقوع پیوست در نتیجه هرج و مرج داخلی و نفوذ و تسلط بیگانه و تعصب جاهلانۀ عرب که احکام دین مقدس اسلام هنوز طبیعت وحشیانۀ ایام جاهلیت او را بکلی تغییر نداده بود ایرا نیان اغلب آداب و رسوم ملی خود را نیز ترک و فراموش کردند . لهذا هیچ معلوم نیست که در قرنهای اوّلی استیلای عرب کدام یک از آئین و آداب دیرین و جشنهای پیشین ملی و مذهبی ایرا نیان بجا آورده میشد . همینقدر از بعضی نوشته ها معلوم میشود که حتی در زمان خلفای چهارگانه نیز بعضی از مراسم نوروز باقی بوده چنانکه روایت میکنند روزی جمعی از دهاقین ایرا ن چند عدد جام سیمین که توی آنها خاکینه گذاشته بودند بحضرت علی بن ابیطالب علیه اسلام تحفه آوردند . حضرت فرمود این چیست گفتند مال نوروز است . حضرت قدری از خاکینه میل فرموده مابقی را میان حاضرین قسمت کرد و جامها را نیز میان مجاهدین اسلام تقسیم نموده قیمت آنها را از خراج آن دهقانان محسوب کرد . و در زمان خلفای بنی

و قتیکه در زمستان بیانها رفتن غیر ممکن میشد جشنهای پادشاهی را روی آن فرش ترتیب میدادند چونکه نقشه آن یک باغرا نشان میداد در فصل بهار. ایرانیان آنرا بهار کسری^(۱) مینامیدند و مورخین عرب بمناسبت اینکه آنرا در فصل زمستان بکار میبردند نام بساط الشتاء داده اند. زمین این فرش باغرا نشان میداد که با حوضها و جویها و درختها و گلهای زیبای بهاری آراسته شده بود. در حاشیه ها و کنارهای آن نقش گلهای رنگارنگ و دلکش را در شکل سنگهای پر قیمت نشان داده بودند. در زمین فرش رنگ خاک را با رنگ طلای زرد تقلید و لبههای حوضها را با خطهای مخصوص معین نموده توی آنها را هم با سنگهای یکدست سفیدی بلور بود پر کرده بودند که بجای آب دیده میشد. ته جویها را نیز با سنگریزه هائیکه در بزرگی مروارید بود نشان داده بودند. تنه ها و ساقه های درختها را از طلا و نقره و برگها را نیز از ابریشم و میوه ها غنچه ها را هم از سنگهای رنگارنگ ساخته بودند. قیمت این فرش را مورخین عرب سه میلیون و ششصد هزار در هم نوشته اند که بیش از سه میلیون فرانک میشود.^(۲) راجع به بهار کسری و صورت پاره کردن آن صاحب روضة الصفا چنین مینویسد:

« در فتوح سیف مذکور است که از جمله غنایم مداین بساطی زرین در خزینه کسری یافتند که شصت گر در شصت گر بزرگ بود و استادان ماهر به یوایت و جواهر آنرا مرصع ساخته بودند و بمذاقت طبایع اشجار و ریاحین بر آن پرداخته. چون در ایام زمستان هوس شراب و نشاط و ذوق و انبساط بر خاطر کسری استیلا یافتی بر آن بساط نشستی و در نظر بیننده چنان نمودی که آن فرش با گلهای بیخار آراسته

(۱) ممکن است که خوان برویز هم همین فرش بهار کسری باشد.

(۲) رجوع شود بکتابهای ابن اثیر و دمشقی و ابوالفدا و ابن الوردی.

« و در روز نوروز رئیس تیراندازان یک کمان با پنج تیر پادشاه تقدیم میکرد و پادشاه به نهبان مملکت خود ترجیح میدبخشید »

افسوس که بسیاری ازین عادات و رسوم متروک شده است و در باره مراسم و عاداتیکه در میان مردم معمول بوده چیزی نوشته نشده است. عادت هدیه دادن در موقع نوروز چنانکه حالا هم هست در عهد ساسانیان مرسوم بود و حتی پادشاهان ممالک دیگر نیز بدر بار شاهنشاهان ایران تحفهها میفرستادند. از طبقات ملت نیز هر کس بفرخور حال و صنعت و ثروت خود چیزی پادشاه خود تقدیم میکرد و شخص شاهنشاه هم در مقابل آن برای هر کس چیزی میداد و این کار بدرجه مهم بوده که یک اداره مخصوص بنام « دیوان نوروز » در دربار شاهی تأسیس میشد تا هدایای وارد را صورت کرده بعرض پادشاه برساند و آنچه را که از جانب شاهنشاه مقبر شده بصا حبانش بدهد.

نوروز و فرش بهار کسری

بمناسبت ذکر مراسم نوروز در دربار پادشاهان ساسانی بیفایده نیست که شرحی از فرش بهار کسری که به اغلب احتمال نوشیروان عادل مراسم نوروز را در روی آن بعمل می آورده در اینجا بنویسیم :

مورخین مینویسند و قتیکه در سال ۱۶ هجری مطابق ۶۳۷ میلادی شهر مداین که مقر سلطنت ساسانیان بود بدست اعراب افتاد و آنها قصر معروف به قصر سفید را تصرف کردند در میان خزاین بی شمار که در آنجا بدست آوردند یک فرش بسیار نفیسی بود که شصت گز مربع عرض و طول داشت. این فرش را اصلاً برای خسرو پرویز نوشیروان عادل (۵۷۹-۵۳۱) بافته بودند و تا آنوقت مانده بود.

در آنروز پادشاه بهیچ کار کشوری مشغول نمیشد تا مبدا چیز ناگواری روی دهد و در تمام سال جریان پیدا نکند.

نخستین چیزیکه در آنروز پادشاه تقدیم میشود یک سینی زرین یا سیمین است که در آن شکر سفید و جوز هندی مقشّر و تازه و چند جام طلا یا نقره است. پادشاه ابتدا از شیر تازه دوشیده که توی آن چند خرما یا تازه خیسانده اند میل میکند و بادت خود چند خرما با نارگیل برداشته بهر کس که دوست دارد میدهد و از شیریندینها آنچه را که دلش میخواهد میچشد.

و در هر یک از روزهای نوروز یک باز سفید بدست میگیرد و یکی از چیزهائیکه در آنروز بخوردن آن برای شگون آغاز میکنند عبارت از شیر خالص تازه و پنیر و نان تازه است و همه پادشاهان ایران با آن تبرک میجستند. و در هر روزی از نوروز در یک کوزه آهنین یا سیمین برای پادشاه آب... (۱) میآوردند و میگفتند... (۲) و در گردن آن کوزه یک قلاده از یا قوتهای سبز که در یک ریسمان طلا با مهره هائی از زبرجد برشته کشیده شده بود بسته میشد و این آبرا جز دختران دوشیزه از پائین چرخهای آسیابها و... (۳) و هر وقت نوروز به شنبه می افتاد بفرمان پادشاه از رأس الجالوت [رئیس روحانی یهودان] چهار هزار درم میگرفتند و علت مخصوص برای آن معلوم نیست جز اینکه عادت بر این جاری و این مانند جزیه مرسوم شده بود.

(۱) و (۲) و (۳) درینجا کلمه هائی هست که معنای واضح ندارند و ترجمه کردن آنها ممکن نشد.

میگفت اذن دخول بمن بده پادشاه ازو میپرسید تو کیستی، از کجا میآیی، بکجامیروی، که ترا آورده و با که آمده و چه آورده ای؟ پس آنمرد در جواب میگفت: از پیش دو فرخنده ترین میآیم و بنزد دو خوشبختترین میروم فیروزمندی مرا آورده و نام من خجسته است، باسال نو همراه آمده و برای پادشاه مژده و سلام و پیغام آورده ام. آنوقت پادشاه میگوید اذن دخول بدهید و سپس خودش میگوید داخل شو. او و روزی پادشاه یک خوانچه سیمین میگذارد که در اطراف آن نانهای گرد که از انواع حبوبات مانند گندم و جو و ارزن و ذرت و نخود و عدس و برنج و کنجد و باقلا و لوبیا پخته اند چیده شده است و از هر یک ازین حبوبات هم هفت دانه در کنارهای خوانچه گذاشته شده.

در میان خوانچه هفت شاخه از درختهاییکه با آنها و بنام آنها تفال میکردند و بنظر کردن بدانها تبرک جسته میشد مانند درخت زیتون و بید و به و انار گذاشته شده بود بعضی ازین شاخهها بر یک گره و بعضی بر دو و برخی هم بر سه گره بریده شده و هر یک شاخه را بنام یکی از ولایات مملکت مینامیدند و در چندجا این عبارت را نوشته بودند: ایزود، ایزاید، ایزون، براور، فراهیه^(۱) که تفسیر آنها اینست: زیاد شد، زیاد میشود، زیادتی، رزق و وسعت.

درین خوانچه هفت ظرف کوچک سفید و پولهای سفید از سکه همانسال و چند دینار تازه و یکبوته اسپند نیز گذاشته میشد. آن مرد همه اینهارا در دست میگرفت و بجاودانی و پایداری سلطنت و خوشبختی پادشاه دعا میکرد.

(۱) بفارسی امروزی میشود. افزود، افزاید، افزونی، پرور، فراخی.

بود سفیری بدربار نوشیروان فرستاد که باشتاب تمام راه افتاده سفر کرد ولی در شهر هائیکه سر راه بود بجهت بعضی ترتیبات که بفرمان شاهنشاه ایران داده شده بود حرکتش بتأخیر افتاد و مجبور گردید که در شهر دارا بجهت مراسم عید نوروز مدتی توقف بکند.

ازینجا معلوم میشود که در عهد ساسانیان نه تنها در پایتخت بلکه در ولایات نیز مراسم با شکوه مفصلی برای نوروز بجا میآوردند.

اما راجع بمراسم نوروز در دربار ساسانیان در کتاب المحاسن و الاضداد که ذکر آن گذشت یک تفصیل بسیار مفید و مفصل تصادف میکنیم که بهترین مأخذهاست. ماعین بیانات جاحظ را درینجا ترجمه میکنیم:

« بیست و پنجروز پیش از نوروز در صحن سرای پادشاه دوازده ستون از خشت نصب کرده در روی هر یک از آنها یکی از حبوبات گندم و جو و برنج و ماش و کنجد و عدس و باقلا و تخم کافشه [کاچیزه] و ارزن و ذرت و لوبیا و نخود سبز میکردند و اینها را فقط روز ششم نوروز با انواع سرودها و آوازها و بازیها میدرویدند و پس از درویدن بمجلس می پراگندند و پیش از روز مهر از ماه فروردین آنها را نمی کوبیدند. این حبوبات را برای تفأل سبز میکردند و میگفتند هر کدام از آنها که بهتر روئیده و بهتر بعمل آمده باشد علامت آنست که در آنسال محصول آن یکی بهتر خواهد شد و پادشاه مخصوصاً بسبزی جو تماشا میکرد و آنرا بشگون میگرفت.

« و در روز نوروز و قتیکه پادشاه بالباس مزین در مجلس می نشست مردی که یکنام -موش آیندی داشته و معروف به میمنت و خودش هم تیز زبان و گشاده رو بود بحضور پادشاه میآمد و در مقابل او ایستاده

« و درینروز جمشید مقیاس اشیا را تعیین کرد و پادشاهانیکه پس از او آمدند طریقه شمردن او را خوش شگون دانستند و در آنروز تمام چیزهائیرا که از قبیل کاغذ و پوست برای نوشتن فرمانها بولایات احتیاج داشتند فراهم میآوردند و همچنین کاغدهائیرا که با مهر دولتی با یستی مهر بشود تدارک میکردند و آنها را اسفید نوشت مینامیدند .

« پس از جمشید همه پادشاهان تمام ماه فروردین را جشن گرفتند و آرا بکش دوره منقسم کردند پنجروز نخستین را مخصوص پادشاه و پنجروز دوم را برای اشراف و سیمی را برای خدم و منشم پادشاه و چهارمی را برای حوایی پادشاه و پنجمی را برای عامه و ششمی را برای رعایا و دهاتیان معین کردند .

« میگویند کسیکه دونوروز [نوروز عام و خاص] را بهم پیوند کرد هر مز بن شاپور دلیر بود . او همه روزهائیرا که میان دو نوروز بود جشن گرفت و آتشها را برای تبرک در جاهای بلند روشن گردانید تا اینکه هوا را از مواد غلیظ صاف بکند و عفوتات هوا را که سبب ناخوشیها میشود دفع نماید . »

نوروز در دربار پادشاهان ساسانی

در باره ترتیبات نوروز در عهد ساسانیان بیشتر معلومات دسرس میشود چنانکه راجع بتاریخ این خاندان نیز اطلاعات مشروحتر در کتب و آثار باقی مانده است .

مورخین یونانی میبویسند که ژوستینین دوم امپراطور روم کمی بعد از جلوس خود بتخت که در چهارم ماه نوامبر سن ۵۶۵ میلادی

نوروز در قبل از اسلام

از آنجا که خزاین کتب و آثار علمی ایرانیان چندین بار دستخوش تاراج و غارت استیلاکنندگان این مملکت گردیده و در استیلای اسکندر مقدونی، عرب و مغول هزارها کتاب طعمه آتش و غرق آب گشته چیزیکه اوضاع قدیم ایران را بدرستی و کاملاً نشان بدهد در دست نداریم و در کتابهاییکه باقی مانده و یا بعدها راجع به ایران قدیم تألیف شده در باب نوروز بتفصیل مشروح و کافی دسترس نمیشویم و نمیدانیم که در عهد کیانیان و اشکانیان جشن نوروز از چه قرار بوده و کدام مراسم و عادات در آن زمان معمول بوده است.

فقط از مطالب پاره تألیفات مورّخین اسلام و یونان و غیره معلوم میشود که نوروز در دربار پادشاهان پیشین مرسوم بوده است و بعضی آداب و عادات را در آنروز بعمل میآوردند چنانکه از شرحیکه ابو ریحان بیرونی میدهد معلوم میگردد:

ابو ریحان بیرونی مینویسد: «در نوروز مرسوم بود که ایرانیان بهمديگر شکر میدادند. بنا بقول آذرباذ موبذ بغداد سبب آن این بوده است که نیشکر در زمان جمشید و در روز نوروز پیدا شده است و پیش از آن معروف نبوده و طریق پیدا شدن آن بدنیقرا است که روزی جمشید ای شیره داری دید که چند قطره شیره از آن فرو ریخت. جمشید از آن شیره چشید و دید که یک شیرینی خوش مزه دارد آنوقت فرمود تا نیشکر را فشرده و از شیرۀ آن شکر درست گردند. در پنجروز این کار انجام یافت و مردم از آن بهمديگر تحفه دادند و در روز مهرجان نیز این عادت را مرسوم داشتند.

وقتیکه خواست به آذربایجان وارد بشود در روی یک تخت زرین نشست با همان وضع مردم تخت او را در دوشهای خود کشیده میبردند. وقتیکه بر تو خورشید بروی وی افتاد و مردم او را دیدند تعظیم کرده بسیار تادمان شدند و آن روز را روز جشن قرار دادند.

این تفصیل از بیانات فردوسی نیز فهمیده میشود چنانکه گفته :
 جهان انجمن شد بر تخت او فرو ما ند از فرّه بخت او
 بجمشید بر گوهر افشاندند مر آنروز را روز نو خواندند
 و نیز ابو ریحان بیرونی میگوید که یکی از پیروان فرقه حشویه نقل کرده است که وقتی سلیمان بن داود انگشتر و سلطنت خود را از دست داده بود همینکه پس از چهل روز بسلطنت خود رسید و عظمت و جلال پیشین خود را بدست آورد. سلاطین بحضورش آمدند و مرغها بخدمتش کمر بستند آنوقت ایرانیان گفتند نوروز آمد یعنی روز نو رسید. از آن بیعد آنروز را نوروز نامیدند.

ابو ریحان در کتاب دیگر خود بنام التفهیم فی صناعة التنجیم که در سال ۴۲۰ هجری بفارسی تألیف کرده و هنوز بچاپ نرسیده و یکی از قدیمترین و مهمربین کتابهای فارسی است چنین مینویسد :

«نوروز نخستین روز است از فروردین ماه و باین جهت روز نو نام کردند زیرا که پیشانی سال نواست آنچ از پس اوست پنج روز همه چشنهاست و ششم فروردین ماه نوروز بزرگ زیرا که خسروان بدان پنج روز حقاء حشم و گروهان بگزاردندی و حاجت روا کردندی آنگاه بدان روز ششم خلوت کردندی خاصکان را و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین آنست که اول روزی است از زمانه و بدو فلک آغازید گشتن».

پس از استقرار نوروز روزیست که در آن پادشاهی او بر قرارگشت و اسباب آن فراهم آمد و از آنجهت روز رسمی شد. این پادشاه هزار و پنجاه سال زندگی کرد و بعد بیوراسف او را بکشت و خودش هزار سال سلطنت کرد تا زمان فریدون بن انگیان... پس فریدون از دنبال بیوراسف رفت و او را در زمین مغرب اسیر کرد و در کوه دماوند بر زندان انداخت و خویشان آنقدر که مقدر بود زندگی کرد. زندان انداختن بیوراسف از طرف فریدون در نیمه ماه مهر یعنی در روز مهر اتفاق افتاد و از آن جهت آن روز را مهرجان گفتند. پس نوروز یادگارجم و مهرجان یادگار فریدون است و نوروز دو هزار و پنجاه سال پیش از مهرجان بر قرار شده است. جمشید ایام ماه را اینطور قسمت کرد: پنج روز نخستین را برای اشراف و پنجروز دوم را نوروز شاهی قرار داد و در آن روزها بمردم تحفه‌ها میبخشید و مهربانها میکرد. بعد از آن پنجروز را برای درباریان و پنجروز را برای حواشی پادشاه و پنجروز را برای لشکریان و پنجروز آخری را هم برای اهالی معین کرد که مجموع سی روز میشد.

ابو ریحان بیرونی در کتاب عربی خود الآثار الباقیه عن القرون الخالیة مینویسد:

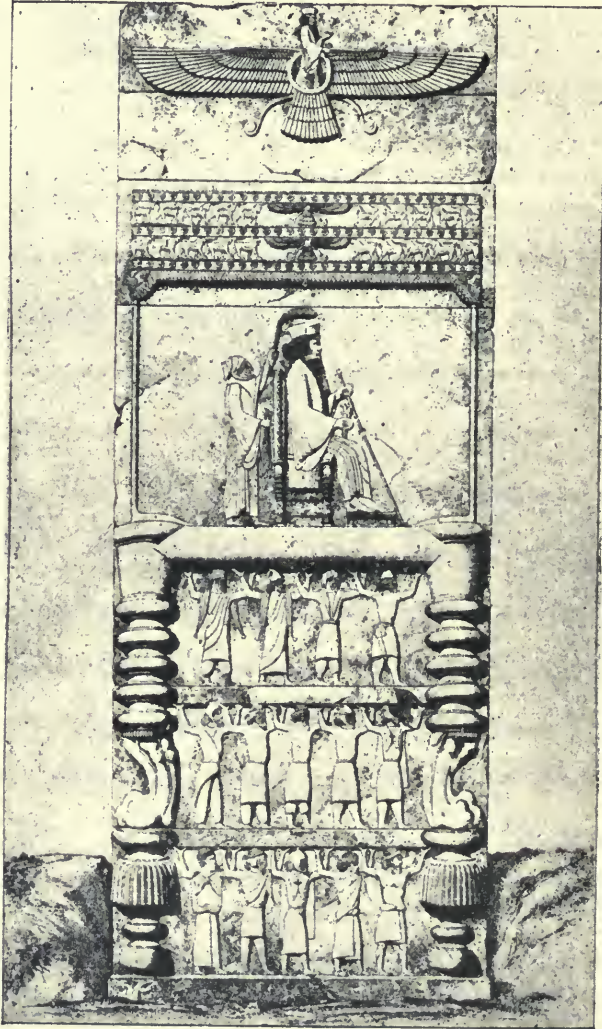
« یکی از علمای ایران علت نامیدن این روز را بنام نوروز چنین بیان میکند که فرقه صابی در زمان طهمورث ظهور کرد و وقتیکه جمشید بدفع کردن آنان موفق شد و مذهب را تازه کرده اقدامات خود را انجام داد آنروز مصادف شد با نوروز و بدان جهت آنرا روز نو خواندند و جشنی بزرگ گرفتند چونکه سابق بر آن نیز آنروز را با شکوه تمام جشن میگرفتند. یک علت دیگر هم برای جشن گرفتن در آنروز این است که جمشید پس از دست آوردن عراده در آنروز بدان سوار شد و دیوها و جنها او را در یکروز از هوا از کوه دماوند تا شهر بابل بردند و حالا مردم اینروز را بیادگار آن اعجوبه که در آنروز اتفاق افتاد جشن میگیرند و جمشید را تقلید کرده تاب میخورند و خوشحالی و شادمانی میکنند. » و بنا بیک روایت دیگر جمشید در مملکت خود سیاحت میکرد و

خود را جشن بگیرند و از طرف دیگر بعقیده ایرانیان روز نوروز مصادف است با روز جلوس امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بمسند خلافت و ما ایرانیان علاقه و محبت مخصوص بحضرت علی و خانواده او داشته و داریم و برای ما نوروز یک اهمّیت مذهبی نیز در بر دارد و نیز در زمان قدیم چون خراج مملکت را در موسم نوروز میپرداختند لذا خلفا و سلاطین و امرا بر عایت مراسم آن همیشه همت میگماشتند بدین ملاحظات نوروز از میان نرفته و با اینکه عید مهرجان و سده بمرور ایام فراموش و متروک گشته نوروز بایک شکوه و رونق تمام باقی مانده است.

راجع بتأسیس نوروز از طرف جمشید و علت نامیدن آن به نوروز آنچه را که از کتب معتبر مورّخین اسلام دسترس شده در اینجا نقل میکنیم: ابو عثمان عمر بن بحر بصری معروف به جاحظ که از مشاهیر مدققین و مؤلفین عرب و بعقیده بعضیها از منسوبین فرقه شعوبیه یعنی لرفداران فضیلت ملل دیگر بر عرب بود در کتاب خود بنام المحاسن و الاضداد در زیر عنوان فضایل نوروز و مهرجان شرحی مینویسد که ترجمه آن از اینقرار است:

«کسروی میگوید نخستین کسیکه نوروز را ایجاد کرد و قصرهای شاهانه بنا نمود و ارکان سلطنت را محکم ساخت و معادن طلا و نقره را بکار انداخت و از معدنیات آلات جنگ تدارک نمود و اسب و چارباغان دیگر را رام کرد و بزیر بار کشید و از دریاها جواهر و درّه بپرون آورد و مشک و عنبر و دیگر عطرها را وارد نمود و قصرها ساخته برکه ها ترتیب داد و رود خانه ها و نهرا جاری ساخت، کی جم بن ابرویز جهان بن ارفحشد بن سام بن نوح علیه السلام بود و تفسیر ابرویز جهان نگهدارنده عالم است. و حقیقت این وقعه این است که آن پادشاه در روز نوروز بسلطنت رسید و اقالم ایران‌شهر را که عبارت از ارض بابل است آباد کرد.

تخت جمشید در خرابه های استخر که در حقیقت جلوس داریوش را نشان میدهد



فر و فیروزی ما ملت پیداست هنوز کیش زرتشت ز آتشگده بر جاست هنوز
 طاق کسری بلب دجله هویداست هنوز تخت جمشید بلند اختر بر یاست هنوز
 ماند آن قوم کزو ماند بجام و نشان (پور داود)

روزی را معین نمود که در آن جشن بگیرند و شادمانی بکنند و بدین جهت نوروز را نوروز جمشیدی گفتند. و اسم نوروز سلطانی و نوروز جلالی بعد از اسلام بدان اطلاق شده است چنانکه تفصیل آن خواهد آمد. ایرانیان قدیم علاوه بر نوروز چندین عیدهای بزرگ دیگر نیز داشتند که هر یک از آنها را بیادگار بعضی از وقایع تاریخی و ملی و دینی خود جشن می‌گرفتند ولی امروزه همه آنها متروک است زیرا که پس از استیلای عرب بر ایران هر چیز که نشانه ملیت و یادگار کیش و آیین دیرین ایرانیان بود از میان برداشته شد. تعصب عرب از یکطرف و جهالت مردم ایران از طرف دیگر هیچ اجازه نمیداد که ایرانیان یادی از روزگار پیشین خود بکنند و یا چیزی از آداب و رسوم دیرین خود را بخاطر بیاورند چنانکه دین خود سهل است که خط قدیم خود یعنی بهلوی را نیز متروک ساختند در صورتیکه خط رباطی بمذهب نداشت و همچنین بسیاری از آداب و رسوم و عادات زمان گذشته فراموش گردید و در آنضمن جشنهای ملی ایران نیز که پیش از یست جشن بود و یادی از عهد پادشاهان نامور و دوره استقلال و سر بلندی ایرانیان بخاطرها می‌آورد از میان رفت و فقط دوسه عید ملی مانند نوروز و مهرجان و سده پایدار ماند چنانکه بعد از اسلام هم مراسم آن عیدها را در زمان خلفای عباسی و در دربار سلاطین و ملوک معمول میداشتند.

پایدار ماندن جشن نوروز بعضی علت‌های سیاسی و اقتصادی نیز داشته است که از آنجمله یکی این است که چون ایرانیان با اینکه دین اعراب را قبول کرده اند اول سال هجری را که غره محرم باشد نمیتوانند عید بگیرند چونکه اینها برای آنان ماه عزاست لهذا بایستی سال نو قدیم

نظام کیتی متین فروغ حق آشکار

هرون اقبال اگر کنون، بود بدلگام

بهرچه تدیروفن بیایدش کرد رام

چرا زبونی کشید زگنبد نیل فام

قدم فراتر بنه که چرخ گردد بگام

بیار دست طلب زآستین مرد وار

اساس نوروز جمشیدی

معروفست که جشن نوروز را که یکی از بزرگترین عیدهای ملی و تاریخی ما ایرانیان است جمشید بنا نهاده است. این عید علاوه بر اینکه یکی از قدیمترین شعائر ملی ایران است یک عید طبیعی هم میباشد زیرا که هر سال در روز نخستین بهار که هنگام بیداری و سرسبزی طبیعت است تجدید میشود و ازینرو و آنرا روز ولادت طبیعت میتوان شمرد و سزاوار است که یک عید بین الملل شده هر ملت آنروز را مقدس بشمارد و جشن بگیرد. گرچه جمشید خود یک سیماي مشخص تاریخی نیست و جزو افسانه ها و اساطیر بوده. فقط در کتب مذهبی ایرانیان و هندیان قدیم مذکور است ولی در هر حال تأسیس آیین نوروز را بدو نسبت داده اند و مانیز در زیر همان نام ذکر میکنیم.

مورخین عرب و عجم مینویسند که این پادشاه آیین این جشن را رقرار کرد و در آنروز بار عام داده در های لطف و مرحمت را بروی رعیت بگشاد و مردم را بطبقات چند قسمت کرده برای هر یک از آنها

ترانه چنگ و تار صباخ گردون زدی
 بر آمدی پهن دشت زنعره میکسار
 زکوه تا کوه بود همه زمین سر بسر
 سوار زرین رکاب غلام زرین کمر
 همه بر از ساز جنگ زگرز و تیر و تبر
 زمغفر آهنین زششپر تیز بر
 سیوف خارا شکاف کمند دشمن شکار

نبردگاه آزرمان جهان ما بد همه
 جهان مجد و شرف از آن ما بد همه
 جهانیان ریزه خوار زخوان ما بد همه
 مصاحف فضل وجود بشان ما بد همه
 زما زدندی مثل بعلم بر هر دیار

سند عزّ و وقار بهر طرف تا ختیم
 بیارق افتخار پعرش افرا ختیم
 سر بدان کوفتیم نیکان بنوا ختیم
 اساس شرّ و فساد زبن بر انداختیم
 نهاده بر جای او حصار عدل استوار

زمین فتادی بلرز زقهر شمشیر ما
 زمانه جستی حذر زسطوت تیر ما
 سران گردنکشان کینه ننجیر ما
 زعزم مردانه وار زرای و تدبیر ما

غبار درد و الم زدل بر فتن خوش است
 بجزروانی سرود غزل شنفتن خوش است
 برغم دور سپهر زمانه کجمدار

هلانسیم بهشت وزیدن آغاز کرد
 جیلۀ گل نقاب دریدن آغاز کرد
 ز خاک نفع حیات دمیدن آغاز کرد
 غزال در مرغزار دویدن آغاز کرد
 خجسته پی در رسید طلیعه نو بهار

صبح نوروزیم همیشه آرد بیاد
 ز عهد کورس بزرگ خدیو عالی نهاد
 ز قدرت داریوش شهنشه پا کزاد
 ز سطوت اردشیر زحمت کیقباد
 ز شان بهرام کور زفر اسفندیار

شهنشه داد گر یعنی جمشید راد
 بنای نوروز را چو او بکیتی نهاد
 بتخت شاهی برفت بجملگان بار داد
 قدح گرفت و گذاشت بدهر آیین داد
 که تا کنونش تباہ نمیکند روزگار


چو لشکر نو بهار خیم بهامون زدی
 ز لاله بر کوهسار برند گلگون زدی
 خیام خود شهریار ز شهر بیرون زدی

قصیده ذیل زاده طبع سرشار ادیب سخنپور آقای میرزا محمود غنی زاده است که
بتناسب نوروز سال ۱۳۳۹ هجری در مجلس جشن ایرانیان برلین خوانده شده و ما
برای افتتاح سال نو این قصیده آندار را وسیله تبرک و تبریک قرار میدهم.
ایران شهر

ترانه نوروزی

خروش مرغ سحر بگاه اسپیده دم
بخاست از مرغزار بنغمه زبر و بم
فرو زدی داستان زیباستان عجم
ز خسروان کهن بنام جمشید جم
قصائد پر خروش نشاند افتخار
یکی پیام سرود زمرد دار یوش
که جشن نوروزی است چرا نشینی خموش
جهان ز نو زنده گشت تو نیز باز آهوش
بغرّه سال نو می کهن ساله نوش
بناله چنگ و نی بیاد یار و دیار
رواست نوروز را ز جای بر خاستن
بعادت باستان نشیمن آراستن
بلاله و ضیمران و را پیراستن
بدور اقداح راح نشاط دل خواستن
که دور ایام نیست همیشه بر یک قرار
باول فرودین قدح گرفتن خوش است
ز جام گلگون می چو گل شکفتن خوش است

IRANSCHÄHR

<p>Iranschähr Revue littéraire et scientifique mensuelle</p> <p>Redacteur et Directeur H. Kazemzadeh</p> <p>Telephone Stefan 3908</p>		<p>نگارنده و مدير حسين كاظم زاده - ايرانشهر</p> <p>اين مجله ماهي يكبار در ۳۲ صفحه نشر خواهد شد</p> <p>قيمت اين شماره در آلمان نيم شيلينگ و در ايران چهار قران است .</p>
سال اول	برلين — غرة شعبان ۱۳۴۱	شماره ۱۰
1ère année *	Berlin, 18 Mars 1923	* No. 10

نوروز جمشیدی

در شمارهٔ ششم مجله اشاره کرده بودم که نگارندهٔ این اوراق کتابی راجع به روز
تألیف کرده و در صدد چاپ آن هستم . چون بجهت نداشتن سرمایهٔ کافی و نرسیدن
وجوه اشتراک و شدت گرفتن بحران اقتصادی مملکت آلمان بدبختانه چاپ کردن کتاب
ممکن نشد لهذا تصمیم گرفتم که این شماره را مخصوص نوروز قرار داده و چند فصل از
آن کتاب را درین شماره درج کرده فهرست مندرجات کتاب را در جلد مجله برای اطلاع
خوانندگان بنویسم .

قسمت عمدهٔ این کتاب از یاد داشتهائیکه نگارنده بیش از جنگ و قتیکه در دارالفنون
کمبریج خدمت استاد محترم پروفسور براون مشغول تدریس زبان فارسی بودم و در
ساعات فراغت بتدقیق تاریخ و آثار ایران قدیم اشتغال داشتم جمع آوری شده است
و بالطبعی خالی از نقصان نیست ولی امیدوارم که یک زمینهٔ مناسب برای تدقیقات کاملتر
فراهم بسازد .

حسین کاظم زاده ایرانشهر .

- ۷ - گروانکه : « به اغلب احتمال از روسی آمده چونکه گریا
بمعنی وزن است در روسی ولی اشتقاق کلمه نا معلومست .
- ۸ - یارمکه و یا یارمانکه : (بازار سالیانه رامیگویند) تحریف از
کلمه یارمارکه است که آنهم از دو کلمه مرکب است اولی یار که بمعنی
سال است و دومی مارکه بمعنی بازار و معنی کلمه بازار سالیانه میشود
چونکه سالی یکبار آنرا ترتیب میدهند . لفظ مارکه بزبان فرانسه مارشه
و بانگلیسی و آلمانی مارکت میباشد ، این کلمه از جرمنی بروسی گذشته .
- ۹ - اسگناس : از کلمه روسی آسیگناتسیا و آنهم از کلمه فرانسه
اسیگنات - آسینیا (۱) مشتق شده است ، در زمان انقلاب بزرگ فرانسه
در سال ۱۷۹۰ حکومت انقلابی وقتیکه تمام املاک کلیسا و روحانیون
را ضبط و تصرف کرد مقداری اسگناس صد فرانکی چاپ کرده و این
املاک را که نام املاک ملی بدانها گذاشته بود در مقابل آن اسگناسها
بعنوان تأمینات تخصیص کرد ، آن اسگناسها را بفرانسه آسینیا مینامیدند که
در زبان روسی آسیگناتسیا و از آنجا هم در فارسی اسگناس شده است .



- ۷ - کلید : « خلیدا . »
 ۹ - لنگر : « آنخورا . این کلمه اول معرب به انجر شده و بعد از کلمه الانجر بفارسی نقل و لام حرف تعریف عربی جزو کلمه شده لنگر گفته اند .
- ۱۰ - نرگس : از کلمه نارخیدوس .
 ۱۱ - پسته : « بستاخیون
 ۱۲ - الماس : « آداماس (آلاماس - الماس)
 ۱۳ - یاکند : (یاقوت) : « یا خندوس .
 ۱۴ - زمرد : « زمرا قدوس .
 ۱۵ - مروارید : « مرگاریدوس
 ۱۶ - سیم : (نقره) : « اسیموس .

۲ - چند لغت که از زبان روسی در آمده

- ۱ - سماور : از کلمه سامووار که بمعنی خود جوش است .
 ۲ - چایی : « چای .
 ۳ - استکان : « استاکان .
 ۴ - سخاری : « سوخاری یعنی نان خشک .
 ۵ - چیت : « سیلتس .
 ۶ - چورتگه : « آلت حساب کردن .

اشتقاق بعضی از لغات فارسی

در زبان فارسی بعضی لغات هست که از زبانهای خارجه داخل شده است. قسمتی ازین لغتها در زمان قدیم از یونانی و عبرانی و لاتینی برداشته شده و قسمتی هم درین اواخر از زبانهای فرنگی داخل شده و رواج پیدا کرده است.

لغاتیرا که از زبان عربی داخل شده چون حدّ و عددی برای آنها معین نیست و بدیختانه هر شخص عربی دان بطور دلخواه میتواند هر کلمه عربی را بکار ببرد و هر کس اعتراض بکند او را به بیسوادی متهم سازد لهذا آن لغات را خارج ازین دو قسم لغات می‌شماریم.

ازین دو قسم لغات بعضی کلمات را در اینجا ذکر و شرح می‌کنیم:

۱ - چند لغت که از یونانی در آمده (۱)

۱ - پیاله: از لفظ یونانی فیال و فیاله که بهمین معنی بوده در آمده.

۲ - دیهیم: از لفظ دیادِما مشتق شده که در زبانهای اروپائی دیادم مانده است و بمعنی تاج است:

۳ - درهم و دینار: از دراخمی و دیناریوس مشتق هستند.

۴ - فینجان: از لفظ پیننگ (پیناخیون) مشتق است.

۵ - لگن: از کلمه لُخان »

۶ - قفس: » قسافا (- قفاسا - قفس)

۷ - کالبد: » خالوپودیون بمعنی قالب

و صدمه‌ها در هر نقطه تتبعات و تحقیقات علمی را از دست نداده‌اند و وقتیکه در برلین بودند در مجالس علمی شبهای چهارشنبه که با جمعی از دوستان و فضلا فراهم آورده بودیم ما را از نتیجه مطالعات و تدقیقات خود مستفیض مینمودند و حالانیز معارف آذربایجان از تأثیر اقدامات ایشان روحی تازه گرفته است.

در این گنجینه معارف قسمت زیادی ازین تحقیقات چند ساله درج میشود و علاوه بر آن آقای تربیت با آن جاذبه و نفوذی که دارند عناصر جوان و فعال و متفکر تبریز را دور خود جمع نموده آثار قلمی آنها را نیز بموقع استفاده عموم میگذارند.

رهمای دهقان. مجله ایست ماهیانه راجع بفلاحهت که از طرف آقای مصمصام الملک بیات مهندس فلاحهت که از جوانان تحصیل کرده و با اخلاق و متشبهت هستند عجله در برلین چاپ میشود و چون مقصود نویسنده فقط خدمت بزراعت مملکت میباشد هرگونه فداکاری را شخصاً بعهد گرفته وجه اشتراک را فوق العاده ارزان قرار داده‌اند که در میان افراد ملت بیشتر انتشار پیدا بکند، پس از دوشماره این مجله در طهران نشر خواهد شد و دارای مطالب بسیار مفید علمی و عملی میباشد این همت آقای بیات که خود یکی از ملأ کین معتبر ایران میباشند شایان تحسین و تأسی است. ما از وکلای مجله ایرانشهر خواهش میکنیم که در ترویج این مجله بذل همت بکنند. قیمت هر نسخه سی شاهیت.

نوبهار از افق طهران و مجله گنجینه معارف از افق تبریز طالع گشته و ما هر دورا برای خوانندگان مجله ایرانشهر معرفی و توصیه میکنیم :

نامه نوبهار در تحت مدیریت ادیب محترم و شاعر معظم آقای ملک الشعراء بهار در هر هفته چاپ میشود . مقاله های ادبی آقای ملک الشعراء باشیوه مخصوصی که دارند بسی جالب دقت است و مزیت بزرگی که این نامه ابی دارد اینست که اغلب فضلا و ادبای امروزی طهران از قبیل آقای عباس خان اقبال آشتیانی و آقای رشید یا سمی و آقای میرزا اسماعیل خان یکانی و آقای کمالی و صفوی و غیره با آثار قلمی خود بدین نامه نامی کمک میکنند و مقاله های جذبی مدققانه و فاضلانه تاریخی و ادبی و اجتماعی مینویسند .

خدمات علمی و ادبی آقای ملک الشعراء در نزد ار باب فضل و هنر مسلم است و تشویقهای روحبخش ایشان از جوانان تازه نفس ایران و سر مشق شدن ایشان برای عشق مسلک و متانت و استقامت شایسته امتثال و احترام میباشد امیدواریم این خدمت علمی ایشان در نهضت فکری و دماغی ایران حصّه بزرگی را حایز گردد .

گنجینه معارف در تبریز ماهی یکبار در ۳۲ صفحه در تحت مدیریت جناب آقای میرزا محمد علیخان تربیت رئیس معارف آذربایجان چاپ . میشود آقای تربیت از پیشقدمان راه تجدد و آزادی و تعلیم و تربیت هستند و در هر نقطه از ممالک اسلامی که جریانهای سیاسی ایشانرا مجبور بتوقف نموده است از بسط بساط تعلیم و تأسیس مدارس و تشویق جوانان با یک همت مردانه عقب نمانده اند و با وجود اضطرابها

میزان ما در ترتیب و پیش و پس نوشتن رباعیات بیشتر از اصول معمولی
اقتفا بقافیه با نسبت محتویات حکمی آنها خواهد بود.

حسین دانش - رضا توفیق

مطبوعات تازه

بد بختانه در محیط ایران و بخصوص طهران چنانکه یکی از دوستان
صمیمی و واقف باوضاع اخلاقی و اجتماعی برای ما مینویسد فقط
فحشنامه‌ها، سیاستنامه‌ها و تکفیر نامه‌ها رواج و خریدار دارد و
مردم فقط بجزایر فحاش و بی لجام و بی پروا و بی مسلک اهمیت میدهند.
بهین جهت جراید و مجله‌های جدی علمی و ادبی چندان طالب ندارد
و عدد آنها هم نسبتاً بسیار کم است و هرچه هم درافق تاریخ مطبوعات
ایران ازین ستاره‌های علم و معرفت طلوع میکند بجهت نداشتن و سایل
مداومت و ندیدن توجه و رغبت عامه ناچار در اندک زمان
غروب مینمایند.

با وجود این خیلی مایه خوشوقتی است که می بینیم بعضی از ادبا
و فضلا و پیشروان راه نجات و رهبران پراز امید این آب و خاک در پیراه
بذل همت و مقدرت و صرف تقدینه حیات میکنند. چون ما میدانیم چه
اندازه فداکاری و قوت قلب و متانت و استقامت و عشق در ادامه
دادن این خدمت علمی لازم است لهذا همت این پیشروان معنوی ایران را
سزاوار همه گونه ستایش و تقدیر دانسته خورا موظف بعرض تبریک
و تقریظ میشماریم. چنانکه در میان مطبوعات ایران بتازگی جریده

بعد از متوفی مشار الیه چند سال قبل دکتر عبدالله جودت رباعیات خیام را بترکی ترجمه نمود که درین اثر غالباً ترجمه فرانسوی مسیونیکلا سفیر سابق فرانسه را در ایران مدار و مرجع قرار داده است، ولی تحقیقات و کشفیات اخیر در باره خیام زیاده از آن است که بدینها اکتفا بشود چه که علمای معاصر یعنی خیامیون فرنگ درجات کمال و دقایق احوال شاعر بزرگ ایران را طوری حلاجی نموده اندومی نمایند که این خود شرحی دارد. مخصوصاً پروفیسور روسی ژوکوفسکی درین موضوع تحقیقات مهمی کرده و از جمله رباعیات اصلی خیام را از آنهایکه دیگران با اسم او بسته اند تفریق و حتی از همان کتاب مسیونیکلا قریب هشتاد و دوربای بیگانه کشف نموده است.

فارسی شناس فاضل پروفیسور براون ازین جریان تحقیقات اخیر در جلد دوم تاریخ ادبی ایران بحث مفیدی کرده است.

ولی این نکته نیز گفتنی است که مقدم بر این آثار شرقشناسان، کتابهای عدیده شرقی نیز موجود بوده و هستند که راجع بخیم حاوی مطالبی مفید بوده و خوشبختانه نعمت استفاده ازین قبیل مأخذهای مهم در کتابخانه‌های استانبول برای ما نیز نصیب گردیده و این موقعاً برای ذکر را همائی و یاری مخصوص اسماعیل صایب افندی مدیر کتابخانه عمومی بایزید و اظهار شکران خود غنیمت می‌شماریم.

اینرا نیز نکته نگذیریم که ما نیز در نوبه خود در تحقیق و کشف رباعیات اصلی آنچه در و سعمان بود کوشیدیم با اینهمه تا وقتیکه رباعیهای بخط دست خود خیام یا شاگردان او کشف نگردیده اند هرگز نمیتوان در اصالت و شمار آنها الزام قطعیت نمود و برای توضیح گفته میشود که

که تا کنون نظیر آن در زبان انگلیزی با ترجمه ادبی دیده نشده است، بزبان خودش نقل نموده و واسطه شهرت و شناخته شدن خیام در تمام ممالک متمدنه عالم گردید. آشنایان زبان انگلیسی را عقیده بر این است که مترجم مذکور در تعبیر انگلیسی رباعیات همان مهارت و حسن افاده را بکار برده است که خود خیام در فارسی.

امروز دیگر مراتب فضیلت و خرد و بزرگی خیام در نزد صاحبان نظر از جمله مسلمات است چه که مشار الیه دارای چندین مزیت مهم و متساوی بوده است: اولاً خیام در علم هیئت و ریاضیات صاحب مسلک و اختصاص است ثانیاً از وثایقی که بدست ما آمده است چنان استنباط میگردد که خیام از اطبای معروف زمان خود و ثالثاً شاعر حکیمی بوده که بعلاوه آثار نثری حکمی گاهی افکار ابکار حکمت را در لهجه مانوس رباعیات شیرین خودش بیان نموده است.

بواسطه همین استعداد و ذوفنونی اوست که عالم غرب اهمیتی بسزا بخیام داده و مخصوصاً از تقدیر فکرهای فلسفی او باز نه ایستاده اند چنانچه در آینده این مسئله را تکمیل شرح و بسط خواهیم داد.

اول کسیکه در ممالک عثمانی عمر خیام را معرفی نمود معلم فیضی مرحوم بود که از ایالت آذربایجان ایران بوده و عمر خود را در استانبول بتدریس و تعلیم صرف کرد. این شخص سی و پنجسال قبل جزوه ای راجع بشاعر ستوده ایران نشر نموده و این رباعی را در جواب کسانی که هنوز بدرک بلندی مقام خیام قادر نشده و زبان درازی کرده بودند بنگاشت:

از باب کماله نقص بولق مشکل صحرای تعصبه یورولق مشکل
خیامه امرض ایتک آسان اما خیام کی سخنور اولق مشکل.

مقدمه مؤلفین کتاب

در قرن نوزدهم و خصوصاً در اواسط آن بود که گذشته از علوم و صنایع رغبتی وافی در بعضی از اصحاب خیرت برای تدقیق قدیمیّات اقوام مختلفه بیدار شده و مخصوصاً برای تحقیق نژاد و زبان و ادبیّات بعضی از ممالک باستان مانند یونان و مصر و کلد و آشور و بابل و ایران استادانی بوجود آمدند. در واقع باید گفت که این حس تبع در قرون وسطی بهمت آنهاست که در شناختن حیات ماضی و اجتماعی انسان کوششها میکردند و بدین لحاظ انسانپرست (۱) نام میگرفتند شروع مینماید. ولی درین اواخر که امکان نفوذ ارباب ذوق به اقصای بلاد مهجوره بواسطه فتوحات سیاسی بهتر میسر گردید لاجرم در کشف و تحصیل و ترجمه و تشریح آثار عتیق آن بلاد گامهای فراخ برداشته شد و در ظرف همین زمان است که در ضمن تحقیق احوال ایران چندی از رباعیّات عمر خیّام که بمثابه گوهرهای گرانبهای خزینه ادبیّات ایرانند بزبانهای خارجه ترجمه شد و بواسطه تأثیری که بدایع حکمت استاد که در قالب این رباعیهای ساده گنجیده بود، در افکار و افقان مغرب زمین اجرا نمود، اشخاصی به تحقیق حال شاعر شیرین مقال همت نموده و بعد از کنجگاوها از جمله نسخه ای از رباعیّات خطی خیّام را در کتابخانه شهر او کسفورد انگلستان موسوم به «بودلیان» در زیر نمرة ۵۲۵ پیدا نمودند.

این کتاب بمناسبت اینکه در تاریخ ۸۶۵ هجری استنساخ شده و مرتب سبقت داشت در نزد علما بسیار مقبول افتاد و حتی کمی بعد شاعر شهیر انگلیس موسوم به فیتز جرال (۲) این کتابرا در بهترین شیوه ای

استاد میرزا محمد خان قزوینی را (که در حاشیه کتاب چهار مقاله بحث مفیدی از خیام کرده و بد مختانه اسمش در کتاب تازه منطبعه استانبول برده نشده است) استثنائاً، این کتاب تنها اثری است که تحقیقات اخیر دانشمندان مغرب زمین را با روایات نویسندگان ایران مزج داده و در صورت خلاصه بیک زبان اسلامی نقل نموده است و جای بسی تمجید است که اداره ایران‌شهر بترجمه و نقل مقدمه این کتاب از ترکی بیاری و نشر آنرا در مجله ایران‌شهر تصمیم گرفته است. و اگر این بنده که خدمت ترجمه بعهدۀ من محوّل شده است بر ایفای آن نایل آیم بسیار سربلند و خورسند خواهم بود که هم خویشان را چندی بیاد خیام خوش داشته باشم و هم دیگر آنرا.

درینموقع بنام قدر شناسی لازمست ذکر نمود که مراتب خدمت و سعی وجدیت دو مرد فاضل که یکی از ادبای ایران و دیگری از فضیلت عثمانی و میتوان گفت از دانشمندان مشرق زمین است در جمع و تلفیق این مقدمه همواره بادی شکران و مورد تحسین و امتنان ارباب علم و ادب خواهد بود.

آقای میرزا حسین خان دانش اصفهانی و دکتر رضا توفیق معروف بفلسوف هر دوتن از آگاهانند و اوّلی در تحقیق جنبه تاریخی و ادبی خیام همان شایستگی و استعداد را بکار برده است که دوّمی در شرح جنبه فلسفی او. مقدمه اوّل از حیث احتوای آرای مختلفه تازه است و مقدمه دوّم از جهت شرح و بسط فلسفی تازه تر و خواندن هر دو برای هموطنان عمر خیام مایه هرگونه استفاده معنوی است. در خاتمه باید بگوئیم که در طی ترجمه بنا بر عایت گنجایش اوراق ایران‌شهر هرگز به اصول تحت اللفظی مراعات نکرده و آنجا که احتیاج افتد تلخیص و اجمال خواهد شد.

سخن و سحر بیانی که استاد در رباعیات خود بکار برده است او را همپا و بلکه یدشوای بسیاری از دیگر فضلاى این سرزمین مینماید. شعر را بطوری حکیمانه و حکمت را بدرجه ای شاعرانه گفته است که خوانندگان خود را از کشف و اطلاق اسم و عنوانی که بتواند جامع این وصف مرکب و بارز او باشد در مانده و متحیر میسازد. با اینکه شهرت او در حکمت و نجوم بیشتر است تا در شعر باید اعتراف نمود که هیچکدام از شعرای معروف حکمی ما در ادای خیالات فلسفی اینگونه زبردستی را که خیم راست نشان نداده و اغلب دوچار تنگی قافیه شده گاهی معنا را بلفظ و گاهی لفظ را بمعنا و هنگامی نیز هردو را بهمیدیگر فدا نموده اند. بعضی از اشعار تنگ قافیه و تصنع آئیز روی و عطار و حتی ناصر خسرو شاهد این دعوی توانند بود.

حکیم نیشابوری شاید یگانه بلبل باغ پریشان ایران باشد که از سروده های او همواره عطر گلزار ادب می آید و بدایع حکمت او هوشی از سر میریاید. ولتر معروف در موضوع یکی از نامیان یونان گفته است: « این شاعر حکیم که نه شاعر بود و نه حکیم... » یقیناً اگر ولتری نیز از استاد ما بحث نماید خواهد گفت « این شاعر حکیم که هم شاعر بود و هم حکیم ».

از حسن اتفاق آنکه این او آخر کتابی بعنوان رباعیات عمر خیام در اسلامبول بهمت مدیر کتابخانه اقبال آقای میرزا حسین تبریزی^(۱) طبع و نشر گردیده. بعد از صدها کتب و مجلاتی که درین قرن در موضوع این مرد بزرگ در زبانهای خارجه انتشار یافته است اگر چنانچه نوشته های

(۱) آقای میرزا حسین اقبال در طبع کتب مفیده خدمت بزرگی بمعارف ایران میکند

این همان فرش بوده که برای خسرو پرویز ساخته بودند و تفصیل آنرا در شماره دهم مجله شرح داده ایم. این فرش شصت گرد شصت گز بزرگ (۱) و با انواع جواهر آراسته بود و باغی را نشان میداد با انواع گلها و درختها و جویها و حوضها پیراسته خسرو پرویز در روی آن فرش بساط نشاط میگسترده و جشنها برپا میکرد. چشم روزگار تا کنون نظیر آنرا ندیده و دست صنعت بشر هنوز نمونه دیگری ازان بوجود نیاورده است.

این ضیاع بزرگ و این لطمه تاسف آور که عرب بصنعت ایرانی وارد آورده هزار قرن دیگر قدر شناسان هنر و دوستداران مدنیت ایرانرا داغدار و گریان خواهد ساخت.

رباعیات غمر خیام

بنازگی در زیر این عنوان کتابی در استانبول بچاپ رسیده که دو فاضل شرقی تمام مباحث و تحقیقات و وثایق راجع بخیام را جمع کرده و دو مقدمه بسیار مفیدی بزبان ترکی بر آن کتاب نوشته اند.

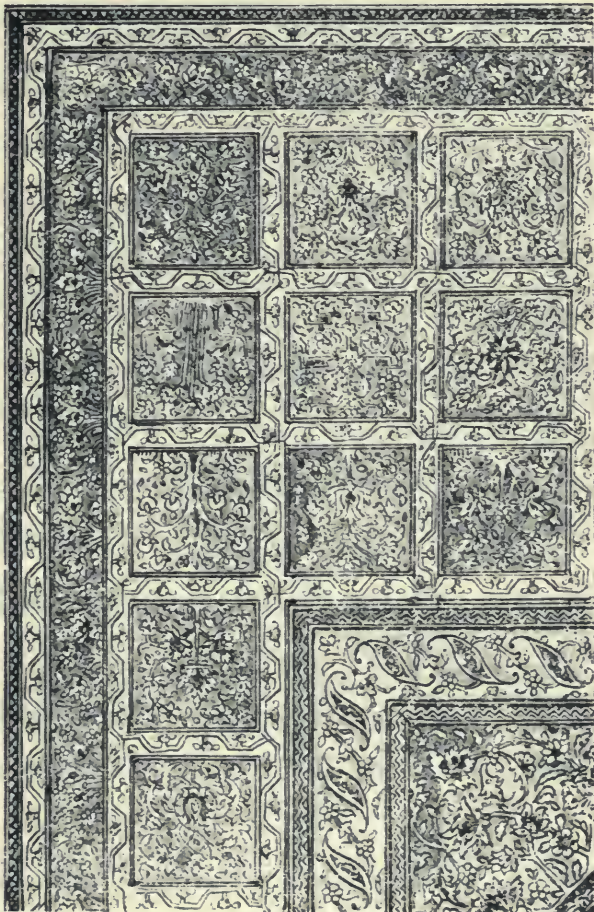
تاریخ نشان میدهد که برخی از بزرگان عالم که دارای بعضی افکار عالیه بوده اند در خارج موطن خود بیشتر مورد توجه و التفات گشته اند تا در وطن خود زیرا که محیط موطن آنان قوت و علو افکار آنها را نتوانسته است درک و هضم نماید و بدین جهت آنان مافوق محیط عصر خود بوده اند. خیام نیز ازین جمله است.

چون این دو مقدمه مطالب تازه تر و مفیدتری را جامعند ترجمه آنها را از یکی از دوستان با فضل و شیرین نام که ایران ما از افکار جوان و قلم آزاد و قوه متفکره و بخصوص از اخلاق متینه ایشان استفاده های زیاد خواهد کرد خواهش نمودیم و ایشان دعوت ما را اجابت و ما را مدیون همت خود ساختند. اینک این ترجمه را بتدریج نرج میکنیم:

۱ - مقدمه مترجم

سخنگوی خردمند و شاعر دلپسند ابو الفتح نیشابوری، متخلص بخیام از نامیترین بزرگان ایران است. سلاست الفاظ و رقت معانی و شیوایی

(۱) در شماره دهم صفحه ۲۶۴ سطر ۲۰ پس از کلمه شصت گز لفظ اندر گز افتاده است خوانندگان علاوه بکنند.



نمونه فرش بهار کسری

این تصویر که در اینجا چاپ شده بنا بر خواهش نگارنده از طرف جناب آقای میرزا حسینخان طاهر زاده مزین السلطان مقیم اسلامبول که در فن نقاشی قدرت و مهارت فوق العاده و در مدرسه الحظا طین اسلامبول سمت معلمی فن تذهیب را دارند کشیده شده است. آقای مزین السلطان در چندین تایشهای نقاشی شرکت کرده و جایزه گرفته اند و از جانب اعلیحضرت همایونی و ولایت عهد مظهر الطاف مخصوص گردیده اند. امید داریم که حکومت ایران و قدر شناسان و عاشقان صنایع مستظرفه از وجود این استاد محترم و از آثار کلک سحر نمای ایشان استفاده بکنند. در آیه ترجمه حال و بعضی از آثار این صنعتکار هنر پرور را زیب افزای صفحات مجله خواهیم کرد.

از آنها در زیر نامهای مذهبی و پرده‌های افسانوی پایدار مانده و بعضی هم در تالارهای موزه‌های فرنگ حیرتبخش انظار تماشاگران میباشند.

ما ایرانیان هر قدر بر خرابی این آثار افسوس بخوریم و نوحه و زاری بکنیم بجااست و هر قدر اجداد بی‌حس خود را در غفلت از نگهداری اینها سزاوار سرزنش و ملامت بشماریم ذی‌حق هستیم ولی باید بدانیم که فرزندان آینده ما را بیشتر ازین مورد نفرت و لعنت قرار خواهند داد چه ما در قرنی زندگی میکنیم که معنی ملیت و اهمیت این آثار تاریخی را میفهمیم ما خود را از تعصب کورکورانه و از بی‌حسی و نادانی و وحشیگری که سبب خرابی این آثار گردیده‌بری میدانیم و تا یکدرجه هم وسایل نگهداری این آثار را فراهم داریم.

اگر ما آنچه را که از خرابه‌ها و آثار مداین و قصر شیرین و طاق‌بستان و بیستون و دشت مرغاب و حاجی‌آباد و فیروزآباد و ری و دیگر جاها باقی مانده نگهداری نکنیم نژاد جدید ایران همان لعن و نفرین را بر ما خواهد خواند که ما امروز آنرا در باره اجداد بی‌حس و بی‌حمیت خود روا میدانیم.

مجله ایرانشهر این آثار نیاگان را بتدریج یادآوری و شرح داده تصویر آنها را هم پیش انظار عبرت خواهد گذاشت. درین شماره یادآوری از یک اثر ذقیمت تاریخی میکنیم که نادانی و بی‌مدرکی عرب گنجینه تمدن عالم را از آن گوهر گرانبها بیمایه ساخته است.

این اثر ذقیمت عبارت از فرش بهار کسری است که یکی از آثار بدیعۀ صنعت ایرانی بوده و در استیلای عرب بر ایران آنرا از شهر مداین بغارت برده و بامر خلیفه دوم پاره کرده میان مهاجرین و انصار قسمت نموده اند.

(۲) نهر اردن رودی است که از کوه لبنان بیرون آید و بدر پای مرده که بحر لوط و بحر میت می‌نماند میریزد.

(۳) اشاره بدیوار فروریخته معروفست که در نزدیک شهر بیت المقدس از زمان قدیم باقی مانده و یهودان آن را مقدس شمارند و در روزهای عید سربان گذاشته بیاد فروجه روز گاران گذشته زاری و فغان میکنند.

(۴) کنشت معبد جهودان است مقابل صلوة (مقدمه الادب زنجیری ۵۳۸ - ۴۶۷)
 (۵) مزکت و مزکت یعنی مسجد است. جامعرا مزکت آذینه، مسجد الحرام را مزکت مکه و مسجد اقصی را مزکت شام می‌نامند (مقدمه الادب زنجیری)

(۶) خاخام و ربانی پیشرو دین جهودان را گویند.

(۷) یهوا در تورات اسم خداوند بنی اسرائیل است. از برای مقدس و محترم داشتن این کلمه آنرا بزبان نیآورند و در هر جای تورات که این کلمه پیش آید بجای آن آدونای تلفظ میکنند که یعنی مولا میباشد.

(۸) تورات در عبری تورا آمده است بی تاه که یعنی قانون است.

(۹) مهر، فرشته و پروردگار روشنائی و راستی و پیمان است در آوستا مئرا آمده است. در خورد آوستا یشت دهم منسوب باوست.

(۱۰) آتشگاه، آتشکده، آتسخانه، یزته خانه و در مهر هم یعنی بر ستشگاه بهدینان است. در ویس و رامین نوشته:

در آتشگاه مجاور گشت و بنشست دل پاکیزه با یزدان به بیوست
 یوردادود - برلین

فرش بهار کسری

ملت ایران بسی مفاخر ملی دارد که تا جهان هست او را سربلند و مفتخر خواهد داشت. برای دمیدن بکروح تازه بکالبد افسرده این ملت و برای بیدار کردن روح ملیت و شهامت در قلوب فرزندان ایران، یاد دادن این مفاخر ملی بنو باوگان آن کافی خواهد بود.

گرچه دست جهالت و تعصب بسیاری ازین آثار عظمت و ازین نشانه‌های دوره استقلال و شکوه ملی ما را ویران و داغون کرده است باز بسیاری

کیشهای گوناگون کرده شهر رنگارنگ

چه زشیخ جامه سپید و از کشیش جبّه سیاه

از کنشت (۴) و از مزکت (۵) و از کلیسیا بینی

گنبد و مناره و برج سرکشیده تا برماه

از مناره اقصی بانگ میزند مؤذن

لااله الا الله لااله الا الله

در برابر اقصی زنگ تربت عیسی

هر زمان خروشیدی مؤذنا سخن کوتاه

از اذان و بانگ درای گشته تنگدل خاخام (۶)

یک دوگام زد چالاک در کنشت برد پناه

از شنودن بهوا (۷) وز سرودن تورا (۷)

پرنمود از آوا جمله معبدو خرگاه

این اذان وزنگ و سرود از کشیش و شیخ و یهود

بسپرنده یکسان تا بایزدین درگاه

زین سه گانه تارم و کانخ پور میگزید یکی

ارنبود وی را دل کان مهر (۹) و آتشگاه (۱۰)

بیت المقدس بهار ۱۳۲۹ پورداد

شرح لغات قطعه فوق

(۱) دژ هوخت شهر اورشلیم است که عربها بیت المقدس و یا قدس الشریف گویند و در

زبانهای فرنگی یرو زالم مینامند. در فرهنگ جهانگیری از حکیم اسدی این

شعر نقل شده:

بدژ هوخت گنگ آمد از راه شام که خوانیش بیت المقدس بنام

و از فردوسی این شعر نقل شده:

کنون سلم را رای جنگ آمده است که یادش زدژ هخت گنگ آمده است

دژ هوخت گنگ (۱)

این قطعه یکی از آثار طبع نقاد شاعر ایرانشهرست و ادیب سخنپور آقای پور داود است که تقریباً دوازده سال پیش در شهریت المقدس که جلوه بگاه تظاهر و تنازع ادیان مختلفه است سروده اند و مخصوصاً از نقطه نظر علم لغت شناسی خیلی اهمیت دارد چنانکه بعضی از لغات آنرا خودشان جداگانه شرح داده اند.

ایرانشهر

در بهار و موسم گل ، زندگی است بس دلخواه
ویژه اربود یار و باده همدم و همراه

نک نهال در بستان ، رخت نوموده به بر
از شکوفه و از برگ ، جامه کرده است و کلاه

باز گشت اردی را هین نه من سرایم و بس
بانگ صد هزاران مرغ این ورود راست گواه

کوه ودشت قدس شریف ، خرم است و خندانست
در کنار اردن (۲) رست رنگ رنگ گیاه

این بهار و این نوروز ، خسروی است دیرینه
داردا . ز گل افسر دارد از درخت سپاه

این بهار باز آمد قدس را هزاران بار
لیک بر نگشت بدو زیب و فر و نیرو و جاه

نک بیاد آن دوران ر شکسته دیواری (۳)
پیروان اسرائیل مویه میکنند و آه

بارکاه داودی ، خرگه سلیمانی
گشته است لانه جغد آشیان بوم تباہ

زین بهار در دژ هوخت دیده بینشی اندوخت
مغز دانشی آموخت دل ز رازشد آگاه

بسیاری از جاها مجسمه‌ها برایش نصب و بسیار مدرسه‌ها و جریده‌ها بنام پستالوجی تأسیس نمودند.

در ۱۴ ژانویه سال ۱۸۴۶ روز ولادت صدساله او در اغلب بلاد فرنگ جشن گرفته شد و بعضی انجمنهای پستالوجی که بچه‌های یتیم معلمین و مریبان و بیوه زنان را بخاناً تربیت و حمایت میکنند تشکیل گردید و در سال ۱۸۴۷ جریده پستالوجی در برلین شروع به انتشار کرده است. در ۱۸۸۰ قرائتخانه‌های پستالوجی و یتیمخانه‌های پستالوجی در برلین تأسیس شده است و در ۱۸۹۶ ولادت صدوپنجاه ساله او را در تمام فرنگ جشن گرفتند.

پستالوجی عشق و هوس تربیت جوانان و عوام را در مغزهای مردم عهد خود بیدار کرد و امروز که این مسئله در تمام ممالک متمدن یک مسئله ملی شمرده میشود از بزرگو تعلیمات اوست.

این مرد انسانیت پرور که تمام زندگانی خود را در سعی متمادی و در تعقیب مقصد مقدس خود همیشه در کشمکش و مشقت گذرانده و ابداً خسته و نومید و دلسرد نشده است مؤسس حقیقی مدارس ابتدائی امروزی و مجدد اصول تعلیم و تربیت و مثال مجسم برای عشق مسلک و استقامت شمرده میشود.

هموطنان او پس از وفاتش سنگ قبری باشکوه برایش ساخته و مجسمه او را در روی آن نصب و کتابه ذیلرا در روی آن نوشته اند:

هانریخ پستالوجی (۱۷۶۶ - ۱۸۲۷) نجات دهنده فقرا در دهگده نوبهوف رهنمای ملت بوسیله کتاب لئونارد و گرتود، مؤسس مدارس عامه در بورگدروف و بوخه، مربی بشریت در شهر ایوردون، پدر یتیمان در شهر استانس، انسان، عیسوی، و طندوست. همه چیز برای دیگران و هیچ برای خود. خدانام او را مقدس نگاه دارد.



مجسمه پستالوچی در شهر ایوهردون در سویس

محبت فقرا و یتیمها بزرگترین معشوقه قلبی او بود. با اینکه در امور زندگی و در کارهای خارج از مسلک خود ناقص و عاجز بود حیات او را مشمّرترین و مقدس ترین تمام زندگانیها میتوان شمرد. پس از وفات او شأن و شهرتش زیادتر شده قدرش را دانستند و در

دلسردها و نداشتن اسباب کار هدف آمال خود را از دست نداد بلکه آنرا با یک ذوق و حرارت تعقیب کرد این کوشش متمادی و خستگی ناپذیر او فقط از راه عشق مسلک حاصل میشد. او عاشق و مجذوب مسلک خود بود چنانکه خودش در یکی از مراسلات خود نوشته «عشق حقیقی و صمیمی یک قوت فوق بشر و یک اقتدار فوق الطبیعه در مرد تولید میکند».

پستالوجی یکی از مردهائی است که در تمام عمر طبیعت و هدف آمال خود را توانسته است محافظت بکند یعنی سختیهای زندگی و فشار حوادث و جریانهای سیاسی و اجتماعی او را از تعقیب مقصد خود باز نداشته است.

هدف آمال پستالوجی ترقی دادن و تربیت کردن طبقه پائین ملت بود، او برای خود ابداً فکر نمیکرد. راحت و خوشبختی خود را در راحت و خوشی دیگران میدید. لذت را بکنار گذاشته غرق نوعیت و بشریت شده بود.

ملکه آلمان لویزه در موقعیکه از دست ناپلیون فرار اختیار کرده بشهر کونیگسبرگ پناه برده بود در یکی از شبهای بی قراری خود کتاب لئونار و گرتروود پستالوجی را خوانده و در دفتر خاطرات خود این چند سطر را نوشته است :

« حالا کتاب لئونار و گرتروود را میخوانم این کتاب که برای ملت پستالوجی نوشته شده است. ایکاش منم درین دهگده سریس میبودم. اگر اختیار خود را در دست خود داشتم سوار درشکه خود شده نزد پستالوجی میرفتم و با دیده های اشکبار دستهای آن مرد عالیقدر را فشرده ازو تشکر میکردم. این مرد چقدر در حق بشریت فکر های خوب داشته است. آری من هم بنام بشریت ازو تشکر میکنم ».

معمول شده است و بهترین اصول تعلیم زبان شمرده میشود مبنی بر اساس همین نظریات و قواعد موضوعه پستالوجی است.

پستالوجی در یافته بود که بچه‌ها باید نوشتن و خواندن را در ضمن بازی و مانند بازی یاد بگیرند و مدرسه باید یک باغچه بازی کردن باشد نه جای حبس و چوب و فلک.

پستالوجی یقین کرده بود که اگر کارهای دستی و بدنی با کارهای دماغی و نظری توأم باشند زودتر و بهتر بمقصود میتوان رسید و بچه‌ها در دایره استعداد و ذوق خود کسب لیاقت و ابراز هنر و قابلیت میکنند. گرچه قسمتی ازین اصول و قواعد را پیش از او هم چند نفر مانند ژان ژاک روسو در سوئیس و کانت در آلمان پیشنهاد کرده بودند ولی این پیشنهاد آنان فقط یک نظریه مانده و بدایره عمل داخل نشده بود. در صورتیکه پستالوجی این نظریات را بالفعل در تربیت و تعلیم اطفال بکار برده و پس از سالیان دراز تجربه و تدقیق درین رشته مهم بسیار حقایق علمی کشف و دایره فن تربیت و تعلیم را و سعت زیاد داد و بدین جهت او را پدر تجدد و انقلاب در فن تدریس نامیده اند. خیلی غریب است که این پدر تجدد و انقلاب علمی خود آنقدر عالم و صاحب ذکاوت نبود بلکه از یک طرف بسیار ساده و صافدرون و از طرف دیگر نیز در اداره کردن کارهای شخصی و امور زندگانی بسیار عاجز و زبون بود ولی چطور شد که بتولید این تجدد و انقلاب موفقیت حاصل کرد؟

این موفقیت او فقط و فقط از پی توهمات و استقامت عنودانه و کوشش دائمی او بوده است که در ظرف چهل سال به رغم موانع و

۳- اصول تعلیم و صفات مخصوص پستالوجی

راهی را که پستالوجی پس از تجربه‌های زیاد کشف و قواعدی برای آن وضع کرده در چند سطر میتوان خلاصه کرد:

پستالوجی در اصول تدریس همیشه از محسوسات و بدیهیات شروع کرده در همه درسها محسوسات را اساس میگرفت و از احوال روحی بچه‌ها استفاده کردن را یکی از شرائط و قواعد فن تربیت و تعلیم قرار میداد.

چیزها یی را که بچه‌ها بایستی یاد بگیرند بالذات بخود بچه‌ها کشف میگردانید یعنی طوری صحبت و تدریس میکرد که بچه‌ها خود بمطالبتی که بایستی یاد بگیرند پی میبردند و یا زاجع بآن مطالب سؤالها میکردند. پستالوجی در فن تعلیم واضع این اصول شمرده میشود.

پستالوجی درک کرده بود که یاد دادن چیزهای محسوس بوسیله شکلها و لوحه‌ها و انواع بازبچه‌ها و هم چنین حرفهای الفبا که از تخته و مقوای رنگارنگ بریده شود در تسهیل تعلیم بسیار کمک میکنند.

پستالوجی میدانست که همدرس کردن بچه‌ها و هم آراز کردن آنها در خواندن و تهجی کردن و تلفظ نمودن خدمت بزرگ بجا میآورد.

همچنین بتجربه ثابت کرده بود که در تعلیمات ابتدائی بخصوص برای بچه‌های کوچک تکرار کردن درسها و خواندن آنها با صدای بلند و دور کردن آنها تا چه پایه مفید است.

اصول بعضی از تاسیسات جدید در یاد گرفتن زبانهای خارجه مانند اصول درسهای برلیتز که در همه جای دنیای متمدن معروف و

من آرزو میکنم که یکدماغ متفکر بیکار ماند و کار کردن را برای نفع عامه با یک جرأت خستگی ناپذیر عاریندازد.

من آرزو میکنم که بعضی توانگران یک همت کرده این همه رومانهای مضر اخلاق را که سبب فاسد شدن اخلاق بسیاری از جوانان ماست بخرند و نابود بکنند، بگذار مردم بگویند این چه آرزوی ابلهانه است چونکه این در حقیقت انداختن پول بدریاست.

من آرزو میکنم که اولیای اطفال در گزیدن رفیق و مصحبت و همبازی برای بچگان خود خیلی دقت بکنند زیرا کیست که تأثیرات بزرگ مصاحبت و مجالست و رفاقت مردمان بدمنش را در اخلاق جوانها درک نکند.

من آرزو میکنم که مردم بجای شمردن و حکایت کردن خطاها و عیبهای دیگران صفات خوب و حسن اخلاق نزدیکان و دوستانرا حکایت بکنند و خبرهای امید بخش و مشوق مردم بدهند.

من آرزو میکنم که هر کس که تا یکدرجه تربیت شده است زحمت بکشد و یکنفر دیگر را با رهنمائی و مثال شدن بقدر خود تربیت بکند تا در میان ما بیش از امروزی مردمان با تربیت پیدا بشود.

من آرزو میکنم که مردم بگروه کارگران که یک زندگی سخت و با قناعت و آزاد و مزویانه بسر میبرند بنظر ارکان حقیقی آزادی نگریسته و بدانها بیش ازین حرمت و ستایش نشان بدهند.

من آرزو میکنم که هموطنان من همانقدر که قوانین و اخبار چاپ شده و نوشته را میخوانند تاریخ این وطن را که در حفظ آن همقسم شده ایم بخوانند.

اشتهار یافت که در اسپانی و روسیه و ایتالی آن اصول تدریس را قبول کرده اصلاحات جدید در مدارس بعمل آوردند .

در سال ۱۸۰۱ در بورگدورف کتابی نوشت بدین عنوان: « چگونه گرتود بچه‌های خود را تربیت میکرد » درین کتاب قواعدی را که در اصول تعلیم و تربیت از روی تجربه وضع کرده بود شرح میداد. و همچنین از کتاب دیگر او بنام « کتاب مادر یا ایضاحات بجهت مادر برای یاد دادن و خطاب کردن بچه‌های خود » افکار پستالوجی در باره تربیت بهترین و جهی روشن میگردد .

علاوه بر کتابها و رساله‌ها که ذکر شد مقاله‌های زیاد نیز در مدت عمر خود نوشته است و ما برای اطلاع خوانندگان یکی از مقاله‌های او را بعنوان « آرزوهای من » از جریده « یاد آور » که از سال ۱۸۶۵ تا ۶۷ چاپ شده ترجمه میکنیم :

آرزوهای من

هر روز بمن میگویند: یکمرد جوان مانند تو که در وطن خود چندان نفوذ و موقعی را دارا نیست حق ندارد مردم را مذمت بکند و نصیحت بدهد و اصلاح حال آنها را برای خودکاری بسازد زیرا این کار خارج از دائره وظایف اوست « منم میگویم اقلآ آرزو کردن که حق من است و کسی نمیتواند آنرا از دست من بگیرد و از استعمال این حق از من برنجد من میخواهم آرزوهای خود را اظهار بکنم و آنها را نوشته جلو چشم مردم بگذارم و هر کس آنها را استهزا بکند آرزو میکنم که خدا او را اصلاح نماید .

و دستداران خود هدف بعضی افزاها و تهمتها گردید و اینها مانند زهر در وجود او اثر کرد و با آن حال پیری و ضعف و بر خلاف قدغن طیبها قلم بدست برداشته خود را مدافعه کرد و در هشتاد سالگی بدرود زندگانی گفت.

۲ - آثار قلمی پستالوجی

در سال ۱۷۸۰ اولین رساله پستالوجی بنام «ساعتهای شبانه یک مهاجر» که پروگرام تعلیمات او را نشان میداد نشر شد درین رساله میگفت: بیدار کردن قوای باطنی مردم و رسانیدن آن قوا بدرجۀ عقل انسانی اساس تربیت عمومی و حتی تربیت پایین ترین مردم را باید تشکیل بدهد. ورزش و بکار انداختن قوت و استعداد و عقل مرد در مواقع مخصوص از شرایط تربیت صنعتی و مملکتی است.

پستالوجی در سال ۱۷۹۲ سیاحتی به آلمان کرد و در آنجا با ادبای مملکت از قبیل کلپشتوک (۱) و ویلانند (۲) و هررد (۳) و یاکوبی (۴) و گوته (۵) ملاقات کرد و بعد در سوئیس فیلسوف آلمانی فیخته (۶) او را زیارت نمود و افکار او را ملهم کرد چنانکه در کتاب پستالوجی بعنوان «تحقیقات در باره جریان طبیعت در تکامل جنس بشر» نفوذ عمیق افکار فیخته دیده میشود.

فیخته در کارهای او تجدّد آدمیت را آشکار میدید و هر بارت فلسفۀ تربیوی خود را در روی اساس تعلیمات پستالوجی بنا کرد.

پس از تأسیس دار التعلیم ایوردون طوری اصول تعلیم پستالوجی

(۱) Klopstock (۲) Wieland (۳) Herder (۴) Jakobi

(۵) J. W. Goethe (۶) Fichte

اصول جدید خود را تعقیب بکند ولی مدیر مدرسه از روی حسد این را خوش ندیده اولیای اطفال را و ادا داشت که بگویند: ما نمیخواهیم پستالوجی اصول جدید خود را در بچه‌های ما تجربه بکند. او نیز مجبور شد بیرون برود. در سال ۱۸۰۴ عمارت تارک دنیاها (مونخن بوخزه) را به او تسلیم کردند که یک دارالتربیه بسازد ولی چند سال بیشتر دوام نکرد. تا ایالت ایوهر دون در حق پستالوجی قدر شناسی کرده او را دعوت نمود و اداره کردن یک تربیتخانه را به او سپرد. اغلب معلمین که در زیر دست او کار کرده بودند دوباره بسرش جمع شدند و این تربیتخانه شهرت فوق العاده پیدا کرد.

در سال ۱۸۱۸ یکی از دوستانش چاپ کردن تمام آثار او را با کتابخانه گوتا کمنرات کرد و دفتر پیش فروشی باز کردند پنجاه هزار لیره فرانسوی برای پستالوجی عاید شد و او آنرا با اجرای مقصد خود تخصیص کرده یک تربیتخانه تأسیس نمود ولی صافدلی و ساده گی پستالوجی نگذاشت در کارهای اداری تربیتخانه موفق بشود و مجبوراً در سال ۱۸۲۵ تربیتخانه ایوهر دون را تعطیل کرده به مزرعه نوی هوف (۱) برگشت و درین وقت بهشتاد سال رسیده بود در آنجا دو رساله نوشت یکی بعنوان « نغمه تو » و دیگری بعنوان « مقدرات زندگی » درینها بسیاری از خطاهای خود را که سبب ناکامی او شده بودند اعتراف کرده است و این اعتراف او در نزد دوستان او و قیمت و مزیت فوق العاده پیدا کرد. پس از گذراندن یک چنین زندگانی پررنج و مشقت در حال پیری نیز روی استراحت ندید و بدتر از همه از طرف شرکای سعی و عمل

پستالوجی درین یتیمخانه آنقدر مساعی بکار برد که گوئی معجزه کرد و در اندک زمان عنوان بابای یتیمان بدو دادند. درین مؤسسه آنقدر ترقی بوجود آورد که یکی از مدققین گفته است: « اگر فاجعه قتل عام در شهر استانس رخ نداده بود ترقیات قرن نوزدهم بوجود نمی آمد بعبارت دیگر ترقیات قرن ۱۹ از فاجعه شهر استانس زائیده است. »

پس از مدتی اوضاع سیاسی سوئیس حکومت را مجبور کرد که آن شهر را لشکر گاه قرار بدهد و آن یتیمخانه را سرباز خانه بسازد. پستالوجی مایوس نشده بحکومت پیشنهاد کرد که بگذارند اصول جدید خود را در مدارس حکومتی تجربه و تعلیم بکنند، ابتدا در مدرسه برتو تجربیات خود را نشان داد و حکومت را نمون ساخت.

در سال ۱۸۰۰ از طرف حکومت قصر بورگدورف^(۱) را بابو و اگذار کردند که آنجا را مدرسه قرار بدهد و مشغول تعلیم بشود تخصیصات او را هم زیاد کردند. در آنجا علاوه بر تدریس بچه ها برای حاضر کردن معلمین جدید نیز صرف وقت میکرد، بطوریکه آنجا هم دارالعلم و هم دارالمعلمین شده بود.

درینجا نیز بیش از سه سال نتوانست خدمت بکند. جمهوریت واحده سوئیس مبدل به جمهوریت های متعدد متحده گردیده حکومت جدید تخلیه آن قصر را طلب نمود پستالوجی با کمال یأس آنجا را ترک کرده و برای استراحت پیش یکی از طرفدارانش که در قسمت کوهستانی منزل داشت رفت ولی بیش از دوسه ماه نتوانست بیکار بماند و مقصد خود را دنبال نکند. از روی خواهش یکی از دوستانش اجازه گرفت که در مدرسه بورگدورف

(۱) Burgdorf

یکی از رومانهای او که عنوان ائونار و گرتود (۱) داشت نه تنها در سوئیس بلکه در ممالک آلمان نیز مظهر رغبت عامه گردید و ازینجا شهرت پستالوجی شروع شد. این شغل جدید نیز او را از خیالات قدیم و آرزوهای قلبی که عبارت از تربیت عوام و تربیت اطفال و اصلاح مدارس بود باز نداشت. او هرگز بدیعه خیال خود را از دست نمداد و هدف آمال خود را از چشم خود دور نیکرد. ولی برای نیل این مقصد بایستی هیجده سال تمام صبر و تحمل و متانت نشان بدهد.

پس از نشر رومان اوّلی هیجده سال گذشته بود که در سوئیس انقلابی حاصل شد و در آن مملکت یک جمهوریت واحد تشکیل یافت. بعضی از طرفداران پستالوجی نیز بمقام ریاست رسیدند و یکی از دوستانش که وزیر شده بود یک مقام مهمی برای او تکلیف کرد ولی پستالوجی در جواب گفت: «من میخواهم مرتبی و معلم بشوم» این کلام، اعلان عشق مسلک بود و یکدنیا قیمت داشت، زندگانی پستالوجی درین کلام خلاصه شده و این کلام نام او را تاجهان هست زنده نگاه خواهد داشت.

در آن موقع چون بعضی از ایالتها سر از اطاعت جمهوریت می پیدچیدند حکومت بکار بردن قوه جبریّه مجبور بود و چون ایالت نیدر والد (۲) زیاد مقاومت کرد حکومت بمعاونت قشون فرانسه آنجا را تنبیه و در شهر استانس قتل عام کرد و ازین جهت هزاران بچه های یتیم بی پرستار ماندند حکومت یک یتیمخانه در آنجا تأسیس و ریاست آنرا به پستالوجی و اگذار کرد. پستالوجی باشادمانی فوق العاده مشغول ایفای وظیفه جدید خود شد.

بر آید یک بیاننامه خطاب به «دوستان اران آدمیت» نشر و در آن چنین اظهار کرد که تا شش ماه مخارج اداره او را بدهند و به اجرای مقاصد او کمک نمایند و او هم در مقابل آن، تمام بچه‌های فقیر را تعلیم و تربیت بکند و در آخر ده سال، تمام آن وجوه اعانه را پس بدهد. درین بیاننامه تعهد میکرد که پیسرها نوشتن و خواندن و اعمال چهارگانه حساب و عملیات زراعتی را یاد بدهد و بدختران هم خانه داری و گلکاری و بعضی کارهای دستی زنانه را تعلیم بکند یعنی یک مدرسه تأسیس نماید که علم و صنعت هر دو در آنجا تدریس بشود و بچه‌ها از خورد سالی بشرایط زندگانی آشنا بشوند.

این بیاننامه تأثیر خوبی بخشید. هم اطفال و هم سرمایه جمع شد و شروع بکار کرد و بایک ذوق مخصوص برای اجرای مقصد خود شب و روز کوشید. تمام اطوار و حالات بچه‌ها را یک یک تدقیق میکرد و اصول تدریس و طرز زندگانی در مدرسه را بر همه اعلان مینمود و ضمناً هر چه از کارهای دستی و از ماشین پنبه‌ریسی حاصل میشد خود بی‌بازار برده میفروخت. پنج سال پشت سر هم این مدرسه را اداره کرد ولی از عهده مخارج نتوانست بر آید و مجبور به بستن مدرسه گردید. بیچاره در صورتیکه خلاص کردن بچه‌های فقیر را از دست فقر و بینوائی غایه آمال و هدف خود قرار داده بود در نتیجه دار و ندار خود را هم از دست داده دوچار فقر و سفالت گردید و علت عمده هم این بود که در اداره کردن دخل و خرج و امور اقتصادی عاجز بود. با وجود این مایوس نگشت و پیش خود گفت حالا باید بقلم خود تکیه نموده گذشته را تلافی بکنم آنوقت شروع بنوشتن کرد و رساله‌ها و حکایتها و رومانها نوشت و یک مجله نیز تأسیس کرد.

بیست سال بیشتر نداشت که در جریده انجمن به مقاله نویسی شروع کرد ولی چون بعضی مقاله‌ها بر ضد حکام ولایات نوشته بود با هم‌قلمانش در یکجا توقیف شد. پس از مدتی بر حسب نصیحت یکی از دوستانش دست از سیاست کشیده برزگری را پیش گرفت و دختر تا جریرا همسر خود کرده در سال ۱۷۶۷ در یکی از دهات مزرعه معروف به «نوی-هوف» (۱) را خرید و در آنجا مشغول زراعت روناس گردید. ولی از اینکار چندان نفعی عاید نشده مجبور به پرورش دادن حیوانات و ساختن پنیر و کره و غیره شد. ازین هم فایده‌ای نبرد و ناچار بخیال یک مشغولیت دیگر افتاد، این کارها که او پیش میگرفت چندان موافق احساسات قلبی او نبودند خودش نیز اینرا حس میکرد ولی از اظهار مافی الضمیر خود عاجز بود. روح او در یک هوای دیگر مایل پرواز بود و این اشتغالات دماغ گرسنه او را سیر نمیکردند.

با لایحه پیش خود قرار داد که در صنایع دستی کار بکند. یک دستگاه کوچک پنبه‌ریسی خرید و بچه‌های فقیر ده را اجیر کرد.

این اقدام، اولین قدم بود رو بهدفع مجهولی که روح پستالوجی پی آن میگشت. این کار پستالوجی را باطفال نزدیک کرد و به تماس آورد. و مثل اینکه یک گم کرده را پیدا کرده باشد یک ذوق و انجذاب مخصوص نسبت به اطفال در خود احساس کرد. فوری فکر تربیت و تعلیم این اطفال و رهنمیدن آنان از نادانی و فقر و بینوائی در دماغ او مانند برق جهیدن گرفت. ابتدا هر چه در قوه و بضاعت داشت در سر این مقصد صرف کرد. ولی چون دید که به تنهایی از عهده این خدمت نمی‌تواند

(۱) Neuhoft

ما برای رهنمائی نامزدان این خدمت ترجمه‌حال یکی از مجددین اصول تعلیم و تربیت یعنی پستالوجی را درینجا درج میکنیم و امید داریم سرگذشت زندگانی این مرد با متانت و عاشق مسلک برای جوانان مایه تشویق و یک سرمشق خوب بشود.

۱ - زندگانی پستالوجی

یوهان هاینریش پستالوجی (۱) در شهر زوریخ (۲) از مملکت سویس در سال ۱۷۴۶ میلادی تولد و در سال ۱۸۲۷ وفات کرده است.

پدر پستالوجی یک جراح بود و درحین وفات پدر پستالوجی پنج سال داشت و در آغوش مادر خود پرورش یافت و از آنرویک قلب حساس و نازک و صافرا دارا گردید ابتدا در یکی از مدارس زوریخ تحصیل کرد و میخواست که مانند جدّ خود مسلک روحانیت پیش بگیرد ولی بعدها از این خیال منصرف شد. مطالعه کتابهای ژان ژاک روسو (۳) حکیم سویسی افکار او را بیک مجرای نوی انداخت بخصوص پس از خواندن کتاب امیل (۴) از تألیفات روسو میل زیاد بعلم تربیت و تعلیم پیدا کرد و مطالعه کتاب دیگر روسو موسوم به «قرارداد اجتماعی» (۵) پستالوجی را مجذوب و عاشق افکار روسو ساخته فکر اصلاح حال بشر را در زمین دماغ او کاشت بطوریکه میتوان گفت پستالوجی از افکار روسو زائیده و پرورده شد. ازینجا میتوان دید که کتابها نیز مانند خدایان و پیغمبران گاهی معجزه‌هانشان میتوانند بدهند.


در آن زمان انجمنی بنام شرکت هلوه‌تی (۶) در سویس وجود داشت که از افکار روسو ملهم شده بود. پستالوجی جزو آن انجمن شده و هنوز

(۱) Johann Heinrich Pestalozzi (۲) Zürich (۳) J. J. Rousseau

(۴) Emile ou la nouvelle éducation (۵) Contrat social

(۶) Société Helvétique

IRANSCHÄHR

<p>Iranschähr Revue littéraire et scientifique mensuelle</p> <p>Redacteur et Directeur H. Kazemzadeh</p> <p>Telephone Stefan 3908</p>	 <p>نشره ایران مجله مصور علمی و ادبی</p>	<p>نگارنده و مدیر حسین کاظم زاده - ایرانشهر</p> <p>این مجله ماهی یکبار در ۳۲ صفحه نشر خواهد شد</p> <p>قیمت این شماره در آلمان نیم شیلینگ و در ایران چهارقران است .</p>
سال اول	برلین — غرّه رجب ۱۳۴۱	شماره ۹
1ère année *	Berlin, 17 Fevrier 1923 *	No. 9

یاد آوری بمشتر کین و وکلای مجله

شماره دهم مجله که مخصوص نوروز بود قبلاً چاپ و توزیع شده و از سال اول مجله
بیش از دوشماره نمانده مگر وجوه اشتراک !
شماره ۱۲ مجله در ۶۴ صفحه چاپ خواهد شد ولی فقط بکسانی ارسال میشود که
تا آخر ماه شوال وجوه آبونه آنها برای ما رسیده باشد - وکلا ذمه دار وجوهی هستند
که از مشترکین دریافت کرده اند و باید شماره هائرا که بفروش نرسیده هرچه زودتر
پس بفرستند .

و کلا غیر از شماره یک و شماره دهم شماره های دیگر را نباید تکفروشی بکنند .
چون از شماره های سال اول مجله بیش از چند دوره نمانده ازین تاریخ بعد قیمت
سال اول مجله در هر جایی استثناء یک لیره انگلیسی است . مگر برای کسانی که وجه
اشتراک آنها تا غرّه ماه رمضان مستقیماً یا توسط وکلا بمار رسیده باشد .

ایرانشهر

پستالوجی

مجدد اصول تعلیم و تربیت و تمثال عشق مسلک و استقامت .

ایران ما احتیاج بزرگ به مجددین و اصلاح کنندگان اصول تعلیم و تربیت دارد
تا از روی وقوف کامل بحقایق این فن و با یک عشق حقیقی زمام تربیت نژاد نو ایران
را بدست بگیرند .

دیگری یکمرد... چاقی قرار گرفته بودند. رفیق از من پرسید اینهارا نمیشناسی؟ گفتم خیر گفت اینها فوق العاده دهندگانند با این سرعت میروند که صورت فوق العاده های جدید را که حضرت... تهیه کرده بگیرند. حقیقه هم رفیق من راست گفته زیرا فردا صبح معلوم شد که تا ساعت دو از شب گذشته بیش از پانزده فوق العاده از طبع خارج شده بود.

(مرتضی - مشفق - کاظمی)

اخطار ثانوی کاویانی

راجع بترتیب و چاپ دفترچه تذکره تابعیت برای دولت علیه ایران که سابقاً نمونه ای از طرف چاپخانه «کاویانی» بهیئت محترم دولت پیشنهاد شده و وعده یک نمونه دیگری را هم داده بودیم اینک نمونه بطرز بسیار مطبوعی که بهتر و عملی تر از تذکره های اغلب مالک متمدنه است حاضر کرده و نسخی چند از آنرا بکمسیون خارجه مجلس شورای ملی و وزارت خارجه و سایر مقامات فرستادیم این دفترچه بفارسی و فرانسوی مقابل هم و متن آبی رنگ در سی و دو صفحه ترتیب و بجلد مقوایی دارای شیر و خورشید طلائی گرفته شده ولی جلد نمونه موقتی است یعنی میتوانیم آنرا خیلی زیباتر و با دوامتر با مقوای طرح چرمی یا هر طور که خواسته شود بجلد بگیریم و فقط برای اینکه خدمتی بدولت و ملت ایران کرده و نمونه ای از ترقیات صنعت طباعت را پیش انظار بگذاریم حاضریم بدون منظور داشتن تفاوت چاپ کاویانی با سایرین صدی بیست و پنج کمتر از قیمتی که در طهران میتوانند بچاپ برسانند آنرا بدولت ایران تسلیم بدهیم.

بهترین هدیه ها برای نوروژ شماره مخصوص ایران شهر است که قبلاً چاپ شده از وکلا بخواهید قیمت چهار قران،

از قراریکه افواها شنیده میشود اسماعیل آقا کشته شده - مسئله نفت نزدیک با تمام است .

فریب خوردن دفعه پنجمی من را خیل متأثر و عصبانی کرد . با مقداری زیاد فحش دادن به اشراف ، عوامفریبهای مفتخوار و عدلیه اعظم قدری خودرا تسکین دادم . برای ما پنجشهای دیگر باقی مانده بود . یک ریال بهدر رفته و فقط چیزیکه مایه خوشحالی بود صد دیناری بود که از هر فوق العاده بروز نامه فروش زحمت کش میرسید .

برای اینکه حتم کنیم که پنجشاهی دیگر بچیب شیدان فوق العاده نیمرود سه نفری تصمیم گرفتیم که فوراً پنجشاهی باقی مانده را پسته خریده بکوری چشم فوق العاده دهندگان بخوریم . بنابراین رو بطرف پسته فروش طبقی که در صد قدمی ما بود و مرتباً میگفت «پسته دامغان دارم صاحب کمال حالا دیگر سیری پنجشاهی شد» حرکت کردیم . نیم مسافت طی نشده که یکبار دیگر صدای فوق العاده بلند شد و در آسمان یک کله بی اندازه غربی شنیده میشد . باز هم کمی دقت آنرا برای ما واضح ساخته فهمیدیم که صحبت از نطق میرابوست .

تصمیم خریدن پسته قدری سست شد ، با خود گفتم میرابو فرانسه بود . اینجا چه مناسبت دارد دو باره صدای روزنامه فروش بلند شده ایندفعه بی اختیار بطرف او رفته پنجشاهی را که در دست داشتم داده فوق العاده را گرفتم ولی افسوس فوق العاده مزبور جز جمله هائی از قبیل «من میرابو هستم و مانند میرابو بتو میگویم نترس ، بزن ، بکش ، توشمشیر گرفته بیا ، به احساسات پاک ما هو چیها تکیه کن و موانعرا در نظر نیاور» چیزی محتوی نبود .

پول ما تمام شده بود ، همان موقع از طرف پائین خیابان دو دزشکه با سرعت بطرف بالا میآمدند در یکی از آنها یک شخص ریشو ... و در

توهین به مصّب ما چاله میدانهای یک جو غیرت دارد وارد آورده لذا حکومت سوسیالیستی شوروی محله چاله میدان برای تنبیه مدیر مزبور و تنبیه اقرائش او را بیک مرتبه حمل کردن نخل در روز بیست و هشتم صفر مجبور مینماید. خواندن این جمله مر ایاد آورد حقیقی را که روزنامه حقیقت نوشته و بر اثرش طرف حمله یک عده معلوم الحال گشته بود،

آنگاه فوراً فوق العاده چاله میدانی را برفیقم داده سنگلجی را ازو گرفته خواندم:

قطعنامه از طرف حزب کارگر دست چپ فراکسیون اقلیت سنگلج خنده ای که از قرائت چاله میدانی بمن دست داده بود مجدداً سخت تر تجدید شد. فوق العاده ثانوی هم جز تکفیر چیزی دیگر نداشت، خیلی افسرده شده بودم زیرا نه دیگر پول داشتم و نه امید اخذ پول. بعد از سه هفته اعتصاب باخذ هفت قران و دهشاهی حقوق دسترس شده بودم و البته برای یک هفتقران و دهشاهی دیگر سه هفته اعتصاب لازم بود. نزد یک در اندرون که رسیدیم یکمرتبه دیگر صدای فوق العاده بلند شد. ایندفعه حقیقه تصمیم داشتم که فحش و ناسزا بگویم ولی یکمرتبه نرم شده سرم یکبار بطرف روزنامه فروشهای وسط خیابان چرخید زیرا شنیدم میگوید: کشته شدن اسماعیل آقا. اسماعیل آقا یاغی بود. پریروز خون هزاران بیگناه بر اثر سفاکی او میریخت. هر ذبحستی قلع و قمع او را آرزو میکرد. در بنصورت آیا حق نداشتیم یکبار دیگر کنجکاو بشوم چون در نفر بلوغانطه نیرفقیم رفیق سوّمی هم حاضر شد که به لوغانطه نرود. پس برای دفعه پنجم فوق العاده خریده شد.

مانند برق فوق العاده از دست روزنامه فروش در آمده در مقابل چشم من قرار گرفته با دقت بلند خواندم: کشته شدن اسماعیل آقا:

خیالی زشت برای وطن عزیز دارد از رفیقم پرسیدم این کیست او گفت : آدم معروفیست دارای دیپلم از شعبه هوچی سازی است چون هوچی ساز را میشناختم همکارش را هم شناخته فوق العاده اش را بدور انداختم .

بتصمیم اینکه دیگر پول خود را برای این قبیل فوق العاده ها ندهیم بطرف پائین خیابان ناصریه روانه شدیم . ناگهان یکبار دیگر صدای فوق العاده ، فوق العاده بلند شد و در آسمان جمله غریبی مرتباً شنیده میشد قدری دقت ، جمله مزبور را که لنگ کرده بودیم برای ما واضح نموده فهمیدیم فوق العاده مزبور از طرف حکومت سوسیالیستی شوروی چاله میدان است . عنوان مزبور بی اندازه جالب بود ،

مزه خوردن یک بستنی و قرائت یک چنین فوق العاده را در نظر آورده چون خوردن بستنی را همه وقت میسر دیدم فوراً حاضر شدم که بستنی نخورده یک چنین فوق العاده جالبی را بخوانم پس روزنامه فروش را صد کرده قیمت فوق العاده را پرسیدم ، گفت کدام یکی . چاله میدانی یا سنگلجی شنیدن این دو کلمه مرا یاد آورد ایام طفولیت و آن زمانها که دایه پیرم از منازعه اهالی این دو محله در سر نخل و خونریزی آنها و دخالت شاه شهید نقل میکرد پس با خود گفتم اینها همیشه رقیب همیشه مخالف بوده اند .

ولی این افکار ، عنوان آن فوق العاده را از یاد من نمیرد بنابراین روزنامه فروش کفتم هر دو را بدهد . دهشاهی دیگر قیمت این دو فوق العاده شد . رفیق من سنگلجی را گرفت و من چاله میدانی را ، فوق العاده چاله میدانی خیلی دیدنی بود زیرا در ضمن کلمات عامیانه کلمات اروپائی و قلمبه دیده میشد مثلاً یک جمله آن این بود که چون مدیر لامصب حقیقت برخلاف دین حنیف اسلام چیزی نوشته وازینرو

صورت روزنامه را پیدا کرده و هر روز فوق العاده طبع میشود و یا اینکه مفهوم فوق العاده غیر از آنست که من میدانم این افکار بسرعت در مغز من گذشته رفقا که از تأمل من متعجب شده بودند یکی از آنها که سابقاً شیخ میبود قدم بجلو گذارده با کمال ادب روزنامه را از دست من گرفته خواند. گرچه عربی نمیدانم ولی بعد از اینکه رفیق فوق العاده را بزحمت خواند از شما چه پنهان فهمیدم که رفیق هم که در مدرسهٔ جامع طلاب بود جز ضرب زید عمراً نمیداند و بنا برین با محصلین محترم... برابری میکند. هر طوری بود با مقاش بالاخره معانی فوق العاده را در آورده فهمیدیم صحبت از تکفیر یکمرد صافدلی است که در روزنامهٔ وطن بحمایت مستأجرین بیچاره برخاسته و جمعی معلوم الحال بنجر جیب حضرت... فوق العادهٔ مزبور را چاپ کرده اند. بادلسردی تمام فوق العاده را بدور انداخته بطرف پایین خیابان حرکت کردیم.

هنوز بیست قدمی دور تر نشده بودیم که یکمرتبه از مطبعهٔ وطن جمعی بچهٔ روزنامه فروش بیرون ریخته فریاد کردند فوق العاده فوق العاده قبلاً بخیال اینکه این همانست که ما خواندیم روی را برگردانده میخواستیم بگذریم ولی یکمرتبه چشم یکی از رفقا بر روی آن افتاده فهمید که چیز دیگر است. کنجکاوای یکمرتبهٔ دیگر مارا واداشت که فوق العاده را بنخریم چون پنجشاهی دیگر اضافه داشتیم فوراً فوق العاده را خریدیم ولی از ترس اینکه این دفعه بعربی یا عبری برخوردیم گذاشتم رفیق عربی دان بگیرد. خوشبختانه بفارسی برخوردی برای ما بلند خواند. این فوق العاده بحماسه شباهت داشت در آن یک شخص بنام م ع س ح د شرحی از خدمات خود داده میگفت دیروز فقط به اتکاء یت پاک آن ناطق را از منبر پائین کشیدم زیرا حتم نموده بودم که

با یک چنین افکاری در مغزسه نفری از در خانه رفیق محترم خارج شده از محله عربها و از تونل معروفش گذشته وارد خیابان ناصریه گردیدیم. در خیابان مزبور جمعی از آقایان مرتباً از درب اندرون تازدیک میدان توپخانه قدم زده مجدداً این عمل را تجدید میکردند. جمعی زندهای معلوم الحال هم یادر جلو و یادر عقب آنها مشغول تکاپو بودند یک دسته نالت هم رابط شده از دادن پنج تومان و دو قران آنها را رهائی میدادند. همینکه در مقابل در دارالفنون وارد خیابان ناصریه شدیم ورقه های سفید رنگی دیدیم که هر یک از آقایان فوکولیهها در دست گرفته و همانطوریکه نشان میدهند مشغول قرائت آنند باخاتمها صحبت میکنند. سنجکاوای مرا واداشت که یک نسخه از آن خریده قرائت کنم ولی چون روزنامه فروش مزبور آشنا نبود و بنا برین نسیه خریدن آن امکان نداشت و از طرف دیگر سه نفری بیش از سی شاهی پول نداشتیم راه حل مسئله قدری مشکل میشد. خوشبختانه در آن موقع ولی بدبختانه در حقیقت دندان یکی از رفقا کمی درد میکرد لذا بستنی خوردن را برای خود جایز ندانسته حاضر شد که با پول آن، فوق العاده خریده شود چون بود چه محل پیدا کرد فوراً یک نسخه از آن فوق العاده بلند بالا به پنجشاهی خریده شد. باشوقی مفرط آنرا از دست روزنامه فروش گرفته فوراً مقابل چشمان آوردم یکمرتبه تعجب نموده جستی کرده گفتم: در طهرانم یا در مدینه، فارسی است یا عربی.

قدری دقت بمن فهمانید که اشتباه رفته ام فوق العاده مزبور عربی است و فقط در آخر آن نوشته شده بود: بقیه را در نمره آئیه فوق العاده منتظر باشید. با خود گفتم مگر فوق العاده هم در شهر ما

آقدر خرج داده و وجه آنرا در حساب خانه و عروسی اولاد مکرّم
نیاورده بودند تصویب نمودیم .

محض تصویب پیشنهاد فوق دونفر از رفقا از همراهی کردن ماعذر
خواسته هر یک برای معذور بودن خود دلیلی اقامه کردند ولی اصل
مسئله معلوم یعنی جدیت وزیر محترم برای اخذ حقوق هشت ماهه معلمین
باعث عذر آنها گردیده بود .

از سر و وضع آنارتیرگی و کدورت نمایان بود معلومست در
ملکتیکه شغل برای طبقه متوسط منحصر بدخول در ادارات دولتی آنهم
باینطریق باشد دیگر تاجه حدّ مایه افسردگی و درعین حال باعث اضطراب
است . نطق که آزاد نبود ، قلم در دست میشکست و زبان در دهان بریده
میشد . معلّم چرا در زمستان باگیوه راه میرود حرف سیاسی و گفتنش
محال بود . ذکر اینکه پسر حضرت آقاچرا در اروپا مشغول تحصیل است
در صورتیکه آقا در بالای منبر میگوید مردم اولاد تا ترا بفرنگ نفرستید
گوشت خوک میخورند و کافر میشوند ، انسانرا مرتد ولایق سوزاندن
مینمود . ولی حرفهائی مانند جبهه حضرت آقا نورانی است و حضرت اشرف
وزیر عالیوار است و حق دارد حقوق زیردستان را بخورد صحیح بود . حکومت
نظامی گفتن آنها را اجازه داده و مدیر روشن ضمیر روز نامه نیز آنها را
در سلک لئالی متروکه قرار میداد و آن وکیل معمم هم بانغیر
میگفت آقایان معلمین آیا انصاف است که شما اطفال را بی سرپرست
گذارده وقت آنها را تلف کنید آخر اینها نوباوگان و طنند ، آخر اینها
باید روزی مارا ازین گرداب ذلّت نجات دهند ولی اگر همان موقع معلّم
بیچاره میگفت آقا چرا شما حقوقتانرا با تصویبنامه میگیرید فوراً و کیل
عوام فریب تکذیب کرده میگفت خارج از موضوع است .

مبحث‌ها و فصلها نمود که خوانندگان را ملال نگیرد. درینخصوص همیشه در نظر باید گرفت که ما ایرانیان در مدرسه علم و معرفت هنوز الفبا خوان هستیم.

فوق العاده فوق العاده

این مقاله که گوشه‌ای از اوضاع اخلاقی و اجتماعی امروزی ایران را در ضمن یک حکایت شیرین نشان میدهد از طرف آقای مشفق کاظمی محرر کتاب «طهران مخوف» که در یاورقی جریده ستاره ایران چاپ میشود فرستاده شده است. چون میدانیم نویسنده جوان جز شرح حال ناگوار معلمین ایران و ذکر بعضی حقایق تلخ که برای جامعه ایران درین عصر آزادی مایه تنگ و بزرگترین نمونه فساد اخلاق ما ایرانیان است، غرض دیگری نداشته است لذا ما آنرا درج میکنیم و جوانان حساس ایرانرا دعوت میکنیم که ازین جوان پاکدل پیروی کرد در زمینه اصلاح نواقص اخلاقی بدین طرز نوشته‌های مفید برای مجله ایران‌شهر بفرستند.

ایران‌شهر

عصر یکی از روزهای بهار با جمعی از دوستان در منزل یکی از رفقا دعوت داشتیم. بدبختانه اغلب آنها در سلک معلمین یعنی آن گروه زحمتکش طهران، آن دسته نیکه سردار ناطق وجود آنها را لازم ندانسته و آن دیگری در ردیف انسان حسابشان نمیکرد بودند.

نداشتن پول زیاد یا بعبارت واضح لات بودن ما را و امیدداشت ازینکه مانند راسپوتین و آن صاحبمنصب زلف تاییده سوارکالسکه و درشگه شخصی یا کرایه شده بخارج دروازه عباس آباد یا قصر قاجار گردش برویم.

بنابراین پس از مدتی فکر کردن و بخود زحمت دادن یا با صلاح اهل علم تبادل افکار نمودن گردش رفتن بخیا بان ناصریه و میل کردن یک بستنی در لوغانطه دالان بهشت را چون وزیر محترم بکیسه ما اجازه

بیل و رغبت خود کار بکنند و عبارت ساده و قتیکه تردماغ و سر حال هستند بهتر میتوانند صنعت خود را نشان بدهند همانطور یک مقاله نویس باید از روی ذوق و میل و با یک دماغ صاف و روشن مشغول چیز نوشتن بشود نه از روی اجبار و خالی نبودن عریضه. درینخصوص هر کس خود بهتر میتواند معین بکند که در کدام اوقات و در چه حال ذهن و دماغ او روشن و مایل بکار کردن است. شعرا و ادبای معروف در ینباب سلیقه‌ها و عادت‌های مختلف و گاهی هم خنده ناک داشته اند.

۳ - پس از نوشتن مقاله یک یا چند بار دیگر مرور کرده آنرا تصحیح باید نمود. اغلب مردم گمان میکنند که یک مقاله را باید طوری نوشت که هیچ محتاج تغییر عبارت و تصحیح کلمات نباشد. این یک شرط ضروری نیست و اکثراد با و محررین معروف نیز بی نیاز از تصحیح نوشته‌های خود بوده اند. حتی بعضیها طوری قلمزده می نوشته اند که از یک صفحه آنها فقط دوسه سطر باقی میماند. کند نویسی عیب و گناه نیست ولی غلط نویسی و زشت نویسی عیب است. بدینجهت اغلب نویسندگان پس از نوشتن یک چیز دوسه روز آنرا میگذارند میاند و بعد آنرا با چشم تنقید مثل اینکه یک شاکرد مبتدی نوشته و برای تصحیح پیش او آورده میخوانند و اولاً فکر و مطلب را و بعد عبارتها و کله‌ها را از نظر تدقیق گذارنده تصحیح میکنند و گاهی دو سه بار اینکار را بجای می آورند و این بهترین ترتیبهاست برای خوب نویسی.

۴ - تا ممکن است مطالب را روشن تر باید نوشت. و یا تقسیم به

مقاله را چگونه باید نوشت

بقیه از شماره چهارم

۳- اسلوب و ترتیب مقاله

۱- عبارتهائی که بوسیله آنها میخواهیم یک فکر را ادا بکنیم لباس و یا قالب مقاله را تشکیل میدهند که ما اسلوب مینامیم. اسلوب مقاله هم بقدر روح و موضوع مقاله اهمیت دارد. خیلی اتفاق افتاده که یک فکر بسیار مفید و عالی با عبارات نا مطبوع و گرفت «مغلق» و زشت اظهار کرده شده که از آنرو قیمت آن فکر از میان رفته و خواننده نیز از مطالعه آن ملول شده و دور انداخته است.

درینخصوص باید پیش از همه از افراط و تفریط دوری جست و بقدر امکان ساده و بی تکلف نوشت و تا ممکن است همانطور نوشت که حرف میزینم تا خوانندگان بزودی مقصد نویسنده را بفهمند. بعضی از مردم خیال میکنند که تا یک مقاله عبارتهای غلیظ و مغلق نداشته و پر از کله‌های عربی و بیگانه نباشد آنرا ادبی و مرغوب نخواهند شمرد. این فکر بر خطاست. ساده نویسی با ادبی بودن مقاله منافات ندارد. اگر چه مجله ما علمی و ادبی است ولی ما نمیخواهیم دایره استفاده آنرا به اشخاصی چند که خود صاحب علم و ادب و بی نیاز از خواندن این مجله هستند منحصر بکنیم. باید مطالب را گرچه علمی و ادبی باشد طوری ساده و مشروح نوشت که قسمت بزرگی از اهالی با سواد مملکت آنها را بفهمد و از آنها بهره مند شود.

۲- مقاله را وقتی باید نوشت که دماغ و ذهن صاف و آزاد و حاضر بکار کردن باشد چنانکه یک موسیقی دان و یک نقاش وقتیکه

پول خارجه و مثلاً لیره ترقی میکند ولی در واقع اینطور نیست. در بسیاری از اجناس هیچ تناسب در قیمت زمان صلح و قیمت امروزی مارک و یا نزل و ترقی لیره نیست چنانکه درین ماههای گذشته قیمت کاغذ بیشتر از لیره ترقی کرده است.

جدول ذیل یک فکر اجمالی درینباب خواهد داد:

اجناس	مقدار	قیمت پیش از جنگ	قیمت امروزی
نان	۴ کیلو	۱ مارک	۷۰۰ مارک
گوشت	۱ کیلو	۲	۲۸۰۰
تخم مرغ	۲۰ عدد	۱	۲۴۸۰
کره	۱ کیلو	۲ و نیم	۶۰۰۰
شیر	۵ لیتر	۱	۱۰۰۰
سیب زمینی	۵۰ کیلو	۲	۱۲۰۰
قند	۱ کیلو	نیم مارک	۵۸۰
قهوه	"	۳	۷۶۰۰
چایی	"	۳	۶۰۰۰
کفش	۱ جفت	۸ تا ۱۵ مارک	۱۵ تا ۵۰ هزار
جوراب	"	۱ مارک	۸۰۰ تا ۵ هزار
لباس	"	۷۵ تا ۱۲۵	۳۰ تا ۲۰۰ هزار
پیراهن	۱ عدد	۶ تا ده	۴ تا ۲۰ هزار
دستمال	۴	۳ مارک	۱۲۰۰ تا ۴۰۰۰
مرکب	۱۰ شیشه	۱	۵۰۰ تا ۹۰۰
کاغذ تحریر	۵۰ پاکت و کاغذ	۲ تا ۳	۸۰۰ تا ۴۰۰۰

در عرض دو هفته باز بدین قیمتها افزوده شده است.

کلمهٔ معرب	معنی	اصل فارسی	کلمهٔ معرب	معنی	اصل فارسی
فالودج		یالوده	چربان	زره	گریان
سازج		ساده	جاموس		گاومیش
سَلْحَفَاة	سنگ پست	سولاخپای	جل	نان خشک	خشکنان
جرم و سرد		گرم و سرد	درآینه	در بانها	در بان
سجیل		سنگ و گل	سختیت	خیلی سخت	سخت
کسری		خسرو	فینشفاج	طعامیکه پیش از غذا برای میخورند (۱)	پیشاره
گرج و کربق		گربه			
فرسخ		فرسنگ	قمنجر و مقنجر		کمانگر
جَرْدَق	نان گرد	کرده	قبروان	قافله	کاروان

مقایسهٔ قیمت اجناس

در آلمان با قیمت پیش از جنگ

برای فهمیدن اوضاع اقتصادی و اجتماعی مملکت آلمان کافست که انسان نظری بقیمتهای اجناس در زمان صلح و امروز بیفکند. بعضیها تصور میکنند که هر قدر قیمت مارک تنزل میکند بهاندوجه قیمت اجناس بالا میرود و یا هر اندازه که قیمت اجناس ترقی میکند بهمان نسبت نیز

(۱) این همان طعامیست که در فرنگ معمولست و بفرانسه آنرا hors d'oeuvre میگویند.

کلمه‌های فارسی در زبان عربی

نقل از کتاب المغرب لاجوالیقی

قبول کردن کلمه‌های بیگانه یک زبان بشرط تابع کردن آن کلمه‌ها بقواعد اساسی آن هرگز سبب فقر و از میان رفتن آن نمیشود بلکه آذربازا و اسعتر، رساتر و غنی‌تر میسازد چنانکه هیچیک از زبانهای عالم از قبول کردن کلمه‌های زبانهای دیگر بی نیاز نیست. ولی برعکس قبول کردن کلمه‌های یک‌زبان بیگانه با قواعد مخصوص آن زبان و بدتر از آن تابع کردن الفاظ یک‌زبان بقواعد یک‌زبان بیگانه مایه خرابی و فساد و افلاس آن زبان میگردد.

در فارسی علاوه بر اینکه صدی‌چهل کلمه‌های عربی را با قواعد آنها قبول کرده و استعمال میکنیم بسیاری از الفاظ و ترکیبهای فارسی را نیز تابع قواعد آذربازان ساخته و میسازیم. این مسئله یکی از اسباب مهم خرابی و ضعف و سقوط زبان ما گشته است. اما زبان عربی با اینکه بسیار کلمه‌های زبانهای دیگر مانند یونانی، لاتینی، عبرانی، ترکی و فارسی و فرنگی را قبول کرده نه تنها طرز تلفظ و کتابت آنها را موافق روح زبان و خط خود تغییر داده و بقول خود معرب کرده است بلکه همه آن کلمه‌های بیگانه را نیز تابع قواعد صرف و نحو خود ساخته است. ما در یک مقاله دیگر نفوذ زبان عربی را در فارسی با اثرات بد و زشت آن شرح خواهیم داد. درینجا برای نمونه بعضی از کلمه‌های فارسی را که معرب کرده‌اند نقل میکنیم.

ایام چو آتشکده از سینه ماست
 عالم همه در فسانه از کینه ماست
 اینک بمثل چو کوزه آب خوریم
 از خاک برادران پیشینه ماست

* *

ای چرخ فلک خرابی از کینه تست
 بیداد گری عادت دیرینه تست
 ای خاک اگر سینه تو بشکافند
 بس دانه قیمتی که در سینه تست

* *

قلّاش قلندری و عاشق بودن
 انگشت نما جمله خلائق بودن
 در مجمع رندان موافق بودن
 به ز آنکه بخرقه منافق بودن

* *

ما مرد میم در خرابات مقیم
 نه مردم سجاده و نه مرد کلیم
 قاضی نخورد می که از آن دارد بیم
 دزدی خرابات به از مال یتیم

* *

چون مرغ ضعیف بی پر و بالم
 افتاده بدام و کس نداند حالم
 دردی بدلم سخت پدید آمده است
 امروز من خسته از آن مینالم

آن تازه گلم من که نباشد خارش
 با بلبل خوشگو که بود غمخوارش
 بازی که سردست شهان جایش بود
 در دام توافناد نکو میدارش

* *

هم مستم و هم غلام سر مستانم
 بیزار ز زهد و بنده رندانم
 من بنده آن دم که ساقی گوید
 یکجام دگر بگیر و من نستانم

* *

در بتکده پیش بت تحیات خوشست
 با ساغر یکمنی مناجات خوشست
 تسبیح مصلائی ربائی خوش نیست
 زنار نیاز در خرابات خوشست

* *

یکدست بمصحفیم و یکدست بجام
 که نزد حلالیم و گهی نزد حرام
 مائیم درین کنبد نا پخته خام
 نه کافر مطلق نه مسلمان تمام

* *

پیوسته خرابات ز رندان خوش باد
 در دامن زهد زاهدان آتش باد
 آندلق دو صد پاره و آن صوف کبود
 افتاده بزیر پای دُردی کش باد

- ۱۰ - خانه ای که دو کد باو باشد خاکروبه تا بزانو باشد .
 ۱۱ - تا تنور گرمست نان بتوان بست .
 ۱۲ - بزرا غم جانست و قصابرا غم پیه .
 ۱۳ - پرسان پرسان بکعبه میتوان رفت .
 ۱۴ - احمدک بسیار خوشرو بود آبله هم درآورد .
 ۱۵ - اسب و استر بهم لگد نزنند ،
 ۱۶ - خانه پرشیشه را سنگی بس است .
 ۱۷ - آبرا از سربند باید بست .
 ۱۸ - ثمر از درخت پید نباید جست .
 ۱۹ - دریا بدهان سگ نجس نمیشود .
 ۲۰ - خر همان خر است پالانش دیگر شده .

چند رباعی

از شاعره ایرانی مهستی گنجوی^(۱)

در دل همه شرک و روی بر خاک چه سود

زهریکه بجان رسید تریاک چه سود

خود را بمیان خلق زاهد کردن

با نفس پلید و جامه پاک چه سود

(۱) در شماره اول مجله چند رباعی ازین شاعره ایرانی درج کرده بودیم این رباعیها نیز از همان نسخه خطی که ده سال پیش بدست ما افتاده بود استنساخ شده است . رباعی سوم و پنجم و هشتم در جزو رباعیات خیام نیز پیدا میشود . از خوانندگان خواهشمندیم که هر کس در ترجمه حال و اشعار این شاعره چیزی بنظرش رسیده است برای ما بنویسد باشد که ترجمه حال این زن ادیبه بدین ترتیب جمع آوری شود .

که منشاء ترقی و نیکنجی نوع بشر است مجدد و پدر اصول جدید این فن شمرده میشود.

درین شماره فقط بذکرنام و درج تصویر او اکتفا میکنیم و شرح زندگی و چگونگی افکار و اصلاحات او را در شماره آینده خواهیم نگاشت.

چند مثل فارسی

مثلثائیکه در میان هر قوم زیاتر است احوال روحی، اجتماعی، اخلاقی و سیاسی آنها را بخوبی معرفی میکنند. مثلثا مانند جمله‌های حکمت با اندک کلمات معانی بسیار را می‌پروانند و مطالب زیاد را می‌فهانند.

مثلثای زبان فارسی گرچه کاملاً جمع آوری نشده است ولی یقیناً بسیار است. ماچند مثل را از دفتر یادداشت خود بدون ترتیب درینجا درج میکنیم:

- ۱ - اینجا پشه را در هوانعل میکنند.
- ۲ - از کفر ابلیس مشهور تراست.
- ۳ - از کوزه برون همان تراود که دروست.
- ۴ - موش و گر به که با هم ساختند دگان عطار خرابست.
- ۵ - مار را بدست دیگران میگیرد.
- ۶ - صد کوزه بسازد که یکی دسته ندارد.
- ۷ - عید قربانست دایم خانه قصابرا.
- ۸ - صد کلاغرا یک کلوخی کافست.
- ۹ - چوب در سوراخ زنبور میکند.

دیگر نیز میزیسته‌اند و همان وسایل و اسباب را فراهم داشته‌اند ولی از میان آنهمه رجال فقط آن چند سرد تاریخی توانسته‌اند آن محیط را مساعد آمل و تابع مقاصد خود نمایند و بلکه یک محیط جدید موافقی خلق کرده و افکار جامعه و قوای موجوده را رام و پیرو روح و فکر خود ساخته‌اند. ما می‌بینیم که این خارق‌العاده‌گی، این روح عظمت و قدرت، این جوهر ذکوت و قوت، محیط را بوجود آورده است نه محیط او را. اوزاده محیط نیست بلکه مادر محیط بوده است.



یستالوجی

آیا این سیمای تاریخی و این نادره روزگار چه قدرتی دارد و چه روحی می‌رورد که او را بدین مقام بلند می‌رساند. صفات بارزه اینگونه رجال و اسم اعظم قدرت آنان چیست؟ نام اینقدرت یزدانی و این منبع فیض روحانی عشق مسلک و متانت و استقامت است.

ما می‌خواهیم در اینجا نمونه‌ای از این عشق مسلک و متانت معرفی بکنیم و آن عبارت از مرد تاریخی یستالوجی است که در فن تربیت و تعلیم

ترقیات امروزه بشر فقط ثمره قوای خارقه چند تن ازین نامداران با عزم و با فکر و با متانت است که در عهد خود یکتا و محور جریانها و رهبر دماغها بوده اند. افکار و اعمان آنان نبددها و انقلابهای بزرگی در جامعه ملتها ظاهر ساخته و ترقیهای نورامنشاء گردیده است.

در هر یک از دوره‌های ترقی نوع بشر چند سیبای در خشان تاریخی را تصادف میکنیم که روح و دماغ آنان ما فوق روح و دماغ محیط خود بوده و آنرا در زیر احاطه و نفوذ خود در آورده جریان تازه ای بدانها داده اند.

در اینکه آیا محیط یعنی زمین و زمان طوری مساعد بوده که اینگونه ناموران تاریخی را در آغوش خود پرورش داده و اسباب ظهور و تجلی و کامیابی آنانرا فراهم ساخته است و یا اینکه این نمونه‌های قدرت محیط خودرا تغییر و شکل مساعدی بدان داده و آنرا فرمانبر خود کرده‌اند بجنهای بسیار شده است.

وقتی که در زوایای تاریخ کنجکاو می‌کنیم در می‌یابیم که گاهی محیط یعنی زمین و زمان به‌تنهایی سبب تعالی و موفقیت مردان تاریخی گشته است زیرا که آن مردان نامور در غیر آن محیط و در غیر آن موقع آندرجه ابراز ذکاوت و لیاقت نمیتوانستند بکنند پس محیط آنانرا بوجود آورده و پرورش داده است. ولی اگر بهتر موشکافی بکنیم و جزئیات وقایع عالم را تحلیل نمائیم می‌بینیم که بهره‌ رجال تاریخی در تغییر دادن محیط و در تولید نبددها و ترقیها بیشتر از بهره‌ خود محیط بوده است ما می‌بینیم که در همان عهد که این رجال تاریخی زیست کرده و انقلابهای روحی و اجتماعی راه انداخته محیط خودرا بکلی تغییر داده‌اند رجال

محتاج تشکیلات و اسعتر شدند برای هر یک از اداره جات دولتی یک دیوان تأسیس کردند مانند دیوان الرّسائل و با دیوان الکتابة ، دیوان الجند و دیوان البرید و غیره که اینها شکل ابتدائی وزارتخانه های امروز را نشان میدهند و رئیس آن دوایر را صاحب دیوان مینامیدند. بدینقرار لفظ دیوان از معنی تنگ خود که محلّ دفاتر و اوراق و مجموعه آنها بود بمعنی دفترخانه و اداره دولتی و همچنین محکمه و دادگاه انتقال نمود نظیر این انتقال در نزد عثمانیها در باره لفظ قلم اتفاق افتاده که سابق دفترخانه را قلم اوپه سی یعنی اطاق قلم و تحریر میگفتند و کم کم لفظ اطاقراهم انداخته اند و قلمرا بتنهائی بمعنای دفترخانه و اداره استعمال میکنند و میگویند از قلم میآیم و بقلم میروم و فلانی در قلم مستخدم است .

۶ — دیوار و دیباج بعقیده شرقشناس آلمانی پروفیسور شینگل این دو کلمه نیز از همان ریشه دیب مشتق شده اند. اگر ترتیب ساختن دیوار و بافتن دیباج را در شرق در نظر بگیریم که عبارت از رویهم چیدن چندین لاخت و گل و رشته های شبیه بخطوط و سطور است این عقیده را دور از حقیقت نمی یابیم .

پستالوجی

مجدد اصول تعلیم و تربیت و تمثال عشق مسلک و استقامت

مامی بینیم که در هر چند عصری یک دو سیای ذکاوت و ممانت از سینه طبیعت سر بدر آورده محیط خود را با نور دماغ خود روشن ساخته و بارهمنائی خود جامعه خود را چندین فرسخ در شاهراه ترقی جلو انداخته است .

و تدوین از آن مشتق کرده‌اند و از عرب‌ها نیز ملل لاتینی برداشته آنرا دو آن^(۱) کرده‌اند که امروز در زبان فرانسه اداره کمرک را بدان مینامند. این کلمه در زبان پهلوی اتیوان (ادیوان) و در ارمنی اتیان میباشد الفخری در کتاب الاداب السلطانیّه تفصیل یاد گرفته اعراب دفتر داری را از ایرانیان چنین مینویسد :

« وقتیکه خلیفه دوم عمر بن الخطاب خواست غنایم فراوانی را که از ایران و دیگر ممالک آورده بودند میان مسالمن قسمت بکند و برای آنان یک مقرری معین نماید ترتیب تقسیم و اداره کردن آنرا نمیدانست در آنوقت یکی از ساتراپهای ایران فیروزان نام در مدینه اقامت داشت و همینکه دید عمر درینکار عاجز مانده گفت با امیر المؤمنین پادشاهان ایران دفاتری داشتند که همه واردات و صادرات مملکت را در آنها مینوشتند بدون اینکه چیزی فراموش شود و اسامی مردمانیکه بایستی جیره بگیرند باز در آنها بترتیب رتبه و مقام ثبت میشد و هرگز سهوی پیش نیامد. عمر گفت ترتیب آن دفتر را برای من بنویس فیروزان آنرا نوشت عمر دید و ترتیب را فهمیده از روی آن برای هر یک از مهاجرین و انصار و حتی زوجه و خویشان حضرت رسول مواجبی مقرر کرد و هرچه در بیت المال جمع شده بود تا دینار آخر قسمت نمود^(۲) در عهد عمر اداره این دفاتر یعنی محاسبات خارج و صادر را دیوان مینامند که بمنزله وزارت مالیه امروز میباشد. چنانکه عثمانیها هم در ایام قدیم وزیر مالیه و یا مستوفی را دفتر دار میگفتند. بعدها که خلافت جنبه سیاسی و شکل سلطنت پیدا کرده

(۱) Douane (۲) درینخصوص بتفوح البدان بلاذری نیز مراجعت شود.

فقط بکسانی گفته شد که علاوه بر نوشتن انشاء کردن را هم بلد باشند، و دبیرستان بمعنی مکتب است.

۳ — دوات یعنی اسباب نوشتن. جای دقت است که عثمانیها دوات را دیویت مینویسند و میخوانند که بریشه کله بسیار نزدیکتر است.

۴ — دبستان یعنی مکتب. بعضی از جاهلان خیال کرده اند که دبستان مخفف ادبستان و یادابستان است این بگلی غلط و سهو است. دبستان یعنی جائیکه در آنجا نوشتن را یاد میگیرند که کاملاً مقابل کله مکتب است.

این نکته را باید در نظر گرفت که در زمانهای قدیم در مدرسه ها فقط نوشتن و خواندن را یاد میدادند و کتابی موجود نبوده که از روی آن درس بدهند و علم ها هم هنوز تدوین نشده بود و اگر کسی نوشتن و خواندن را آشنا میگشت از صاحبان هنر و صنعت شمرده میشد و بدین جهت در نزد بعضی از ملتها شکل ابتدائی مدرسه ها نامی داشته که متضمن معنی نوشتن بوده است.

۵ — دیوان یعنی جائیکه نوشته ها و اوراق را در آنجا نگاه میدارند که بعبارت دیگر دفترخانه باشد در عهد پادشاهان ساسانی دفتر خانه حکومتی را دیوان مینامیدند که همه دفاتر خراج و مالیات و صادرات مملکت در آنجا محفوظ میشد بعدها این کله بنحود آندفاتر و اوراق نیز اطلاق شده و بعد اختصاص داده مجموع نوشته ها و گفته های شعرا را هم که بیک ترتیب مخصوص جمع آوری شده باشد دیوان گفتند عربها این کله را از ایرانیان برداشته صیغه های دیگر مانند دواوین

در کتیبه های خود این کلمه را بشکل دیپس بکار برده و غرض از آن خطوط آن کتیبه ها بوده است ، اگرچه خطوط این کتیبه ها که خط میخی است نوشته نشده بلکه کنده شده ولی در آنعهد ها معمول بوده که پس از کندن چنین خطوط آنها را دوباره با آب طلا و یارنگهای دیگری اندودند یعنی روی آنخطوط دو باره مینو شتند و بدین مناسبت کلمه دیپس را که داریوش بکار برده بمعنی نوشته و خط میتوان گرفت .

حالا به بینیم ازین کلمه دیپ چه کلمه ها مشتق شده اند .

۱ دفتر - چنانکه بعضیها تصور کرده اند کلمه دفتر عربی نیست بلکه لغت فارسی است که از ریشه دیپ مشتق شده . در کتب مورخین قدیم یونان این کلمه در شکل دیپترا و دفترا پیدا میشود چنانکه کتزیاس مورخ یونانی که در سال ۴۱۵ قبل از میلاد در جنگ بدست ایران نیان اسیر شده و بجهت دانستن فن طبابت هفده سال در دربار شاهنشاه ایران مشغول طبابت بود در کتاب خود بنام تاریخ ایران که فقط قسمت بسیار کوچکی از آن باقی مانده مینویسد که ایرانیان سالنامه های دولتی را دفترا مینامیدند و مورخ معروف یونانی هرودوت نیز میگوید که این کلمه در آسیای غربی بمعنی کتاب و خط استعمال میشد .

۲ دیبر - یعنی نویسنده ، در ابتدا فقط بکسی اطلاق میشد که نوشتن را بلد بود و چون نوشتن خط یک صنعت مخصوص و سخت بود هر کس آن مقام را نمی توانست احراز بکند بعد ها که اغلب مردم نوشتن را بلد شدند دیبر

علم اشتقاق لغات

در ضمن علومیکه در قرنهای آخری در ممالک فرنگ تولد و تکامل یافته یکی هم علم اشتقاق لغات و یا زبانشناسی است، این علم نتیجه تبعات و تحقیقاتی است که علمای غرب در معرفت ملل و اقوام بعمل آورده اند.

پس از کشف و حلّ خطوط و زبانهای قدیم ایران مانند خطوط میخی و پهلوی و اوستائی آن قسمت از علم اشتقاق لغات که راجع بزبانهای ریائی و یا هند و جرمنی است بیشتر وسعت پیدا کرده است. علمای فرنگ پس از سالها زحمت و مجادله با مردمان بیعلم و مدعیان بیخبر از فن و معرفت و جرح و ردّ اقوال و عقاید موهومی آنان بعضی قواعد اساسی برای فهمیدن ارکان علم اشتقاق وضع کرده اند. اگرچه باز بسیاری از مسائل لاینحل مانده و در اکثر قواعد هنوز رأیهای مدققین اختلاف دارد ولی با وجود این برای کسانیکه میخواهند درین رشته از علوم اطلاعاتی کسب و دستوری در دست داشته باشند زمینه های کافی تهیه شده است ما برای نمونه گاهگاهی در اشتقاق بعضی از لغات بر حسب اطلاعات خود چند کلمه نوشته و تدقیقات علمای این فن را نیز شرح خواهیم داد.

مشتقات کلمه دیپ

این کلمه در زبان باستانی یعنی فرس قدیم که زبان دوره پادشاهان هخامنشی بوده، معنی نوشتن و خط کشیدن استعمال شده که مقابل کلمه سانسکریت لیپ و لیبیبی میباشد که آنهم همین معنی را داشته است، داریوش

مجنون جلوه های خود میسازد. عشق در قلب و دماغ شما یک قوت خارقه، یک اعتماد بنفس، یک عزم آهنین و یک همت متین بوجود خواهد آورد. عشق دلدادۀ خود را از خاک به افلاک مبرساند، معجزه ها ظاهر میسازد، خارقه های نماید و مرده ها زنده میکند.

اگر مسلک خودتانرا بدرجه عشق دوست میدارید و دقیقه های تلخ زندگانی خودتانرا بذکر ترانه ها و تماشای جلوه های آن عشق شیرین میسازید، اگر این عشق افکار و حسّیات شما و بلکه تمام ذرات دماغ و قلب و روح شما را با یک قوت مقاومت نا پذیر بنحود مشغول میسازد و اگر در خواب و بیداری و در حال مستی و هشیاری غیر از تجلّیات عشق چیز دیگر در صفحه دماغ شما نقش نمی بندد آنوقت میتوانید یقین بکنید که موفقیت و سعادت رکابدار شما و فتح و کامیابی غاشیه کش شما خواهد شد. آنوقت از میان گرد و غبار این محیط گتشف و از میان دودهای خیره ساز این جامعه سمای در خشان شما مانند یک نور خدائی پرتوافشان خواهد شد و آنوقت محیط خود را پیرو نفوذ خود و عالمی را پرستندۀ خود خواهید یافت.

همین عشق است که پیغمبران را مظهر خارقه ها و معجزه ها کرده و همین عشق است که به جهانگیران و ناموران کیتی قدرتهای حیرت انگیز بخشیده است. اگر جاذبه عشق محرک نمیشد آدمیزادگان بقدا کاربهای بزرگ تن در نمیدادند، نوع بشر از حالت بدویت بیرون نمی آمد و خزاین بیشمار طبیعت سینۀ خود را برای ما باز نمیکرد.

آری عشق بزرگترین قوای دنیاست، عشق یگانه رابطه ایست که آفریده را به آفریننده نزدیک میسازد. نه غلط کفتم عشق خود آفرینندۀ کائنات است.

و صناعت و خدمت دولتی باشد اولاً استعداد و ذوق طبیعی خودت‌انرا
 مأخذ قرار بدهید و ثانیاً پس از انتخاب مسلک آنرا از ته دل دوست
 بدارید و باتمام قوت و قدرت خود در نیل بدان مقصد بکوشید و از
 هیچگونه فداکاری دریغ ندارید بعبارت دیگر یک عشق مسلک در وجود
 خودتان خلق بکنید. اگر تا کنون در شاهراه مسلک خودتان تنوانسته‌اید
 جلوتر بروید و هنوز برفع موانع موفق نشده‌اید ازین است که علاقه
 خودت‌انرا بمسلک خود بدرجه عشق نرسانیده‌اید. مسلک شما هر قدر
 عالی و پر موانع باشد و پیشرفت و ترقی در آن هر اندازه سخت دیده‌شود
 باید مایوس نشوید عشق مسلک آن موانعرا از میان بر میدارد و اسباب
 موفقیت را حتماً فراهم می‌آورد.

تا عشق مسلک را یاد نگرفته‌اید و تا مسلک خودرا پرستشگاه
 خود قرار نداده‌اید از مقاصد و آمال خود ثمره کامیابی را نخواهید چید.
 اگر خودرا در آتش عشق مسلک نسوزانید عالمی را پروانه عشق
 خود نمیتوانید بسازید و اگر در راه عشق مسلک، خودرا پروانه نسازید
 خویشتن را شایسته پرستش یک ملت نمیتوانید بکنید. بقول حساسترین
 شاعر ایرانی عارف قزوینی تامانند مرغ اسیر از سر خود نگذرد از تنگنای
 قفس این محیط نمی‌توانید بیرون بپرید. تاریخ خاررا بر خود هموار نسازید
 از گلزار آرزو گل کامیابی نخواهید چید و تادر کنار دریا ایستاده از
 تماشای امواج خروشان بخود بارزید و غوطه نخورید هرگز به دست
 آوردن درها و گوهرهای آن بحر بیکران دسترس نخواهید شد.

عشق آن آتش فروزانی است که موانع کوه پیکر را مانند خس و
 خاشاک میسوزاند. عشق آن قدرت یزدانی است که تمام موجودات را

حسب حال من درین مقاله با این جوانان و هدف آمال من دلگرمی دادن و دستیاری کردن این دل باختگان است . روح من میخواهد دست محبت بسوی روح آنان دراز بکند و قلب من عزم دارد صمیمی ترین احساسات خود را نثار قلب حساس آنان بکند این است که آنانرا خطاب کرده میگویم :

برادران دلباخته من !

من میدانم که درین محیط فاسد ایران انتخاب یک مسلک و تعیین یک هدف آمال تاچه درجه سخت است . من حس میکنم که درین مبارزت زندگی تاچه پایه زحمتها و سختیها برای شما درکار است و من میفهمم که با موانع این محیط خفه کننده باچه متانت جنگ باید بکنید . با همه اینها باید بدانید که این محیط اجتماعی هر قدر بادوهای متراکم اخلاق فاسد کثیف شده باشد تغییر آن بعده شما محوّل است . شما باید این محیط را خرق و یک محیط پاکتر و روشنتری را بجای آن خلق بکنید .

باید بدانید که اگر یک زندگی جاودانی را طالبید و اگر یک آرزوی شدید برای شرافت و افتخار در دل خود میپرورید باید مسلکی را پیش بگیرید و در راه آن مسلک تحمل هر گونه سختیها و ناملایمات را بر خود هموار سازید . مسلک شما پرستشگاه شما باید بشود چه مسلک سر چشمه الهامات و قوام دهنده جوهر حیات است . در هر مسلکی که پیش بگیرید و در هر هدف آمالی که برای استقبال خودتان معین نمائید خواه مسلک معلّمی و نویسندگی و شاعری و موسیقی شناسی و نقاشی و فیلسوفی و امثال آنها باشد و خواه مسلک تجارت و زراعت

میخواهد که نه نام آنرا میداند و نه نشانی از آن میتواند بدهد و جز گریه و سیله دیگری برای اظهار آرزوی خود ندارد و اگر تصادفاً چیزی بدستش بدهند تازگی آن و رنگ و شکل آن نظرش را جلب کرده موقتاً آرام میگردد و تماشا میکند ولی پس از کمی میبیند که این دلخواه او نیست و آتش هوس او را خاموش نخواهد کرد.

همینطور این جوان تازه نفس حساس در اعماق قلب و روح خود چیزهایی را حس میکند که از شرح آنها عاجز است. همینقدر میبیند که این محیط که درو زندگی میکند برای او تنگ است و این محیط برای افکار و احساسات او بیگانه و بلکه دشمن است او بخوبی حس میکند که روح او مجذوب چیز دیگری است، روح او مرغی است که تماشای گلشن این محیط او را بسر ذوق و ترنم نمی آورد و هیچیک از منظره های دلربا و گللهای خوش رنگ و بوی این گلزار غنچه خنده ای را در گوشه لبان وی بگشودن قادر نمیشود. او هیچیک از این عوامل را شایسته پرستش و محبت نمی بیند و هیچکدام از جلوه های محیط موجب عشق و محراب روح او نمیشود. او خود را مانند یقه یتیم که محروم از آغوش گرم و رز و حنواز مادر باشد سرافکنده و بی پناه می یابد او خود را در میان یک جامعه بی بهره از هر گونه حس و عاطفه پیدا میکند که گوئی نه زبان او را می فهمند و نه به احساسات قلبی او پی میبرند. بعبارت روشنتر او می بیند که آن محیط برای او و او هم برای آن محیط بیگانه بیگانه است.

یقیناً بسیاری از جوانان امروزی ایران درین حال هستند و در میان خوانندگان این مجله نیز از آنان پیدا میشود.

ولی در میان این گروه باز معدودی هستند که بدین خوشبختی نرسیده اند. اینها با وجود داشتن یک استعداد و ذکاوت فوق العاده یادر انتخاب مسلک دوچار تردید میباشند و یا اینکه محیط مناسب و وسیله مشوق برای تعقیب مسلک محبوب و برگزیده خود پیدا نمیکند و بقول خواجه حافظ، عروس فکر و طبع آنان در آرزوی جلوه نمودن است ولی چون آینه ای ندارند از آرزو آه میکشند. بدبختانه اکثر جوانان امروزی مملکت ما ازین زمره میباشند. محیط امید شکن ایران برای آنان یک زندان و اخلاق فاسد اجتماعی ما بر گردن روح و قلب آنان یک بندگران گردیده است.

هر یک از افراد این زمره مخصوص که میخواهد قدم بمیدان مسلک و شغل بگذارد گرچه گاهی در زیر فشار احتیاج بقبول کردن یک شغل درین محیط آزادی کش حاضر میشود ولی باز از تردید خود داری نمیتواند بکند چرا؟ زیرا که نسبت بدان کار و مسلک یکذوق مخصوص و یک مجذوبیت در خود حس نمیکند و اگر چندی هم از روی ضرورت و یا بر حسب اتفاق بیک کاری چسبد و مدتی عمر خود را در سر آن بسر میبرد باز روزی می بیند که آنچه او میخواسته و می جسته است نیست. او حس میکند که این شغل آمال محبوب او را پرورش نمیدهد، احساسات او را نوازش نمیکند، دماغ گرسنه او را سیر نمیسازد و روح او را بجنش نمی آورد و عبارت ساده این شغل چیزی است که چنگ بدل او نمیزند.

این جوان در زیر تأثیرات این حالت روحی اغلب اوقات مستغرق فکر و خیال میشود و حال یک بچه را پیدا میکند که دلش چیزی را

و انکشاف قوای باطنی مرد را دوچار فلج میسازد. بدین جهت است که هزارها قوهٔ فطانت و ذکاوت درین زمینه تلف میشود و باز بهمین جهت در میان این گروه مردان کاری و فداکار و با شهامت و خارق العاده کمتر پرورش مییابند. افراد این گروه مانند مرغ اسیر قفس بخارج محیط تنگ و تاریک خود نمی توانند راه پیدا بکنند و در فضای بیکران طبیعت نمی توانند با آزادی پروبال بگشایند.

گروه سیم آهائی هستند که قوای دماغی آنان آنقدر انکشاف یافته که بدرک بسیاری از حقایق قادر هستند. اینها میفهمند که زمام مقدرات مرد در دست خویش است و در اختیار هر مسلک و شغل آزاد میباشند و درین انتخاب میتوانند استعداد و ذوق شخصی خود را دخالت بدهند. درین مقاله روی سخن به افراد اینگروه است چه فقط از میان این گروه انتظار ظهور مردان نامور بامتانت را میتوان داشت و ظهور اینگونه رجال است که در میان یک جامعه قدرت بشری را تمثیل میکند و محیط جامعه را از جای خود تکان داده بجادهٔ تجدد میاندازد.

در میان این گروه جمعی هستند که از ابتدا بی بچگونگی استعداد و تمایلات طبیعت خود برده مسلکی مناسب برای خود انتخاب کرده اند و اسباب آن مسلک نیز یا بر حسب اتفاق و یا از پرتو سعی خودشان فراهم آمده بی زحمت در جادهٔ مسلک خود قدم میزنند. اینها آن نیکبختانی هستند که هدف آمالی (۱) پیش چشم خود نصب نموده بسوی آن هدف راه می پیمایند و مانند هر ذیروسی در اطراف مسلک خود که جلوه گاه معشوقه و کعبهٔ آمال آنهاست طواف میکنند.


(۱) مامعیر هدف آمال را درینجا مقابل کلهٔ ایده آل میگیریم

است شغل و مسلک هر فرد نیز در عالم نخست مقدر شده و هیچکس از دایره تقدیر هر قدر هم خود کسی بکند نمی تواند قدم بیرون بگذارد. این گروه مانند زنان بیچاره ایران تصور میکنند که زندگانی همین است که آنها دارند و این زندگانی سرنوشت آنها بوده و از روز ازل بنام هر یک از آنها ختم شده و از دیوان قضا هیچکس بیش از نصیب خود نمیتواند ببرد. در عقیده این گروه تصویریکی زندگی بهتر و یک مسلک دیگر کردن کفر محض و دست درازی بدستگاه خلقت آفریدگار است. نتیجه این عقاید عبارت از وضع اجتماعی امروزی ایران است.

گروه دوم کسانی هستند که می فهمند که انسان در اختیار یک شغل و مسلک آزاد است ورشته زندگی او در دست خودش است ولی افراد این گروه نیز اسیر پنجه عادات و خرافات محیط خود بوده گریبان خود را از دست موهومات رها نمیتوانند بکنند. اینها خیال میکنند که شغل اجدادی یک شغل اجباری و خدادادی است و ترک کردن آن موجب کفران و خسران خواهد شد. مثلاً پسر یک دهاتی حق اشتغال بتجارت راندارد و فرزند یک تاجر نباید طبابت یادبگیرد و آخوندزاده جز روزه خوانی و واعظی پی شغل دیگر نباید برود.

گرچه در محیطی مانند ایران که تعلیم و تربیت عمومی انتشار نیافته و همه کس از فیض آن بر خور دار نمیتواند بشود این عادت و اعتقاد بعضی فواید دارد و نایکدرجه طبیعی بنظر میآید چنانکه پیروی از شغل اجدادی تا یک اندازه جای تعلیم و تربیت را گرفته و حجرة اشتغال پدر یک مکتب تربیت و حرفت میگردد. ولی این رسم و اعتقاد از طرف دیگر فکر و ذکاوت را محدود و خفه میکند و شکفتن غنچه استعداد فطری

IRANSCHÄHR

<p>Iranschähr Revue littéraire et scientifique bimensuelle</p> <p>Redacteur et Directeur H. Kazemzadeh</p> <p>Telephone Stefan 3908</p>	 <p>مجلهٔ ميسور علمي و ادبي</p>	<p>نگارنده و مدير حسين كاظم زاده - ايرانشهر</p> <p>این مجله ماهی یکبار در ۳۲ صفحه نشر خواهد شد</p> <p>قیمت این شماره در آلمان نیم شیلینگ و در ایران چهار قران است .</p>
<p>شماره ۸ برلن — غرة جادی الآخرة ۱۳۴۱ سال اول</p>		
<p>1ère année * Berlin , 19 Janvier 1923 * No. 8</p>		

مسلك — عشق — اعجاز

درین جهان زندگی هر کس از برگزیدن یک شغل و مسلك ناگزیر است و درین مهیا نخانهٔ حیات هر واردی را خدمتی بعهده گرفتن فرض است .

حکمت اینکه اغلب مردم بدبخت و دوچار زحمت و ذلت میشوند و سبب اینکه نوع بشر از هزار یک زحمت و مساعی افراد خود نمی تواند نجویی بهره مند شود این است که افراد انسانی در انتخاب مسلك (۱) برای خود غالباً بخطا میروند و یا بخطا رفتن مجبور میشوند .

مردم را در انتخاب مسلك سه گروه میتوان تقسیم کرد: گروه نخستین کسانی هستند که ادراک آنها قادر بر فهم معنی مسلك و انتخاب نیست چه اصلاً در نظر اینها چنانکه رزق هر کس از روز ازل مقدر

(۱) کلمهٔ مسلك بیشتر یک مفهوم معنوی در بر دارد مانند مسلك سیاسی ، مسلك آزادی ، مسلك فلسفی ، مسلك روز نامه نگاری . و جز آنها . مادرینجا بطور مطلق بمعنای شغل و کار استعمال میکنیم .

- ۲- کدام صفت را در زن بیشتر دوست داری؟
- ۳- کدام مشغولیت را بیشتر دوست داری؟
- ۴- خوشبختی در نظر تو چه چیز است؟
- ۵- کدام حرفت در نظر تو بهتر است؟
- ۶- جز آنچه هستی که میخواستی بشوی؟
- ۷- در کجا میخواستی زندگانی بکنی؟
- ۸- در چه تاریخ میخواستی زندگی کرده باشی؟
- ۹- بد بختی در نظر تو چه چیز است؟
- ۱۰- عمده ترین طبیعت و صفت تو کدام است؟
- ۱۱- از نویسندگان کدام را بیشتر دوستداری؟
- ۱۲- کدام یک از نقاشان و پیکر سازان پیش تو محبوبتر است؟
- ۱۳- کدام یک از موسیقی نگاران را بیشتر دوست داری؟
- ۱۴- محبوبترین رنگها و گلها نزد تو کدام است؟
- ۱۵- کدام یک از مردان نامور تاریخی در نظر تو عزیزتر است؟
- ۱۶- کدام یک از زنان نامدار تاریخی در نظر تو عزیزتر است؟
- ۱۷- از میان شعرا کدام را بیشتر دوست داری؟
- ۱۸- از نامها کدام یکی برای تو خوش آیندتر است؟
- ۱۹- کدام یک از اشخاص تاریخی در نظر تو منفورتر است؟
- ۲۰- کدام خطا در نظر تو بزرگتر و بعدر خواهی شایسته تر است؟
- ۲۱- کدام یک از اخلاق در نظر تو مکروهتر و زشتتر است؟
- ۲۲- از چه چیز بیشتر میترسی؟
- ۲۳- در غذاها و مشروبها کدام را بیشتر دوست داری؟
- ۲۴- چه طبیعت و مزاج داری؟
- ۲۵- آن جمله حکمت و فلسفه که معشوق تست کدام است؟

در مقابل باید نوشته شود. در آخر کتاب جوابهای چندتن از نویسندگان و زنان معروف آنعهد در تاریخ ۱۸۹۱ و ۹۲ باخط دستی هر یک از آنان چاپ شده و در صفحه های نخستین کتاب نیز چند نفر از آشنایان دارندۀ کتاب که اغلب زن هستند بخط خود جواب آن سؤالها را نوشته اند.

پس از دیدن این کتاب بی اختیار مقایسه حال زنان این مملکت با زنان ایران از خاطرم گذشت که چگونه دختران ایرانی که از حیث ذکاوت و هوش و قابلیت بهیچوجه پائین و کمتر از زنان فرنگی نیستند از داشتن مربی در جهالت و بد بختی غوطه ور و از هر گونه وسایل تربیت و معرفت بی بهره هستند.

این سؤالها درجه ترقی معارف و فراوانی و وسایل تربیت ملت آلمانرا نشان میدهد و این جوابها پایه تکامل فکری و اجتماعی افراد این مملکت را مینمایاند. بر خی ازین سؤالها مثلاً سؤال ۱۲ و ۱۳ برای زنان ایران سهل است که برای مردان ایران نیز معنی ندارد. در مملکتیکه فن نقاشی و پیکرسازی و موسیقی را جمعی جزولهوولعب و گروهنی کفر و حرام پندارند اصلاً روح صنعت میمیرد و مرد صنعتکار و موسیقی شناس بوجود نمی آید که تا مردم تاریخ زندگانی و معجزه های آثار آنانرا بدانند و هر کسی برای خود یکی از آنانرا محبو بتر قرار بدهد.

ما اجازه از دارندۀ این دفتر گرفتیم که این سؤالها و جوابهای آنها را برای خوانندگان مجله ترجمه بکنیم ولی درین شماره بترجمه سؤالها اکتفا کرده از خوانندگان مجله تقاضا میکنیم که هر کس ذوق دارد بدین سؤالها جوابی نوشته هرچه زودتر برای ما بفرستد که با جوابهای دیگر در یکجادرچ بکنیم. اینک سؤالهای دفتر یادگاری دختر آلمانی؛

۱- کدام صفت را در مرد بیشتر دوست داری؟

بکفش میزنند یا آن بچه‌هایی که کفش را رنگ میکنند و یا جراید میفروشند ممکن است که در اجباری بودن تعلیم اینها نیز تربیت شده و کسب علم نموده از نوابغ مملکت بشوند. چنانکه مخترع معروف آمریکائی ادیسون در دوازده سالگی روزنامه فروش بوده و اغلب رؤسای جمهوری آمریکا از میان اولاد طبقه پائین بیرون آمده اند. متأسفانه در ایران علاوه بر اینکه تعلیم اجباری برقرار نشده در تعمیم معارف نیز بسیار غفلت حتی در اغلب شهرهای بزرگ هم مدارس متوسطه وجود ندارد و ازینرو ایران ما از مالک دیگر اسلامی بسیار عقب مانده است.

دفتر یادگاری یکد ختر آلمانی

چند روز پیش یکد ختر آلمانی دفتری پیش نگارنده آورده خواهش کرد بسؤالهاییکه در دفتر چاپ شده جواب بنویسم. در فرنگستان رسم است که اغلب زنان بخصوص دختران هریک دفتری سفید دارد بنام دفتر یادگاری که در آن هریک از اشخاصیکه باوی معارفه پیدا میکند چیزی از افکار خود و یا از گفته شاعران و ادیبان و دانشمندان معروف مینویسد که برای دارنده دفتر در تمام عمر بهترین و با ارزشترین یادگارها میشود

این عادت بخودی خود یکنوع تربیت فکری و اجتماعی است زیرا هم دارنده دفتر و هم نویسندگان و هم خوانندگان آن همه مایل خواهند بود که همه نوشته های آنرا بخوانند و بدینقرار چیزی بر گنجینه معرفت و کمال خود خواهند افزود

این دفتر که بنظر نگارنده رسید ترتیب دیگر داشت. این دفتر کتابی است که در سال ۱۹۰۰ چاپ بیست و دوم آن انجام یافته است، در هر صفحه این کتاب ۲۵ سؤال چاپ شده که بهریک از آنها جوابی

انتخاب از مقالدهای وارده

چون بعضی مقاله‌ها از طرف خوانندگان مجله وارد شده و میشود که صفحات مجله گنجایش همه آنها را ندارد لذا ناچاریم که گاهی بعضی از قسمتهای این مقاله‌ها را که بیشتر مفید و موافق مسلک مجله است انتخاب کرده درج نمائیم. اینک قسمتی از این مقاله‌ها ذیلاً بتدریج درج میشود:

از مقاله جناب محمد امین اوزی مقیم کویت در خلیج فارس:

«علم مهمترین خصایص موهوبه است باینای بشر و باعث سعادت و فلاح هر قوم میتواند بشود. در اعصاری که امم اسلامی طریق تعالی و برتری از سایر امم پیمودند باعث اصلی همین علم بود. عصر طلائی که ملت عرب بآن فخر می‌نماید، فخر ما ایرانیان بمراتب بیشتر میباشد چرا که ارکان آن نهضت علمی بدوش نوابغی بود که وطن ما در آن عهد پرورش داده بود هر ملت بی علم بهر درجه غنا و اقتدار و کثرت نفوس هم باشد عاقبت مقهور زمره قلیلی از نفوس با علم خواهد بود چنانکه مستعمرات دول اروپائی همینطور شده است. دولت انگلیس با چهل ملیون نفوس همجنس خود تقریباً بر ثلث نفوس عالم حکمرانی میکند و این فقط از نتیجه علم و تمدن است. ملتهای اروپا همینکه لباس جهل و وحشیّت را از خود دور انداختند پیش از همه بتعمیم معارف کوشیده قسمت زیادی از بودجه مملکت را مخصوص معارف نموده سپس دیری نگذشت که در بسیاری از نقاط اروپا و آمریکا تعلیم را اجباری قرار داده بدینوسیله بنشر علم میان همه طبقات مردم بدون فرق و امتیاز موفق گردیدند و چون هوش و ذکاوت مخصوص یکطبقه و یکصنف از مردم نبوده بلکه در افراد طبقات پائین ملت نیز ممکن است پیدا بشود در نتیجه تعلیم اجباری رجال بسیار بزرگ و نامی ازین طبقات بظهور رسیده خدمات بزرگی بمملکت خود کردند. بسا اولاد فقرا و شاگردهای یننه دوز که می بینیم در گوشه‌های بازار و کوچه نشسته نزد پدر یا استادش وصله

را از هم جدا می‌سازند در صورتیکه سرّ زندگی در اینست که این دو
 قوه و یا منفعت با هم در اتفاق باشند.

یقین باید بدانیم که بهترین رفتار «اخلاق» برای افراد ناس آنست
 که بمنافع حقیقی جماعت خدمت بکند و از آنجهت تکلیف هر شخص
 اینست که با همه و سایل باطنی و ظاهری «معنوی و مادی» بکوشد تا
 ایران را بحال درست و پایدار باز آورده آسایش و آزادی برای هر
 آرزوی پاک بر قرار نماید.

با وجود اینکه فنون سیاسی و اجتماعی در ممالک غربی خیلی
 ترقی کرده اند برای یک ایرانی که در دارالفنون پاریس یا لندن تحصیل
 معرفت میکند بسیار مشکل است که در میان چندین استادها و کتابهای
 مختلف گندم را از گاه بشناسد یعنی خوب را از بد تفریق بکند. لهذا
 خوبست که در جواب سؤال نهم سرکار: بچند کتاب بسیار خوب
 اشاره بکنیم:

۱ - بی انتظامی اخلاق تالیف یاول بورو (۱)

۲ - اقتصاد اجتماعی تالیف ش. آنتوان (۲)

۳ - کارگران اروپا تالیف لویلی (۳)

درد و جلد نخستین تحقیقات بسیار جالب دقت در باره زندگی
 خانوادگی و عملی مسلمانان ممالک روس و روم «عثمانی» مندرج است.
 امید وارم که این اشارات مختصره بی فایده نخواهد شد.

مخلص برادر کبریان رایس از اخوان

طریقت ولی دو مینیک

(۱) L'indiscipline des moeurs p. P. Bureau.

(۲) Cours d'économie sociale p. Ch. Antoine.

(۳) Les anoriers europeens p. Le Play.

فیض روح القدس اگر باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد .
این تناقض که از اشعار مقدم و مؤخر خواجه بنظر میآید مارا
معذور میدارد ازینکه بتوانیم مسلک فلسفی و ثابت اینمرد عالیقدر
را فهم نمائیم . اگر استنساخ کنندگان دیوان غزلیات او را بترتیب
تهجی جمع ننمودند بلکه همانطور که از طبع این دانشمند بزرگ
تراوش نموده ترتیب میدادند حال این مسئله آسان میگشت جز اینکه
بگوئیم آن دوره بیش ازین مقتضی نبوده است .
سید اسدالله لاجوردی - کاشان

جواب یگجوان انگلیسی

بسوءالات ایران‌شهر

در جواب سؤالات راجع بفساد اخلاق مندرج در شماره دوم مجله یگجوان
انگلیسی «برادر کپریان رایس» نام مکتوب فرستاده است . این جوان قبل از جنگ
در نزد استاد معظم پروفیسور براون زبان فارسی یاد گرفته و در اثنای جنگ از طرف
حکومت انگلیسی استخدام شده بوده پس از ختام جنگ از مأموریت دولت استعفا
داده داخل مسلک ریاضت و تصوف و پیروی حضرت اخوان سن دومینیک گشته است
این جواب را بزبان فارسی نوشته است که با جزئی تغییر عیناً درج میکنیم :

... عرض میکنم که جهت عمده فساد اخلاق خواه در ایران و
خواه در ممالک غرب اینست که زندگی باطنی را از زندگی ظاهری
« مقصودش روحانیت و جسدانیت است » بیش از اندازه جدا میکنند
یعنی افکار مؤمن در یکقسمت دماغ و افکار شهری « مرددنیا پرست »
در قسمت دیگر میماند و این هم ناشی ازینست که در انسان که مرکب
از تن و جان یعنی روحانیت و جسدانیت است این روحانیت و جسدانیت

باز در غزل چهارم آن قافیه میگوید:
 نخته ام بخجالی که میبرم شها خار صد شبه دارم شرابخانه کجاست
 ولی در مقامی دیگر عشق مجازی را ذم کرده میگوید:
 ایکه دایم بخویش مغروری گر تو را عشق نیست معذوری
 مستی عشق نیست در سر تو رو که تو مست آب انگوری
 ایضاً در قافیه دال میگوید:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که نظر بر مجاز کرد
 در عقاید فلسفی خواجه نیز تناقض دیده میشود. گاهی میگوید که
 جز تسلیم و رضا بقضا چاره نیست و اسرار خلقت را کسی کشف نکرده
 و نخواهد کرد چنانکه گفته:

حدیث از مطرب و می‌گوی و راز دهر کمتر جو
 که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا،
 درینجا میخواهد بگوید، که حقایق عالم بمنزله درّ در میان صدف
 است و این صدف دهان خود را باز نکرده و جواهر حقیقت خود را
 ظاهر ننموده و هیچ فیلسوف سترکی واقف بحقیقت اسرار نگشته و بعد
 ازین نیز بطور ابدی حقیقت جواهر این صدفرا استکشاف نخواهد
 کرد و سرّ خلقت و حقیقت عالم همینطور از ازل تا حال پوشیده و الی
 الابد نیز پنهان خواهد بود. و گاهی اظهار میدارد که نوع بشر هر
 گونه ترقی و تعالی و حقیقت را که جستجو بکند باید بداند که منبع
 و مرکز آن فقط در خود اوست چنانکه میگوید:

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت زیگانه تمنا میکرد
 و نیز در مقام بلندی موقع انسان و استعداد فطری آن میگوید:

اینمطلب هم در خود دیوان خواجه بسیار است چنانکه در قافیه
ها میگوید:

خرد که قید مجاین عشق میفرمود ببوی حلقه زلف تو گشت دیوانه
درین غزل بعد از چند شعر هم میگوید:

بآتش رخ زیبای تو بجای سپند بغیر خال سیا هس که دید بهدانه
و همچنین در قافیه الف میخوانیم:

لطف باشد گر بیوشی از گداها روترا تا بکام دل به بیند دیده ماروت را
همچو ماروتیم دایم در بالای عشق زار کاشکی هرگز ندیدی دیده ماروت را
در چند غزل مقدم تر ازین هم میخوانیم:

صبا بلطف بگو آنغزال رعنا را که سر بکوه و بیابان تو داده مارا
بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را
ندانم از چه سبب رنگ آشنائی نیست سهی قدان سیه چشم ماه سیما را
بگمانم هر کس فی الجمله طبع موزون و آشنائی با ادبیات داشته باشد
بمجرد شنیدن این اشعار ادراک میکند که اینها اثر ذرق و فکر شخص
واحد میباشد.

مانع دیگر که نمیتوان مزیت و رجحان یکغزل را بر سایر غزلیات
چنانکه شاید تشخیص داد آنست که مسلک این شاعر زبر دست بجهت
تناقض کلماتش با یکدیگر غیر معلوم است چنانکه در قافیه تا در مدح
باده کشتی بمعنای مجاز میگوید:

مانه مردان ریائیم و حریفان نفاق آنکه او عالم سرست بدینحال گواست
چه بود گر من و تو چند قدح باده خوریم

باده از خون رزان است نه از خون شماست.

و وحشت آلود پس از سیاحت کردن در مرزو بوم ایران و دیدن حال ناگوار امروزی آن و خرابیها و ویرانیها و از دست رفتن قطعات مهم ایران قدیم و خراب شدن قصرها و آثار باستانی و فاسد شدن خون فرزندان ایران و فراموش گشتن آداب و آیین عهد کیان و ساسانیان، باکمال وحشت و نفرت و تنگدلی مانند سرغیکه از چنگال صیاد رهائی یافته باشد به آشیانه مألوف یعنی بدخه خود بر میگردد.

پس از جمع شدن قطعه های منظوم، ما آنها را بی امضای درج خواهیم کرد و رأی ادبا و شعرا را استفسار خواهیم نمود. هر کدام از قطعه ها اکثریت آراء ادبای حایز شد یک جایزه ذیقیمت تاریخی بگوینده آن تقدیم خواهیم کرد.

بهترین غزلیات حافظ

دومین جوابی است بسؤال مجله ایرانشهر در شماره اول

در جواب سؤال اول بعنوان بهترین غزلیات حافظ کدام است بطور مطلق نمیتوان گفت که در دیوان حافظ فلان غزل از حیث شعر و شاعری و تناسب الفاظ و موزونی کلمات سجع و قوافی و عالی بودن معانی از همه غزلیات او بهتر است. ازین نظر که هر غزلی فقط یک یا چند شعر بلند و عالی دارد که روح آنغزل را تشکیل و بعبارت دیگر آنغزل را جان میدهد.

لذا تا حدی حق را بطرف کسانی میتوان داد که میگویند مقداری اشعار در دیوان خواجه یافت میشود که از خود خواجه نمیشود بلکه از ملحقات و تصرفاتیست که در موقع استنساخ بدان افزوده اند و مؤید

مسابقه ادبی

تصویر و پیشنهاد ذیل از طرف آقای میرزا کریمخان طاهر زاده بهزاد معمار ایرانی در برلین فرستاده شده که برای تحریک احساسات ملی بهترین وسیله علمی و ادبی است. ما تشکرات خودمانرا بخدمت آقای بهزاد تقدیم و این پیشنهاد و تصویر را شایسته همه گونه تقدیر و تحسین میدانیم.

ایران‌شهر

بمناسبت تصویر ذیل، ادبا و شعرای ایران را دعوت بیک مسابقه ادبی میکنیم و خواهشمندیم هر یک از شعرا که بخواهد شرکت درین مسابقه بکند قطعه ای منظوم که دارای دوازده بیت باشد مناسب این تصویر گفته برای اداره مجله ایران‌شهر بفرستد.



این تصویر در یکطرف قبر سیروس را چنانکه خرابه آن هنوز در دشت مرغاب پایدار است و در طرف دیگر نیز خرابه های استخر را نشان میدهد. روح سیروس در شکل یکن بازلفهای بریشان و سیای پژمرده

خود بنامند آخر الامر حکما و عقلا چنان قرار دادند که شهر را بنام یکی از ایشان بنامند و منسوب شهر را بنام دیگری پس شهر را ری نامیدند و منسوب بآن را رازی. (۱)

[از کتاب خزاین زرافی چاپ تبریز صفحه ۲۲]

در بعضی تواریخ فرس خواندم که کیکاوس گردونه‌ای ساخت و بعضی آلات بر آن سوار کرد تا با آسمان بالا برود پس خداوند باد را بر او مسلط کرد او را بالای ابرها برد و بعد او را بزمین انداخت تا بدریای جرجان افتاد، پس و قتیکه کیخسرو بن سیاوش پیداشاهی رسید آن گردونه را برداشت و خواست بیابل بیاید و همینکه به محلّ ری رسید مردم گفتند « به ری آمد کیخسرو » و نام گرد و نه بفارسی ریّ است و او بساختن شهری در آنجا امر کرد و بدان جهت ری نامیده شد.

[معجم البلدان چاپ مصر جلد چهارم صفحه ۳۵۵]

مؤلف کتاب هفت اقلیم احمد رازی در باب موطن خود چنین مینویسد: « شهر ری نود و شش محله و هر محله چهل و شش کوچه داشت و در هر کوچه چهار هزار خانه بود » بنابین حساب در شهر ری بیش از هیجده میلیون خانه بوده است و اگر دست کم در هر خانه پنج نفر ساکن فرض کنیم سکنه شهر ری به نود میلیون یعنی تقریباً به نه برابر تمام نفوس حالیه ایران میرسد.

(۱). برهان قاطع نیز همین تفصیل را ذکر کرده است.

عالم سرکامیابی را در مرحلهٔ مرد بزرگ شدن باثبات می‌رساند و تقریباً همه جا بزبان حال میگوید:

و انما رجل الدنيا و واحدها من لا یعول فی الدنيا علی رجلٍ

فن جغرافی در شرق

کتابهاییکه در شرق راجع بفن جغرافی نوشته شده بر از اوام و مبالغه‌ها و حدسیات و مقایسه‌های خارج از عقل و منطق است و گاهی پارهٔ اطلاعات و معلومات بسیار خنده آور نیز بنظر می‌رسد. برای نمونه دوسه قطعه راجع بشهر ری را از بعضی کتابها استخراج کرده ذیلاً مینگاریم:

«بدانکه ری نام شهر یست از عراق و منسوب بآن را رازی می‌گویند چنانکه گویند فخر رازی و مراد نسبت بری است و سرّ اینکه شهر رازی و منسوب بآن را رازی می‌گویند صاحب فرهنگ جهانگیری بیان کرده و میگوید دیدم بخط فخر رازی که نوشته بود که راز وری نام دو برار است که باتفاق یکدیگر شهری بنا نمودند و در تسمیهٔ شهر بعد از تمام شدن ما بین ایشان گفتگو واقع شد که هریک میخواستند شهر را بنام

خود را خودش بعده بگیرد چونکه هیچیک از کتابفروشان و صاحبان چاپخانه نخواست بحساب خود اثر یک مرد غیر معروف را بچاپ برساند ولی پس از چند سال که قوت قلم و متانت فکر و علو روح نویسنده معلوم گردید تا آخر سال ۱۸۸۶ ازین کتاب یکصد و شصت هزار نسخه فروخته و بتمام زبانهای اروپائی و بزبانی ترجمه شد. اسمایلس علاوه بر این کتاب اثرهای دیگر نیز نوشته که از آنجمله است: طبایع - تکلیف - زندگانی مهندسین - هوگنوته‌ها - زندگانی توماس ادوار - زندگانی روبرت دیک - مردان اختراع کننده.

روح آثار این نویسندهٔ کامیاب را در چند کلمه میتوان خلاصه کرد و آن این است: از قوهٔ اراده و استقامت معجزه‌های حیرت‌انگیز میتوان انتظار داشت.

و ملقب فیلسوف زندگانی نمیتوانم بگذرم. بعقیده اینجانب تألیفات این استاد امجد هم در مقام خود ثانی کتاب فوق الذکر است بخصوص کتاب «مسرات زندگانی» (۱) که بتصور نویسندگی از عالیترین نگاهتهای سودمند و جزء آثار جاوید بشری است.

این کتاب که بنام «سر النجاح» (۲) بتوسط دکتر یعقوب صروف مصری یکی از نگارندگان و منشیان مجله معروف المقتطف عبرتی ترجمه شده از آن نوع کتبی است که علل کامیابی بزرگان دنیا و سر بزرگ شدن ایشان را با شواهد تاریخی صحیح بعبارتی ساده و دلچسب بیان میکند و همه بزرگی و علو قدر اشخاص را در سایه اعتماد بنفس و فعالیت شخصی و ثبات و عزم انفرادی ایشان میداند بعبارت دیگر مؤلف کتاب مزبور بواسطه نقل سرگذشت و خاطره های زندگانی عده ای از بزرگان

(۱) Pleasures of Life کتاب دیگری از طرف مؤلف مزبور نوشته شده که بیشتر سبب اشتها او گردیده و همه زبانها حتی بزبان ترکی نیز ترجمه شده است و آن عبارت است از کتاب «اداره زندگی» The use of Life که بفرانسه آنرا Emploi de la Vie و بترکی «اداره حیات» ترجمه کرده اند. ایران‌شهر.

(۲) این کتاب که Selfhelp نام دارد و میتوان آنرا «سر کامیابی» ترجمه کرد تألیف ساموئل اسمایلس انگلیسی است که در سال ۱۹۱۶ در شهر هادینگتون تولد یافته است. اسمایلس تاروزیکه بسک نویسنده بیفتد بعضی مشاغل دیگر پیش گرفته و از کسانی بوده است که در شاهره زندگی رهبر و مشوقی جز خود نداشته است قسمتی از زندگانی خود را مجبور بوده با سختیهای روزگار در جنگ و ستیز بگذرانند. در بیست و یکسالگی نخستین اثر خود را بنام «ترتیب بدنی و یا طبیعت بچه» نوشته است ولی از شدت کوشش پنج سال ناخوش بتری شده پس از رهایی از ناخوشی با یک قلم معجزه نما شروع بنوشتن کرد و اولین کتابیکه افق جهان معرفت را روشن ساخت و زندگی او را بیک محور تازه انداخت همین کتاب «سر کامیابی» بود. اسمایلس مانند بسیاری از نویسندگان در ابتدا مجبور شد که مخارج چاپ اول کتاب

محرّب کار آگاه صفات ممیّزه تربیت امروزی ایرانست و تردیدی نیست که با اینحال آن مقصود عالی که تربیت جوانان آراسته شایسته باشد بمحصول نمی پیوندد مگر درین مورد هم همت شخصی افراد کاری بکند و تمام امید و آرزوی ما هم در حول این احتمال دور میزند .

بوجب این مقدمات بهترین یعنی مفیدترین کتابها برای جامعه ما امروز آن کتاب تواند بود که مستقیماً برفع این حاجت کمک کند و در مطالعه کننده ایجاد روح و اخلاقی نماید که زندگانی کنونی داشتن آنها را مقدمه و وسیله کامیابی می شمارد و این کتاب در میان کتبی که بنده نگارنده مطالعه کرده ام کتاب انگلیسی «سر کامیابی» است شأن عمده این کتاب بعقیده نگارنده بآنست که غالباً شاهد رجال تاریخی بزرگ دنیاست و همه میدانند که یکی از بزرگترین و سایل تحصیل همت و کشف راه کامیابی بمطالعه سیرت بزرگان و خواندن شرح حال رجال تاریخی عالم - یعنی نمایندگان همت و عزم و اقدام است .

مطالعه این کتاب علاوه بر فواید عدیده دیگر مفید این فایده بزرگ خواهد شد و این همان گوهز گرانی است که باید هر کس بجان طالب آن باشد .

بیش ازین دیگر بمعرفی این کتاب نمیردازم زیرا که اگرچه قدر آن در میان خوانندگان فارسی مجهولست در اقطار دیگر عالم صاحب مقامی عالی است و بغالب السنه ترجمه شده . اگرچه من اختیار خود را اعلان کردم و کتاب سر کامیابی را بهترین و مناسبترین کتابهای خارجه برای فارسی شمردم لیکن درین آخر مقاله جوابیه خود از ذکر علو مقام تألیفات حکیم بزرگ انگلیسی یعنی سرجان لوبک (۱) معروف به «لورد آوبوری»

شکی نیست که دردهای هراجماع و احتیاجات هر جامعه را منحصرأ باید مردان کار و افراد پرورش یافته دوا و رفع کنند و البته برای آنکه تحمّل این بارگران و چاره این چنین دردهای صعب‌العلاج از آنها بیاید مالک روح و نشاط جوانی و همت و عزم و اراده مردی باشند و با داشتن این خصال بقدم اعتماد بنفس و شهامت ذاتی وارد میدان زندگی شوند تا هنوز قدمی زفته از سنگینی بار ننالند و مانعی را از میان برداشته رخت گوشه‌گیری و انزوا بر نبندند یعنی تادم و اسپین بایستند و تا لحظه آخر بکوشند، در میدان زندگانی جهان، شاهد کامیابی در آغوش این جماعت و جمال سعادت بر تو افکس بر این گروه است.

بزرگترین بدبختی امروزی ایران بلاشبهه در نداشتن این قبیل مردان کار و جوانان تربیت یافته صاحب همت است و این نه از آنست که ذاتاً جنس ایرانی بی بهره ازین لیاقت و شایستگی است و تولید چنین شایستگی در وجود ایشان امکان پذیر نیست بلکه تمام آن ناشی از فقدان تربیت و پرورش سودمند صحیح و غلط بودن راه تربیت امروزی است. تربیت امروزی ایران اگرچه بنهایت ابتدائی و مختصر است آن تربیتی نیست که جوان سالم با نشاط صاحب همت و مرد با عزم مستقل متکی بخود تهیه و بجماعه ایرانی تقدیم کند بلکه شرب اليهودیست که تا حدی برای آینده اینقوم خطرناک شمرده میشود و از بدبختی کسی نیز در فکر تدبیر و اصلاح آن نیست.

زیاد بودن مواد پروگرام تحصیلی، نبودن ورزش بدنی و حفظ الصحه کامل، تناسب نداشتن مواد تحصیلی با احتیاجات زندگی و نبودن و سایل تفریح و بازیهای مفید مقوی، و از همه بدتر نداشتن آموزگاران و استادان

که درک مطالب آنها برای عامه و اکثریت مردم امکان ندارد بلکه خاصه نیز اکثراً از فهم آنها عاجزند. امروز شاید در میان اجلّه کتب علمی اروپا و امریکا کتاب «قواعد» (۱) تألیف حکیم جلیل‌القدر انگلیسی نیوتن (۲) یا کتاب «اصل انواع» (۳) تألیف فیلسوف انگلیسی داروین (۴) و یا تألیفات حکیم ریاضی فرانسه هانری پوانکاره (۵) و یا تألیفات دانشمند معاصر آلمانی آینشتاین (۶) و یا کتبی که راجع بعقاید او نگاشته شده مهم‌ترین یعنی گرانبها‌ترین سرمایه‌های فکری نوع بشر باشد. لیکن سالها طول دارد تا عامه مردم ایران باین قبیل مسائل توجه و اینگونه کتابها را درک کنند. پس این سؤال نمیتواند شامل مهم‌ترین کتابهای موجود در زبانهای خارجه شود چه درینصورت جواب آن چندان اشکالی ندارد.

۲- مهم‌ترین و مناسبترین کتاب خارجه برای ترجمه بزبان فارسی امروز آن کتابست که با داشتن شرایط سهولت فهم و خالی بودن از اغلاق و اشکالات و اصطلاحات علمی دوای یکی از برزگترین درد‌های اجتماعی ما باشد و در صورت قرائت و اقبال عامه بدان از مطالعه و عمل بمضامین کتاب مزبور رفع این حاجت میسر و دوای این درد فراهم گردد. اینجا طبعاً جای این سؤال است که آیا رفع کدام یک از حوایج اجتماعی ما امروزه ضروری تر است و چه دردیست که بهتر از دردهای دیگر میتوان آنرا از راه مطالعه و بیدار کردن حس توجه در مردم معالجه و رفع نمود؟ اینک عقیده نویسنده:

(۱) Principia I. Newton (۲) Orgine of Species (۳) Einstein (۶) Henri Poincaré (۵) Ch. Darwin (۴)

بحث و تدقیق است و آن شایستگی را دارد که هر کس هر چه در آنخصوص در نظر دارد بنویسد بنده نگارنده هم نظرات ناچیز خود را مینویسم و بدون آنکه بصائب بودن آنها عقیده داشته باشم آنها را از لحاظ نظر سؤال کننده محترم میگذرانم تا که قبول افتد و چه در نظر آید (۱):

بهترین کتابهای خارجه برای ترجمه بفارسی کدام است

این سؤال از سؤال اول مبهم تر و جواب آن نیز مشکلتر است زیرا که درین مورد اطلاع تمام کتبی که در زبانهای مختلف تألیف و طبع شده لازم و توجه باحتیاجات امروزی ایران که رفع آنها از راه ترجمه کتب و مطالعه امکان مییابد ضروریست. با وجود سختی موضوع آنچه را که میتوان قطعی شمرد و رعایت آنها را درین مقام لازم دانست بعقیده نگارنده ازینقرار است:

۱- این سؤال یقیناً نمیتواند مهمترین کتابها را که تاکنون در زبانهای مختلف خارجه تألیف شده اراده کند زیرا که اهمیت چنین کتابها به اهمیت مضمون و مطلب آنهاست و مضمون و مطلب هر قدر مهمتر باشد عامی تر و بالتسبب فهم آن مشکلتر میگردد. ترجمه این قبیل کتابها نمیتواند برای مردم ایران مفید شود زیرا

(۱) مادر ملاحظاتی که آقای اقبال درین مقاله بیان نموده اند کملاً همعقیده هستیم و تصدیق میکنیم که در انتخاب این گونه کتابها باید مهمترین و لازمترین احتیاجات و اصلاحات اجتماعی را در نظر گرفت و بزرگترین احتیاج اجتماعی ماتریت اجتماعی افراد ملت است و کتابها را که آقای اقبال پیشنهاد کرده اند درین زمینه از بهترین کتابها شمرده میشوند ولی مابین کمازای مهمتر دیگری در نظر داریم که بعدها پیشنهاد خواهیم کرد عجاله منتظریم که ارباب علم و فضل درین مسئله بیش ازین اظهار رای نکنند

اقتاد و یا بقول سعدی خوشبخت آنکه خورد و کشت و بد بخت آنکه مرد و هشت . بدین جهت انواع خوشبختیها بیشمار است زیرا هر کسی برای خود یکنوع خوشبختی دارد و یا میخواهد . این آرزوی بلند و قوی یعنی این امید رسیدن بخوشبختی ما نند آهنربا جاذبه تمام قوای مرد را بسوی خود میکشد و او را بکوشیدن و مبارزت کردن در زندگی حاضر میکند . اما اگر از من پیر سید که خوشبختی چیست من میگویم خوشبختی عبارتست از قادر شدن بخوشبخت کردن دیگران . من و قتی خود را خوشبخت میشمارم که بخوشبختی دیگران کمکی کرده باشم . برای من بالاتر ازین لذتی نیست که به بینم یک فرد دیگر بسبب من به بلندترین آرزوی خود یعنی بخوشبختی رسیده است .

در نظر من خوشبخت آنکه یک فرد را خوشبخت بتواند بکند و هزار بار خوشبخت تر آنکه یک هیئت جامعه را خوشبخت بتواند بکند .

درویش آزاد

بهترین کتابها برای ترجمه کدامست

جواب سؤالی است که در شماره اول ایرانشهر درج شده بود و از طرف جناب فاضل محترم میرزا عباسخان اقبال آشتیانی معلم تاریخ و جغرافی در دارالفنون طهران رسیده است :

ایرانشهر

« این دو سؤال چنانکه پوشیده نیست هر دو مشکل و مبهم و جواب دادن بآنها مستلزم داشتن اطلاعاتی وافی است و از حوصله امثال نگارنده این سطور خارج است . اما از آنجا که موضوع فوق العاده مهم و قابل

میشود که « خوشبختی عبارت از حاصل شدن بلندترین و بزرگترین آرزوهای انسان است . »

هر کس برای خود آرزوها دارد که در میان آنها یکی هست که بر دیگرها غالب و از همه قویتر است . هر شخص فقط وقتی خود را خوشبخت میشمارد که بدان آرزوی بلند و قویتر خود برسد چنانکه خود بخود میگوید اگر بفلان آرزو میرسیدم دیگر خود را خوشبخت ترین مردم میشمردم .

و چون این آرزوی بلند و قوی در هر کس متفاوت است از آنرو خوشبختی هر کس نیز از خوشبختی دیگری فرق پیدا میکند مثلاً چیزی را که من خوشبختی میشمارم ممکن است در نظر دیگری عین بدبختی باشد و یا آن در جه قیمت و اهمیت را نداشته باشد چنانکه برای کسیکه گرفتار پنجه قهریک ناخوشی پر رنج است بالا تراز تندرستی یک لذت و یک آرزو یعنی یک خوشبختی متصور نیست و یک بچه یتیم که مادر خود را ندیده و چشمهای او به نگاههای شفقت آمیز مادر بر نخورده و از نوازشهای مادرانه بی بهره مانده اعضا و جوارح او تناس و مالشهای روحبخش دستهای لطیف مادر خود را احساس نکرده باشد ، اگر قادر بر اظهار حسنیات روحی و قلبی خود بشود یقیناً خواهد گفت : خوشبخت کسی است که یک مادر داشته باشد .

برای یک فرد فقیر که بازحمت و خونابه پاره نانی نمیتواند دست بیاورد بزرگترین لذتها و خوشبختیها رسیدن بثروت است . و اگر از یک شیخ و یک زاهد معنی خوشبختی و بدبختی را بپرسیم خواهد گفت : خوشبخت آنکه راه حق را پیدا کرد و بدبخت آنکه در چاه ضلالت

کافی بدهد. درینجهان هر کس اقلأ یک شخص دیگر را در نظر دارد که او را خوشبخت می‌شمارد و بحال او غبطه میکند ولی اگر از آن شخص بپرسیم میگوید که میان او و خوشبختی فرسخ‌ها راه است.

حکمت این اختلاف درین است که هر کس خوشبختی را یکنوع تفسیر میکند و کلمه خوشبخت در ذهن هر کس یک معنی دیگر دارد. بدین سبب چندین قافله از حکما و دانشمندان آمده و گذشته و در باره این کلمه حرف‌ها زده و چیزها نوشته اند لیکن هیچکدام به حل کردن این معما و بکشف کردن این راز کامیاب نگشته است.

من هر گز درین خیال نیستم که این حکمت را موشکافی بکنم و به بد بختان نوع بشر راه خوشبختی را نشان بدهم. من خود درین راه سرگشته و حیرانم کجا میتوانم دیگران را راهنمایی بکنم. من تنها میخواهم آن چیزهایی را که در وقت تفکر در این مسئله از خاطر میگذرند بروی کاغذ بیاورم شاید این چند کلمه یک خواننده را چند دقیقه محظوظ بکند و شاید کسی چیزی بدین فکرها بیفزاید و یک لذت روحی برای من فراهم سازد.

و قتیکه من در یک گوشه تنها و در آغوش ما در طبیعت سر بتفکر فرو می‌برم و وضع زندگانی بشر را مانند برده های سینما از جلو چشم میگذرانم می بینم که بسیاری از مردم بد بخت و بر خیی هم خوشبخت بنظر می آیند. با اینکه میدانم این خوشبختی و بد بختی فقط در نظر من و نسبت بچگونگی تجلی زندگی است در دماغ من، باز میگویم که سبب این دو حال را باید جستجو کرد. پس از بسی غوطه وری و کنجکاوای درین دریای بی پایان تفکر، در نظر من چنین جلوه گر

اطلاعات و اسع و ارباب اختراع پرورش میدهد ولی قوای بدنی و دماغی استقلال شخصی و متانت اخلاقی و فعالیت و تثبث شخصی را چندان پرورش نمیدهد و بدین جهت است که درین اواخر بسیاری از متفکرین فرانسه بخیال اصلاح این اصول افتاده و پیشنهادها بحکومت کرده و کتابها در آنباب نوشته اند. در صورتیکه در مملکت انگلیس و آلمان باوجود تبجر و اختصاص در هر یک از رشته‌های فنون و علوم بتکمیل قوای بدنی و معنوی محصلین بیشتر اهمیت میدهند بطوریکه محصلین این مملکتها کمتر از محصلین فرانسه دماغ خود را محفظه معلومات و اطلاعات میسازند ولی درین ضمن حس فعالیت و تثبث شخصی و قوای بدنی خود را بوسیله ورزشهای کافی بدرجه کمال میرسانند بعبارت دیگر اصول فرانسه مردان با اطلاع و عالم و حماس و اصول انگلو ساکسون رجال باعزم و متانت و حاضر بمبارزه حیات و تحمل سختیها پرورش میدهد و برای مملکت ایران این قبیل رجال بیشتر لازمست.

فقط ازین نقطه نظر است که مامیگوئیم جوانان ایرانی را بمملکت انگلیس و یا آلمان باید فرستاد و گرنه از حیث تکمیل علوم و فنون و بعضی خصوصات دیگر مملکت فرانسه فرقی با آلمان و انگلستان نداشته بلکه از چند جهات نیز بر آنها برتری دارد.

خوشبخت کیست و خوشبختی چیست

هر کس درین عالم پی خوشبختی میگردد، شب و روز میکوشد و جان خود را بخطرهای اندازد برای اینکه روزی خوشبخت بشود ولی اگر ازوی بیرسم که خوشبختی چیست بسختی میتواند یک جواب

بکنیم باید به بینیم اصول تعلیم و تربیت کدام یک از ممالک موافقت کامل با طبیعت و احوال روحی و احتیاجات اجتماعی ما ایرانیان دارد. ما ایرانیان از حیث اخلاق و طبیعت و استعداد و تمایلات روحی بیشتر شباهت و موافقت با فرانسه‌ها یعنی نژاد لاتینی داریم (به استثنای اهالی آذربایجان که طبیعت و اخلاق آنان بیشتر با طبیعت و اخلاق نژاد آنگلو ساکسون میسازد) چنانکه حدت ذهن، ذکاوت، خودپرستی، جوّالی فکر، ظرافت و لطافت حسّ، حسن مزاج و آبرزش یا خوش مشربی از یکطرف و بی ثباتی و تلون مزاج، زود خسته شدن و بی متانتی و لا ابالیگری و بیقیدی و افراط و تفریط درکارها از طرف دیگر از خصایص طبیعت و اخلاق ما فرانسه‌هاست.

این اخلاق و طبیعت نمی تواند ملت ایران را بشاهراه نیکبختی و نجات برساند. برای حفظ استقلال سیاسی و تولید یک انقلاب حقیقی روحی و اجتماعی باید این اخلاق و طبیعت را اصلاح کرد. احتیاج معنوی و اصلاح اخلاقی ایران مقتضی است که ما جوانانی تربیت بکنیم که بر خلاف طبیعت سست امروزی استقلال شخصی، تحمل مشقتها، متانت و استقامت و فعالیت و شهامت را در نفس خودشان تکمیل کرده باشند و این طبیعت و اخلاق در ملتهای آنگلو ساکسون که انگلیسها و آلمانها هستند بیشتر وجود و نفوذ دارد تا در ملت فرانسه. اصول تعلیم و تربیت نیز درین ممالک طوری است که بدین مسئله خدمت میکند.

اساس تعلیم و تربیت در مملکت فرانسه مبنی بر تمرکز و تضییق یعنی بر زیادی موادّ تدریس و سنگینی و رنگینی پروگرامها و وفور و ظایف دماغیه است. این اصول، مردان متبحر و مدقق و صاحب

و تشویق و استراحت معلمین فاضل و با اخلاق داخله را فراهم بسازد و ثانیاً از خارج و بخصوص از پروفورهای پارسی هند که روح ملی ایرانی در آنان تاکنون زنده و پایدار مانده و علاوه بر مقام علمی آنان که کمتر از مقام معلمین فرنگ نیست، یک محبت فوق العاده بوطن قدیمی خود دارند برای اداره کردن معارف ایران دعوت بنماید. مایقین داریم این پروفورهای پارسی بایک شوق قلبی مانند مرغی که رو بآشیانه مألوف خود بر میگردد این دعوت را قبول و بسیاری از آنان بی آنکه بارسنگینی به بودجه معارف ایران بشود اقتضاراً باکمال میل دعوت حکومت را اجابت خواهند کرد.

۳ -- محلّ و چگونگی تحصیل

انتخاب محلّ تحصیل نیز بی اهمیت نیست. اغلب مردم درینخصوص روابط سیاسی و تجارّتی و اقتصادی را در نظر میگیرند و میگویند ما از وجهه سیاست و تجارت مربوط به انگلیس و روس هستیم و بدانجهت زبان آنها هم بیشتر برای مالازم است و یا اینکه چون مخارج در آلمان کمتر از جاهای دیگر است باید محصلین را بدانجا فرستاد و یا اینکه زبان فرانسه در ایران بیشتر رواج دارد و اغلب شاگردان آن زبانرا یاد گرفته‌اند و محتاج تلف کردن وقت در سربکزبان دیگر نبایند بشوند پس شاگردان را به سویس و فرانسه باید فرستاد.

ما مسئله را از یک نقطه نظر دیگر تدقیق میکنیم :

به استثنای بعضی فنون که تدریس و تحصیل آنها در بعضی از ممالک فرنگ کاملتر و بهتر است اگر بخواهیم بطور عمومی یک اساس اتخاذ

مبارها در صفحات این مجله فضیلت مقام معلّمی و لزوم ترجیح تربیت و اخلاق را بر علم یاد آور شده ایم. درینجا همینقدر متذکر میشویم که این کابوس بدبختی و سفالت و حرص خون آشامی که سرزمین فرنگ را فرا گرفته نتیجه فساد اخلاق است و ما که امروز بدست خودمان و با هزاران جانفشانی و خودکشی میخواستیم تمدن فرنگ و ترقیات آنرا داخل مملکت خودمان بکنیم روزی خواهد آمد که آفتهای همین تمدن و اثرات همین فساد اخلاق، همین منازعه سرمایه دار و کارگر و همین کشمکش طبقات متضاد و رقیب و همین حرصها و طمعهای سیر نشونده در شکل عناصر تمدن و آثار ترقی روح ملی ما را زبون و زخمی خواهند کرد. و فقط فنون تربیت و تعلیم صحیح و صنایع ظریفه میتوانند روح ملی ما را برای مقاومت این قوای جابره حاضر بکنند و فقط این فنون میتوانند یک استقبال روشنی برای ما تأمین و یک اخلاق متینی در ما تولید بکنند.

بی مبالائی دولت و ملت ایران در مقابل تعلیم و تربیت و معلمین فاضل بقدری تأسف انگیز و مقام معلّم در کشور ایران طوری محقّرو بیست است که هیچ ایرانی نمیخواهد پی تحصیل این فن برود. همینطور صنایع ظریفه باندازه ای درین مملکت بیفدر و مبتدلست که ارباب ذوق و طالبان آن از اظهار تمایلات خود خجالت میکشند و هنوز از چماق تکفیر ملاهای بیمغز و نادان باید بترسند.

بعقیده ما هیئت دولت باید اقلأ نصف محصلین خود را که بفرنگ میفرستد از جوانانی قرار بدهد که در تحصیل فن معلّمی و صنایع ظریفه استعداد و ذوق وافر دارند. بدین هم اکتفا نکرده اولاً وسایل قدر دانی

شد و ایران میدان تکاپوی سرمایه داران و شرکتها و فابریکهای گوناگون داخلی و خارجی خواهد گشت و رو بترقی خواهد گذاشت. اگر ایرانیان خود را حاضر به اداره کردن این امور و تأسیسات نکنند ناچار همه اینها در دست فرنگیها اداره شده ایرانی جز کارگری و مزدوری وسیله دیگر برای کسب معیشت پیدا نخواهد کرد چنانکه می بینیم کمپانی نفت ایران جز چند نفر منشی و مترجم ایرانی کس دیگر نمیتواند استخدام بکند و تمام مهندسين و استادان و معماران و مدیران را از خارجه باید بیاورد.

فن زراعت علاوه بر اینکه خاک وسیع ایران برای این فن بسیار کافی و مساعد است یک مزیت دیگر دارد که بیشتر از سایر صنایع و فنون ضامن حسن اخلاق یک ملت میتواند بشود و در میان طبقات زارع فساد اخلاق کمتر و دیرتر سرایت و نفوذ میرساند.

بدین جهات باید بفنون و صنایع عملی و اقتصادی بیشتر اهمیت داد و محصلین را بیشتر بتحصیل این رشته‌ها برگماشت.

اما از حیث احتیاجات معنوی و دماغی که تغذیه روح ملت بسته بدانست ما فن معلمی را در درجه اول می‌شماریم و بعد همه رشته‌های صنایع ظریفه (مستسظرفه) را مانند موسیقی و نقاشی و حجاری و تیار و ادبیات و شعر و غیره را ذکر میکنیم. این مقاله گنجایش شرح فریاد و فضایل فن تربیت و تعلیم و صنایع ظریفه را ندارد و بدبختانه در ایران بدین فنون کمتر از هر چیز اهمیت میدهند در صورتیکه زندگی روح و قلب یک ملت بسته بتعم و انتشار این فنون است در میان افراد آن.

ختم توقف خود در فرنگ کتاب مفیدی راجع برشته تحصیلات و عملیات خود تألیف و بوزارت معارف بدهد یک جایزه مخصوص خواهد گرفت و در مأموریت مقامی بالاتر خواهد داشت حتی در چاپ کردن آن کتاب وزارت معارف یک ثلث و یا نصف مخارج چاپ را بعهده خواهد گرفت. این مسئله تشویق بزرگی برای محصلین شده وظیفه یک تفتیش و کنترل اخلاقی را هم بعمل خواهد آورد.

۳ -- در صورتیکه مدت تکمیل تحصیلات این جوانان دو سال خواهد شد از حیث مخارج نباید قناعت کرد و در تنگی گذاشت چونکه تحصیل فقط عبارت از شنیدن بیانات معلمین و حفظ کردن کتابها نیست بلکه باید از اوضاع زندگانی و اجتماعی و ترقیات گوناگون مملکت نیز اطلاعات کافی حاصل بکنند و اینهم نمیشود مگر با اینکه داخل حیات اجتماعی مملکت بشوند و بوجه آنها کفایت این زندگانیرا بکند. امروزه در آلمان برای یک زندگانی متوسط سه تا چهار لیره انگلیسی کافی میآید با اینکه بعضی محصلین هم هستند که با دو لیره زندگی میکنند.

۲ - رشته تحصیل

پس از انتخاب محصلین تعیین رشته تحصیل اهمیت دارد. درینخصوص باید احتیاجات مملکت را در نظر گرفت و ما این احتیاجات را تقسیم به مادی و معنوی کرده میگوئیم: از نقطه احتیاجات مادی، مملکت ایران بیشتر بفضول زراعتی و تجارقی و مهندسی و معماری و حرفتهای دستی محتاج است.

بدیهی است که ترقیات جدید غرب ناچار به ایران داخل خواهد

چنانکه یکوقتی جریدهٔ مصور مؤثر نصرالدین اینحالرا بشرح ذیل بخوبی تصویر کرده بود: پیرمردی بجهٔ خود را به پطرسبورغ فرستاده تا تحصیل بکند. پس از چندسال تحمل مخارج زیاد و انتظار، پسر تکمیل تحصیل کرده بر میگردد اما همهٔ آداب و رسوم و حتی زبان مادری خود را هم فراموش کرده. پدر به امید دیدار جگرپارهٔ خود به ایستگاه راه آهن رفته انتظار میکشد. پسر در لباس روسی و با کلاه روسی و پدر با لباس ایرانی. همینکه پسر از قطار پیاده میشود پدر نزدیک شده میخواهد او را باغوش بکشد و از سروچشمش بیوسد. پسر پدر را بکنار کشیده بزبان روسی میگوید: آقا جان در میان مردم با من سلام عليك مکن اگر بفهمند که تو پدر من هستی من از خجالت آب میشوم». با کمال تأسف می بینیم که بعضی از بچه ها که بفرنگ میفرستند پس از چندسال همین حال را پیدا میکنند و وقتیکه بایک نفرت واستکراه بوطن خود بر میگردند این وطن برای آنان زندان و ویران آمده با اخلاق و طبیعت آنان نسیازد. اینها نه آن محیط را تغییر میتوانند بدهند و نه خود را تابع آن محیط میتوانند بسازند این است که یا گوشه نشین و کرسنه و بیکار میمانند و یا بد اخلاق و تریاکی و بیعار میشوند و یا لعنت و نفرین بر هرچه در وطن است خوانده بفرنگ بر میگردند و کارگری را در محیط آزاد فرنگ که وطن حقیقی آنها شده است بجزرگترین مأموریت‌های مملکت خود ترجیح میدهند.

۲ - برای اینکه تحصیلات و تجربیات این جوانان که از میان محصلین بی بضاعت دارالفنون انتخاب و بفرنگ فرستاده میشوند بهتر نتیجه بدهد باید حکومت اعلان بکند که هر یک از این جوانان در

و تجربه های لازم را کسب بکنند بدین ترتیب با مخارجیکه برای تحصیل بیست نفر شاگرد در هشت سال تخمین شده حکومت میتواند هشتاد نفر از محصلین دارالفنون را بفرستد که بجای هشت سال پس از دو سال همه برگردند. رابعاً چون اوضاع ایرانرا استقراری نیست و مخصوصاً بحران مالی این استقرار را همیشه تهدید میکند برای حکومت وقت بسیار سخت است که مخارج هشت ساله بیست نفر محصل را قبلاً یکی از بانکهای فرنگ بگذارد و مخارج محصلین را درینمدت تأمین بکند. چنانکه برای سی نفر شاگرد که در ۱۹۱۱ بفرانسه فرستادند چون رعایت شرایط فوق نشده بود چندان فایده نبخشید و نرسیدن منظم وجه فکر محصلین جدی را هم پریشان کرده در ابتدای جنگ بسیاری مجبور بداخل شدن در قشون فرانسه و برخی هم مجبور بترک تحصیل شده بازان برگشتند. ولی اگر مدّت تحصیل را دو سال قرار بدهیم حکومت وقت میتواند مخارج تحصیل دوساله ده یا بیست نفر را قبلاً یکی از بانکها بگذارد. و محصلین هم به اطمینان و دلگرمی تمام مشغول تحصیل بشوند. خامساً از محصلین دارالفنون که یک اخلاق متین ملی باید داشته باشند میتوان امیدوار شد که تربیت خودرا از دست نداده و فرنگی صرف بر نخوانند گشت. محبت ملت و وطن و آداب و رسوم و عقاید خود و از همه بالاتر زبان فارسی را فراموش نخواهند کرد، بر عکس، بچه های خوردسال که حالا بفرنگ میفرستند باید اقلأ یکسال زبان یاد بگیرند و پس از هفت هشت سال توقف در فرنگ بآداب و رسوم و عقاید ملی خود بیگانه مانده زبان مادری خودرا هم فراموش میکنند و بایک نظر نفرت و حقارت بوطن خود مینگرند.

اگر این نکات رعایت بشود ازین اقدام و فداکاری دولت نتایج مطلوب حاصل خواهد شد :

۱ - باید این محصلین را از جوانان تحصیل کرده و تربیت شده انتخاب کرد یعنی از کسانی که یک تربیت متین ملی کسب کرده و از حیث معلومات و تحصیل نیز تا یکدرجه کامل شده باشند تا اینکه اولاً در فرنگ اخلاق خود را ضایع نکنند و ثانیاً در کمترین مدتی آنچه را که لازمست یاد بگیرند . بعقیده ما این جوانانرا از میان محصلین بی بضاعت دارالفنون طهران انتخاب باید کرد و مقصود از بی بضاعت آنهایی هستند که خودشان قادر بتحمل مخارج سفر و تحصیل در فرنگ نیستند و الاً اولاد صاحبان تمول و استطاعت خودشان میتوانند بخرج خود در فرنگ تحصیل بکنند . این ترتیب چندین فایده بزرگ دارد : اولاً این انحصار به محصلین بی بضاعت دارالفنون یک تشویق و امتیاز مخصوص میشود برای دارالفنون و اغلب جوانان میکوشند تا خود را جزو محصلین دارالفنون بسازند . ثانیاً انتخاب جوانان مهذب و کارکن و باهوش و جدی از میان محصلین دارالفنون بسیار آسان است و درینخصوص نقطه نظر وزارت معارف ژاپون بخوبی رعایت کرده میشود چونکه بر حسب سن و دوره تحصیل ، اخلاق این محصلین تکامل و قوام یافته و کمتر میشود که پس ازین دوره انحرافی در اخلاق پیدا گردد . این محصلین تا ایندوره خودشانرا از هر حیث معرفی کرده اند و انتخاب جدی ترین و مهذبترین آنان سخت نخواهد بود . ثالثاً این جوانان محتاج نیستند هشت سال مشغول تحصیل زبان و علوم در فرنگ بشوند بلکه برای اینها دو یا سه سال کافی خواهد بود تا تحصیلات خودشانرا تکمیل

بنظر من آمد. پیش از دادن جواب از جوان ژاپونی پرسیدم که محرک این سؤال برای وزارت معارف ژاپون چه بوده است. جوان ژاپونی گفت که حکومت ما مصمم شده است مبلغ هنگفتی برای تربیت جوانان بی بضاعت طبقه پائین ملت صرف بکند و میخواهد پیش از وقت بداند که کدام یک از آنان خوب از آب در آمده و با جدیت تحصیل کرده و در نتیجه یک مردکار آمد و فایده بخش برای دولت خواهد شد تا زحمات و مخارج هنگفت دولت بهدر نرود.

« این سؤال مرا بفکر انداخت. من اقرار کردم که درین خصوص جواب قطعی و فوری نمیتوانم بدهم. ولی این سؤال روز بروز مرا بیشتر متفکر ساخت و بتدقیق این موضوع و ادارم کرد و خود بخود گفتم آیا این مسئله را در شاگردان جدید خود میتوانم تجربه بکنم یا نه. از آروز بتدقیق این موضوع برداشتم و تا یکدرجه هم نتایج مثبت بدست آوردم. »

پروفسور مذکور نتیجه تدقیقات خود را که بیشتر راجع بفسلفه اخلاق و مسائل تعلیم و تربیت است در کتاب خود بنام « مردان بزرگ » (۱) شرح و بسط داده ولی این اوراق گنجایش ترجمه آنها را ندارد. در هر حال دولت ایران نیز باید این دوراندیشی وزارت معارف ژاپون را منظور نظر خود بدارد و آرا برای خود خط حرکت قرار بدهد. درینخصوص ما احتیاجات و مقتضیات امروز ایران را در نظر گرفته آنچه را که صلاح میدانیم ذیلاً پیشنهاد میکنیم و یقین داریم

(۱) W. Ostwald, Große Männer.

این کتاب بفرانسه نیز ترجمه و در چاپخانه فلاماریون چاپ شده :

Les grands hommes trad. p. Dr. M. Dufour Paris 1912.

محض اینکه این زحمات و فداکاریهای دولت و ملت بی ثمر نماند و نتیجه های مطلوب ازین اقدام ها گرفته شود پاره ای نکات مهم را درینباب ذیلا یاد آوری میکنیم :

۱ - انتخاب محصلین

البته افراد ملت در انتخاب هر یک از فرزندان خود برای تحصیل در فرنگ آزادند چونکه مخارج تحصیل را خودشان بعهده میگیرند و نیک و بد تحصیل نیز بیشتر بنحودشان بر میگردد. ولی برای دولت که از محصول رنجدهست ملت این مخارج را میپردازد اینطور نیست. دولت درین اقدام مسؤلیت بزرگی را بعهده میگیرد و باید بهر گونه و وسایل که برای حسن استعمال این وجوه لازمست متمسک بشود. اسراف و اتلاف دسترنج ملت یکنوع خیانت و مایه بدنامی دولت میشود.

اگر هیئت دولت در انتخاب این شاگردان مانند تعیین مأمورین خود پاره ای ملاحظات شخصی و جیبی را در نظر گرفته در زیر فشار تهدید و یا به امید تقویت و حمایت و طرفداری، جوانان نا اهل و نا قابل را بفرنگ بفرستد خیانت بزرگی را ارتکاب کرده است دولت باید در انتخاب این محصلین کمان آزادی را داشته باشد و جز صرفه و صلاح ملت هیچ ملاحظه را منظور ندارد. مثال ذیل درینباب برای هیئت دولت ایران رهنمای خوبی میتواند بشود :

در چند سال پیش در دار الفنون شهر لیبزیک در آلمان روزی یکی از محصلین ژاپونی از معلم خود پرسید و . اوستوالد بنام وزارت معارف ژاپون سؤال کرد که آیا بچه وسیله میتوان قبل از وقت فهمید که فلان بچه پس از اتمام تحصیل مرد کار آمد و فایده بخش خواهد شد . پرسور مذکور چنین مینویسد : « ابتدا این سؤال خیل غریب

IRANSCHÄHR

<p>Iranschähr Revue littéraire et scientifique bimensuelle</p> <p>Redacteur et Directeur H. Kazemzadeh</p> <p>Telephone Stefan 3908</p>	 <p>مجله مصور علمی و ادبی</p>	<p>نگارنده و مدیر حسین کاظم زاده - ایرانشهر</p> <p>این مجله ماهی یکبار در ۳۲ صفحه نشر خواهد شد</p> <p>قیمت این شماره در آلمان نیم شیلینگ و در ایران چهار قران است .</p>
<p>شماره ۷ برلن — غرة جمادی الاولى ۱۳۴۱ سال اول</p>		
<p>1ère année * Berlin, 20 Decembre 1922 * No.7</p>		

با این شماره ششماهه مجله تمام میشود چون برای جبران شماره اول و دوم که ۱۶ صفحه بوده در نظر داریم شماره ۱۲ را در ۶۴ صفحه نشر بکنیم لذا شماره هفتم را نیز جزو شما هم می‌شماریم برای اشخاصیکه وجه شما هم را پرداخته اند از شماره هشت بعد ارسال نخواهد شد مگر وقتیکه وجه ششماه دوم را مستقیماً یا توسط وکلا بپردازند .

فرستادن محصلین بفرنگ

باکمال خوشوقتی دیده میشود که درین اواخر روز بروز بر شمار محصلین ایرانی در آلمان افزوده میشود چنانکه ما در شماره سیم مجله عدد محصلین ایرانی را در آلمان هفتاد نفر نوشته بودیم و حالا بیش از صدویست نفر است . این خود مینمایاند که ملت ایران اگر رهنا و مشوق داشته باشد از هیچ گونه فداکاری بخصوص در تربیت اولاد خود دریغ ندارد . چیزیکه بیشتر ما را خوشوقت میسازد این است که می بینیم چند نفر هم که در ایران فارغ التحصیل و صاحب مسلک و مقام بوده اند برای تکمیل تحصیلات و تجربیات خوددست از شغل و مسلک خود کشیده به آلمان آمده اند و مانند یک محصل جدی مشغول تحصیل شده اند . ما این جوانان با همت و با متانت را شایسته هر گونه تریک و ستایش میدانیم و احساسات قلبی خودمانرا همراه ایشان میسازیم . از طرف دیگر هم می‌شنویم که دولت ایران نیز در صدد است چند نفر محصل بحساب خود به آلمان بفرستد .

که گوئید من بهترم یاپدز
 بزرگان ایران ابا فرهی
 بگفتند کی شاه کُشورستان
 بشاهان ایران همه سروری
 گرفتی شهان و نهادی به بند
 کسی از نیاکان بافر و داد
 همی نای (۱) شاهان ایران توئی
 کریسر شه کُشور لیدیا
 بر تخت زرین زمین بوسه داد
 شه دادگر را فراوان ستود
 بدو داد دستور شاه جهان
 بگفتا که ای خسرو پر هنر
 اگرچه گرفتی جهان تا جهان
 بمرز پدر بر فزودی بسی
 پدر از تو در پیش من بهتر است
 چه آن شاه باداد نوشین روان
 که نام پدر بر پدر زنده داشت
 ترا چون توئی پور دلبند نیست
 چو کُشور بماند ز تو مرده‌ری (۴)

نباشد ترا پور نام آوری

ذ. ب

(۱) نای بمعنی فخر است. (۲) میدی و یامدی مملکتی بود در شمال غربی ایران که شهر اکباتان یعنی همدان حالیه پایتخت آن بود در سال ۶۲۰ قبل از میلاد در سلطنت کی آخسار از دولت آشور جدا و مستقل شد و در ۵۹۵ پادشاه آخری آن آستیایک مغلوب سیروس گشته جزو ممالک ایران گردید. ایرانشهر
 (۳) پیره یعنی جانشین و ولیعهد. (۴) مرده‌ری ویا مرده‌ریک یعنی میراث.

مسکین ستارگان شبنم طعنه میزنند
 شمشیر برق زای شه صبحدم کجاست ،
 این رهبران بنقطه لا ادریم برند
 دستی زدستگیر مروّت شبنم کجاست ،
 تفسیر وحی و باطن تنزیل گو مخوان
 مارا سر مباحث پرییچ و خم کجاست ،
 شوریده را که باز نداند سر از قدم
 امکان فحص و بحث حدوث و قدم کجاست ،
 کیهان زبون قوه بی مشعر قضاست
 کس را مجال دم زدن از پیش و کم کجاست
 جسم ضعیف را بره سیل حادثات
 دست ستیز و قدرت لاو نعم کجاست ،
 در کشور وجود بجائ نرفت راه
 آن ره که میروند بیدار عدم کجاست ،

برلین ، ربیع الثانی ۱۳۴۱

داستان کامبیز شاهنشاه ایران

با پادشاه لیدی (۱)

ترجمه از کتاب تاریخ هردوت مورخ یونانی

شنیدم که در مصر کامبیز شاه پرسید یک روز در بارگاه
 زسالار لیدی و ایرانیان که بودند در بزم شاه جهان

(۱) لیدی مملکتی بود در غرب آسیا در سواحل دریای سیاه و پایتخت آن شهر سارد بود. — پادشاه آخری آن کرزوس و یا کریس در سال ۵۴۶ قبل از میلاد بدست سپروس مغلوب و آن مملکت جزو ایران گردید. ایران شهر

و من بنده مخصوصاً عاشق آن نقادها هستم. پدری از زاهد و مفتی و محنت‌ب در آورده که تا دنیا باقی است فراموش شدنی نخواهد بود و تماش هم حقایق است و انحصار بعصر حافظ و یا دنیای او ندارد در همه جای دنیا و در هر دوره آخوندها و قاضیها همان بوده و هستند که حافظ تشریح کرده:

رقم از مدرسه برسم سبب حرمت می

در هر کس که زدم بی خود ولا یعقل بود،

درین یک بیت یکد نیا حقیقت موجود است و ازین قسمت گذشته عقیده بنده آن است که کلیه اشعار حافظ دارای یک روحانیت و لطافت و صافی است که در هیچ یک از شعرا دیده نشده و گذشته ازین روح صاف و بی غلّ و غش تمام ابیات او ظرافت و زیبایی صوری طبیعی را داشته و گوئیا مشاطه زبردستی نیز آنها را آرایش داده است.

تجیر (۱)

تقدیم پیشگاه ادیب پشوری،

کم شد رهم بدشت نشان قدم کجاست،

فرسوده شد قدم ز تکاپو حرم کجاست،

آنها که خیمه در طلب او برون زدیم

بهر خدا بگو که سواد خیم کجاست،

بال و پرم بساحت بیگانه پاک ریخت

آن شاخسار انس که سویش پرم کجاست،

(۱) قطعه فوق از نتایج طبع ادیب ارجمند آقای میرزا محمود غنی زاده است که یک قطعه از ابتکار افکار ایشانرا در شماره گذشته بعنوان « بروان پاک سعدی » درج و نظر ادبای معاصر را بدان جلب کرده بودیم.

غزل است . بسلیقه نگارنده در میان غزلیات مزبور بهترین همه غزلی است که مطلعش فرد ذیل است :

آنغالیه خط گرسوی مانامه نوشتی

گردون ورق هستی مادر نوشتی

گرچه مطلع اینغزل فوق العاده عالی نیست لیکن ابیات دیگر غزل شاه فرد و هر یک حاوی مضمونی از جنس افکار شخصی حافظ است مخصوصاً دو بیت ذیل :

هر چند که هجران ثمر وصل بر آرد

دهقان ازل کاش که این تخم نکشتی

تا کی غم دنیای دنی ایدل دانا

حیف است ز خوبی که شود عاشق زشتی

از ابیات عالیه و در ردیف شاه فردهای بیمثل گویندگان استاد

عالم است .

هر چند این غزل را با ولایت اختیار کردم ولی باز تردید نمیگذارد

قلم نسخ بر روی غزلیات دیگر حافظ بکشم بخصوص دو غزل : گلغذاری

ز گلستان جهان ما را بس . . . و فکر بلبل همه آنست که گل

باشد یارش (۱) .

* * *
در اینجا بيموقع نیست نظریات یکی از ارباب ذوق و ادب را در باره حافظ که در
مراسله خود یکی از دوستان نوشته ضمیمه بکنیم که میگوید :

« . . . حافظ یکی از آزاد ترین مردمان دنیا بوده و طبیعت او را

آزاد خلق کرده و پرورده بوده است و در اشعار او گذشته از صحبت

می و محبوب در نقاطی که به آخوندهای عصر خود حمله نموده سحر کرده

(۱) جواب راجع بهترین کتابهای قابل ترجمه بجهت تنگی جایشماره آینده گذاشته شد

اختیار خود شمه از مختصات اشعار حافظ و طرز افکار و خیالات او بیان کنیم :

میزان گفتار حافظ و افکاریکه در دیوان او بیشتر از آنها طرفداری میشود ازینقرار است :

۱ - طرفداری از آزادی فکر و حمله بزهد خشک و ریا و سالوس و این قبیل صفاتیکه بگفته خود حافظ ، رندی احتراز از آنها را ایجاب میکند . درینمقام شبهه ای نیست که حافظ از سر چشمه صافی افکار خیام استفاده های زیاد کرده لیکن خود او نیز تصرفاتی دارد و اقلا این نوع افکار را بسط و اشاعه کلی داده .

۲ - اظهار عدم اعتماد بکارهای جهان و بی اعتنائی بعالم و جود و توجه بگرفتن عبرت از گردش روزگار و تسبیر احوال و بی ثباتی آن .

۳ - وصف خمر و خمریات و تمسک بمصطلحات اهل عرفان .

۴ - طرفداری از صفاتیکه درویشی مستلزم داشتن آنهاست از قبیل قناعت ، آزادگی ، استغنا ، برابری ، خدمت بزیردستان و گذشت وغیره

۵ - تشویق بتحمل مصائب روزگار و راه ندادن غم بمخاطر .

۶ - افکار بلند حکمتی که عمده اختصاص حافظ بآنهاست .

برای این میزات که شمرده شد در دیوان حافظ مثالهای متعدد موجود است ، خوف از طولانی شدن مقاله مارا بترک آنها و امیدارد . در دیوان خواجه شیراز قریب ده دوازده غزل است که بخصوص کم و بیش شامل میزات مذکوره هست و هر کدام راهم بجهانی میتوان بهترین غزلیات حافظ شمرد .

تمام اشکال کار در انتخاب یکغزل بخصوص از میان این ده دوازده

فکر (۱) شخصی حافظ نبود مقتضیات زمان غزلیات او را از مقام متوسط تجاوز نماید.

اینجا زبر دستی و استادی سعدی مشخص میشود که با وجود فراهم بودن تمام این مقتضیات و موانع و نداشتن یکنفر پیشقدمی (۲) که کلام فارسی را بفصاحت زمان شعرای ترکستانی رجعت دهد (چنانکه سعدی خود همین کار را کرد و نسبت بحافظ پیشقدم اینمر حله گردید) باز پایه گفتار خود را بعالیترین مقامات فصاحتی که زبان فارسی تا آن حد ترقی یافته رسانده بعبارت دیگر واضع میزان فصاحت فارسی و آورنده نمونه‌های کامل آن گردیده است.

باین دو نظر انتخاب چنین غزل سرسری ممکن نیست و بیک تفأل زدن از دیوان خواجه صورت حصول نخواهد یافت، باید قدری تعمق کرد و اندکی دقیق ترشد.

بتصور نگارنده بهترین غزلیات حافظ آن غزل است که با داشتن شرایط فصاحت و سلاست و رسابودن تمام یا غالب ابیات شامل افکار شخصی حافظ و آن خصایصی باشد که نماینده قریحه ادبی این گوینده بلند مقام و معرفت حیث مخصوص اوست بعبارت دیگر بهترین غزلیات حافظ آن خواهد بود که اگر یکنفر خارجی بیسابقه بافکار و اشعار حافظ آرا بخواند بتواند - تا آن حد که درک مقام یکشاعر از دیدن یک غزل ممکنست - مقام حافظ و طرز خیالات و افکار و حیث شخصی او را در ابداع و ابتکار مضامین (۳) بفهمد. بهمین نظر لازم است قبل از اعلان

(۱) Genie (۲) Precurseur.

(۳) Originalité.

سؤال اول: بهترین غزلیات حافظ کدام است؟

انتخاب بهترین غزلیات حافظ مشکل است زیرا که اولاً درین قبیل موارد چون میزان تشخیص خوب و بد ذوق است و احکام ذوق هم هنوز مطابق میزان و منطق صحیحی نیست که اصول و قضایای آن مثل منطق علمیت تحت تدوین و ترتیب آمده باشد.

انتخاب هیچکس درینباب نمیتواند قطعی شود چه ذوقها مختلف است و هر کس موافق حسّیات و حدسهای شخصی خود بدون تعمق زیاد ابتدا یکغزل را بر غزلیات دیگر ترجیح می‌دهد بعد برای اثبات حسن انتخاب خود و ترجیح آن غزل بر غزلیات دیگر دلایل و مرجحاتی تلفیق و ترتیب میکند در صورتیکه در بدو امر چندان پابند دلایل و علل ترجیح آن غزل بر سایر غزلها نبوده و بیشتر ذوق و عشق شخصی انگشت اختیار او را بر آن غزل قرار داده.

ثانیاً در غزلیات حافظ غزل تمام یعنی غزلیکه تمام ابیات آن شاه فرد و خالی از نقص و عیب باشد کم است بهمین جهت غالب غزلیات آن گوینده استاد احتیاج بانتخاب دارد، پیدا کردن غزلیکه تمام یا اکثر ابیات آن آراسته باشد بالفاظ صحیحه رسا و معانی بلند بکر که ابداع آنها از خصایص قریحه خلاق حافظ است چند ان سهل و خالی از اشکال نیست مخصوصاً چیزیکه کار انتخاب چنین غزل را از دیوان حافظ مشکل میکند فراهم نبودن تمام شرایط فصاحت در همه غزلیات اوست چه غزلیات حافظ با تمام لطف و علویکه دارد در مقام فصاحت و روشنی و روانی الفاظ برتبه کلام سعدی نیست بلکه تا حدی گرفتار پنجه تصنع است و بهمین جهت اندکی نماینده دوره تنزل و انحطاط میباشد، اگر دهها و بلندی

رذالت و سفالت سقوط داده و زشت ترین لگه های فساد را بر ناموس آنها رسم نموده است

« این لگه های زشت جامعه بشری با ایجاب لعنت، ایجاد نفرت هر طبع سلیم، بابد بختی و حرمان و فلاکت فاحش و زندگی تاریک و محنت افزای خود که از حیوانات اهلی هم بیقدر و قیمت تر شده اند، عواطف رحم و شفقت را هم تحریک مینمایند. زبان حال اینها بهر آدم با حس و ناصح امین خطاب میکند: ما بینوایان را چه گناهی است که از اول در اختیار را بر ما نگشودند و ناکرده گناه بعقوبت و عذاب ابدی مبتلایان ساختند. »

« حجله زفاف بيموقع و اجباری که صحبت سنگ و سبو یا رفاقت گرگ و بره و مهمانی خرس بوده برای ما از قتلگاه و قبر هم موحشر و فجعتر بوده طمع پدر و مادر یا فشار فقر و سبک کردن بار معاش ما را هم محکوم بمحنت و ننگ ابدی ساخته در شب اول با قساوت و بی شرمی محکم آنکه بیول مارا خریده و چون ارزان هم خریده چندان مقید بصلاح حال و مال مانبوده و به زجر و تهدید و جبر و شکنجه روح مارا خسته و عاطفه و حس مارا با پرده شرم یکجا در هم گسستند. »

جواب سئوالهای ایرانشهر

مقاله ذیلرا جناب فاضل محترم آقای میرزا عباسخان اقبال آشتیانی معلم جغرافی و تاریخ در دار الفنون طهران که نگارشهای مدققانه ایشان در باره شعر فارسی قبل از اسلام در جریده کاوه درج شده بود فرستاده اند و نخستین جوابی است بسئوالهای علمی و ادبی که در شماره اول مجله نشر شده بود امیدواریم که فضلا و ادبای ایران بدینگونه مباحثات علمی و ادبی بیشتر عطف توجه نموده مجله ایرانشهر را با نتیجه تدقیقات و تفکرات خودشان مزین سازند.

« ایرانشهر »

دنیاست . پس از این طوفان عظیم جهانی و ریختن خونهای پر قیمت نوع بشر مجدداً در سایه فنا پذیر درخت فتنه که نتیجه علم است آرمیده است . برای تدقیق این مطلب نظری بچهره یک مرد معاصر بیفکنید دیگر تبسم طبیعی یک دهقان یا یک کاسب و صاحب حرفت را در لبان وی مشاهده نخواهید نمود . تو گوئی صورتی است که از سنگ ریخته شده و حس مواجهه با خطر فوری اضطرابی در چهره وی حاصل کرده است . انسان عبد و غلام مخلوق خود یعنی ماشین شده است و روزی خواهد رسید که طعمه ماشین خواهد شد یعنی روح خود را نیز از دست خواهد داد و خود پرستی نوع بشر را باین مرحله میشوم خطر ناک خواهد کشانید و بالاخره روزی خواهد رسید که نوع بشر را خواهد بلعید .

۲ - از جریده نامه فرهنگ منطبعه کرمان شماره ۳۰ مقاله « طبقات بانوان » :

پاره پدر و مادرها بواسطه فقر فوق العاده و سبک کردن بار سنگین مخارج یا از فرط بی غیرتی و لاقیدی، دخترهای کوچک خود را که هنوز در نخستین مرحله صبا و کودکی میباشند به دراهم معدودی بشوهر میدهند و این زفاف یدموقع که بکنوع اسارت بی رحمانه مبتذلانه ایست در حکم چیدن میوه نارس و سلب فواید و آثار تمتع از حیات و تولید مثل را ایجاب مینماید .

« این ظلم فاحش و فروختن محصولات انسانی در قرن آزادی که بیغیرتی پدر و مادر و هوسبازی پیران و هرزه درائی جوانان و انحطاط تمدن و فساد اداره و اختلال جامعه و ضیق دایره صنایع و موجبات دیگر که ناگفتن آن بهتر است این بد بختان بی نوا را به اسفل السافلین

اقتباس از جراید ایران

در جراید ایران با اینکه اغلب اخبار داخلی و محلی درج و مقاله های سیاسی نشر میکنند گاهی نیز بعضی موضوعهای مفید و مهم دیده میشود که با یستی در حقیقت این قبیل مسائل بیشتر ازین مطرح بشود. ماگاهی ازین مقاله ها بعضی قسمت های مهم را بطور اختصار برای نمونه در مجله ایرانشهر درج خواهیم کرد. اینک درین شماره از دو جریده فارسی چند سطر درینجا اقتباس میکنیم.

۱- از جریده ایران منطبعه طهران شماره ۱۱۹۳ مقاله بزرگترین قوه ها در

دنیا چیست :

« در اروپا برای توسعه افکار و بکار انداختن قوای دماغی دانشمندان و کشف پاره مسائل غامضه طریق مطبوعی که میتوان گفت وضعیت جدیدی در عالم ادبیات است معمول شده و نتایج نافع از آن طریق عاید میدارند که بدبختانه تاکنون ما از آن محروم هستیم ، این طریق عبارت از طرح مسئله بطور سؤال و جواب در مجلات علمی و ادبی بافکار عموم و تعیین جایزه قابل در حق اشخاصی است که کوی سبقت ر بوده و بهترین جواب را داده باشند .

موضوع فوق سؤالی است که در دو سال قبل یکی از مجلات بزرگ فرانسه از کلیه مشترکین خود نموده و مخصوصاً جوایزی معین کرده که هر کس جوابی بیشتر موافق با منطق و عقل بدهد جایزه را در یافت دارد [اینک یکی از جوابها] :

ویلت [میگوید] : حس خودپسندی و خودپرستی بزرگترین قوه

آنچه بزبان داناگرکی نوشته اند :

۱ - چیزی از عهد سامانیان . ۲ - قصاید در باری و در بار شعرا در نزد ایرانیان . ۳ - افسانه بهرام چوبین ، ۴ - شعرا و متفکرین اسلامی : (ابوالعلاء معری ، ابن سینا ، ناصر خسرو ، فریدالدین عطار ، عمر خیّام و سعدی) . ۵ - صنعت طبابت در نزد ایرانیان . ۶ - در آسوی در یای خزر ، سیاحتنامه بایران و ترکستان . ۷ - سه برادر و دو برادر (افسانه سام و حام و یافت و یاسلم و تور و ابرج در نزد ایرانیان و افسانه رو مولوس و روموس نزد رومائیان) . ۸ - کاوه آهنگر و بیرق قدیم ایرانیان . ۹ - ربا عیّات خیام با ترجمه منظوم .

استاد محترم علاوه بر این تألیفات بعضی کتابها هم راجع بمسائل سیاسی و علم روح عوام نوشته اند که اغلب بآلمانی و انگلیسی ترجمه شده است .

در واقع اوورمان تلفظ میشود که گویا تحریف شده لفظ عبد الرحمان است که اسم رئیس اولی قبیله او و رمان بوده است و زبان آنها را هم اوورمانی مینامند « ایرانشهر » (۲) پاوه چنانکه مؤلف کتاب ذکر کرده یک شعبه ایست از لهجه او و رمانی ولی بعضی خصایص ادبی دارد . خیلی جالب دقت است که در ضمن چند نمونه از لهجه پاوه‌ئی که « ایربنه دیکتسن » جمع آوری کرده یک حکایتی هست بعنوان « حکایت کلبله و دمنه منظوم » و از قراریکه پروفوسور کریستنسن تحقیق کرده این حکایت نه در ترجمه عربی کلبله و دمنه و نه در نسخه انوار سهیلی موجود است از اینجا پروفوسور مذکور استنباط میکند که در اصل یک ترجمه منظوم از کلبله و دمنه در لهجه پاوه موجود بوده که بعضی حکایات بر آن افزوده بوده اند و ازین روهم میتوان گفت که پاوه یک لهجه کوچک ساده نبوده است .

جمع آوری کرده اند و ثالثاً بجزّ خوش و خوانا بنویسند که در موقعش
علمی علم اساطیر فرنگ نیز بتوانند از آن استفاده بکنند.

تالیفات استاد آرتور کریستنسن

آنچه بزبان فرانسه نوشته اند :

- ۱ - تحقیقات در باره رباعیات خیّام در سال ۱۹۰۴
- ۲ - سلطنت ساسانیان. کوپنهاگ ۱۹۰۶
- ۳ - لهجه معمول در سمنان. کوپنهاگ ۱۹۱۵
- ۴ - حکایت‌های ایرانی در زبان عوام « ۱۹۱۸
- ۵ - خواص آیات : بعضی یادداشتها و اقتباسها از یک کتاب خطی فارسی
راجع به اعجاز آیات قرآن. کوپنهاگ ۱۹۲۰
- ۶ - بعضی کتابهای خطی بزبان اوسیتی « ۱۹۲۱
- ۷ - لهجه های آورومان^(۱) و پاوه^(۲) (این کتاب را به همفلسی آ. مایر
بینه دیکتسن تالیف کرده اند)

میزنند و هم قصه میخوانند و مخصوصاً در عروسبهای دهاتبان آنانرا دعوت میکنند
در آذربایجان و قفقاز «عاشق» مینامند جمع آوری کرده برای ما بفرستد ما دوره
سال اول مجله را برای او مجاناً تقدیم خواهیم کرد بشرط اینکه همانطور که شنیده
باشند بنویسند .
ایران‌شهر

(1) Recherches sur les Ruba'ijjat d'Omar Khayam, Heidelberg 1904.

(2) L'Empire des Sassanides, Kopenhagen 1906.

(3) Le Dialèct de Sämnan, Kopenhagen 1915.

(4) Contes persans en langue populaire, Kopenhagen 1918.

(5) Xawäs-i-ajat, Kopenhagen 1920.

(6) Textes ossètes, Kopenhagen 1921.

(7) Les Dialects d'Awromân et de Pavä.

(۱) آورومان محلی است در شمال غربی سندج که اهالی آنجا زبانی حرف میزنند
که نه فارسی و نه کردی است ولی یک لهجه ایست از نژاد زبان ایرانی . [اورومان

میان رعایا و دهاتیان و ایلات ایران رایج است تا دقت جمع بکنند تا کنون جز قصه های کُری و بختیاری که استاد محترم یاور لوریمر با کمال معرفت و حسن ذوق از زبان لرها و بختیاریه‌ها جمع و بانگلیسی ترجمه کرده (۱) و حکایاتی که مرحوم پروفیسور اوسکارمان مدیر شعبه شرقی کتابخانه پادشاهی برلین در کتاب خود راجع بلهجه های مختلف زبان فارسی و کردی (۲) درج کرده و یک کتاب دیگر از تألیفات نویسنده این سطرها (۳) هیچ مجموعه از قصه های دیگر که از روی روایتها و نقلهای شفاهی برشته تحریر ر آمده باشد برای من معلوم نیست (۴).

اگر بعضی از ایرانیان علم دوست و وطنپرور بخواهند در راه این خدمت علمی کار بکنند باید اولاً یک قصه را که در یک ده گفته میشود و دزد دیگر طور دیگر نقل میکنند هر دو روایت را بنویسند زیرا که آن اختلافات روایت برای تحقیق کردن راه سیر آن قصه اهمیت دارد و ثانیاً تعیین بکنند که در کجا آن قصه معروف است و بجه ترتیب آنها

(۱) Persian Tales translated by D. L. R. Lorimer & E. O. Lorimer 1919.

(۲) O. Mann, Kurdisch-Persische Forschungen 1905-1910.

(۳) A. Christensen, Contes persans en langue populaire 1918.

(۴) بدیهی است که اینگونه قصه ها و افسانه ها در ایران فراوان است ولی قسمت کمی از آنها چاپ شده است و ازینها هم غیر از کتابهایی که استاد محترم در بالا نام برده کتابهای چهل طوطی و موش و گربه و کلثوم نه و حکایات ملا نصرالدین نیز بزبانهای فرنگی ترجمه شده است.

از آنجا که اینگونه حکایات و قصه ها بقدر آثار عتیقه و صنایع ظریفه قیمت و اهمیت دارند چه که اینها هم آثار عتیقه قوای دماغی و محصولات فکری یکمالت هستند لهذا اداره ایران‌شهر حاضر است برای هر کسیکه دوازده قطعه ازین حکایات و قصه هارا که اغلب مادرها برای خواباندن بچه ها میگویند و یا نقالان در میدانها و معرکه ها میخوانند و زنها برای دفع درد و غم باسم حکایتهای مشکل گشا نقل میکنند و قصه خوانها در دهات و میان ایلات با ساز و آواز میخوانند (این نقلها را که هم ساز

وقتیکه قصه‌ها از یک ملت بیک ملت دیگر میگذرند و سیر میکنند کیفیت خود شانرا موافق روح ملی، اوضاع سیاسی و اجتماعی و دینی آن ملت در وقت انتقال تغییر میدهند و ازین رو حکایت‌های افسانه آمیز آینه‌ایست برای نمایاندن تمدن اقوام و عصر های مختلف چنانکه برای شناختن احوال و وضع اخلاقی و سجایای مخصوص مائتهای اسلامی در قرون وسطی هیچ چیز بهتر از کتاب الف ایله نیست با اینکه بسیاری از قصه های آن کتاب اصلاً در هند بوجود آمده است و همچنین حکایاتی که نویسنده ایتالیائی بوکا چیو^(۱) جمع و تألیف کرده احوال ایتالی را در قرن چهاردهم میلادی بجلو چشم ما میگذارد با اینکه خیلی از موضوعهای خود را از قصه‌های اهل شرق بر داشته است. این قانون بقصه هائیکه بوجه انتقال زبانی سیر کرده و میکنند نیز شامل میتو اند بشود.

حالا لازم است که خود ایرانیان آن قصه های افسانه آمیز را که

که اسامی سالها که بنام هر یک از حیوانات مانند موش و بقر و پلنگ و خرگوش ... از مغولها برای مایادگار مانده و هنوز هم تاریخ و اوراق رسمی ایران را با آنها و از همه بدتر با لفظ ترکی آنها مانند ایت ئیل، سچقان و تنگوز ئیل و غیره مینویسند مبنی بر همین اعتقاد و مقدس شمردن حیوانات بوده باشد که در نزد اقوام وحشی نافذ بوده است.

« ایران‌شهر »

Pancatantra (۶)

(۷) کتاب کلمیله و دمنه را از پهلوی عبری ابو محمد عبدالله بن داذبه معروف به ابن مقفع ترجمه کرده است. ابن مقفع یکی از ادبا و فصحاء ایران بود که ابتدا ادین زرتشت داشت و بعد در عهد سقاح نخستین خلیفه عباسی بدین اسلام درآمد و کتابهای متعدد از پهلوی عبری ترجمه کرد که فقط ترجمه کلمیله و دمنه باقی مانده است. چون والی بصره سفیان بن معاویه با او خصومت داشت او را متهم بفساد عقیده کردند و خلیفه امر بتوقیفش داد سفیان فرصت بدست آورده او را گرفت و زنده اعضای بدنش را بریده با آتش و بعد خودش را هم بتنور سوزان انداخت و درسی و شش سالگی بدین ترتیب جگر سوز بدرود زندگانی گفت.

ایران‌شهر

Boccaccio (۱)

است. و یا بوجه انتقال شفاهی چنانکه بازرگانان و صنعتگران و سیاحان و غیره - بخصوص در زمان قدیم بیش از پیدا شدن راه آهن - قصه های زیاد از سیاحت های خود نقل میکنند. راه های کاروان بدین وسیله راه های انتقال قصه های افسانه انگیز گردیده است و از انتقال این قصه ها اتفاق می افتد که می بینیم یک افسانه در همه جای دنیا پراکنده است. و در بعضی از قصه های جداگانه که مثلاً در دانمارک و در ایران و یا در هند حکایت میشود عین موضوع را پیدا میکنیم.

میان این قبیل موضوعهای سیرکننده یکی همین موضوع حیوانات و فادار و شکرگذار را بطریق نمونه میتوانیم نامید و آن عبارت ازین است که مردیکه گاهگاه طعامی بحیوانات داده و یا آنها را از خطر رها نموده است پس از مدتی خود بخاطر افتاده و بدستگیری همان حیوانات از آن خطر رهایی یافته و یا بر اهلی آن حیوان بیک نعمت و اقبال رسیده است.

نقش می بست و آنرا بجای مهر و امضا بکار میبرد و از آنجا نیز اسم قبیله بنام آن حیوان نامیده میشود. این نقش کب دست را که صورت یک حیوان را نشان میداد توتم مینامیدند و از آنجا علمای فرنک کله توتمسم را مشتق کرده اند. بقایای این عادت در شرق و در میان ایلات ایران هنوز هم پیدا میشود. « ابرانشهر »

Horde (۴)

(۵) اینگونه انتسابها بحیوانات در نزد اغلب ملت های قدیم معمول بوده است و اسامی حیوانات که حالا در میان بعضی از ملت های اسامی خانواده گردیده از بقایای همان اعتقاد قدیم میباشد. اینگونه اسامی حیوانات در آلمانها که اولاد ژرمنهای بار بار هستند خیلی دیده میشود و محض اصطلاح چند اسامی حیوانات را که حالا اسم بسیاری از خانواده های آلمانی است ذیلاً مینویسیم مانند :

خرس - شیر - گرگ - روباه - گربه - سگ - خرگوش - گاو - آهو - بز - میش - کرم - فربه - خرچنگ - مارماهی - خروس - زاغ - کنجشک - قاز - شتر مرغ - تارتن - و غیره اینگونه اسامی در میان منول نیز معمول بوده و هنوز هم بعضی از ترکمانان دارای اینگونه نامها هستند مانند قورت بای ، شیربای و غیره و بعید نیست

بر تواریخ ملل آسیا و اروپا بوده است و فقط از روی تدقیقات ائمت شناسان^(۱) و شناسندگان آثار قدیم^(۲) بدان عصر اطلاع پیدا میتوانیم بکنیم، این عصر قبل از تاریخرا علمای فنّ ائمت شناسی توتمیسم^(۳) مینامند که در آن عصر مردم از درجه «گروه بی انتظام»^(۴) که مانند گله حیوانات زندگی میکردند ترقی کرده و بدرجه زندگی در قبیله رسیده اند. در آنعصر هر قبیله عموماً نسل خود را بیک جنس مخصوص حیوان مانند شیر و گرگ و باز و غیره نسبت میدادند و آن جنس حیوان برای آن قبیله مقدّس شمرده میشد.^(۵)

ثانیاً قصه های افسانه آمیز بدو طریق از یک ملت بیک ملت دیگر میگذرد. یا از راه نوشتن یعنی از یک زبان دیگر ترجمه میشود مثل کتاب سانسکریت پنچتمترا^(۶) که در عهد ساسانیان بعنوان کللیک و دمنک «کللیه و دمنه» بزبان پهلوی ترجمه شده و از پهلوی نیز بزبانهای عربی^(۷) و سریانی و از آنها نیز بهمۀ زبانهای فرنگی ترجمه شده است. و همچنین کتاب الف لیل «لیله» که حالا بهمۀ زبانهای عمدۀ دنیا ترجمه شده

همدیگر زندگی میکنند پیدا میشود «بدبختانه بسیاری از کله های فرنگی در فارسی یک کله مقابل منفرد ندارند و نسبت بمقام و معنی جمله باید بیک کله مخصوص ترجمه کرد لفظ موتیف را رکن، پایه، کرده، محرک، محور و سبب نیز ترجمه میتوان کرد
«ایران‌شهر»

(۱) Ethnologues (۲) Archéologues

(۳) Totémisme یعنی مقدّس شمردن بعضی از موجودات محسوس که نوع بشر بر آنها غالب نمیتوانست بشود. این عقیده در نزد و حشبان آمریکا ساکن کانادا جاری بوده است که بعضی موجودات مانند اجرام آسمانی و نهرها و حیوانات را مقدّس شمرده و هر قبیله برای خود یکی از حیوانات را بعنوان نگهدار قبیله بر میگزید و عنایت او را بواسیۀ قربانیها و از راه حفظ کردن تمام نژاد آن حیوان از کشتن و آزارکردن بخود جلب میکرد و رئیس هر قبیله شکل آن حیوان را در کف دستش مانند آبله کوبی

که در بکر زبان بسیار قدیم ایرانی نوشته شده و همچنین شاهنامه فردوسی و شعرهای رزمی دیگر بیش از اندازه اهمیت اساطیری^(۱) دارند و نیز در زبان فارسی بسیار کتابهای افسانه آمیز از قبیل قصه حاتم طائی و بختیار نامه و بهار دانش و مرزبان‌نامه و غیره نوشته شده است ولی هریک از این کتابها کاریک مؤلف است که با آزادی تمام شاعرانه حکایات را که شنیده تغییر داده است.

افسانه‌ها و قصه‌های افسانه آمیز خیلی اهمیت علمی دارند اولاً در قصه‌های افسانه آمیز پاره‌ای فکرها و اعتقادهای قدیم که قصه‌گویان و ناقلان امروزی معنی اصلی آنها را نمیدانند مخفی است مثلاً یکی از داستانهایی خیلی معروف که بارها در افسانه‌های ملتهای مختلف دیده میشود این است که یک شاهزاده در مغاره حیوانی یا در آشیانه مرغی پرورش مییابد چنانکه داستان سیروس « کوروش » در ایران قدیم و رومولوس در نزد رومیان قدیم و زال در شاهنامه فردوسی و غیره ازین قبیل هستند. (۲) و اصل این موضوع را (۳) در یک تاریخ باید جست که مقدم

(۱) رجوع کنید بکتاب « نخستین مرد و نخستین شاه در تاریخ افسانه آمیز ایران نیان تالیف نگارنده این مقاله که بزبان فرانسه چاپ شده :

Le premier homme et le premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens par A. Christensen.

(۲) در قصه‌های ایرانی که بعضی از آنها چاپ هم شده ولی اغلب آنها را نقلان و قصه‌خوانان حکایت میکنند بسیار شنیده میشود که فلان پهلوان یا شاهزاده را در فلان غار یک شیرماده پرورش داد و یا سیرغ تربیت کرده است. ایران‌شهر
(۳) لفظ موضوع را در اینجا مقابل کلمه موتیف motif مینگاریم و چنانکه خود استاد کریستنسن در اینجا یاد داشت کرده اند « موتیف جزو نظر با و عمده یک قصه رامینا مند که اغلب قصه‌های افسانه آمیز بر چند موتیف بنا شده است. بسیاری ازین موتیفها که علم اساطیر جمع آوری و ثبت کرده در نزد ملتهای مختلف که خیلی دور از

آسیای کوچک و غیره در زمانهای پیشین معمول بوده یافت میشود، بعد از آنکه مردم آن رسوم را موافق دین اسلام دیده و بر حسب آن دین یک حکمت و بیان تازه ای برای آن یافته اند آراتا بحال زنده و پایدار نگاهداشته اند.

علم اساطیر برای تدقیق قصه‌های افسانه آمیز دو گونه و سایل دارد. اولاً قصه‌هایی را که از زمان قدیم در هر قوم باقی مانده است جمع آوری باید کرد و ثانیاً باید آثار اوضاع قدیم را که درین قصه‌ها نقل میشود و راه سیر کردن این قصه‌ها را تحقیق کرده و اسطه مقایسه و تشبیه شکل و ترکیب آنها در نزد اقوام مختلف قوانین عمومی این علم را تعیین نمود فضلالی فرنگستان برای جمع کردن قصه‌های افسانه آمیز بسیار کار کرده اند و خصوصاً در فنلاند و دانمارک اکنون تقریباً تمام آن افسانه‌ها که در زبان دهقانها هنوز روان و زنده است چیده شده. درین کار بایستی بتندی کار کرد زیرا که امروز همه کس بیشتر مایل بنخواندن رمانها و کتابهای دانش آموز و روز نامه هاست و قصه‌های قدیم در فراموش شدن است و وقتیکه این عدد قلیل از پیر مردها و پیرزنها که هنوز آن قصه‌ها را میدانند وفات بکنند ناچار آن قصه‌ها نیز با آنها خواهند مرد در ایران بی شک تا امروز بسیار قصه‌های افسانه آمیز زبازد و پراکنده شده است ولی تا حال خیلی کم از آنها برشته‌تحریر در آمده و برای دوستداران علم اساطیر این مقدار بسیار کم است. البته کتاب آوستا

خوان هست که آنانرا نایجه میخوانند و کار آنان مانند روضه خوانهای ایران نوحه و مرثیه خوانی است. اینها برای خودشان هیئت و رئیس دارند و در وفات مردمان بزرگ و یا متحول آنها را دعوت واجیر میکنند و آنها همراه جنازه نوحه خوانان تا مقبره میروند و در خانه مرده نیز مرثیه میخوانند.



شرفشناس محترم پروفیسور آرتور کریستنسن داتارکی

همچنین اگر مراسم عزا داری ماه محرم را که در میان ایرانیان تا کنون پایدار مانده است تدقیق بکنیم معلوم میگردد که اصل بعضی از رسوم آن در مراسم عید آدونیس^(۱) که میان اهل شام و عراق و

(۱) آدونیس در اساطیر یونانی فرزند ته یاس بوده و افسانه منصلی دارد. در نزد یونانیان نمونه جمال و زیبایی شمرده میشد و بسیاری از خدایان بدو رشک میبردند. بنام اوسالی یکبار عید و عزا میگردفتند. این عزاداری را در اسکندریه با یک شکوه و جلال تمام بعمل میآوردند چنانکه پس از بکروز جشن و شادمانی، تمثال آدونیس را در یک صندوق سرگشاده تابوت مانند میگرداشتند و زنها باموهای پریشان و پراکنده و قباهای بی کمر در اطراف تابوت راه روان نوحه های ماتم میخواندند و با این مراسم آن تمثال را بدریا میانداختند. «ترجمه از قاموس محیط آلمانی»
جالب دقت است که امروز هم در مصر در مراسم عزاداری دسته از زنهای نوحه

این علم عبارت است از تتبع عادات و آیینهای قدیم و عقاید باطل و خرافات و وسوس و رسوم روزهای عید و همچنین تدقیق کردن حکایات و افسانه‌ها و روایت‌های افسانه‌آمیز قدیم ملت‌های دنیا.

این موضوعها جزئیات مهم حیات و تمدن پیشین ملت‌های مختلف را که در کتب تاریخی محافظه نشده است برای ما ظاهر و روشن میسازند زیرا که اینگونه عادت‌ها و مراسم خیلی پایدار بوده و قرن‌ها بلکه هزاران سال نیز پاینده خواهند بود بخصوص وقتی که معنی مذهبی و حکمت اصلی آن عادات از میان رفته و فراموش شده باشد. مثلاً عادتیکه میتوان گفت تقریباً در نزد همه ملت‌های دنیا یافت میشود و عبارت ازینست که هر سال در یکروز معین در فصل بهار و یا در تابستان و یا در زمستان آتشی بزرگ روشن میکنند ازین قبیل است.

این عادت و اعتقاد پیش از پیداشدن همه مذهب‌های دنیا در یکزمانی تولد یافته است که مردم تصور میکردند که آتش هوا را از دیو و غول و ارواح خبیثه پاک میکند و آنها را میگریزند.

و افسانه‌ها و عادات و اوام در نزد عوام همیشه حکم و نفوذ مذهب را پیدا میکنند. این تعبیرهای فرنگی را علاوه بر علم اساطیر، «علم افسانه‌شناسی» و یا «علم انتقال اعتقادات در میان عوام» نیز ترجمه میتوان کرد.

در باب کلمه اساطیر در لغت منتهی‌الارب چنین مینویسد؛
«اساطیر سخنها، پریشان و بیهوده‌ها و افسانه‌ها و واحد آن اسطار است و اسطیر بکسر هردو و اسطور بالضم و بتادر هردو»

بعقیده ما این کلمه معرب از کلمه قدیم یونانی ایستور «istor» میباشد که معنی آن یادگرفتن بوسیله کنج‌کاری و تتبع یعنی تاریخ‌شناسی است و از همین کلمه کلمات ایستور یا بیونانی جدید و Story و History بانگیزی جدید و Historia بلاتینی و Estoire بفرانسۀ قدیم و Histoire بفرانسۀ جدید که همه اینها معنی حکایات و روایات و تاریخ را میدهند مشتق شده اند.

سفال با خود همراه داشت که در حین احتیاج در آن آب میخورد. روزی از کنار جوئی میگذشت دخترکی را دید که با کف دستش آب از جوی بر داشته و میخورد. دیوژن سفال خود را دور انداخته گفت: وای بر تو دیوژن بقدر یک دخترک هم عقل نداشته ای که چندین سال این سفال را با خود همراه برداشتی و نفهمیدی که آبرا در کف دست هم میتوانستی بخوری.

علم اساطیر^(۱)

بقلم استاد و فاضل شرقشناس پروفیسور آرتور

کریستنسن دانمارکی

استاد محترم پروفیسور کریستنسن یکی از فضلاء ایرانشناس اروپا است که در سال ۱۸۷۵ تولد و در دارالفنون شهر کوبنهاگ پایتخت دانمارک زبانهای شرقی را و بعدها در مدرسه السنه شرقی برلین زبانهای ایرانی را بخصوص تحصیل کرده و الجزایر و اسلامبول را زیارت و در سال ۱۹۱۴ سباحتی بایران و ترکستان نموده است. از سال ۱۹۱۹ در دارالفنون کوبنهاگ معلم السنه و ادبیات ایرانی تعیین شده اند. استاد محترم فارسی را بهتر از بسیاری از هموطنان ما مینویسد چنانکه همین مقاله بقلم خود ایشان است و علاوه بر تاریخ و ادبیات در علم اساطیر و تحقیق قصه ها و افسانه ها و علم احوال روح عوام و ملل نیز کار کرده و بدین علوم ذوق مخصوص دارند تاالیفات استاد محترم را در آخر همین مقاله جداگانه ذکر خواهیم کرد.

ایرانشهر

از علومیکه درین قرن اخیر در فرنگستان نشو و نمایافته یکی هم علم

اساطیر و بعبارت دیگر علم انتقال افسانه هادر میان عوام است.

(۱) استاد محترم عنوان مقاله را « علم انتقال عوام » نوشته و آنرا مقابل کلمه

انگلیسی Folklor و کلمه آلمانی Volkskunde و تعبیر فرانسوی Traditions populaires گرفته بودند بنظر ما تعبیر « علم اساطیر » مناسبتر آمد گرچه از کلمه اساطیر تا یکدرجه بوی دین و مذهب شنیده میشود ولی اگر درست دقت بکنیم اساساً خرافات

از من دور بشوند. اسکندر گفت من چگونه بیک پشه حکم میتوانم بکنم. دیوژن گفت پس کسیکه حکمش بر یک پشه جاری نیست چگونه میخواهد بر یک جهان حکمرانی بکند.

و نیز منقول است که دیوژن در جواب اسکندر گفت جز اینکه از جلو آفتاب من دور بشوی چیز دیگر از تو نمیخواهم. این دو حکایت در کتابهای شرقی نیز نوشته شده ولی اسم دیوژن را نبرده اند و آنچه در کتاب ابواب الجنان در باره گفتگوی اسکندر با یک پیر خرابه نشین نقل کرده و بنظم کشیده شده است راجع بهمین دیوژن است. در آنجا چنین منقول است که آن پیر نورانی احترام اسکندر را بجا نیاورده سلامی بروی نداد و اسکندر بر آشفته گفت:

بهر چه نکردی احترامم

آخزنه سکندر زمانم

پیر خرابه نشین جواب داد:

دو بنده من که حرص و آزند بر توهه عمر سر فرازند

با من چه برابری کنی تو چون بنده بنده منی تو

* * *

روزی دیوژن در کوچه پاره نانی در دست گرفته میخورد یکی از دوستانش رسیده گفت: دوست من مگر تو نمیدانی که در کوچه چیز خوردن عیب است اینرا پنهان کن و برو در خانه بخور. دیوژن گفت فقط مال دزدی را پنهان میکنند و پنهان میخورند. بخدا که من این نان را نذر دیده ام مال خودم است و چرا باید پنهانی بخورم.

* * *

دیوژن که اغلب عمرش را در سیاحت گذرانده بود همواره یک

انجیر را دید گفت: رفیق! در کودنی تو هم مانند ارباب خود هستی ازو نیز شاگردان یک کله سؤال میکنند او هزار کله جواب میدهد. من از تو تنها دو تا انجیر خواستم تو یک سبد آوردی. آنوقت دو تا انجیر بر داشته براه افتاد.

* * *

روزی چراغی در دست گرفته در شهر میگشت مردم گفتندش: آخر توبکلی دیوانه شدی. در روز روشن چه میجویی؟ دیوژن در جواب گفت آدم میجویم. این همان مضمونی است که یکی از شعرای ایران بنظم کشیده و گفته است.

دی شیخ با چراغ همیگشت دورشهر
کزدیو و دد ملولم و انسام آرزوست

* * *

روزی دیوژن در کوچه راه میرفت یکی از هموطنانش رسیده چوبی به پشت وی زد و در رفت. دیوژن شکایت پیش قاضی برد و قاضی امر داد تا آن مرد یک در هم جزای نقدی به دیوژن بپردازد. فردای آنروز دیوژن چوبی گیر آورده در یک میدان که مردم جمع شده بودند همان شخص را پیدا کرده سه چوب سخت با تمام قوت پشت وی زد و فوری سه در هم بدستش گذاشته گفت: برادر بخود زحمت داده پیش قاضی مرو این سه در هم جزای نقدی من است.

* * *

روزی اسکندر در خرابه‌ای دیوژن را زیارت کرد و پس از گفتگوی زیاد بد و گفت: از من چیزی نخواه. دیوژن گفت امر کن تا این پشه‌ها

شهر موصل محلی هست که آب معدنی که دارای گوگرد است از زمین بیرون می‌آید در اطراف آن حمامی ساخته اند که مردم آنرا حمام علی مینامند و میگویند که حضرت علی در حین مرور از آنجا نیزه خود را بزمین زده و این آب از آنجا بیرون آمده . نگارنده در حین عبور از آنجا این حمام را دیدم و پس از تحقیق معلوم شد که اصل این نام حمام علی بوده چه که بسیاری از مردمان علیل بدانجا آمده و آبتنی میکردند و شفای یافتند .

پیش از ختم این مقاله بی فایده نیست که بعضی حکایات منسوب به دیوژن را نیز در اینجا ذکر بکنیم :

۴ .. چند حکایت که از دیوژن نقل میکنند

روزی دیوژن بمجلس درس افلاطون رفته در گوشه‌ای ایستاد و گوش میداد . افلاطون برای شاگردان خود انسان را تعریف میکرد و میگفت : انسان حیوانی است بی مو که روی دو یاراه میرود . دیوژن بخانه بر گشته خروسی را پروبال بر کند و فردا زیر قبای خود پنهان کرده بمجلس درس افلاطون آورد و میان شاگردان انداخته گفت : ای دوستان من آن انسان که دیروز معلم شما تعریف کرد همین است به بینید .

* * *

روزی دیوژن از دم باغ افلاطون میگذشت درخت انجیری دید پر از میوه . در را زده خدمتکار را گفت از آن انجیرها دو تا برای من بیاور . خدمتکار بر گشته تفصیل را به افلاطون نقل کرد افلاطون امر داد تا یک سبد پر از انجیر کرده به دیوژن بدهد . وقتیکه دیوژن سبد

اوهام و تشبیه مجهولات را بعلومات نشان دادیم باسانی میتوان فهمید که چگونه افسانه خم نشینی بنام افلاطون ختم شده است. از آنجا که پس از استیلای ایران از طرف اسکندر که چند قرن ایران در زیر نفوذ تمدن و زبان یونانی زندگی کرد و روابط ایران با یونان بسیار نزدیکتر و محکمتر گردید و مخصوصاً وقتی که سپاهیان یونان مدتها در ایران مانده و با اهالی امتزاج و معاشرت کردند اغلب افسانه‌ها و اساطیر مملکت خودشان را بایرانیان نقل مینمودند و طبیعی است که اینها نوشته نمیشد و مانند بسیاری از قصه‌ها و حکایات امروزی تنها در زبان مردم جاری بود و وقتی که یونانیان از میان رفتند این قصه‌ها در میان ایرانیان ماند که از آنجمله یکی هم این افسانه است و چون دیوژن چندان معروفیت نداشت و آثاری هم از او باقی نمانده بود این افسانه را نسبت به افلاطون دادند که هم معاصر دیوژن و هم در تمام شرق بمناسبت انتشار فلسفه خود معروف شده بود.

اگر قصه‌ها و روایات ایران کنجکاوی بشود بسیاری از داستانها و اساطیر و خرافات و عقاید یونانی و بودائی و حتی بسیاری از وقایع و حقایق تاریخی بشکلها و رنگهای دیگرگون یعنی در لباس عقاید مذهب جدید و موافق احساسات ملی و تمایلات روحی ایرانی پیدا خواهد شد امثال تاریخی و مذهبی درینباب بسیار و نامهای تخت جمشید و نقش رستم و تخت مادر سلیمان که بجزایه‌ها و قبرهای پادشاهان هخامنشی در دشت مرغاب داده اند ازین قبیل است. و همچنین کتیبه‌های بیستون را مردم محلی آنجا سنگ درویشان مینامند که یادگار لفظ دار یوشان است چه آن کتیبه‌ها از طرف دار یوشن ساخته شده است. و نیز در نزدیکی

خدائی تراشیده و او را معبود خود قرار داده است و اگر درست موشکافی بکنیم امروز هم هر کس برای خود خدائی دارد که دماغ خود او را آفریده است.

و نیز در زیر تأثیر همین فلسفه بی بردن بمجهول از معلوم و یا دادن نام یکچیز معلوم بچیز مجهولست که تاریخ قدیم ایران پر از افسانه‌ها و اوهام شده و عقاید مذهبی و حکایات افسانوی و بهلوانان دینی یعنی خیالی جای پادشاهان و مردان تاریخی را گرفته است. و امروز هم اگر دقت بکنیم اثرات این قاعده طبیعی را در بچه‌ها و عوام پیدا میکنیم مثلاً بچه وقتیکه یک حیوانی عجیب می بیند که تا حال ندیده فوری او را یکی از حیوانهای معلوم می پندارد و نام آنرا بدو میدهد و همچنین در باره مردم و سایر چیزها و در یاد گرفتن یک زبان خارجی نیز اگر بعضی کلمه‌ها را تشبیه بیک کلمه معلوم زبان مادری خود بکنند آنرا زودتر و آسانتر یاد میگیرد و طبیعتاً هم بچه این کار را میکند. این یک قانون طبیعی است که بزرگها و صاحبان هوش و ذکاوت نیز از آن بی نیاز نیستند چنانکه بسیاری از ایرانیان که بفرنگ می‌آیند برای یاد گرفتن طرز تلفظ کلمه‌های خارجی بی اختیار آنها را تشبیه بیک کلمه زبان خود میکنند چنانکه معروفست یک ایرانی در پاریس نام فرانسوی اتین دوله (۱) را اتیان الدوله خوانده بود و یکی دیگر شازده لیزه راشان علیزاد میگفت و هاید پارک لندن را حیات پارک مینامید و یکی دیگر عبارت آلمانی «آف ویدرزهن» را که بمعنی خدا حافظی است عبارت ترکی «عفو ایدرسن» تصور میکرد. پس از این مقدمه که چگونگی سیر افسانه‌ها و تبدل حقایق را به

اغلب مواد رنگ و شکل خود را عوض میکنند و صورت تازه میگیرند،
 قوه خیال و مفکره عوام مانند یک دوا سازی است که اجزاء گوناگون
 را با هم آمیخته ترکیب جدید بعمل میآورد و رنگ و روغن تازه بدان
 میدهد. بدینجهت هر فکر و موضوع ثابت و محکم که بقوه خیالی و مفکره
 عوام سپرده شود پس از مدتی شکل و ترکیب و حتی موضوع خود را
 هم تغییر خواهد داد. او از آنها یک فکر نو و یک شکل تازه بوجود
 خواهد آورد که در ظاهر هیچ نسبت و شباهتی با اجزاء اولی خود
 نخواهد داشت مگر پس از تحلیل و تدقیق طولانی بدست اهل فن و اطلاع.
 بدین سبب است که مذاهب هرگز نمی توانند در شکل اساسی و بی
 آرایش خود پایدار بمانند و ناچار پس از چند قرن در زیر نفوذ روح
 عوام آلوده با هزاران اوهام و خرافات و افسانه ها شده روابط خود را
 با اساس و ریشه خود از دست میدهند.

اوهام و خیالها بیشتر از حقایق ثابت علمی و قواعد طبیعی در
 دماغ عوام اثر میبخشد و آرا بهیجان میآورد چنانکه عوام همیشه
 میکوشد که بجزای ثابت و قطعی نیز یک معنی موهوم و یک شکل
 خیالی بدهد. اوهام غذای دماغ عوام است.

عوام که از حیث تکامل قوای دماغی حالت بجه نابلغ را دارد
 همیشه از محسوسات بمعنویات پی میرد و از معلوم به مجهول راه پیدا
 میکند بعبارت دیگر چیز مجهول را نیز مقایسه با معلوم کرده رنگ و شکل
 آن معلوم را بدان میدهد چنانکه نوع بشر پیش ازینکه بوجود یکخدای
 قادر معنوی یکتا قائل بشود قرنها قوای محسوس طبیعت را مانند ماه
 و ستاره و خورشید و دریا و کوه و غیره پرستش کرده و یا بدست خود

دیوژن از اهل زمانه خود در عذاب و بیزار بود و میگفت: من هرگز آدم ندیده ام اما آدمزاد در اسپارت پیدا میشود. بدین مناسبت مردم گریز و گوشه نشین بود و به سگ میل زیاد داشت و بدینجهت او و پیروان او را سگ مینامیدند چنانکه در کتب مورخین عرب نیز او را بنام « ذیوجانس کلی » ذکر کرده اند.

دیوژن سگ را به بسیاری از آدمیان ترجیح میداد و عزیز میداشت (۱)، خصال سگرا بسیار ستایش میکرد و میگفت آدمزادگان نیز بقدر سگ باید صاحب خصال نیک بشوند و با دوستداران و خیر خواهان خود مهربان و باوفا و با دشمنان و بد خواهان خود سختگیر و ستیزه جو باشند.

با اینکه وصیت کرده بود جسد او را بجزبله بیندازند دوستان وی قبول نکرده مقبره ای برایش ساختند و مجسمه ای بصورت سگ از مرمر ریخته بالای قبرش نصب کردند.

۳- سبب نسبت دادن خم نشینی به افلاطون

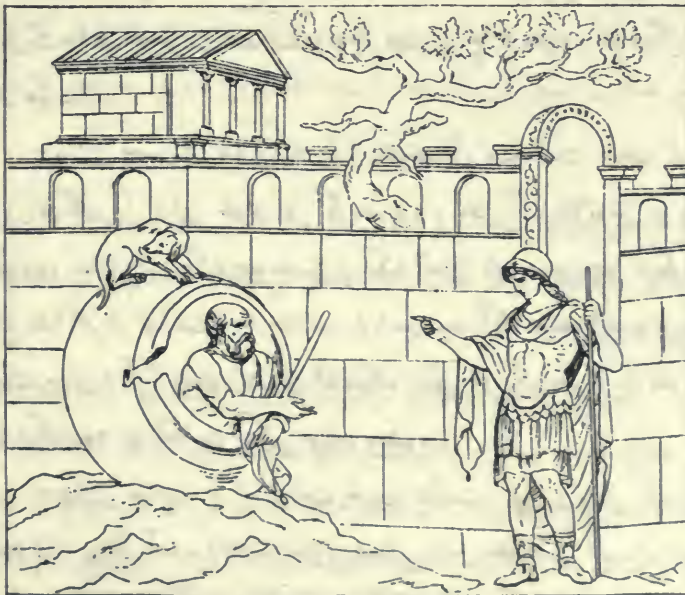
پیش از اینکه این سبب را جستجو بکنیم باید در باره علم روح عوام چند کلمه بنویسیم:

دماغ و ذهن عوام یا توده ملت مانند یک کارخانه ایست که در آنجا

(۱) سگ در مذهب زرتشت پاک و بلکه مقدس بوده است و حتی درحین وفات یکشخص پس از بیرون شدن روح از بدن مرده را در اطاق تنها گذاشته و یک سگ داخل اطاق میکردند که او آمده دور مرده میگردد و می بویید و بدین و سیمله گویا ارواح خبیثه از مرده دور میشدند. این رسم را سگ دید مینامیدند. استاد معظم پروفیسور براون همیشه میگفتند یکی از موجوداتیکه اولش عزیز و آخرش ذلیل شده سگهای ایران هستند که در مذهب قدیم پاک و عزیز بوده و حالا نا پاک و ذلیل شده اند.

و گفت آیا گمان میکنی که چوب تو سخت تر از متانت و عزم من است .
 بیا این سرمن و آن چوب تو ! اگر سرم را هم بشکنی باز نمیروم . آنتیستن
 در مقابل این متانت بحیرت افتاد و او را بی حرف بسک شاگردان
 خود قبول کرد .

و قتیکه دیوژن میخواست به اگینا سفر بکند دزدان دریا او را
 گرفته و در بازار کریت مانند غلام بفروختند . یکی از اهالی کورنت
 اکسینادیس نام او را خرید و و کیل خرج و آموزگار بچه های خود
 قرارداد . اسکندر بزرگ پس از تسخیر کورنت دیوژن را در آنجا ملاقات
 کرد و با وی صحبت نمود و چنانکه معروفست بر حال او غبطه خورد و گفت
 « اگر من اسکندر نبودم هر آینه میخواسم که دیوژن بوده باشم » .



Alexander u. Diogenes.

اسکندر بزرگ و گفتگوی او با فیلسوف یونان دیوژن خم نشین

دیوژن تالیفی از خود یادگار نگذاشت یعنی چیزی ننوشت و مانند دیگر فلاسفه مجلس درس هم نداشت. ولی هر جا هر چه بنظرش میرسید و هر چه را فکر میکرد با آزادی تمام و بدون اهمیت دادن بموقع و مقام و اشخاص اظهار میکرد و حرف خود را میگفت. در عقیده دیوژن، خود را بی نیاز از مردم ساختن، و با استقلال و آزادی کامل زیستن و خویشان را از قید عادات و رسوم معموله رهانیدن اساس حکمت و شرط بزرگ فضیلت بود. پایه فلسفه او همین بود و بدین جهت تمام رسوم و عادات عصر خود پشت پامیزد و با آزادی کامل بسر میرد.

زاهدان و ظاهر پرستان عهد خود را استهزاء میکرد و بحال خطبا و ناطقان و درس دهندگان میخندید و میگفت که این بیچارگان فضیلت و مزیت را در حرفزدن میدانند و با حرفهای پوچ هم خود و هم دیگرانرا گول میزنند.

دیوژن چون بی نیازی را یک کارخدائی میدانست ساده ترین طرز زندگانی را برای خود برگزیده بود. جز یک بالاپوش و یک آنجوری سفالین و یک چوبدستی و یک انبان نان هیچ چیز دیگر از متاع دنیا همراه نداشت. هر جاشب فرا میرسید آنجا میخوابید و هر چه بدست میآورد آنرا میخورد ولی اقامتگاه دائمی او یک خم و یارغار او یک سگ بود چنانکه در عکس دیده میشود.

دیوژن متانت و استقامت غربی داشت. روزی پیش آنتیستن فیلسوف یونانی آمده اجازه دخول بمجلس درس خواست آنتیستن او را رد کرد ولی او برگشت. آنتیستن بر آشفته چوب گره دار خود را بر داشته گفت اگر در روی با این چوب سرترا میشکم. دیوژن خندید

پرداخت بلکه میخواستیم فقط در باره افسانه خم نشین افلاطون چند سطر بنویسیم.

در ممالک شرق بخصوص در ایران چنین معروف و زبانزد شده است که افلاطون در خم می نشست و در آن زندگی میکرد چنانکه حافظ نیز بدان اشاره کرده و میگوید:

جز فلاطون خم نشین شراب سر حکمت بما که گوید باز.


حتی در میان عوام میگویند که چون افلاطون در آخر عمر خود را میان خم تیزاب انداخت و ناپدید شد از آترو او را خم نشین نامیدند. حقیقت این افسانه این است که این خم نشین افلاطون نبوده بلکه یک فیلسوف دیگر یونانی دیوژن نام بود چنانکه صورت صفحه ۱۲۴ آنرا نشان میدهد. پس نخست باید ببینیم این دیوژن که بود و بعد حکمت بستن این افسانه را بنام افلاطون تحقیق خواهیم کرد.

۲ - دیوژن خم نشین

دیوژن در سال ۴۱۲ قبل از میلاد در شهر سینوب در ساحل دریای سیاه تولد و در سال ۳۲۴ قبل از میلاد در شهر کورنت وفات کرده است.

دیوژن از حیث اخلاق و طبیعت و طرز زندگانی از مردمان عجیب و خارق العاده و متمایز و در عصر خود منحصر بفرد بود. افلاطون او را سقراط دیوانه مینامید. بسکه کارهای خارق طبیعت و خارج از عادت از و سرمیزد مردم او را دیوانه می گفتند ولی با این دیوانگی او را دوست میداشتند و فیلسوفش میشمردند و پس از مردن مجسمه ها برایش ساختند.

IRANSCHÄHR

<p>Iranschähr Revue littéraire et scientifique bimensuelle</p> <p>Redacteur et Directeur H. Kazemzadeh</p> <p>Telephone Stefan 3908</p>		<p>نکارنده و مدیر حسین کازم زاده - ایرانشهر</p> <p>این مجله ماهی یکبار در ۳۲ صفحه نشر خواهد شد</p> <p>قیمت این شماره در آلمان نیم شیلینگ و در ایران چهار قران است .</p>
<p>شماره ۶ برلن - غرة ربیع الآخر ۱۳۴۱ سال اول</p>		
<p>1ère année * Berlin, 21 Novembre 1922 * No. 6</p>		

نسخه‌های شماره دوم مجله تمام شده است . از خوانندگان مجله و از وکلای محترم ایرانشهر تمنا میشود که هر چه ازین شماره زیادی دارند بداره پس بفرستند . از هموطنانیکه نه وجه اشتراکرا برداخته‌ونه نسخه هارا پس فرستاده‌اند خواهشمندیم که شماره دوم را بقیمت اصلی برای ما بفروشند !

داستان خم نشستن افلاطون

بعضی افسانه‌ها و حقایق تاریخی و قتیکه از یک ملت بملتی دیگر انتقال می یابد اغلب اوقات شکل و موضوع خود را تغییر میدهد . گاهی بیفایده و بی مزه نیست که انسان چگونگی سیر و تبدل این افسانه‌ها را کنجکاوی بکند . ما برای نمونه افسانه خم نشستن افلاطون را درینجا تدقیق میکنیم :

۱- افلاطون خم نشین نبود

افلاطون یکی از بزرگترین فیلسوفان یونان قدیم و یکی از شاگردان سقراط حکیم بود که مملکت یونان همیشه بوجود آنان افتخار میتواند بکند . افلاطون در سان ۴۲۷ قبل از میلاد تولد و در سال ۳۴۷ وفات یافته است .

درینجا ما بترجمه حال این فیلسوف و بشرح عقاید فلسفی او نخواهیم

آسمان نگداشت بر من طاقت بار فراق
ورنه این ، شوریدگان مست را خود بار نیست ،

بوسه بر آن زگس قتان خواب آلود تو

مایه عمر است لیکن بخت ما بیدار نیست ،

با قدخم مویه بردازم بیاد موی تو

کی شنیدی ناله چنگی که او را تار نیست (۱) ،

بار و برگ زندگانی ریخت چل بارم هنوز

از نهال آرزو جز نامرادی بار نیست ،

خار بستر خشت بالین در وطن باشد مرا

راحت و ریحان گرای منعم تو را هموار نیست ،

یاد آذربایجان آذر بجانم میزند

من خلیل آذرستم لیکنم گلزار نیست ،

زیر بار غم بدان بوی هشتی زنده ام

زندگی را ورنه هرگز اینقدر مقدار نیست .

(۱) استعاره مال قدیم و بیت عیناً ترجمه شعر ملا محمد بندادی متخلص بفضولی است :

خم قدیله آغلام اول طرّه طرار سز کرچه دیرلر چنگدن چیقمز ترنم تارسز

بطوریکه در جلو هر هفته یکی ازین فضایل می افتاد. آنوقت آن فضیلت را مشق میکرد بدینقرار که هر روز صبح پیش از شروع بکار بدان جدول نگاه کرده فضیلت مخصوص آن هفته را مثلاً تواضع را میخواند و میگفت امروز من باید تواضع را در تمام اعمال خود بکار ببرم و وقتیکه شب میخواست بخوابد آندفتر را میآورد و مانند یک قاضی منصف اعمال آرزوی خود را محاکمه میکرد و برای خود بمره میداد و در جدول مینوشت. بدینقرار در هر هفته یکی از آن فضایل را یاد میگرفت تا عادت میکرد و ملکه حاصل مینمود. این سیزده فضایل که فرانکلن انتخاب کرده بود بقرار ذیل است:

- ۱ - اعتدال - ۲ - سکوت - ۳ - انتظام - ۴ - متانت -
 ۵ - قناعت - ۶ - سعی - ۷ - صمیمیت - ۸ - عدالت - ۹ - انصاف
 ۱۰ - نظافت - ۱۱ - استراحت و جدان - ۱۲ - تواضع - ۱۳ - عفت

بروان پاک سعدی

سرلوحه فوق عنوان یک پارچه شعری است که از طرف یکی از ایرانیان مقیم برلین در نظیر غزل شیخ مصلح الدین سعدی که مطلعش: ای که گفתי هیچ مشکل چون فراق یار نیست، میباشد ساخته شده و ما نیز بدون اینکه فکر و ملاحظات خود ما را در آفتاب اظهار بداریم عین آنرا ذیلاً درج و در این دوره هرج و مرج ادبی ایران انظار ادبای معاصر را باین شعر مختصر جلب مینمائیم.

ایران‌شهر

ایکه گفתי هیچ دولت چون وصال یار نیست ،
 نا امید وصل چون سازد که دولت یار نیست ،
 نا صبوری آخرم پیراهن هستی درد
 باش یکچندی که این پیمانه پر سرشار نیست ،

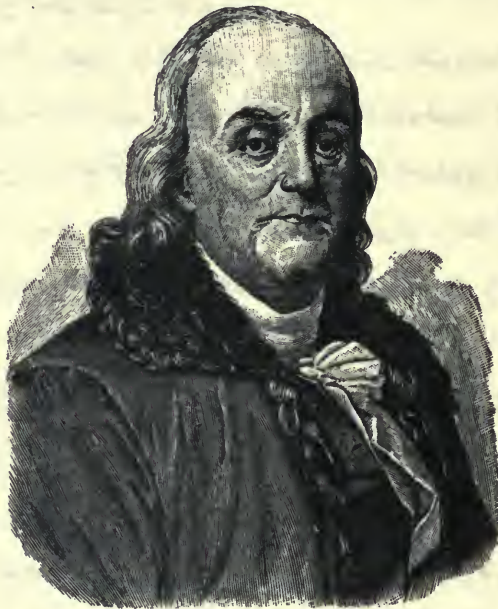
این تقویم که یک ترتیب تازه و نادیده داشت رواج فوق العاده یافت و چندین هزار فروخته شد و ازینجا یک شهرت و معروفیت کامل پیدا کرد، در مقدمه سالنامه سال ۱۸۵۷ یک نطق از زبان «مرد نیکوکار ریشار» درج کرد که دارای اغلب ضرب المثلهای معروف عصر خود بود و فوق العاده مقبول افتاد.

در باره این تقویم و این نطق خودش چنین مینویسد که «این خطابه از طرف مردم مظهر رغبت و تحسین فوق العاده شده اکثر جراید عین آرا اقتباس و درج کردند و در انگلستان آرا باخطهای درشت در لوحه‌ها نوشته بدیوار ۱۰ چسباندند و در فرانسه دوبار ترجمه کرده صد هزارها فروختند و ملائکین و کشیشها خریده بدهاتیان و برزرگان توزیع کردند.»

روح این نطق عبارت از دانستن قیمت وقت، مضرت بیکاری و ثمره قناعت و فایده فعالیت بود. این نطق را مرد نیکوکار ریشار در میان جماعتی که برای حجاج در یک میدان جمع شده بودند کرده است. این نطق را بهمه زبانهای اروپائی در زیر عنوان «راه رفاه» ترجمه کرده اند.

آلت برقگیر «سپر صاعقه» نیز اختراع کرده همین فرانکلن است ولی چیزیکه نام او را زنده جاودان کرده همانا فضایل اخلاقی اوست. فرانکلن از میان فضایل اخلاقی سیزده خصلت برگزیده و با ترتیب و ریاضت مخصوص آنها را در وجود خود بدرجه کمال رسانیده بود چنانکه دفتری ترتیب داده بود که در آن این سیزده فضایل را در یک جدول مینوشت و این جدول را تقسیم هفتگانه و روز و ماه کرده بود

با حسن رفتار و اخلاق خود از جوانی نظر محبت و ستایش هموطنان خود را جلب کرده در بیست پنج سالگی از ایالت پانسیلوانی وکیل مجلس ملی و بعد رئیس آن مجلس انتخاب شد. برای استقلال و آزادی آمریکا مجاهدتها کرد و نه سال نماینده سیاسی آمریکا بود در تمام اروپا.



بنیامین فرانکلن حکیم و فیلسوف آمریکائی (۱۷۰۶ - ۱۷۹۰)

اما بیشتر اشتهار و افتخار فرانکلن با آثار فلسفی و تألیفات اخلاقی او بعمل آمده است.

فرانکلن با یک اسلوب ساده و دلچسب مینوشت و بسیار مثللهلی معروف در نوشته‌های خود بکار میبرد. از سال ۱۷۳۲ سالنامه نشر میکرد که در آن انواع نصایح و حکمیات و ضروب امثال را با یک زبان ساده و عوام فهم درج مینمود.

اینک در برگزیدن دوکار آزاد میباشید یا اینکه این نامه را واژه
 بواژه « کلمه بکلمه » پاسخ دهید یا آنکه بر خیزید بیرون آئید و بسوی
 بهنه « میدان » داورپی خدای بزرگ « یعنی جنگ » بشتابید.

فرانکلن

و فضیلت‌های برگزیده او

بنیامین فرانکلن یکی از دانشمندان و حکمای آمریکا بوده است.
 که با فضایل اخلاقی خود در میان مردم معروف و مورد حرمت مخصوص
 بود. فرانکلن در سال ۱۷۰۶ میلادی در شهر بوستون در آمریکا
 تولد و در سال ۱۷۹۰ وفات یافته است.

این فیلسوف فضیلت‌مند ایام جوانی خود را با فقر و پریشانی
 گذرانده و با فلک دست بگریبان بوده است طوری که مدتی در یک
 فابریک شاکردی کرده و سالیان دراز هم در یک چاپخانه حرفچینی
 نموده است ولی با اینحال از تربیت نفس خود و کسب علم و معرفت
 آتی غفلت نورزیده و از پرتو غیرت و کوشش و بردباری و پایداری خود
 خریشتن را بمقام بلند فضیلت اخلاقی رسانیده است.

فرانکلن در دوره زندگی جز خود مرّی و متکفل امر معاش
 نداشته. سعی متمادی او ضامن معیشت و صبر و متانت و غیرت و فضیلت
 او یگانه مشوق او بوده است. تزکیه نفس، تصحیح اخلاق، معاونت
 همجنس، کسب فضل و کمال و تواضع بیحدّ خصایلی بود که فرانکلن تا
 دم واپسین زندگی همراه داشت.

که فرمانروایان و مهران شما دارند شما نیز هم‌را داشته باشید چه مارا بویژه در نزد بارگاه خدائی از کردارتان باز خواست خواهند نمود . پیشروان و رهبران تان که آنانرا ناصری مینامید باور مکنید . آنان فزون فریفتار هستند آنچه خود با گفتارشان میآموزند بکردار نمیآورند . گوشت خوردن را گناه میدانند و خود نمیخورند . نزد آنان زن گرفتن از کردار نیکست و خود نمیگیرند . اگر کسی خواسته « مال » اندوزد میگویند این بزه « گناه » بزرگ است . در یوزی و بدبختی را بسیار میستایند . شادمانی و خرمی را مینکوهند . رخت زشت را دوست دارند و بخورسندی و بخت خنده میزنند و بنام و ننگ ریشخند میکنند . فرو مایگانرا از جمد تر از آزادگان می‌شمارند . مرگ را نیک و زندگانی را زشت میخوانند ، بچه زاین را پست می‌شمرند و بیفرزندی را میستایند اگر کسی بگفته آنان گوش فرا دهد و با زنان در نیوندد هر آینه بزودی زندگانی اینجهان پایان و انجام خواهد پذیرفت .

من نخواستم همه چیز هائیکه پیشروان شما میگویند بر شمارم از گفتار شان همین اندازه که نگاشته شد برای شما بس است . بدتر از همه آنکه پیروان شما میگویند خداوند را مردم بدار کشیدند و او جان بسپرد و بخاکس سپردند و پس از آن از گور برخاست و بر فراز آسمان بر آمد . آیا سزاوار تان نبود که خودتان اینگونه آموزش ناسزارا داوری کنید . دیوان پلید از مردم چنین شکنجه ورنج نمیپذیرند چگونه خدائی که آفریننده همه آفریدگان است این گزند و آزار بخود پسندید . بسا برای شما شرم آور و ننگین است این چنین سخنان با ورنکردنی گفتن .

هور مزد آسمان و زمین بیافرید. اهریمن نیر بدی و زشتی پدید آورد و ازین رو آفرینش از هم جدا شد چنانکه فرشتگان از هورمزد و دیوان از اهریمن پدید آمدند. آنچه نیک و نغز درین گیتی و آسمان پیداست از هورمزد است و آنچه گناه در اینجا و آنجا بر خاست از کرده اهریمن است. همچنین آنچه در روی زمین زیباست از آفرینش هورمزد است و آنچه نازیباست از آن اهریمن. چنانکه هر مزد مردمان بیافرید اهریمن زنج و گزند و ناخوشی و مرگ بر انگیخت. همه آسیب و آک و جنگ و دشوار و ناگوار از کرده بد کنش است و خوشی و سروری و بزرگی و جاه و تندرستی و چهر زیبا و گفتار دل آرا آفریده نیک کردار است و آنچه ازین رویه نیست ناگزیر با آفرینش پلید آمیخته است.

کسانیکه میگویند خداوند مرگ بیافرید و نیک و بد هر دو ازوست نادان اند بویژه عیسویان که میگویند خداوند رشک برد از آنکه یک انجیر از درختی خورده شد و از برای پاد فراه « مجازات » مرگرا آفرید و مردم را دوچار آن ساخت. هرگز چنین رشگی مردی بمردی نمیرد از خداوندی چگونه سزاوار است. گوینده این سخنان کرو کور است و فریب دیو و اهریمن خورده است.

و نیز عیسویان افسانه دیگری میگویند که خداوند از زنی زائیده شده است بنام مریم و شوهر وی یوسف نام داشته است. کسانیکه بچنین مردی گرویده اند بسیار فریب خورده اند، اگر کشور رُهما باین گونه افسانهها افتادند و فریفته شده از دین رسای ما آگاهی ندارند خود بزبان آن خواهند رسید. شما را چه پیش آمد که پیرو آنان گشتید. هر دینی

آسمان و زمین آفریده شود - زروان (۱) «زمانه» هزار سال تمام پروردگار بزرگ را ستایش کرد و میزد (۲) «قربانی» نیاز همی نمود و بدو گفت اگر روزی از من پسری هورمزد نام بیکره هستی پذیرد هرآینه آسمان و زمین را خواهد آفرید. چون زمانه خواهش خویشان را با اگر بزبان آورد در زهدان وی دو بچه آرام گرفت. زمانه چون آگاهی یافت بآنان گفت هر یک از شما دوتن که بیشتر روی بجهان آورد کشور خسروی و برتری را بدو خواهم بخشید. فرزند ناپاک که به بیکیستی سرشته شده بود کالبد مام خود بشکافت و بسوی بیرون شتابید زمانه از وی پرسید که هستی و چه نام داری بچه نوزاد گفت پسر تو هورمزد. زمانه فریاد برآورد که پسر من درخشان و خوشبو است تو نیره و پلید هستی فرزند ناپاک زاری آغاز نمود مادر رادن بدو بسوخت در هنگام هزار سال کشور خسروی را بوی ارزانی داشت و گفت تاکنون من میزد «قربانی» نیاز تو نمودم اینک تو آرا برای من بجای آور.

(۱) زروان و یازربان و زرمان بمعنی وقت و زمان میباشد و در اوستا زرووان آمده است و زروان آکرانا یعنی زمان بی نهایت. اینکه این کلمه از ریشه سامی و یا آریائی است موضوع مقاله جداگانه است.

(۲) میزد در اوستا چه در قسمت باستان و چه در قسمت نو میزدا آمده است که بمعنی فدا و قربانی میباشد و درسا نسکریت مزا میباشد رجوع کنید بکتاب:

Bartholomae, Äliranisches Wörterbuch. و P. Horn, Grundriß der neupersischen Etymologie.

میزد در لغت اسدی طوسی بمعنی مجلس مهمانی شراب باشد فرخی گفت: مریخ روز معرکه شاهان غلام تو چونانکه زهره روز میزد (ی) کلام تو و: — اندر میزد. باهنر دانش اندر نبرد باهنر بازو. کلمه مزد فارسی کنونی نیز از میزدا در آمده است ابو سلیک گرگانی گوید: بژه دل زمن بدزد یسی ای بلب قاضی و بترگان دزد مزد خواهی. که دل زمن بردی ای شکفتی که دید دزد بزد

اشک ریزان ناخوش شده است. اگر با آتش اندک خوراکی دهیم گرسنه شود، اگر هیچ ندهیم بمیرد، اگر با آتش در آئیم و آنرا بستایم ما را بسوزاند و اگر از آن بگذریم خاکستر گردد. از مغ پرسیدم آیا میدانی که این آیین را از کی آموختید در پاسخ گفت پیشروان و مؤبدان ما کور خرد و شاهنشاه ما کور چشم و کور خرد است « اشاره بیزد گرد دوم است که یک چشمش تلف شده بود »،

« پس از شنیدن این، مغرا با چوبدستی خویش بیازردم و شکنجه و رنجش دادم و گفتم که آتش را در آب افکند آنگاه از آتشکده براندمش » یقین است ضحاک ازین گستاخی که کرده است از شمشیر دینشاپور جان بدر نبرد. و هم الیسه نقل میکند که در آغاز ایرا نیان کوشیدند که بواسطه ایجاد قوانین و برانگیختن مخالفت میان بزرگان ارمنستان و بخراج گذاردن بکلیساها عیسویان را از دین خویش بازدارند و باین وسیله ارمنیان را بایران نزدیک و از رُم دور سازند. چون هیچیک ازینها نتیجه نداد آنگاه بزدگرد دوم امر داد که مؤبدان اتبانهنامه نویسند و وزیر شاهنشاه مهرنرسی آزاد ارمنستان منتشر نمود. صورت این نامه که عنوان مقاله است در کتاب الیسه درج شده و مؤرخ دیگر ارمنی لازار فارب^(۱) نام که در قرن پنجم میلادی میزیسته است با اندک تفاوتی نامه مذکور را یاد کرده است.

۳ - صورت نامه بزدگرد دوم

بدانید کسی که در زیر آسمان جای دارد و پیرو آئین مزدیسنی نیست
 کر و کور است و فریب دیوها و اهریمن خورده است. پیش از آنکه

در روزگاران بهرام پنجم نیز بدنبال نمودن مسیحیان ناگزیر شدند چه قننه جویان عیسوی که از حدود ایران گذشته بخاک بیزانس پناه برده بودند امپراطور رُم تئودوسیوس دوم از تسلیم نمودن آنان امتناع مینمود داستان ستیزه و نبرد ایرانیان و ارمنیان را در عهد یزدگرد دوم در همال زمانیکه ارمنستان رسماً به ارمنستان ایران و ارمنستان رُم تقسیم گردید مورخ ارمنی الیسه در تاریخ ارمنستان خود مفصلاً یاد کرده است . الیسه دبیر وردان « وارتان » سردار دسته شورشیان ارمنستان بود و با وی در همه میدانهای جنگ حضور داشت پس از کشته شدن وردان در سال ۴۵۱ میلادی الیسه از اوضاع وطن خود نا امید گشته گوشه اختیار نمود و بنوشتن تاریخ ارمنستان پرداخت تا آنکه خود در سال ۴۸۰ جان سپرد . از جمله در کتاب خود ذکر کرده است که یزدگرد دوم یکی از بزرگان را دینشاپور نام بنزد ضحاک اُسقف ارمنی فرستاد تا در خصوص ویران نمودن آتشگاه بدستگیری وی استفسار شود . ضحاک بطور استهزاء و ریشخند چنین گفت :

روزی در آتشکده در آمدم مغی را در برابر آتش فروزان ایستاده دیدم از او پرسیدم ازین پرستش چه میاندیشی مغ در پاسخ گفت من خود درستایش نمودن آتش سودی ندیدم مگر اینکه نیاکان ما این رویه را برگزیده اند . و شاهنشاه ما را به پیروی نمودن فرمان میدهد و نیز از مغ پرسیدم سرشت آتش را از چه میساری . آیا آرا آفریننده میپنداری یا آفریده . مغ در پاسخ گفت ما آتش را آفریننده نمیدانیم چه ما را از کار فراوان آن آسایش و آسودگی نیست دستهای ما از رنج تبر سخت و درشت ، پشت ما از بار گران هیزم خم ، روی ما از دود آتش سیاه و چشمان ما از

باتان چیره شد دو باره آتشکده‌ها را بر پا کردند ولی بقول مورخ ارمنی الیسه (۱) در برگرداندن عیسویان بکیش زر تشری زور و جبری بکار نبرده اند چه بعقیده ایرانیان خداوند خشمگین میشود بر کسانی که کیش مزد یسی را از ته دل نپذیرفته اند. یزد گرد اول در باره عیسویان نوازش و مهربانی مخصوص روا داشت. محبت او نسبت به اُسقف عراق که ماروتا نام داشت باندازه بود که مؤبدان بوی رشک بردند و در آتشکده که یزگرد برای بجای آوردن ستایش اهورامزدا هر روز میرفت کسی را پنهان کردند که در هنگام گذاردن نماز آواز داد: «سزاوار نباشد که پادشاه این همه نوازش بیک مسیحی روا دارد» مؤبدان خواستند چنین وانمود کنند که این آواز از زبانه آتش برخاست. حتی عیسویان در پنهانی مباحثات میکردند که پادشاه یزد گرد از آنهاست و یا بزودی پیرو دین عیسی خواهد شد با همه این تعاقب عیسویان در عهد وی باندازه سخت شد که گروهی از آنان بخاک رُم مهاجرت کردند.

مورخ و نویسنده یونانی تئودورت (۲) که در قرن چهارم معاصر خود یزد گرد اول بود سبب این تعاقب را چنین نگاشته است: مهربانی یزد گرد نسبت بعیسویان باندازه آنانرا گستاخ نمود که به آزار زر تشتیان پرداختند. اُسقفی آبدس نام آتشکده فارس را بسوزانید. مغها یزد گرد شکایت بردند پادشاه به اُسقف فرمانداد که آتشکده ویران را دو باره بسازد و گرنه به ویران نمودن همه کلیساهای ایران فرمان خواهد داد. آبدس از فرمان شاه سر پیچید و بنا چار یزد گرد به تنبیه پرداخت.

Elische. (۱)

Théodoreth. (۲)

ارمنستان گوی چوکان دو هم‌آورد زبردست گردید. گهی آتش پرستشگاه زرتشتیان خوش و گهی زنگ کلیسای مسیحیان. نه موبدان از برافروختن آتش فرو نشسته و نه کشیشان از خروشانیدن درای. گرگور در خشنده بدرجه دینی بطراک رسید و بازماندگان و خاندان وی تا وسط قرن پنجم میلادی در ارمنستان همین درجه را داشتند و کینه مخصوص با پادشاهان ساسانی بروز میدادند و همواره با آن دشمنی میورزیدند. یکی از مورخین ارمنی مینویسد اینکه ساسانیان عیسویان را تعاقب میکردند بواسطه مداخله آنان بوده است در امور سیاسی و مربوط بودن با دولت بیزانس دشمن ایران چنانکه عیسویان نسطوری که طریقه آنان در نزد مسیحیان رُم بدعت و مخالف دین حقیقی بوده است تعاقب نشدند.

۲ - کشمکش دینی میان ایرانیان و ارمنیان

مورخین معروف ارمنی که در قرن پنجم میلادی میزیسته اند و معاصر پادشاهان ساسانی بوده اند داستان کشمکش ایرانیان زرتشتی را با ارمنیان عیسوی در کتابهای تاریخشان مفصل نگاشته اند. آنچه از مجموع آنها بدست میآید با آنکه طرفداری از ارمنستان کرده اند این است که ارمنیان مسیحی چه در امور سیاسی و چه از تعصب مذهبی در آن کشتارها و خونریزیها بی تقصیر نبوده اند. ستیزه زرتشتیان و عیسویان در دو بار در عهد شاپور دوم بواسطه مربوط بودن ارمنیان با دولت بیزانس و فتنه بر انگیزدن آنان مشهور داستان است. عیسویان در ارمنستان زیارتگاههای زرتشتیان را بسوزانیدند و آتشکده هارا ویران نمودند، مرغها را بکشند. مزدیسنی کیشان را دنبال نمودند پس از آنکه شاپور

با ایرانیان زرتشتی بهم درافتادند. آتش جنگ مذهبی میان آنان در مدت چند صد سال زبانه میکشید.

در عهد اردشیر بابکان سرسلسله ساسانیان مردی اناک نام از خاندان پارت و دودمان سورن به امید آنکه شاهنشاه ایران تخت و تاج و فرمازوائی بلخ را بروی ارزانی دارد در شکارگاهی خسرو بزرگ پاشاه ارمنستان را که وی نیز از خاندان اشکانیان بوده است در سال ۲۵۸ بکشت ولی خود نیز جان بدر نبرد. ارمنیان او را با همه خانواده اش نابود کردند مگر آنکه جوانترین پسر او بگریخت و در شهر قیصریه^(۱) کنونی آسیای خور در دین عیسی پرورش یافت و از آن پس بنام «گرگور درخشنده»^(۲) معروف شد و در آن شهر برتبه مذهبی مطران رسید.

در زمان بهرام دوم در سال ۲۸۶ گرگور با ترادت دوم پسر خسرو بزرگ ارمنی که بیاری لشکریان رُم تخت و تاج از دست رفته پدر را دوباره بدست آورد با ارمنستان در آمد ولی در مدت چهارده سال ترادت وی را دنبال نمود چه دین عیسی خوش آیند آن شهریار نبود. از آن پس ترادت بدو گروید و بکیش عیسی درآمد. گروهی از ارمنیان نیز بمیل دین نداشتند خویش گزیدند و گروهی دیگر بزور و شکنجه بپذیرفتن انجیل پاچار شدند. از کوشش فراوان گرگور دین مسیح در ارمنستان رواج گرفت. در برابر آتشکده‌ها کلیساها برپا شد، قوانین انجیل آئین اوستا را کم کم نسخ مینمود باین وسیله ارمنیان از ایرانیان دور و بدشمن دیرین رُم نزدیک شدند.

(۱) قیصریه « Cesarée » شهری بود در ایالت کاپادوس قدیم که در زبان فرس قدیم آنرا کاپا توکا مینوشتند.

(۲) Gregor Illuminator

کرده بود انتشار و یاد میداد. این صنایع همان منبع الهامات است که مملکت بیزانس نیز وقتیکه امپراطور کونستانتین مرکز آنرا بسواحل بوسفور نقل داد از آن سیراب شده بود.

نامه یزدگرد دوم

بعیسویان ارمنستان

بقلم آقای پور داود

مقاله ذیل را آقای پور داود که یکی از جوانان فاضل وجدی و مدقق است و ومدق است در براین ساکن ومشغول تبعات وتدقیقات درباره تاریخ والسنه وتمدن ایران قدیم هستند نوشته اند که علاوه بر اهمیت ولطافت موضوع، مطلب را با عبارات ساده وشیرین که بقدر امکان خالی از کلمات عربی وموافق شیوه ایشان است ادا کرده اند. ما با کمال میل مقاله را درج کرده امیدواریم بعدها نیز با ارسال مقاله های دیگر صفحات مجله ایران شهر را آرایش بدهند.

ایران شهر

۱ - انتشار دین عیسی در ارمنستان

در آغاز شهریاری ساسانیان در همان روزگارانیکه آئین زرتشتی پس از چهارصد وهفتاد وشش سال فرمانروائی اشکانیان دوباره جاه و نیروی میگرفت، از سوی مشرق ایران، کیش بودا واز سوی مغرب آن دین عیسی با آئین باستان ایرانیان مزدیسنی (۱) همچشمی مینمود.

دین عیسی در قرن اول میلادی در عراق واز همان سامان کم کم به آسیای خورد «صغیر» روی نمود تا آنکه در زمان نخستین پادشاهان ساسانی این دین نو زاد در آن مرزوبوم پروبالی گشود و ارمنیان عیسوی

(۱) مزدیسنی یعنی پرستنده مزدا که زرتشتی باشد.

خود بنام « آثار صنایع قدیم ایران باز مانده از هخامنشیان ، اشکانیان و ساسانیان » (۱) چنین مینویسد :

« مملکت شوش و بابل و نینوا از میان رفته اند . مملکت بیزانس نیز سقوط کرده و حتی مصر با آنهمه قوهٔ حیات و زنده دلی حیرت انگیز که داشت زبان و مذهب خود را فراموش کرده و کاملاً زیر تسلط اقوام سامیه رفته است . از میان همهٔ این ممالک بزرگ فقط ایران توانسته خود را از نفوذهای خارجی حفظ نماید و آئین خود و جوهر زبان خود را نگاهدارد و حتی در مذهب جدید نیز که او را مجبور بقبولش کرده اند یک شکل مخصوص محفوظ داشته است که آن شکل از آداب مذهبی که مسلمانان اقوام سامی و تورانی بعمل میآوردند بطور واضح متفاوت است .

مملکت ایران یک بحران شدیدی را که تمام عالم بشریت را زیر و رو کرد و عبارت از تصادم اقوام هون و ویز یکوت بود گذرانید بی آنکه ضربهٔ از آن بدو برسد . و در سالهای نخستین قرن هفتم میلاد در موقعیکه پیغمبر عربی نبوت خود را اعلان میکرد تمدن ساسانیان هنوز آنقدر مترقی و قوی بود که پیغمبر عربی افتخار میکرد که در عهد یک سلطان عادل یعنی نوشیروان بدینا آمده است و جانشینان این پیغمبر طرح معبد های خود را که برای خدای خود میساختند از روی نقشهٔ قصرهای همین ایرانیان که آنانرا بتپرست نامیده و بضرب شمشیر بدین خود درمی آوردند بر میداشتند .

ایران مغلوب شده بود و بحکم قانون طبیعت در زیر تحکم غالب بسر میبرد ولی با وجود این در همانحال در مملکت های اسلامی ، صنایع و معماری شرقی را که از زمان انقراض سلطنت های قدیمه بورانت اخذ

(۱) M. Dieulafoy, L'art antique de la Perse.

و اکتساب و یا تقلید کرده باشند باز خیلی چیزها از خود بدان آثار افزوده و بدانها رنگ دیگر و شکل دیگر داده اند یعنی بدانها لباس ایرانیّت پوشانده و روح ایرانیّت دمیده‌اند بطوریکه آن آثار استحقاق نامیده شدن بصنایع ایرانی را کسب کرده است.

ثانیاً ایرانیان هر چه را که از دیگران کسب کرده و خود بدان افزوده اند بملتهای دیگر نیز آموخته و در نشر کردن آنها در میان ملل دیگر خدمت و همت بزرگی بکار برده‌اند و میتوان گفت که در اینخصوص مقام معلّمی را پیدا کرده‌اند.

این دو خصلت یعنی استعداد اخذ و تقلید و استعداد نشر و تعلیم از خصایص روح ایرانی است که در هر یک از شئون اجتماعی آن از روزیکه تاریخ یاد دارد تجلّی کرده و باز هم خواهد کرد. چنانکه پس از قبول دین اسلام، ایرانیان در نشر آن باقطار عالم خدمتهای بزرگ کردند و در ترجمه و تعلیم فلسفه یونان و حتّی در وسعت دادن دایره فلسفه اسلام بسیار کوشیدند و مخصوصاً در رشته فلسفه و حکمت الهی و زبان و ادبیات اسلامی آنقدر تجدّد و ترقی بعمل آورده و روح ایرانیّت بدانها دمیده‌اند که حقّ دارند بدان افتخار بکنند. همین تجلّی روح ایرانی است که دانشمند و شرق شناس معروف پروفیسور دارمستر را بدین و اداشته که پنجاه سال پیش در بالای کرسی خطابت مدرسه کوللژ دو فرانس در پاریس میگفت که اسلام ایرانیان یک اسلام ساسانی یعنی مشبوع از آثار تمدّن ساسانی است.

ما این روح تجدّد و تعلیم را در صنایع قدیم ایران نیز مشاهده میکنیم و ازینرو روح ایرانی را شایسته تقدیر و پرستش میدانیم.

درینباب مارسل دیولافووا فرانسوی که حفریات شوش را بعمل آورده و آثار عتیقه زیاد از آنجا بیاریس برده است در کتاب نفیس

در ممالک فرنگ علاوه بر اقدام حکومتها در کار پیدا کردن برای بیکاران چندین وسایل دیگر نیز هست که بهترین آنها اعلان کردن در جراید است چنانکه هر اداره و تجارتخانه و فابریک و یا شخص منفرد کسی را لازم داشته باشد و همچنین هر شخص بیکار که بی کار میگردد در روز نامه اعلان میکنند. و نیز در هر محله شهر اداره‌های مخصوص هست برای اینکار که هر کسی احتیاج خود را بدانجا اظهار میکند و در مقابل اجرت جزئی یا کار برایش پیدا میکنند یا شخص بیکار برایش اجیر میکنند بدین وسیله هزارها مردم در هر ماه کار پیدا میکنند.

در هر حال بیکاری بزرگترین مشوقهاست بفساد اخلاق و کشنده‌ترین زهرهای اجماعی است برای یک ملت.

صنایع قدیم ایران

با اینکه از صنایع قدیم ایران که در ضمن انقلابات متوالی بارها دستخوش تخریبات گردیده و با اینکه پس از قبول دین اسلام ایرانیان بحفظ کردن و ترقی دادن آنگونه صنایع دیگر همت نگماشته‌اند باز وقتیکه تاریخ تمدنات قدیمه برشته تخریر میآید ایران نیز با صنایع قدیم خود مقامی در صفحات آن تاریخ پیدای کند.

برخی از مدققین تمدنات قدیمه را عقیده این شده که ایرانیان قدیم در صنایع از قوه ابداع و ابتکار محروم بوده‌اند و هر چه بعمل آورده‌اند همه از روی تقلید و استنساخ آثار ملت‌های دیگر بوده است.

این مسئله بخودی خود بسیار اهمیت دارد و تحقیق آن بعهده ارباب اختصاص و تتبع است ولی ما درینجا دو نکته را یاد آور میشویم و آن این است که اولاً ایرانیان هر قدر هم آثار ملت‌های دیگر را اخذ

اخلاقی و صحیحی میتواند جلو عادات و اشتغالات زشت و مضرمانند
فار بازی و عیاشی و تریاک کشی و هرزگی های دیگر را بگیرد .

* * *

۸ - جلوگیری از مضرات بیکاری

صدی نود و نه فساد اخلاق در هر هیئت جامعه از بیکاری سر
میزند . بیکاری در طبقه جوانان ایرانی بیشتر از همه باعث فساد اخلاق
میشود زیرا که درین دوره ر حسب تقاضای سن و انتباه قوا و احتیاج
بجنبش و فعالیت اگر شغلی کافی و مفید نداشته باشند ناچار براههای
کج افتاده و با اشخاص بد اخلاق و بیکار افت و خیز کرده اخلاق
خود را مسموم خواهند کرد .

بیشتر از یک نلت اهالی ایران عمر خود را به بیکاری و بیعاری
میگذرانند و این بیکاری آنها را بقماربازی و تریاک کشی و دزدی و تقلب
و بخوردن مال دیگران و فریفتن عوام و تمتع از رنج دست رنجبران عادت
میدهد . این طبقه از مردم ثروتهای اندوخته دیگران را بی آنکه از خود
چیزی بدان بیفزایند استهلاک و صرف میکنند و با بیعاریها و عادات زشت
خود فساد اخلاق را در میان هیئت جامعه سرایت میدهند .

باید جوانان را بچسبیدن بکار تشویق و ترغیب کرد . باید کارهای
تازه برای بیکاران پیدا کرد و باید شرکتهائی تاسیس نمود که بیکاران را
کار بدهد . باید مردمان بیکار و بیعاری را از دایره هیئت جامعه بیرون
کرد چنانکه ایرانیان قدیم بیکارها را از شهرها تبعید میکردند زیرا که
مردم بیکار را دزد میشمردند و مانند شخص جذام گرفته آفت هیئت جامعه
میشمردند .

پیدا میکند و زودتر مغلوب تأثیرات و نفوذ های خارجی میشود. قوه محاکمه و تعقل و متانت و استقامت اور و بزوال میگذارد و مکروبهای اخلاق فاسد و خیالات مضر در دماغ او باسانی و تندی کار میکنند و اختیار قوای عقلانی اورا از دستش گرفته بازیچه هوا و هوس نفسانیش میسازند.

در میان وسائلیکه بیشتر از هر چیز به حفظ صحت خدمت میکنند مهمترین آنها ورزش بدنی است که آنهم انواع دارد و نسبت بدرجه سن و تشکلات بدنی و کیفیت مزاجی هر فرد فرق میکند.

اولاً باید ورزش بدنی را در همه مدارس ایران اجباری کرد و برای تدریس آن معالین صاحب اختصاص و باذوق و جدی تهیه نمود. ثانیاً انجمنهای ورزش برای بزرگان تأسیس کرد تا اشخاصیکه داخل دوره زندگی شده کمتر وقت برای صرف درینراه دارند از فواید آن استفاده بکنند. ثالثاً هیئتی متخصص از طرف وزارت معارف تعیین بشود که بازیچه ها و بازیچه را که در ایران معمول است خواه برای بچه ها و خواه برای بزرگان تدقیق نموده آنها را که مضر اخلاق و مخالف شرایط صحت است تعیین و ب مردم اعلام بکند و بعضی بازیچه های دیگر را که در ممالک فرنگ معمول است با رعایت جنبه اخلاقی و موافقت با آداب ملی ترویج و تعمیم نماید.

باید فهمید که بازی و بازیچه تنها برای بچه ها لازم نیست بلکه یکی از حوایج ضروری امروزی و نوعی از ورزش دماغی و بدنی است. اگرچه در ایران آنقدر کار نمیکنند که دماغ و بدن را طوری خسته بکند که محتاج استراحت و تقویت باشد با وجود این تعمیم بعضی بازیچه های

انس خود دور سازد. باید مرد قار باز و تریاکی و ستمکار و خونخوار را از هر طبقه باشد از جنس خود نشمرده بنظر حقارت نگاه بکند. باید مرد عوامفریب ریاکار و مزور و خود پسند را در هر لباس باشد مانند حشرات موذی تلقی کرده ملاقاتش را حرام و سلامش را گناه و دشنام بشمارد.

محیط اجتماعی ما طوری فاسد و خراب شده است که اگر بیک مرد درستکار راستگو تصادف بکنیم باید او را از اولیاء الله بشماریم و او را پرستش بکنیم. اگر کسی را به بینیم که با فقر و احتیاج میسازد و دست بمال مردم دراز نمیکند و تقلب و دزدی نمی نماید باید در پشت او نماز بخوانیم و دستش را بیوسیم.

هر قدر ما در باره صاحبان اخلاق حسنه قدردانی و حقشناسی بکنیم بهماندرجه از عدد بد اخلاقان کاسته و بر عدد نیکو کاران خواهیم افزود. باید بدین عقیده ایمان بیاوریم که در مملکتیکه در میدان اجتماعی آن دار مجازات و تحت مکافات پهلوی هم نصب نشده باشد در آنجا هرگز نهال فضایل اخلاقی سرسبز نخواهد گردید.

* * *

۷ - حفظ صحت و ورزش بدنی :

ممکن است اغلب خوانندگان تعجب بکنند که حفظ صحت و ورزش چه دخل و تأثیری در حسن اخلاق میتواند داشته باشد. این مسئله بحث مبسوطی لازم دارد که در اینجا شرح نمیتوان داد. همینقدر باید دانست کسیکه صحت کامل ندارد قوای دماغی او نیز ضعف

نمی‌تواند بکشد و هیچکس از بچه گرفته تا دهانی و بازرگان و سردار و پادشاه و فیلسوف بی نیاز ازین دو قوه نبوده است. بیم و امید مدار جهان ماست.

مکافات و مجازات سه نوعست. نوع اول را خدائی و طبیعی باید نامید مانند حوادث و انقلابات طبیعی و ناگهانی که عقل بشر هنوز اسباب موجبۀ آنها را پیدا نکرده و هر متفکر با عقلاً بقبول یقنندت خارقه یعنی یک خدای قادر مطلق دعوت میکند. این مجازات و مکافات را بنامهای مختلف مانند قضا و قدر، مقدرات، خواست خدائی، سرنوشت، طالع و تصادف مینامند. نوع دیگر مجازات و مکفاتی است که قانون هر مملکت آنرا وضع کرده و مرعی الاجرا ساخته است. اما این هر دو جلو فساد اخلاق را نمیگیرند و صحت اعمال و حسن اخلاق مردم را ضمانت نمیکنند باید بیک وسیله دیگری نیز متوسل شد و آن عبارت از مکافات و مجازات اجتماعی است که هیئت جامعه عهده دار اجرای آن است.

بسیاری از مواقع و کیفیات هست که قانون در آنجا سکوت کرده و نمیتواند مجازات و مکفاتی وضع بکند مثلاً برای بی نظافتی شخصی و خست و در و غگوئی و دورویی و پست فطرتی و غیره. اما هیئت جامعه درینخصوصها اجرای نفوذ میتواند بکند. و سایی که هیئت جامعه دارد عبارت است از تشویق و قدردانی و حقشناسی در باره صاحبان اخلاق حسنه و اظهار نفرت و ترک معاشرت با مردمان آلوده بفساد اخلاق. هیئت جامعه ایران باید مشق و عادت بکند که مردمان متقلب و دورو و دروغگو و رشوه خوار و هرزه و بد اخلاق را منفور و از مجالس

انواع عکسها بکار میبرند و چندان هم خرج ندارد درینخصوص خدمت بزرگ میتواند بکنند.

امروز هیچیک از فنون و علوم طبیعی نیست که جزئیات آنرا بوسیله اینگونه ماشینهای عکسما توان برای طالبین نشان داد. بتوسط این ماشینها مردم بیسواد را نیز از غرایب طبیعت و جریان حوادث عالم و کشفیات علمی و فنی میتوان مطلع گردانید و صاحب معلومات کرد.

* * *

۶ - مکافات و مجازات اجتماعی :

از آنجا که فساد اخلاق یک ناخوشی سرایت کننده اجتماعی است باید جلو او را گرفت و بدفع آن کوشید. چنانکه مجازات و مکافات در طبیعت بچه اثر مخصوص دارد که با تشویق و آفرین و بارک الله بهتر کار میکند و رفتار و اخلاق خود را تصحیح مینماید و درحین نا فرمانی و تنبلی و بد اخلاقی از تنبیه و چوبکاری و سرزنش میترسد. همانطور افراد بزرگ هیئت جامعه نیز در زیر تأثیر این دو عامل معنوی یعنی تشویق و تهدید جریان اخلاقی خود را عوض میکنند و روبه اصلاح میروند. فرد اجتماعی درینخصوص حکم بچه را پیدا میکند.

مجازات، جلو سرایت مرض اجتماعی را میگیرد و مکافات بتقویت مزاج و اعاده صحت اجتماعی خدمت میکند. مجازات و مکافات دو محوری هستند که چرخ زندگی نوع بشر در روی آنها میگردد و کلمات بیم و امید و بهشت و دوزخ مترادف اینها میباشند.

هیچیک از افراد بشر از نفوذ این دو قوه گریبان خود را بکنار

۵ - تیاترها و سینماها

درین قرن، تیاترها و سینماها بزرگترین اسباب سرایت اخلاق اجتماعی هستند چونکه انسان وقتیکه یک واقعه را رأی العین به بیند و بر مزایای آن واقف بشود بیشتر متأثر میگردد تا وقتیکه آنرا فقط بشنود و یا بخواند چنانکه مجالست و مصاحبت در اخلاق مرد اثر می بخشد و نمایشها و تماشای گذارش زندگانی دیگران بوسیله تیاتر یا سینما همان اثر و نتیجه را دارد. اگر این نمایشها و تماشاها چیزهای اخلاقی و علمی و فنی و تاریخی را نشان بدهند در قلوب تماشا چیان احساسات لطیف و نجیب و عالی تولید و تربیت خواهد کرد و اگر برعکس وقایع خونریزی و دزدی و تقلب و شهواترانی و ظلم و امثال آنها را بیک طرز تمجید و تشویق نشان بدهد بالطبع نتیجه های بد و هوسهای نفسانی و اشتباهای حیوانی و تمایلات شیطانی تولید خواهد کرد.

ازینجا نباید چنان استنباط کرد که تیاتر و سینما حرام و قدغن باید بشود برعکس باید اینها را در درجه اول و سایل تربیت اخلاقی و اجتماعی قرار داد. باید اولاً نمایشهای اشراف نشان داد که مزیت اخلاقی و علمی و فنی داشته باشد و ثانیاً دایره این نمایشها را بشهرهای بزرگ و پایتخت منحصر نباید کرد بلکه بشهرهای کوچک و قصبه ها نیز شامل نمود. باید شرکتی تشکیل داد که در زیر مراقبت و نظارت وزارت معارف این کار را بعهده گرفته نمایشهای موقتی در اغلب شهرها داده و بگذرد. پرده های سینما و اسبابهای عکس نما «پروژکتور» که در ممالک فرنگ در هر انجمن علمی و فنی و در اغلب مدارس برای نشان دادن

این حقیقت تلخ را باید قبول کرد که ایران امروزی از معلمین واقعی با اخلاق خالی است .

در گلزار معارف ایران بدبختانه گیاههای هرزه بد اخلاق بر گلهای خوش رنگ و بو غلبه دارند و اگر در میان این خارها و گیاههای هرزه چند بوته گلهای معطر سرزده و چند صباحی سبز و خرم گشته دیده های ما را روشن و دلهای ما را مسرور میکنند آنها هم بحکم طبیعت مقهور فشار گیاههای هرزه و مغلوب تأثیرات محیط خود گشته ناچار پژمرده و نابود خواهند گردید .

ما بارها اظهار کرده ایم که هر مرد عالم و باسواد معلم نمیتواند بشود و هر معلم را صاحب اخلاق نیکو نمیتوان شمرد . بسیار مردمان فاسد و بدمش می بینیم که بهره کافی از علم دارند ولی در نظر ما این علم آنها و بال گردن خود و دیگران است . اینگونه صاحبان علم جز حمال کتب و انبان معلومات چیز دیگر نیستند و ضرر آنها بهیئت جامعه بیشتر از نفع آنها خواهد بود .

تا مقام بلند معلم در انظار هیئت جامعه شناخته نشود و تا ملت و دولت قدر دانی و حقیقت شناسی کافی در باره معلمین نکنند و تا میان معلم با اخلاق و بی اخلاق فرق و امتیاز گذاشته نشود و تا روزیکه معلمین با فضیلت در حوزه شغل و مسلک خود در اقلیت هستند و تا روزیکه یک اردوی کافی از معلمین صاحب اخلاق حسنه تشکیل نشود ، هیئت جامعه ایران از تخریبات و صدمات فساد اخلاق در امان و آسایش نخواهد بود و نژاد جدید ایران بی لرزه و هراس قدم بمیدان مبارزت زندگی نخواهد گذاشت .

پیاره مشکلات و دیدن موانع در راه نیل مقصود خسته و نومید شده خود را عقب میکشند. ایرانی متانت و استقامت ندارد و در هر کار میخواهد فوری نتیجه بگیرد. اقدامات او عبارت از تقلید صرف و وقت گذرانی و هوسبازی میباشد. ایرانی میخواهد کار نکرده مزد بگیرد، رنج نکشیده گنج ببرد و بدون فداکاری و پایداری بنحوشبختی و کامیابی برسد. این قبیل انجمنها باید از طرف اشخاصی تأسیس بشود که احتیاج به کسب شهرت و نفع شخصی و غرض فردی نداشته باشند و نباید منتظر نتایج فوری باشند بلکه متانت و استقامت و باز هم استقامت بکار باید ببرند و در موقعیکه کنفرانسها میدهند یک فداکاری مختصر هم کرده آنها را چاپ نموده مجازین و مردم خارج توزیع بکنند.

۴ - تهیه یک اردوی معلمین با اخلاق

مقدّرات ایران در دست نژاد جدید ایران گذاشته شده که او هم در آغوش مدارس جدید ایران نشو و نما مییابد و پرورش و تربیت آن بعهدهٔ معلمین امروزی سپرده شده است. این معلمین، امروز هر چه باشند تأثیرات اخلاقی و دماغی خود شانرا در افکار و اعمال نژاد جدید ایران رسم خواهند نمود. ازینرو به اهمیت تکالیف و سنگینی بار مسئولیت و عظمت مقام معلم میتوان پی برد. اسکندر بزرگ همیشه میگفت که معلم من بیشتر از پدر و مادر در گردن من حق دارد زیرا که پدر و مادر من چشمهای مرا بجهان فانی باز کرده اند و معلم من چشمهای معنوی مرا بجهان حقیقت و فضیلت جاودانی گشوده است.

چیز دیگر بدست بچه نمی آید ، کتابچه های اخلاقی مصور و جاذب با اصول جدید فن تعلیم و تربیت و بازبان مادری بچه چاپ و تدریس بشود هم وقت بچه تلف نمیشود و هم بقرآن مجید بی احترامی بعمل نمی آید و هم فضایل اخلاقی از کوچکی در نهاد بچه استقرار میابد . باید گرچه یکدقیقه هم باشد تعصب کور کورانه را بکنار گذاشته از خود بیرسم آیا کدام یک ازین دوا سرگناه و جنایت و ظلم و جهالت شمرده میشود ؟ در هیچیک از ممالک دیگر اسلامی و مخصوصاً در مصر که زبان ملت هم خود عربی است از روز اول جزوه قرآن بدست بچه نمیدهند چرا که اینرا ظلم بر بچه ، بی احترامی بقرآن و اقرار بجهل خود میدانند .

۳ - انجمنهای علمی و اخلاقی :

اگرچه انجمن بازبهای دوره انقلاب ایران اثر و نفوذی در کلمه انجمن باقی نگذاشته است با وجود این اگر بعضی انجمنهای علمی و ادبی که غرضی جز تعمیم معارف و تشویق بکسب فضایل اخلاقی نداشته باشند تأسیس بشود میتوانند خدمت بزرگی به اخلاق اجتماعی ملت بکنند .

گاهی در جراید ایران خوانده میشود که فلان انجمن و فلان هیئت معارف و علمی تأسیس شده و مرامنامه خود را نشر کرده است و حتی گاهی پاره کنفرانسها نیز داده است ولی پس از مدتی دیگر چیزی از آن تأسیسات شنیده نمیشود . از میان میروند و برچیده میشوند چرا ؟ زیرا که اولاً اغلب اوقات تأسیس آنها مبنی بر پاره مقاصد شخصی از قبیل شهرت و معرفتی خود و غیره بوده و ثانیاً نقشه را طوری بزرگ برداشته اند که از عهده اجرای آن نمیتوانند بر آیند و ثالثاً بمحض دوچار شدن

۲ - نشر رساله‌ها و کتابهای اخلاقی -

تعلیم اخلاق بوسیله های کتبی بیشتر از تعلیم زبانی اثر دارد زیرا که کتاب و رساله را سالها میتوان نگاهداشت و بهر جا میشود فرستاد و در هر موقع میتوان تحصیل و مطالعه کرد. اگر صنعت خط و فن چاپ اختراع نشده بود یقیناً نوع بشر دسترس بدین پایه ترقی نمیتوانست بشود. اگر بجای اینهمه اسرافات که بنام خیرات و موقوفات در ایران میکنند و نتیجه جز سیر کردن موقتی چند شکم و آموختن راه در بوزگی و گدائی و شکمپروری و بیکاری نبخشیده و نخواهد بخشید چند هزار کتابهای اخلاقی چاپ و مجانی توزیع میکردند چه اثرات خوبی نمیتوانست ببخشد.

اگر بجای اینهمه رساله های تقلید و کتابهای مذهبی و افسانه های دیو و پری که اغلب آنها هم زبان عربی هر ساله چاپ و در میان ملتی که زبان مادری آن فارسی است منتشر میشود چندین هزار رساله اخلاقی و تراجم احوال و کتابهای فنی و عملی و صنعتی بزبان ساده فارسی نشر و میان همه طبقات مردم توزیع میکردید آیا نواب ابن و با اثرات این امر خیر کمتر از اولی میشد؟

اگر بجای جزوه های قرآن مجید که در مکتبخانه های آخوندها بدست بچه های نابالغ و بقول «ملا» نا پاک میدهند که اوراق آنرا در چند روز پاره کرده بکوچه ها و مزبله هاوزیریا میاندازند و از خواندن آنها بزرور چوب و فلک آخوند که خود هم معنی آیات آنرا نفهمیده است نتیجه جز کور کردن چشمه هوش و ذکاوت و فلج نمودن قوه دماغ و ذهن

افسانها و مبالغه‌ها و فکرهای دور از عقل و ادراک را بخورد دماغهای ملت که در طی قرن‌ها تکامل یافته میدهند. اگر روحانیان و واعظان ایران حقیقهٔ عالم بر موز فلسفهٔ مذهبی و اخلاقی بوده و بوظایف دینی و علمی خود عمل میکردند یک قسمت مهمی از اخلاق اجتماعی ملت را میتوانستند از فساد نگاهداری بکنند. اگر روحانیان ایران همان صفای قلب و خلوص عقیدت و نیت و همان فداکاری و همت را که داعیان اسلام در بدایت انتشار دین اسلام داشتند بکار میبردند امروز اهمیت مقام خود را از دست نداده افراد ملت را در جادهٔ فضایل اخلاقی هدایت میتوانستند بکنند. با اینکه نفوذ مذاهب در ممالک غربی باندازهٔ نفوذ اسلام در شرق نیست باز موقع روحانیان فرنگ بهتر و خدمت آنان به اخلاق این ملل از خدمت روحانیان اسلام بمراتب بیشتر است. امروز باید علما و واعظان و ادبا و فضلائی ایران با یک ترتیب جدید که مبنی بر اساس قنی و مطابق با مقتضیات زمان باشد بر اصلاح اخلاق اجتماعی و به تنویر افکار مردم بکوشند ولی این وعظ و نصیحت و این تبلیغ و دعوت وقتی مؤثر میتواند بشود که بکار برندگان آنها خود بگفته‌های خویش عمل بکنند و گرنه در حرفهای کسی که مثلاً کوزهٔ شراب بسر کشیده و مقالهٔ نم مسکرات مینویسد و از نشاء تریاک بحال آمده و مردم را بترک تریاک دعوت میکند و یا مردم را از ارتکاب رشوت و فسق و تقلب و ظلم نهی کرده خود دامن آلوده با همهٔ اینها میباشد هرگز اثر و نفوذی حاصل نخواهد شد. باید ایمان آورد که تعلیم اخلاق خوب فقط با اخلاق خوب امکان پذیر میتواند بشود.

و بکسب اخلاق نیک باز میتوان داشت . باید بیش از هر چیز چنانکه ایرانیان قدیم در تربیت فرزندان خود میکردند نیک و بد را تفریق کرد و یاد داد یعنی بمردم فہمائید کہ اخلاق خوب کدامست و اخلاق بد کدام آنوقت مردم را بترک اخلاق زشت و عادت کردن باخلاق نیک تشویق و ترغیب و تعلیم کرد . اینکار جز بانشر افکار یعنی روشن کردن دماغها بوسیله قوۂ فکری صورت نمیگیرد .

اگر ملاحظہ کنیم تمام مذہب دنیا و همه فلسفہ ها و طریقتها و هر یک از تجددها و انقلابها جز بوسیله قوای فکری بظہور نرسیده است . هر فکر تازه نسبت بدرجہ قوہ و متانت خود در یک زمین و یکزمان محدودی نشو و نما کرده و ریشہ دوانیدہ است . پس بوسیله نشر افکار ، یک جریان نو باخلاق یکمکت میتوان داد .

نشر افکار در بارہ اخلاق چندین راه دارد کہ مهمترین آنها قوۂ زبانی و قوۂ قلمی است بعبارت دیگر تبلیغ و نطق و خطابت و تحریر و کتابت است . ایرانیان در هر دو ازین و سایل استعداد مخصوص دارند ولی مثل سایر کارها این دو قوہ را ہم بد بکار برده اند . تبلیغ و خطابت جز وعظ و امر بمعروف چیز دیگر نیست ولی واعظان و ناطقان و روضہ خوانهای ایران کہ نمایندہ قوای روحانی ملت هستند نتوانستہ اند این قوۂ تبلیغ و وعظ را در شاہراہ سعادت ملت بکار ببرند . چرا ؟ این مسئلہ شرح طولانی لازم دارد ولی مختصراً میتوان گفت کہ اولاً وعظ و تبلیغ را از مقام بلند روحانی خود پائین آورده وسیلہ کسب و آلت معیشت قرار داده اند ثانیاً آنچه را کہ بمردم میگویند خود عمل نمیکنند و بدینجہت بی اثر میاند و ثالثاً ہزار سال است همان حرفها و عبارتهای قالبی و همان

و پافشاری ملت در رسیدن باین مقصد کافی خواهد بود چنانکه می بینیم برای رونق دادن دستگاه روضه خوانی و برای صرف کردن عایدات موقوفه های بی حساب و در گرفتن قانون اساسی و مشروطیت و در حرام کردن دخانیات و مالیات و در عزل حکام و برانداختن اهل ظلم و حتی در تأسیس مذهبها و ترویج بدعتها و امثال آنها استقامت و فداکاری ملت کافی بوده و معجزه ها نموده است .

درینصورت اگر توجه ملت و اقبال مردم موافقت بکنند در هرامر دیگر نیز گرچه جنگ بر ضد فساد اخلاق باشد که براسی جنگ با نفس خود مان است همان نتیجه را میتوان گرفت . باید حرف درویش آزاد را همیشه در گوش داشته باشیم که گفته است : عزم و پایداری یکتا وسیله کامیابی است .

این وسایل عملی در جنگ با فساد اخلاق که ما ذیلا مینویسیم هر یک شرح مبسوطی لازم دارد که موضوع چند مقاله میتواند بشود . ما فقط بطور اختصار و بعنوان یاد داشت بذکر آنها میپردازیم ؛

وسایل عملی جنگ

بافساد اخلاق

۱ - وعظ و تبلیغ

فکر تخمی است که در زمین دماغها پاشیده میشود . فکر قوه ایست که چرخ زندگانی نوع بشر را تاکنون اداره کرده و باز هم خواهد کرد . بوسیله نشر افکار مردم را بچگونگی و زشتی اخلاق فاسد آگاه

اجتماعی محافظت کرد. پس آیا چه باید کرد؟ چاره جز جنگ و جهاد بر ضد فساد اخلاق چیز دیگر نیست.


پیش از اینکه وسایل عملی این جنگ را ذکر بکنیم باید چند نکته را یاد آوری نمائیم و بدانها ایمان بیاوریم.

اول - درین جنگ با فساد اخلاق منتظر دست غیبی و ظهور یک قوه خارجی نبوده امیدوار بمعجزه و سحرهم نباید بشویم. این کانون فساد در سینه خود ما شعله ور شده و با آب مردانگی و همت خودمان باید آنرا خاموش بسازیم. این اهریمن بد نهاد را خودمان در آغوش خود پرورده ایم و بدست خودمان باید بحیات او خاتمه بدهیم.

دوم - درین جنگ از هیچ قوه خارجی نباید بترسیم. اگر ما خیانت را ترک بکنیم، اگر ریاکاری و عوامفریبی را کنار بگذاریم و اگر از دروغگوئی و دنائت و تملق و چاپلوسی دست بکشیم هیچ دولت بما پروتست نخواهد کرد و هیچ حکومت بما اولتیماتوم نخواهد داد. و اگر ما ترک تقلب و تذویر و حيله بگوئیم و خود پرستی و بی شرفی را از خود دور بسازیم و تریاک و قمار و رشوت و تنبلی را فراموش بکنیم هیچ حکومت بها اعتراض نخواهد کرد و این اصلاحات جدید هرگز موجب مداخله خارجی و قشون کشی بر ضد ما نخواهد شد.

سوم - این جنگ با فساد اخلاق و یا اجرای این پیشنهادهای عملی در اصلاح اخلاق محتاج جلب مستشارهای فرنگی و حقوقدانها و پلیتیک شناسها و پرداختن بودجه هنگفت نیست. این اصلاحات چیز است که خود ملت با جزئی زحمت و همت باید بعمل بیاورد. فقط سرمایه ای که لازم است همان عزم و پایداری و فداکاری است. اقبال عامه و توجه مردم

IRANSCHÄHR

<p>Iranschähr Revue littéraire, et scientifique bimensuelle</p> <p>Redacteur et Directeur H. Kazemzadeh</p> <p>Telephone Stefan 3908</p>	 <p>مجلهٔ ميسور علمی ادبی</p>	<p>نگارنده و مدير حسين كاظم زاده - ايرانشهر</p> <p>این مجله ماهی یکبار در ۳۲ صفحه نشر خواهد شد</p> <p>قیمت این شماره در آلمان نیم شیلینگ و در ایران چهار قران است .</p>
<p>شماره ۵ برلین — غرّة ربیع الاول ۱۳۴۱ سال اول</p>		
<p>1ère année * Berlin, 25 Octobre 1922 * No. 5</p>		

جنگ با فساد اخلاق

باید ایمان آورد به اینکه یگانه دشمن مملکت ایران و یکتا سبب پریشانی آن فساد اخلاق است. پس باید بر ضدّ این دشمن خانگی جنگ و جهاد کرد. باید این خانهٔ بیداد را آتش زد. باید این درخت تناور خیانت و دنائت را با تیشهٔ علم و تربیت اجتماعی از ریشه در آورد و باید این لجنزار دروغگوئی و دورروئی و پست فطرتی را خشکانید .

باید ایمان آورد که اگر محیط حاضر ایران را که با هوای فاسد این اخلاق متعفن گشته نتوانیم بکلی عوض بکنیم هیچ نباشد میتوانیم نژاد جدید و معصوم ایران را از سرایت و ضربت این محیط نجات بدهیم .

باید زمینه‌ای را که روح نژاد پاک و بیگناه ایران تازه و جوان در آن پرورش خواهد یافت از چرکاب و هوای کثیف این اخلاق پاک کرد . باید این اهریمن بدسرشت را از دور کاشانهٔ ایران نو دور ساخت . باید نو زادگان پاکنهاد ایران جوان و آزاد را از سرایت این ناخوشی خانمانسوز

مندرجات متنوعه باید داشته باشند باید مطالب مفید تر و عمومیت را اختیار کرد. یک مقاله نویس باید مانند یک پدر و یک معلم درجه احتیاجات دماغی و استعداد ذهنی خوانندگان خود را که بمنزله فرزند هستند بفهمد و بسنجد و بدان نسبت مقاله‌های خود را بیش یا کم علمی تر و یا ساده تر بنویسد.

۲- در مقاله نویسی برای ایران شهر یک نکته را هم فراموش نباید کرد و آن این است که بیشتر از وعظ و روضه خوانی به نشان دادن راههای عملی و پیدا کردن و سایل فعلی اهمیت باید داد.

چنانکه گریه‌های سالیانه روح زنده دلی را در مردم ایران کشته است روضه خوانیهای جراید ایران نیز حس تجدد و قوه متانت و امید را در قلبهای ایران جوان خفه کرده و میکند مقاله‌های بد بینانه و پراز یأس و ناله و سوگواری احساسات معنوی و قوه زندگی را می کشند و می خشکانند. ولی اغراق گوئی و مبالغه و خودستائی و رجز خوانی نیز بهمان درجه مضر است.

۳- پس از برگزیدن موضوع باید پیش از نوشتن زمینه آنرا در ذهن حاضر کرد یعنی مانند نقاش و معمار که گرده نقشه‌ها و طرحهای خود را قبلاً در ذهن خود میکشند و بعد روی کاغذ می آورند مقاله نویس هم باید زمینه فکر و موضوع خود را قبلاً در ذهن خود حاضر نماید و بخود بگوید که فلان فکر را با فلان ترتیب و عبارات و کیفیات میخواهم بقلم بیاورم. این حاضر کردن موضوع در ذهن هر قدر تکرر و دوام بکند همانقدر فکر نویسنده و اسعتر، مفید تر و روشنتر و نوشتن آن هم بهماندرجه آسانتر خواهد شد. (بقیه دارد)

بسیاری از حکما و دانشمندان قرنهای گذشته و عصر حاضر که در فصاحت زبان و بلاغت بیان ممتاز شمرده میشوند در نوشتن و اظهار کردن افکار خود بوسیلهٔ قلم عاجز بوه‌داند و همچنین بسیاری هستند که چیز نویس معروف بوده آثار مفید نوشته‌اند ولی در تقریر و بیان و در نطق و خطابت عجز فوق‌العاده دارند.

چیز نویسی صنعتی است که قسمت عمدهٔ آن ذوقی و ادراکی است و بدان جهت با قواعد ثابت و مطلق آنرا تعریف و محدود نمیتوان ساخت و ما هم هرگز درین صدد نیستیم که قواعدی برای چیز نویسی وضع بکنیم. ما بخوبی میدانیم که درین موضوع طبع سلیم و ذوق ادب و قوهٔ فکری و قلمی هر شخصی برای او رهبر باید بشود و این میدان تکاپوی فکر و قلم را همیشه آزاد باید گذاشت ولی چون ما در نوشتن این مجله یک شیوه و سبک مخصوص پیش گرفته‌ایم که برای خدمت بعالم علم و معرفت ایران آنرا مفیدتر میدانیم بدان جهت میخواهیم که معاونت کنندگان قلمی ما نیز ملاحظات ما را در نظر بگیرند و در آن سبک و روش چیز بنویسند تا هم زحمات خودشان بهدر نرود و هم خوانندگان مجله بیشتر فایده ببرند.

در هرگونه تألیف بخصوص در مقاله نویسی دو چیز مهم را در نظر باید گرفت یکی فکر و یا مطلبی که میخواهیم بیان بکنیم و دیگری عباراتی که بوسیلهٔ آنها میخواهیم آن فکرها را ادا نمائیم عبارت دیگری یکی مغز و روح مقاله است و دیگری لباس و قالب مقاله است:

۲- روح مقاله

۱- روح مقاله عبارت از موضوع مقاله است. در انتخاب موضوع پیش از هر چیز باید فکر کرد مقاله برای کدام طبقه از مردم نوشته میشود و چه نتیجه از آن منظور است. برای مجله هائیکه

چند سطر در خصوص مقاله نویسی - بعنوان یاد آوری در اینجا بنویسیم تا معاونت کنندگان قلمی مجله آنرا در نظر گرفته قوه فکری و قلمی خود شانرا در یک مجرای مفید تر و واسعتر بکار ببرند و ما هم بی زحمت آنها را بتوانیم درج کنیم .

۱- مقاله نویسی چیست

مقاله نویسی و یا عموماً چیز نویسی بخودی خود یک صنعتی است و مقام آن کمتر از مقام صنایع ظریفه (مستظرفه) مانند نقاشی و شاعری و موسیقی و جز آنها نیست .

چیز نویسی یک صنعت سهل ممتنع یعنی سخت و آسان است صنعت آسانی است زیرا که چیز نویسی عبارت است از نوشتن آنچه چیزی که ما فکر میکنیم و بزبان خود آنرا ادامی نمائیم که آسانتر ازین چیزی نیست ولی از طرف دیگر یک صنعت سختی است زیرا عبارت است از بیان کردن فکر و مطلب با عبارتها و خرفهائیکه خواننده هر چه زود تر آنها را بفهمد و غرض نویسنده را درک نماید و از خواندن آن متلذذ و متأثر بشود .

چیز نویسی صنعتی است که مانند دیگر صنعتها آن را نیز یاد باید گرفت چنانکه در ممالک فرنگ برای روزنامه نویسی مدرسه های مخصوص هست و یکی از دروس آنها هم راجع بفن چیز نویسی است .

چیز نویسی صنعتی است که علاوه بر استعداد فطری و قابلیت ذهنی که بعضی اشخاص ممکن است درین فن داشته باشند باید آنرا مانند موسیقی و نقاشی مشق کرد تا در آن ممارسه و ملکه حاصل نمود . چنانکه هر شخص عالم معلّم نمی تواند بشود هر صاحب تقریر و بیان نیز چیز نویس نمیتواند بشود .

تاریخ کشف	عدد حروف صحیح که کشف کرده است	اسم کشف کننده
۱۷۹۸	۴	آلمانی تیخسن
۱۸۰۰	۲	آلمانی هنتز
۱۸۰۲-۱۵	۱۲	آلمانی گروتفند
۱۸۲۳	۲	فرانسوی سن مارتن
۱۸۳۶	۲	دانمارکی راسک
۱۸۳۶-۴۴	۲	فرانسوی بورنوف
۱۸۴۶	۶	نوروری لاسن
۱۸۳۸	۲	بلژیکی ژاکه
بهر (حرفی را کشف کرده که ژاکه هم کشف کرده بود) ۱۸۳۸		
۱۸۳۸-۴۶	۵	را اولیسیون انگلیسی
۱۸۴۶	۱	هولنزمان آلمانی
۱۸۴۷-۷۴	۶	فرانسوی اوپرت
۴۴		

علاوه بر عدد حروفیکه درین جدول ذکر شده هشت حرف دیگر هست که انها را نا خوانا نامیده اند که با آنها جمعاً حروف الفبای میدخی به پنجاه و سه میرسد.

مقاله را چگونه باید نوشت

ما بسیار خوشوقتیم که خوانندگان مجله مقاله‌های زیاد برای درج در مجله ارسال میدارند ولی بعضی ازین مقاله‌ها با اینکه مطالب مفید و جدی دارند باز ترتیب و موضوع مقاله طوری است که ما را از درج آن باز میدارد بدین سبب لازم دیدیم که

سیاحتنامه مفید نوشته بیاریس بر گشتند ولی کسیکه عکس تمام کتیبه هارا بر داشته بفرنگ آورد شتو لوزه (۱) نام آلمانی بوده است که در سال ۱۸۷۸ بیش از هزار و چهار صد عکس های مختلف از همه کتیبه های استخر بر داشت و بمعاونت پروفیسور نولدکه و پروفیسور آندره آس کتابی در آن باب بچاپ رسانید که از آثار نادر و نفیس عالم شرقشناسی است .

بعد ازین چندین سیاحان منفرد و هیئت های فنی مانند هیئت « دیو لافوا » و « لایارد » و « کینایر » و هیئت مرگان و غیره بایران آمده بوسیله امتیازاتیکه از حکومت گرفتند بسیار آثار عتیقه کشف کرده بمرآکر فرنگ حمل نمودند (۲) .

در باب قرائت خط میخی و ترتیب الفبای آن در ابتدا هریک از شرقشناسان که بعضی از حرفها را کشف کرده بودند بر حسب تدقیقات و حدس خود یک الفبا ترتیب داده بودند تا بالاخره پس از جرح و تعدیل و مناقشه های زیاد و اثبات بادلایل و تکمیل اطلاعات و تبّعات از آن استخر اجها و حدسها آنها را که موافق با حقیقت در آمد قبول و تدوین کرده از روی آن الفبای میخی را ترتیب دادند چنانکه جدول زیرین اسامی کشف کنندگان حروف الفبای میخی را با عدد حروف صحیحی که هر یک از آنان کشف کرده است با تاریخ کشف آن نشان میدهد :

Stolze (۱)

(۲) در موقعیکه علمای شرقشناس در فرنگ از روی اکویه هائیکه سیاحان آورده بودند مشغول کشف خط میخی بودند راو لینسون انگلیسی هم مستقیماً برای خود در شرق در قرائت خطوط میخی میکوشید چنانکه در سال ۱۸۲۷ از کتیبه بیستون دو جمله را ترجمه کرده بانجمن آسیائی لندن فرستاد و در سال بعد دو حرف جدید کشف کرده در ۱۸۴۶ یک یادداشت تازه در باره کشفیات خود نوشت .

تاریخ کشف خطوط میخی

در میان سیّاحان بسیار که در ایران سیاحت کرده اند پیش از همه کامفر نام سیّاح در سال ۱۷۱۲ میلادی نام میخی را بدین خطوط داده است. مومی الیه در سال ۱۷۱۸ با سیّاح دیگر لو بروین دفعه اول کتیبه استخر را استنساخ کرده است. پس از او در سال ۱۸۶۵ سیّاح آلمانی نیدبور (۱) بعرستان و ایران سیاحت کرده و آن خطوط را استنساخ نموده است که تا چند سال این نسخه در دست شرقشناسان یگانه مأخذ و نمونه بوده است.

در سال ۱۸۰۲ اولین کشف و قرائت این خطوط از طرف فاضل آلمانی گروتفند (۲) بعمل آمد که مومی الیه دو سه کلمه را خوانده از روی آن چند حرف از الفبا را معین کرد. در سال ۱۸۲۷ در کوه الوند و وان نیز پاره خطوط میخی پیدا شده دایره کشفیات و سعت یافت و در ۱۸۳۹ ریچ (۳) نام سیّاح سیاحتنامه خود را که در ۱۸۲۱ به استخر کرده بود بچاپ رسانیده در سال ۱۸۴۳ شرقشناس دانمارکی وسترگارد (۴) کویپه کتیبه‌های تخت رستم را بر داشت و ایران شناس معروف انگلیس راوولینسون (۵) در سال ۱۸۳۷ - ۱۸۴۴ به بیستون رفته خطوط آنجا را استنساخ کرد. در سال ۱۸۴۰ حکومت فرانسه سه نفر سیّاح و مهندس معروف خود را که پاسکال دو کوست (۶) تکزیه و فلانندن باشند برای کشف و تدقیق آثار عتیقه بایران فرستاد. این سه شخص هنرور عکس اغلب آثار عتیقه و خطوط میخی را بر داشته و یک

(۱) Niebuhr (۲) Grotefend (۳) Rich (۴) Westergard

(۵) Rawlinson (۶) Flandin, Texier, Pascal de Cost

علمای فرنگ و شرقشناسان با فضل زحمت کشف و خواندن این خطوط را کشیده و زمینه را برای ایرانیان آماده کرده اند ایرانیان جز خواندن و یاد گرفتن کتابهای این پیشروان ترقی شرق زحمتی دیگر ندارند و هر قدر در ینراه قدم بزنند از غفلت خود شرمند خواهند گشت و بر قدر دانی و حقیقت سنجی خود در باره این شرقشناسان با همت و عزم خواهند افزود .

مادریلاً تاریخ کشف و خواندن این خطوط را ترجمه میکنیم و چند سطر از کتیبه دار یوش را که در استخر بازمانده با ترجمه آن برای نمونه درج میکنیم :

< ۱ > ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰

یک قطعه از کتیبه دار یوش بخط میخی در خرابه‌های استخر که از کتاب « تاریخ مصور خطوط » تألیف فاوولان چاپ وین بر داشته شده است

ترجمه این چند سطر خط میخی از ینقرار است :
 « آهورا مزدا خدای بزرگ است ، او این زمین را آفریده است ،
 این آسمانرا آفریده است ، او انسان و خوشحالی او را آفریده است او
 دار یوش را پادشاه و یگانه پادشاه بسیاری از پادشاهان و یگانه حکمران
 بسیاری از حکمرانان کرده است »

ملت ایران و قتیکه بهوش خواهد آمد برای آن گنجهای تاریخی که بدست خود ویران کرده و به بیگانگان سپرده است قرن‌ها خواهد گریست.

نژاد جدید ایران جوان و آزاد و قتیکه آثار عظمت و افتخار نیاگان خود را در سرزمین ایران جسته و آنها را در موزه‌های فرنگ پیدا خواهد کرد نعلهای زمامداران امروزی و فروشندگان خیانتکار آن آثار را از خاک در آورده آتش خواهد زد.

ازین آثار عظمت نمون که هنوز دست نادانی بگلی خراب نکرده و از صدمه‌های روزگار نیز تا یکدرجه سالم مانده اند در بیستون و استخر و دشت مرغاب و غیره باز دیده میشود. در اکثر آنها در روی سنگهای نبشته «کتیبه» آنها علاوه بر صورتها و نگارهای گوناگون یک خطی دیده میشود که آنرا امروز خط میخی مینامند.

این خط در عهد پادشاهان هخامنشی معمول بوده است و بد بختانه ازین خط جز این سنگهای نبشته نمونه دیگری نمانده است و تمام کلماتیکه درین سنگها با این خط نوشته شده بیش از چهار صد کلمه مختلف میشود.

باوجود این، این خط میخی برای مایکدرس عبرت میتواند بشود و مندرجات آنها تاریخ گذشته ما را برای ما شرح می تواند بدهد.

آیا کدام ایرانی تا کنون ب فکر کشف کردن و خواندن این خطوط افتاده و یا اقلأ خواسته است بفهمد که درین سنگها نیاگان او چه چیزها نویسانده و بیادگار گذاشته اند.

امروز بر ایران جوان و آزاد فرض است که این آثار را حفاظت بکند، کنجکوی نماید و از نوشته‌های آنها آگاه بشود.

چیزهای دیگر انواع رنگها و چگونگی خلقت و تشکلات بدنی آنها و بلکه وضع زندگی و پرورش آنها را هم یاد میگیرد و بدین وسیله هم معلوماتش بیشتر میشود و هم قوه محاکمه و مقایسه اش کاملتر میگردد.

بدینقرار نقاشی بهترین وسیله است برای پرورش دادن و تقویت کردن قوای معنوی و روحی بچه ها و فقط ازین نقطه نظر است که تدریس آنرا در مدارس فرنگ اجباری کرده اند.

کریم طاهر زاده بهزاد

معمار ایرانی در برلین

خطهای میخی در کتیبه های ایران

ایران که زمانی پرورشگاه مدنیت شرقی بوده است هنوز بسیاری آثار و نشانه های آن عهد گرین و آن تمدن دیرین در خاک آن بر قرار مانده است ولی فرزندان ایرانی نه تنها آنها را نمی شناسند و حفظ نمی کنند بلکه آنها را آثار بتپرستی و چیزهای ناشایست و کارهای دیوانه تصور کرده بادت خود خراب می کنند، لکد گوب میسازند و به بیگانگان میفروشند در صورتیکه این گونه آثار برای تاریخ تمدن ایران یک زبان گویا بوده و خواهند بود.

ملتیکه تاریخ خود را نداند و از گذشته خود آگاه نباشد آملت در خود قوه و حس عظمت و ترقی را پیدا نخواهد کرد چونکه آن سابق معنوی در روح او نایاب خواهد بود.

ملتیکه از تاریخ خود بیخبر بماند مانند فرزندی است که پدر و مادر خود را نشناسد و همیشه سزا فکنده و زبون و شرم آگین بسربرد

شامه فقط در خوردن و یا چشیدن و در بوئیدن و تماس کردن بکار میافتد و اینهم مانند دیدن و شنیدن دائمی نیست .

بزرگی خدمت چشم و گوش را در ترقی و تکامل بچه و از آرواهیت نقّاشی و موسیقی را در پرورش دادن قوای او ازینجایمی توان فهمید که بچه فقط بوسیله زیاد شنیدن حرفزدن را یاد میگیرد و با بسیار دیدن مردم را میشناسد مثلاً پدر و مادر را از سائر مردم، آبرآ از نان و گریه را از مرغ تفریق میکند . با دیدن و شنیدن زیاد قوه محاکمه و تمیز او قوام پیدا میکند و ملکه حاصل مینماید

خدمت چشم و گوش اقدر مهم است که حتی در اغلب اوقات بچه ناتوان که تمام وسایل یک مرد را ندارد آرزوها و احتیاجات خود را بز با چشم و زبان خود یعنی با گریه و نگاه و با صدا و ناله خود اظهار میکند و میفهماند . این است که میگویند گریه و خنده بچه موسیقی او و نگاههای او پردههای نقّاشی اوست .

و از آنجا که بچه بر حسب طبیعت همیشه مایل بتقلید چیز است که ببیند و یا میشنود پس بهتر این است که این استعداد او را وسیله تربیت و تقویت قوای معنوی و روحی او قرار بدهیم برای آنهم بهتر از نقّاشی چیز دیگر نیست چونکه اصلاً بچه برای کشیدن نقش چیزهاییکه ببیند و یا بیشتر دوست دارد مانند حیوانات و حشرات و ماهیها و یا بازیچهها و غیره هوس زیاد دارد و چون از طرف دیگر بچه از محسوسات بمعنویات پی میبرد یا بعبارت دیگر از اشکال خارجی بمعانی و از معلوم به مجهول میگردد این نقّاشی درینباب برای او خدمت بزرگ میتواند بکند مثلاً در کشیدن شکلهای پروانهها و گلها و یا

فواید درس نقاشی در مدارس

دیدن و شنیدن یک فعالیت دماغی و روحی است. چونکه بدیدن چیزهای زشت یا زیبا و بشنیدن انواع صداها خواه نغمات روحناز و دلکش باشد و خواه ناله‌های جگر سوز و دلخراش و یا نعره‌ها و غرّشهای زهره شکاف، تنها چشمها و گوشهای ما متأثر نمیشود بلکه در آئمن روح ما نیز متأثر و متحسّس میگردد و بهیجان میآید یعنی بکوشیدن و ادار میشود و این کوشش و جنبش او رازنده و بیدار نگاه میدارد.

در میان علوم و فنون چیز یکه بیشتر روح ما را علاقه دار میسازد و جذب میکند و با بفعالت و امیدارد فنّ نقاشی و موسیقی است هر قدر روح ما با این دو فنّ آشنا بشود و الفت بگیرد و بر مزایای آنها واقف گردد بهمندرجه روح ما لطیفتر و حسّاستر و زنده تر میگردد.

در فرنگستان درین اواخر بدین نکته ملتفت شده تدریس نقاشی و موسیقی را در مدارس اجباری کرده اند ولی مقصود ازین اجباری بودن این نیست که همه بچه‌ها باید نقاش و موسیقی شناس بشوند بلکه غرض اصلی پرورش دادن روح بچه‌هاست بوسیله تقویت کردن قوای دماغی و حواس پنجگانه آنها. و چون در میان حواس و باقوای پنجگانه قوه بینا و شنوا «بصره و سامعه» اهمیت مخصوص را دارا هستند فنّ نقاشی و موسیقی هم که بیشتر بتقویت این دو قوه میپردازند کسب اهمیت مینمایند.

بچه از روزیکه پابدینجهان میگذارد فوری قوه بصره و سامعه خود را بکار میاندازد و بیشتر از قوه‌های دیگر ازینها استفاده میکند زیرا که چشم و گوش در هرآن کار میکنند در صورتیکه قوه ذائقه و لامسه و

اقوامیکه در زیر کلمه توره و یا توریه ذکر شده وقتیکه بعدها از میان رفته اند نام خود را بیک محلی در خوارزم (خیوه) باقی گذاشته اند که این محل تا قرن هفتم بعد از میلاد معروف بوده است^(۶) ازین جهت محال و بیفایده است که شخص منافات بسیار قدیم را که میان نژاد آری و توری موجود بوده است بک منافات اصلی بشمارد (مثل اینکه این دو نژاد بکلی از یکدیگر متفاوت بوده باشند) این منافات بطور وضوح یک منافات تمدنی است میان یک نژاد ایرانی شهرنشین که با پرورش حیوانات و زراعت مشغول بوده و میان توریه‌های بادیه نشین که در صحراها مسکن داشتند. بدان جهت تعبیر توره عملاً مطابقت میکند با تعبیر «سکا» در فرس قدیم که این کلمه شامل همه بادیه نشینهای ایران شمالی که سرمتها و اسکیثها نیز جزو آنهاست میباشد. فقط از روزیکه قبایل هون و ترک در شمال سند ظاهر شده و اقوام ایرانی بادیه نشین این قطعات را کم کم شروع بطرد کرده اند (یعنی نه پیشتر از نصف دوم قرن اول بعد از میلاد و به اغلب احتمال نه قبل از نصف قرن ششم) تعبیر توریه [توران] بیادیه نشینهای سوار آلتای انتقال یافته است.

ایرانی قوم آس (اوسیت) (که آنها را «آلان» هم مینامند و درحوالی «در آلان» در کوه قفقاز سکنی دارند) همچنین در زبان اسکوث (اسکیت) و سغد و یغناقی.
(۴) - ساینی و یا ساینو نام یکطایفه ایست که شناخته نشده است.

(۵) - داهی یک کلمه و علامت عمومی است که اصلاً معنی دشمن را میدهد و در سانسکریت «داسا» ست این اسم هنوز در قرون متوسطه در کلمه «دهستان» واقع در شمال کرگان (هیرکانی) محفوظ مانده است.

(۶) - رجوع کنید بکتاب «ایرانشهر از روی کباب جغرافی مورخ ارمنی موسیس خورناسی» تألیف پروفیسور مارکوارت صفحه ۱۴۱ - ۱۵۵ و مابعد و نیز بکتاب همان مؤلف بنام «تحقیقات در باره تاریخ ایران» قسمت دوم صفحه ۷۸.

قطعات ایرانی را که در شمال رود و خش = Oxus [جیحون] واقع و عبارت از خوارزم و سفد (سمرقند و بخارا و غیره) و چاچ (تاشکند) بود و بساسانیان و اشکانیان تعلق نداشتند «ایران بالا» مینامیدند. در عهد ساسانیان و به اغلب احتمال حتی در عهد اشکانیان تعبیر ایران‌شهر دوره افسانوی کیانیان را بخاطرهای آورد چنانکه معروف است از سه پسر فریدون پسر بزرگتر تور توران را گرفت که بعدها با ممالک ترکها همنام حساب شده است و پسر دویم (جد طوایف سرمتها) یعنی سلم مملکت روم و کوچکترین پسر آن که ایرج نام داشت ایران یعنی ایران‌شهر را دارا شد. در کتاب یادگار زریران که بزبان فارسی میانه (پهلوی) نوشته شده لفظ ایران و یا ایرانگان و ایرج قوم پرشتاسپ (کشتاسب) شاه و لفظ ایران‌شهر نیز مملکت او را نشان میدهد^(۱).

- ۳ -

در یشت [دعا] های کتاب مقدس اوستا کلمه «اریا دنگیاوو» که معنی ایرانیان و مملکت ایران را دارد در مقابل کلمه توره (یا ممالک تورها) خیلی استعمال شده است چنانکه در فروردین یشت ۱۴۳ - ۱۴۴^(۲) از ارواح مردها و زندهای نیک کردار ایرانی و توراتی و سریمی^(۳) و ساینی^(۴) و داهی^(۵) طلب معاونت میشود.

(۱) رجوع کنید بکتاب یادگار زریران چاپ جاما سبجی دستور منوچهرجی در بمبئی ۱۸۹۷ و همچنین بفصل ۲۳ کتاب زند آگاهی و نیز در کتاب بندهشن چاپ بمبئی در ۱۹۰۸ بصفحه ۲۱۱ وما بعد.

(۲) فروردین یشت مفصلترین یشتهاست و بنام ارواح که در اوستا آنها را فراوشی و در پهلوی (فارسی میانه) فروهر مینامیدند تخصیص شده است.

(۳) سریمی و یا سرمتها و یا سورمتها قومی بودند ایرانی و بادیه نشین که در حوالی رودخانه دون سکنا داشتند. سرمت یا سورمته جمع است از سرم در زبان

ارمنستان، آلبانی (اران)، بابل (اسورستان)، جزیره (ارستان) = عربستان)، آثور (نورشیرگان = نوز اردشیرگان = موصل)، توران (کلات در بلوچستان)، ماکران (مکران) و سند. بدین جهت پادشاهان ساسانی در روی سکه‌ها و کتیبه^(۱)ها (سنگهای نبشته) ی خود عبارت « شاهنشاه ایران و غیر ایران (ان ایران) » نقش کرده بودند.

قدیمترین پادشاه ایران که در سکه او عبارت « شاهنشاه ایران » (بلهجه مدی «خشاهینخشاه آریان»^(۲)) با ترجمه یونانی آن دیده میشود گوترزیس [گودرز] دویم اشکانی است که از سال ۴۰ تا ۵۱ بعد از میلاد سلطنت داشت. این پادشاه در یکی از سکه‌های خود چنین نوشته است: «گوترزیس شاهنشاه ایران پسر گیو، پسر خوانده ارتبانوس [اردوان]»^(۳).

در کتیبه پیکولی واقع در شمال زهاب و جنوب سلیمانیه در طرف راست آب شیروان^(۴) که در عهد پادشاه نرسی (۲۹۳ - ۳۰۲ بعد از میلاد) در دو زبان نوشته شده و خیلی مهم است ولی بدبختانه همین یک قسمت از آن باقی مانده است تعبیر ایران‌شهر در شکل مدی کله یعنی «اریان خشتر» بجای مملکت ساسانیان خیلی استعمال شده است.

(۱) استاد مارکوارت لفظ کتیبه را ترجمه به «سنگ نبشته» کرده‌اند.
 (۲) لفظ آریان شکل مدی کلمه ایران است که در ترجمه اشکانی قدیمترین خطوط ساسانیان نیز پیدا میشود و برای حمزه اصفهانی نیز (در کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبیا چاپ پروفیسور گوتوالد صفحه ۳ سطر ۱۷) معلوم بوده است.
 (۳) رجوع کنید به مقاله «توضیحات در باره تاریخ و افسانه ایران» تالیف پروفیسور مارکوارت در «مجله انجمن شرقی آلمان» جلد ۴۹ صفحه ۶۲۸ و مابعد - و نیز بکتاب در دروازه آسیا تالیف پروفیسور هرترفلد صفحه ۴۷ و توضیحات پروفیسور مارکوارت در همان کتاب در زیر توضیح نمبر ۶۷ در صفحه ۵۱۰a.
 (۴) رجوع کنید بکتاب پروفیسور هرترفلد بعنوان:

۴ - قطعاتی که طوایف موسوم به «زا زا» در جنوب پالو از ولایت دیار بکر در آسیای صغیر و در ولایت خریوت و در بلوکات آن مانند چرمیک و سیورک سکنی دارند و نیز محال قبایل دوزیکی که در ولایت درسم از توابع ارزنجان ساکنند .

این قبایل را عثمانیها در قرن شانزدهم از حوالی خوی در آذربایجان آورده بدینجا کوچ داده‌اند و هم‌چنین مملکت کردهای عثمانی که زبان فارسی برای آنان یک زبان بیگانه شده است ازین قسم ممالک محسوب میشود .

۵ - ممالکی که حالا مستقل هستند ولی زبان ایران شرقی و لهجه هائیکه کما بیش قرابت با فارسی دارند و یا زبانهای دیگر و بیگانه زبان محلی آنجاها را تشکیل میدهند ولی درین ضمن زبان فارسی هم زبان اداری آنجاها و تمدن آنجاها هم مبنی بر اساس تمدن ایرانی است مانند بلوچستان (لهجه‌های بلوچی و براهوی) و افغانستان (زبان پشتوها) و تا یکدرجه هم ولایت کشمیر که در آنجا نه خود زبان کشمیری و نه هم زبان هندوستانی بلکه زبان فارسی زبان اداری مانده است .

- ۲ -

تاریخ استعمال تعبیر ایران‌شهر بزمان ساسانی بر میگردد . در آن عهد این تعبیر شامل ممالک ساسانیان بود که آن نیز مشتمل بعضی ممالک دیگر هم بود که آنها را ممالک غیر ایرانی مینامیدند مانند مملکت گرجستان

از فارسی جدید بوده مینامند ما درین ترجمه هر دو کلمه را استعمال کردیم که خوانندگان مسبوق باشند.

(۳) سیاس که بمعنای شکر و لطف است در زبان پهلوی (فارسی میانه) بمعنی خدمت نیز معمول بوده است .

محلی آنجا نیست ولی زبان یکطبقه مهمی از اهالی آنجاست مانند تاجیکهای شهرهای ترکستان.

۲ - مملکت‌هایی که یکی از لهجه (۱) های ایران شرقی که قرابت دوری با زبان فارسی دارند در آنجا زبان مادری است ولی ضمناً فارسی نیز مانند زبان تجارتنی و زبان محاوره معمول است چنانکه در منطقه پامیر مانند منگان، لیوت کوه (بودغا)، اشکاشم، یاز غلام، سنگلیج، زیباک، و خان، شغنان، روشان، سریکول و یاغتاب.

۳ - ممالکی که لهجه‌های فارسی و یا یکی از لهجه‌های قرابت نزدیک بفارسی دارند در آنجا معمول است ولی در زیر نفوذ ترکیت رابطه خود را با تمدن ایرانی کما بیش کم کرده‌اند چنانکه در ولایت طالش لهجه طالشی و در داغستان شرقی که مرکز آن باکو (زبان پهلوی و یا فارسی میانه (۲) بگوان) است و درینجا لهجه معروف به «تات» تکلم میشود که یک لهجه ای از فارسی است که مستقلاً تکلم یافته است. این لهجه از طرف بعضی قبایل جنگی و توابع ایشان که پادشاهان ساسانی در قرن ۵ - ۷ میلادی درین حوالی کوچ داده بودند و آنها را سپاسیگان (خدمتکاران (۳)) مینامیدند در اینجاها معمول و باقی مانده است.

(۱) ما کلمه «Dialect» را لهجه ترجمه میکنیم و مقصود از آن زبانست که از یک زبان مادر مشتق شده مخصوص یک محل یا یک طایفه مانده و تکامل ننموده باشد. اگر خوانندگان مجله یک تعبیر مناسبتر و معمولتر میدانند خواهش میشود برای ما بنویسند.

(۲) شرقشناسان فرنگ در نامیدن زبانیکه در عهد اشکانیان و ساسانیان در ایران معمول بوده است بدو دسته منقسم شده‌اند. بعضی از آنان زبان این دوره را «پهلوی» مینامند و برخی دیگر که استاد مارکوارت نیز از آن جمله است این تعبیر را صحیح نمی‌شمارند و زبان آندوره را پارسی میانه یعنی زبانیکه بعد از فرس قدیم و قبل

۱ - ممالکی که تمدن ایرانی در آنها حکمران و زبان فارسی هم
یا زبان محلی آنجاست مانند هرات و قندهار و منطقه قبایل هزاره



ایران شناس و فاضل محترم استاد مارکوارت آلمانی

(که از نژاد مغول ولی شیعی هستند و در ولایت غور و در قسمت غربی
افغانستان سکنی دارند) و بدخشان و درواز و یا اینکه زبان فارسی زبان

ایرانشهر

بقلم اندرزبد^(۱) «پروفیسور» مارکوارت آلمانی

استاد محترم (پروفیسور) مارکوارت یکی از فضیلاى شرقشناس امروزه فرنگستان است که در دارالفنون برلین معلم علم السنه (فیلولوژی) ایرانی و ارمنی است و مخصوصاً در تاریخ و جغرافیای ایران یک بحر ذخار و مرجع یگانه و صاحب اختصاص است چنانکه این مقاله که بخواهش ما راجع بتفسیر کلمه ایرانشهر نوشته‌اند نمونه از تدقیقات واسعة استاد مزبور است. استاد مارکوارت محبت زیاد بتمدن ایران دارد و میتوان گفت که عاشق تمدن قدیم ایران است و چنانکه فاضل معظم یروفیسور براون در انگلستان با ایراندوستی معروف است این استاد نیز در آلمان همانطور با ایران دوستی شهرت دارد. استاد مارکوارت اغلب آثار خود را راجع بتاریخ و جغرافیای ایران قدیم نوشته است که یکی از آنها کتابی است بنام «ایرانشهر». استاد محترم وعده داده‌اند که چند مقاله دیگری برای مجله ایرانشهر بنویسند و ما با کمال افتخار عکس ایشان را زیب صفحات مجله میسازیم.

ایرانشهر

- ۱ -

امروز تعبیر ایرانشهر بمعنای سیاسی کلمه، مملکت شاهنشاه ایران را با حدود یکه در نتیجه اغتشاشات بعد نادری و از سوء اداره پادشاهان قاجار کسب کرده است نشان میدهد.

اما بمعنای مدنی و ادبی کلمه، میتوان بعضی مملکتها را نیز که در خارج حدود حالیه ایران هستند داخل دایره نفوذ کلمه ایرانشهر قبول کرد و آنها از ینقرار است:

(۱) چون استاد معظم که ترجمه مقاله را هم خود از نظر گذرانده‌اند کلمه پروفیسور را به «اندرزبد» که در عهد ساسانیان و در زبان پهلوی بمعنی معلم بوده است تبدیل کرده بودند مانیز همان کلمه را نگاهداشتیم.

راست میخواهی نخواهد کرد سلمان ترک می
 ناصحا افسون مدم واعظ مگو افسانه را

- ۲ -

امشب من و تو هر دو مستیم ز می اما
 تو مست می حسنی من مست می سودا
 از صحبت ما با تو بر خاست بسی فتنه
 دیوانه چو بنشیند با مست بود غوغا
 آن جان که بغم دادم از بوی نوشد حاصل
 آن عمر که گم کردم در کوی تو شد پیدا
 ای دل بره دیده کردی سفر از پیشم
 رفیق و نمیدانم حال سفر دریا
 انداخت قدت دل را بشکست بیکبارش
 چون نشکند او آخر افتاد از آن بالا
 تا چند زخم حلقه در خانه بغیر از تو
 چون نیست کسی دیگر بر خیز و درم بگشا
 از بوی تو من مستم ساقی مدمم ساغر
 بگذار که میترسم از درد سر فردا
 در رهگذر مسجد بر مصطبه بنشستم
 بگرفت مرادامن رندی که مر و زینجا
 نقشی که تو میجوئی در کوی مسلمانی
 من یافته ام سلمان در میگده ترسا

عجالتاً مانع از اجرای این مقصود گردید. در اینجا سه قطعه (۱) از غزلیات خواجه سلمان را بطور نمونه بنظر خوانندگان محترم میرسانیم:

- ۱ -

محتسب گوید که بشکن ساغر و پیمانه را
 غالباً دیوانه میدانند من فرزانه را
 بشکنم صد عهد و پیمان نشکنم پیمانه‌ای
 این قدر تمیز هست آخر من دیوانه را
 کز چه بنیادم می و معشوق ویران کرده اند
 کرده‌ام وقفی و معشوق این ویرانه را
 ماز بیرون خمستان فلک می میخوریم
 گویر اندازند بنیاد خم و خمخانه را
 عقل را با آشنایان درش بیگانگی است
 ساقیا در مجلس ما ره مده بیگانه را
 جام دردی ده بمن وز من بجای می ستان
 این روان روشن و جامی بده جانانه را
 سر چنان گرم است شمع مجلس ما را ز می
 کز سر گرمی نخواهد سوختن پروانه را
 ما ز جام ساقتی مستیم کز شوق لبش
 در میان خونست دایم ساغر و پیمانه را

(۱) جهت عدم گنجایش صفحات مجله مجبور شدیم یکی از سه قطعه را بوفت دیگر بگذاریم (ایرانشهر).

اما در خصوص تاریخ نوشته شدن آن بدبختانه نسخ در آخر کتاب تاریخ ختام آنرا قید نکرده لیکن از رسم الخط و سایر علامات ظاهری میتوان کتابت آنرا باواخر عهد سلطنت تیموریه (او آخر قرن پانزدهم میلادی) و بلکه به ابتدای سلطنت صفویه یعنی اوایل قرن شانزدهم میلادی نسبت داد. و ازینقرار معلوم میشود که این نسخه یکصد و پنجاه سال دیرتر از ایام زندگانی مؤلف آن استنساخ شده است. یک نسخه چاپ سنگی هم در کتابخانه مدرسه السنه شرقی مسکو موجود است و این نسخه هم تاریخ طبع ندارد ولی گمان برده میشود که در سال ۱۸۹۰ میلادی در بمبئی بطبع رسیده باشد و با وجودیکه «کلیات» نامیده شده به مکتبی نسخه خطی مذکور فوق نیست.

در سال ۱۹۱۴ میلادی این بنده بیست غزل اول از غزلیات سلمان ساوجی را ازین نسخه خطی استنساخ کرده و با نسخه چاپی تطبیق و بزبان روسی ترجمه نموده متن فارسی را با ترجمه آن در مجموعه موسوم به «الشرقیات» که بمناسبت جشن سی ساله انتخاب پروفیسور وعضو انجمن دانش بطروگراد آکسی و سه‌لووسکی^(۱) بمدرسی ادبیات روسی در مدرسه السنه شرقی مسکو از طرف رفقا و شاگردان مشار الیه تألیف شده بود بطبع رسانیدم.

بعد از آن داستان «جمشید و خورشید» سلمان ساوجی را که در غایت لطافت و با اسلوب خوش و مخصوصی برشته نظم کشیده شده است از روی همان نسخه خطی استنساخ کرده مصمم چاپ کردن شده بودم اما افسوس که واقعه جنگ عمومی و انقلابات پی در پی روسیه

هنر سامان و مقام بلندی که در تاریخ ادبیات ایران دارد قابل انکار و اعتراض نیست. در قرن هشتم هجری هنگامیکه در جنوب شرقی ایران در سلطنت خاندان آل مظفر سلطان غزل در شیراز خواجه شمس الدین محمدحافظ شمرده میشد در شمال غربی ایران در عهد سلطنت جلایریان در تبریز خواجه جمال الدین سامان ساوجی ملک غزلسرائی را مستخر کرده بود.

اما شهرت این دو شاعر هنرمند نزد اخلاف بیک اندازه نبوده و نیست. در صورتیکه امروز در تمام ایران یکنفر اهل ذوق پیدا نمیشود که حافظ را نشناسد و دیوان غزلیات حافظ نه تنها در ایران و در خارجه کراراً چاپ شده بلکه غزلهای او به اکثر زبانهای عالم ترجمه شده است کلیات سامان ساوجی در وطن خودش هم بطور مکمل بطبع نرسیده است اگر کسی پرسد چرا؟ جواب اینرا شاعر شهیر آلمانی گوته^(۱) در تقدیر و تحسین شعرای ایران بخوبی داده است که گفته «ایرانیان از میان شعرای قدیم خود هفت نفر را برگزیده اند و حال آنکه میان شعرای وازده شده خیلی هستند که بمراتب از من برتراند».

در کتابخانه مدرسه السنه شرقی لازاروف در مسکو یک نسخه خطی بسیار نفیس از کلیات اشعار سامان ساوجی (در نمره ۶۷۷۸) موجود است و این نسخه از حیث مکمل بودن آن خیلی نا در و قیمتی است. از قرار توصیفاتی که از سایر نسخه های خطی کلیات سامان ساوجی که در بهترین کتابخانه های فرنگ محفوظ است نوشته اند این نسخه موجود در کتابخانه مدرسه السنه شرقی مسکو بر همه آنها برتری دارد.

- و عوام فریبی . ۵ - خود پسندی و خود پرستی و از خود راضی بودن
 و کار نکرده مزد خواستن . ۶ - بد خواهی و بد گوئی و بد بینی .
 ۷ - پست فطرتی و دنائت ، ظلم بضعیفان ، روباه شدن پیش زبردستان
 و شیر شدن برای کوسفندان . ۸ - تنبلی و بیکاری و بیعاری . ۹ - گرفتاری
 به تریاک و آلكول و قمار بازی . ۱۰ - رشوت و دزدی و چپاول .
 ۱۱ - گذراندن وقت در مسخره‌کی و شوخیهای بی مزه و امثال آن .
 ۱۲ افراط و تفریط در هر چیز .

اینهاست دشمنان حقیقی و خانگی ما ، اینهاست اسباب واقعی
 بد بختی و بریشانی ما . تا اینهارا از میان بر نداریم و تاریخه اینهارا نسوزانیم
 هیچیک از اقدامات و زحمتهای ما سودی نخواهد بخشید و اگر برسید
 پس چه باید کرد مادر جواب میگوئیم که با کمال جسارت و باتمام قوت
 قلب و متانت بدین دشمنان جانی اعلان جنگ باید کرد . در شماره
 آینده ترتیب این اعلان جنگ را خواهیم نوشت .

سلمان ساوجی

(متولد در ۶۹۲ و متوفی در ۷۷۹ هجری = ۱۲۹۱ - ۱۳۷۷ میلادی)

[بقلم فاضل محترم جناب میرزا عبد الله بن عبد الغفار تبریزی معلم زبان فارسی در
 مدرسه السنه شرقی مسکو که مانند بسیاری از اهل فضل و هنر از ورطه و حشتناک
 بولشویزم رخت خود بدر کشیده و عجاله در اطریش رحل اقامت انداخته اند]

میان شعرای ایران در قرن هنرزای هشتم هجری که بدوره
 عقد نریای حافظی موسوم است درغزل سرائی بعد از حافظ مقام اول را
 خواجه جمال الدین سلمان ساوجی که ده سال پیش از حافظ بغزل گفتن
 آغاز کرده حایز شده بود .

اجتماعی ماست ولی آن جریانها و حرکات عمیق و آن اسباب باطنی را که این اوضاع را برانگیخته و می انگیزند نمی بینیم.

پس علت حقیقی و پنهانی این خرابی و پریشانی چیست، در نظر ما این علتها فقط و فقط در اخلاق فاسد شده ما باید جست فقط اخلاق تفسیح کرده ماست که نمیگذارد قانونها، تشکیلات و اصلاحها و انقلابها و فداکاریهای ما ثمر ببخشند.

ما میگوئیم در محیطیکه چنین اخلاق تفسیح کرده آنرا متعفن ساخته است رجال با کفایت و صداقت زنده می توانند بمانند. این آب و خاک که حال شوره زاری را گرفته است تخم شجاعت و اصالت و متانت را پرورش نمیتواند بدهد. در چنین محیط اجتماعی رفع حجاب از زنان سم قاتل است. در چنین منبع فساد اگر ریشه خرافات و اساطیر را هم بکنیم باز این اخلاق زشت تولید هزاران اوهام و خرافات نو خواهد کرد و ملتیکه تا ایندرجه در لجنزار اخلاق متفسیح فرو رفته است برای خود باز چندین هزار معبود دویا خلق خواهد کرد و آنرا خواهد پرستید.

ما در زیر فشار پنجه قهر این اخلاق زشت چنان زبون و معتاد شده ایم که مانند ماهی هیچ تصور محیطی غیر از محیط خود نمی توانیم بکنیم.

این اخلاق خانه بر انداز را که ما را بدین گرداب هلاک انداخته و در رگ و ریشه افراد جامعه ما رسوخ پیدا کرده بطور اختصار درینجا ذکر میکنیم این اخلاق عبارت است از: ۱ - دروغگوئی که بدترین رذایل و سرچشمه همه اخلاق زشت است. ۲ - خیانت و حق ناسناسی: خیانت بر وطن، خیانت بر دین، خیانت بر اولاد و خیانت بر نفس خود. ۳ - دورویی و چاپلوسی و تملق و مدهانه. ۴ - ریاکاری

اوضاع ما تغییر یافته و می یابد و تبدلی در مغز و روح این اوضاع بعمل نیامده است.

حوادث اجتماعی عالم بعضی علتهای جلی و آشکار دارد که بنظر هر کس بر میخورد و کشف آنها محتاج بتدقیق و تحقیق نیست ولی در پهلوی همان علتهای بعضی علل خفی هم دارد که آنها در یکنظر دیده نمی شوند و اینها آنقدر عمیق و پنهان و باریک و بهمان درجه مؤثر و نافذ هستند که فقط با تدقیقات موشکافانه بی بد آنها میتوان برد و در حقیقت مولد حقیقی آن حوادث و آن اوضاع اینها هستند.

این مطلب را با یک مثال توضیح میکنیم: وقتی که می بینیم تلاطم دریا کشتیها را بتزلزل میاندازد و طوفانها و گردابها بر میانگیزد فوری میفهمیم که علت این وضع همان امواج خروشان دریاست که بچشم خودمان می بینیم ولی آن حرکات و جریانها و انقلابها که در ته دریا بعمل میآیند و این موجها را تولید میکنند از چشم ما پنهانند. ما آنها را نمی بینیم و صدای آنها را هم نمی شنویم در صورتیکه سبب واقعی برای پریشانی و انقلاب دریا همین جریانها و حرکتهای عمیق و مخفی میباشند.

همینطور وقتی که اوضاع پریشان ایران را می بینیم و علت آن را جستجو میکنیم انظار ما فقط امواج خارجی را می بیند و فوری حکم میدهم که خرابی ایران از نداشتن رجال با کفایت است، از بی تربیتی و تسرّ زنان است، از نفوذ مآلها و تسلط اوهام و خرافات است، از مشکلات الفباست، از نداشتن قانون است، از نداشتن علم و معارفست، از اصول حکومت و تغلب اشراف و اعیان و امثال اینهاست.

بلی اینها علتهای ظاهری است و همان موجهای نظر ربای دریای

که فعال و جوال است برای بروز و ظهور خود مجرای دیگری پیدا نمیکند و ناچار از یزاه سر در می‌آورد.

این قوه ها مانند یک سیل دائم الجریانی است که هیچ چیز او را از جریان باز نخواهد داشت و او را نخواهد خشکانید ولی اگر مجرای آنرا عوض بکنیم، جویها و حوضها در سر راه آن حاضر بکنیم آنوقت استفاده بزرگ از آن میتوانیم کرد و گرنه این سیل دمان خانمانهای مارا ویران، درختان تناور مارا ریشه کن و عمارات عالی مارا سرنگون خواهد ساخت.

حالا باید دید کدام موانعی است که مارا از استفاده کردن ازین قوا باز میدارد و بکدام وسیله میتوانیم یک مجرای پاک و آزادی برای فعالیت این قوا تهیه نمائیم. اینک ذیلاً مینگاریم:

موانع ترقی ایران

پس از فهمیدن خصایص فطری ایران، در حقیقت خیلی تعجب آور است در صورتیکه ما ایرانیان بزرگترین و مهمترین اسباب ترقی مانند ذکاوت و استعداد تجدد «تقلید» و تشبث شخصی را دارا هستیم چرا اینقدر پریشان و زبون مانده نمی‌توانیم خود را بجاده ترقی بیندازیم و هر قدر میکوشیم، تفسر اصول حکومت میدهیم، وضع قانون میکنیم، مدارس تأسیس مینمائیم و ... عدد مطبوعات میافزاییم باز وقتیکه از نزدیک و با چشم حقیقت بین اوضاع مملکت ایران را نگاه میکنیم می بینیم که این تغییرات همه ظاهری بوده و فقط شکل خارجی و بعبارت دیگر پوست

قوه‌ها مجرای صحیح در دست ندارد و یا در جلو چشمش نمیگذارند این است که این قوه‌ها را در راههای بد و در کارهای مضر صرف میکند و بدین جهت عوض خوشبختی سبب بدبختی او میگردد و مثل این میشود که یک شمشیر بر تنده را بدست یک بچه نا بالغ داده باشند. بدین سبب است که می بینیم ایرانی ذکاوت خود را در گول زدن، دروغ گفتن، فتنه و فساد انداختن، با تملق و چاپلوسی جلب توجه کردن، باریکاری و دورویی عوام را فریفتن، با حیله و تذویر حق را ناحق کردن و مال مردم را خوردن و امثال اینها صرف میکند. همچنین استعداد تجدد خود را در تقلید ظاهری کردن از فرنگیها و ملت‌های دیگر نشان میدهد مثلاً پس از چند روز توقف در عراق عرب با چپیه و عقاب بر میگردد و با یک مسافرت بعمانی افندی میشود و فینه میگذارد و با چند کله یاد گرفتن زبان خارجی زبان خود را فراموش کرده در هر ده کله هفت کله خارجی استعمال میکنند و از خود فرنگی هم فرنگیتر میشود.

بدین هم اکتفا نکرده پاره کله‌های خوش آیند را از قبیل آزادی، لا مذهبی، رفع حجاب و غیره طوطی وار حفظ کرده مردم عوام را تشویق و تحریک بر ترک تمام شئون ملی نموده کور کورانها همه حرکات ناشایست فرنگیها را قابل تقلید و اکتساب و یگانه چاره ترقی و نجات می‌پندارد. از اثر سوء استعمال قوه تثبیت شخصی نیز چندین بلاها تولید میشود چنانکه در هر گوشه ایران قیامها و عصیانها و انقلابها سر میزند و هر کس کوس استقلال میزند و قسمتی از مملکت را سرگرم طغیان و سرکشی و خود سری میسازد.

همه این اوضاع ناگوار فقط از اینجا سر میزند که قوای فطری ایرانی

که ملت ایران این قوه ها را در مجرای صحیح بکار نمی اندازد یعنی آنها را بد اداره و بد استعمال میکند .

این مسئله را با یک مثال روشن باید بسازیم . هیئت های اجتماعی و بعبارت دیگر توده ملت همیشه حکم یک بچه را دارد و حال و اخلاق یک بچه بحال و اوضاع توده یک ملت بخوبی توافق میکند . مثلاً بچه فطرتاً مایل بدست زدن بهر چیز و کنجکاوای کردن و بازی کردن و مالک شدن بهر چیز است . بچه هرگز راحت نمیتواند بنشیند . طبیعت او را بجنبش و حرکت سوق میکند و بدین جهت هر چه بدستش بدهند و یا خود گیر بیاورد با آن بازی خواهد کرد و خود را مشغول خواهد ساخت . گاهی از یکچیز زود خسته شده آنرا دور می اندازد و گاهی برای دست آوردن یکچیز شب تا روز گریه میکند . درینحال اگر بدست بچه کتابهای قشنگ صورتدار و بازیچه های علمی و شوق آور و چیزهای معلوماتبخش و خنده آمیز بدهند بچه با آنها مشغول شده بازی میکند و ضمناً خیلی چیزها هم یاد میگیرد و بعدها از الفبا و آخوند نمیترسد . ولی اگر برعکس در کوچه و بازار رها شود و با بچه های بد کردار و بی تربیت افت و خیز و بازی بکند و از پدر و مادر جز فحش و مزخرفات چیز دیگر نشنود و بازیهای مضر اخلاق یاد بگیرد قطعاً مانند بچه های ایران بوده از الفبا و آخوند هم خواهد گریخت .

همینطور است حال توده ملت ها مثلاً این سه قوه ذکاوت و تقلید و تشبث شخصی ملت ایران را ناچار بصرف کردن قوه دماغ و کوشیدن و جنبش کردن و مشغول شدن با انواع کارها سوق میکند و هیچ چیز جلو این احتیاج طبیعی او را نخواهد گرفت ولی چون برای استعمال این

کرده اند دلیل بزرگی بر ذکاوت و قوه تقلید و استعداد تجدّد ایرانی است. این همه انقلابهای سیاسی و استیلاها و تغییرات سلطنتی که در ایران از زمان دیرین تا کنون سرزده است همه برهانی است بر قوت تشبث شخصی ملت ایران. این تشبث شخصی قوه ایست که ایرانی را بکار کردن با استقلال و امیدارد و از پرتو همین قوه است که ایرانی همیشه میکوشد سرور و آمر باشد نه زیر دست و مأمور و از نفوذ همین قوه است که ایرانی جهانگرد است و به هر یک از نقاط روی زمین پای ایرانی رسیده و در هر گوشه آن بچند نفر ایرانی تصادف میتوان کرد.

این سه صفت منبع ترقی و اساس تعالی هر ملت میتواند بشود. ملت انگلیس از پرتو این صفتها است که مالک رقاب این همه ملتها و مملکتها گردیده است. حکمای علوم اجتماعی پرورش دادن این صفات را در اطفال توصیه میکنند و ملتهائرا که دارای این قوه ها هستند قابلترین ملتها برای تجدّد و تمدن میدانند.

درینحال چگونه میشود که ملت ایران با اینکه از نعمت این سه صفت بزرگ و این سه قوه سترگ بهره مند است گرفتار این همه خرابی و پریشانی و خواری است. حکمت این وضع را در مقاله ذیل شرح میدهم.

عناصر ترقی در فطرت ایرانی

در صورتیکه این سه صفت یعنی ذکاوت و استعداد تجدّد (قوه تقلید) و تشبث شخصی ضامن خوشبختی و ترقی هر ملت میتواند بشود و در صورتیکه ایرانی ازین سه قوه بهره کافی دارد علت اینکه این سه قوه اسباب ترقی سهل است که مایه خرابی و پریشانی ایران گردیده این است

و استقامت در نژاد آنگلو ساکسون و ریاضت و عطالت در ملل هند و ظرافت و حدت در اقوام لاتینی در تمام دوره های تاریخی نمایان بوده است . این صفات عبارت از خصایص نژادی و ارثی و یا اخلاق اجتماعی ملتهاست که ما آنها را صفات بارزه ملل مینامیم و درینجا میخواهیم صفات بارزه ملت ایران را معرفی بکنیم .

وقتی که صفات اجتماعی ملت ایران را میخواهیم در نظر بگیریم باید صفات فرد فرد ملت ایران را بکنار بگذاریم چونکه اخلاق انفرادی غیر از اخلاق اجتماعی است . در میان این صفات اجتماعی که ملت ایران را معرفی میکند سه صفت ممتاز پیدا میکنیم که همیشه مایه امتیاز و صفات بارزه ملت ایران بوده است . ازین سه خصایص اولی ذکاوت و دومی قوه تقلید و سیمی تشبث شخصی است .


اگر صفحات تاریخ ایران را با دقت تمام و با بصیرت کامل تدقیق بکنیم و اگر اعماق روح اجتماعی و اسرار انقلابهای سیاسی ایران را کنجکاو بکنیم می بینیم که این سه صفت ممتاز در تمام دوره های تاریخی ایران حکمرانی کرده است . اگر اخلاق اجتماعی و احوال روحی ایران امروزی را هم از پیش نظر دقت بگذرانیم می بینیم که ایران دارای هوش و ذکاوت و قوه تقلید و تشبث شخصی است . ذکاوت ایران حتی در اطفال و دهاتیان ایران نیز ظاهر و جلوه گراست . بارها معلمین اروپائی از ذکاوت بچه های ایرانی اظهار تمجید و حیرت کرده اند و حتی تجار و ارباب حرفت ایران نیز در رشته امور خود همیشه نمونه ذکاوت و نیز هوشی و لیاقت بوده اند . ظهور اینهمه مذاهب و طریقه های مذهبی و اخلاقی که صفحات تاریخ ایران را پر واز خون هزارها نفوس رنگین

خصایص ایرانیان

در میان صفاتی که هر یک از افراد مردم دارا میباشد پارهٔ صفتها هست که بر صفات دیگر او غالب است یعنی آنها را در زیر نفوذ خود گرفته در سایه میگذارند. این صفات غالبه را صفات بارزه مینامند مثلاً وقتیکه ما مدتی با یک شخص مراودت و معاشرت میکنیم این صفات بزودی و پیش تر از همه نظر دقت ما را جلب کرده در اعمال و افکار آن شخص ظهور و بروز میکنند و طرز زندگانی و درجهٔ عقل و کمال او را نشان میدهند و بوسیلهٔ این صفات بارزه ما آن شخص را می شناسیم و بدیگران معرفی میکنیم چنانکه هر وقت از اخلاق و چگونگی او کسی از ما بپرسد میگوئیم مثلاً فلان آدم با سخاوت و کارکن است و یا با هوش و در ستکار است و یا لا ابالی و بیشعور است و یا متدین و با عفت است و یا بعبارتهای دیگر که اخلاق امروزی در میان ما معمول کرده است میگوئیم فلان کارچاق کن و قولچوماق است و یا نانا قلا و متقلب است و یا صاحب استخوان و کله شق است و یا چاپلوس و بادنجان دورقاب چین و زرنگ (زیرک) است. مقصود ازین معرفیها این است که درین شخص این صفتها بر صفات دیگر او غالب است و اعمال و حرکات و افکار او را در دورهٔ زندگانی اداره میکنند.

همینطور است حال ملتها و اقوام. هر یک ازینها نیز پارهٔ صفات دارد که یا گذشتن قرنها و سرزدن انقلابها عوض نمی شوند و اثرات آنها همیشه در حیات سیاسی و اجتماعی آنها باقی میباشد چنانکه سخاوت در قوم عرب و رشادت در ملت ترک و ذکاوت و اخذ جر در قوم یهود و منافات

IRANSCHÄHR

<p>Iranschähr Revue littéraire et scientifique bimensuelle</p> <p>Redacteur et Directeur H. Kazemzadeh</p> <p>Telephone Stefan 3908</p>	 <p>مجله مصور علمی و ادبی</p>	<p>نگارنده و مدیر حسین کاظم زاده - ایرانشهر</p> <p>این مجله ماهی یکبار در ۳۲ صفحه نشر خواهد شد</p> <p>قیمت این شماره در آلمان نیم شیلینگ و در ایران چهار قران است .</p>
<p>شماره ۴ برلین — غرة صفر ۱۳۴۱ سال اول</p>		
<p>1ère année * Berlin, 23 Septembre 1922 * No. 4</p>		

از مشترکین افغانستان خواهش میشود که هر کس وسیله ارسال وجه اشتراک را مستقیماً ندارد هر چه زود تر وجه اشتراک را بجزانۀ عامره در هر ولایت پرداخته قبض لیره انگلیسی گرفته برای ما بفرستد تا درینجا از سفارت دولت علیۀ افغانستان وجه آن دریافت شود .

تأثر و تشکر

با اینکه در عرض دوماه گذشته قیمت کاغذ تقریباً ده برابر و اجرت طبع سه برابر و مصارف پستی چهار برابر افزوده شده است باز ما چیزی بر قیمت اشتراک علاوه نکرده و بر صفحات مجله افزوده ایم .

فقط یک عشق پاک و یک حس صمیمی خدمت بوطن است که ما را بدین فداکاری باز میدارد و ما در مقابل آن جز ترویج مجله و رسانیدن وجوه اشتراک تشویق دیگر را متوقع نیستیم . ولی بی حسی هموطنان و معارفخواهان پروبال ما را داردمی شکنند . نه تنها وجه جزئی اشتراک را نمیرسانند بلکه در صورتیکه طالب اشتراک نیستند شماره ها را هم پس نمیرستند و حتی بعضیها که خود را معارفپرور و علم دوست میشارند از خواهشهای کتبی ما برای پس فرستادن اظهار اوقات تلخی میکنند . بقول خواجه عبدالله انصاری « اگر کار بگفتار است ما بر سر همه تاجیم و اگر بکردار است به پشه و مور محتاجیم » این بی حسی و بی مبالائی هر صاحب حس را درد ناک میکند . با وجود این ما پایدار عشقیم و تانفس داریم درین بایرداری پافشاری خواهیم کرد .

درینوقع لازم میدانیم از هموطنان و دوستانیکه وجه اشتراک را پرداخته اند قلباً تشکر بکنیم .

اینجاها کاری برای خود پیدا نکنند و کم کم از رفتن بملکت خود منصرف شده در مالک خارجه رحل اقامت میاندازند و تجالیات دیگر میافتند چنانکه بعضی از ایشان حالا در تجارخانهها و فابریکها کار پیدا کرده اند و آقای محمد علی سیاوش که از مدرسه عالی فلاحی آلمان دیپلوم گرفته و مظهر تمجید و ستایش هیئت مدیره مدرسه گردیده و مدتی هم در عملیات زراعتی و استعمال ماشینها در فابریکها کار کرده است چندیست در برلین منتظر است که حکومت ایران و یا ملاً کین ایرانی ایشانرا جلب و استخدام بکنند ولی تاکنون اثری بر تقاضاهای ایشان مترتب نشده است. امیدواریم حکومت ایران و صاحبان املاک و دهات برای نفع خود از وجود این جوان با کفایت و درستکار استفاده بکنند.

کتابخانه ابرانشهر در برلین

در کتابخانه ابرانشهر هر گونه کتابهای راجع بشرق در زبانهای مختلف اروپا و کتابهای علمی و ادبی و لغات و حکایات بزبان فرانسه و انگلیسی و آلمانی و هم چنین کتابهای فارسی و عربی و ترکی که در اروپا چاپ شده است فروخته میشود، هر گونه کتابهای دیگر نیز تهیه و ارسال میشود کتابخانه فروختن کتابهای دیگران را نیز در مقابل حق الزحمه جزئی قبول میکند.

صورت بعضی از کتابهای موجود بقرار ذیل است:

- ۱ - منتهی الارب فی لغات العرب تألیف عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری (لغت عربی است بفارسی) چاپ کلکته در چهار جلد مجلد قیمت ده لیره انگلیسی.
- ۲ - کتاب کشف اصطلاحات الفنون تألیف شیخ مولوی تهانوی در کلکته سال ۱۸۶۳ چاپ شده در دو جلد و یک ضمیمه مجلد پنج لیره.
- ۳ - کتاب المعاسن و المساوی البیهقی چاپ فرنک مجلد پنجتومان.
- ۴ - کتاب تاریخ الحکماء لابن القفطی چاپ فرنک پنجتومان.
- ۵ - کتاب لغات فرس اسدی طوسی چاپ فرنک مجلد سه تومان.

محصلین شرقی در آلمان

عدد تحصیل کنندگان در میان یکقوم بهترین دلیل بر درجه ترقی و استقبال آنقوم تواند بود زیرا که استقبال هر ملت موقوف بچگونگی تعلیم و تربیت جوانان آن ملت است که زمام امور و مقدرات آنرا بدست خود خواهند گرفت. ازینرو یکعطف نظر بعدد محصلین شرقی در آلمان بیفایده نخواهد بود. عدد این محصلین بموجب صورتیکه از سفارتخانهها و مراکز دیگر در برلین استحصال کرده ایم بقرار دیل است ..

۷۰	نفر	محصلین ایرانی
= ۳۵		افغانی
= ۴۰۰		چینی
= ۱۵۰		ژاپونی
		عثمانی
	(بدبختانه در باره محصلین عثمانی بهر مقامی مراجعت کردیم جوابی نرسید)	
= ۵۰		قفقازی
= ۲۰۰		مصری

ازین هفتاد محصل ایرانی قریب ۴۵ نفر در تحت نظارت کمیته محصلین ایرانی است و مابقی خود بالاستقلال مشغول تحصیل هستند چیزیکه مایه تأثر است اینست که اولاً با اینهمه ارزانی مخارج که تقریباً ماهی با سه چهار لیره انگلیسی یک محصل در آلمان میتواند تحصیل بکند عدد محصلین ایرانی بسیار کم است و ثانیاً آنانکه فارغ از تحصیل میشوند از تشویق و معاونت حکومت ایران و معارفپروران محروم مانده مجبور میشوند در

از هر گونه پیش آمدهای زیان انگیز جلوگیری مینمایند در صورتیکه پول هم در خود خاک ایران مانده (۱) و جای دوری زفته و منتها از کیسه تقی بکیسه تقی رفته است»

جراید در اروپا

جدولیکه ذیلاً درج میشود عدد جراید را که در عرض یکسال (۱۹۱۰ و یا ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳) توسط پست در ممالک فرنگ توزیع شده است با نسبت آن بمقد نفوس آن ممالک نشان میدهد . جرایدیکه در شهرها توسط مغازها و دستفروشان توزیع شده درین حساب داخل نیست :

اسم مملکت	عدد جراید	هر صد نفر
لژبک	۱۸۸ میلیون	۲,۴۸۴
بلغار	» ۲۷	۶۱۸
دانمارک	» ۱۶۲ و نیم	۵۸۵۵
آلمان	» ۲ میلیارد و ۳۶۴	۳۶۴۱
فرانسه	» ۵۵۷ و نیم	۲۱۶۵
انگلیس	» ۲۰۲	۴۴۲
ایتالی	» ۴۴۹	۱۲۴۹
هولاند	» ۱۶۶	۲۶۷۵
نوروژ	» ۱۰۲	۴۷۲۵
اطریش	» ۳۳۰	۱۱۴۶
پرتگال	» ۳۰ و نیم	۷۰۷
روسیه	» ۶	۲
سوئد	» ۲۰۹	۳۶۹۷
سویس	» ۲۲۹ و نیم	۶۱۱۶
صرب	» ۳۲	۱۰۸۷

از این جدول معلوم میشود که در دانمارک از همه جایسر و در روسیه از همه جا کمتر روز نامه خوانده شده است

(۱) اگر آقای دلاک باشی زنده بود این جمله را عوض میکرد زیرا که از آنوقت تا حال ایران خیلی ترقی کرده است چنانکه حالا آنچه را که اعضای « انجمن دیوان » در ایران دستبرد و جمع آوری میکنند در خود ایران نمیگذارند بلکه با خود بفرنگ آورده جیب خاتنها و کیسه هوتلهای فرنگ را بر میکنند .

خوبی بکنی لقمه اولش میشوی اگر با او راست بگوئی دشمنت میشود، دروغ بگوئی دوستت میگردد. این سیاه کلاه‌ها هم چون همینطورند و کارشان کج است بهمین مناسبت اسم انجمن خودشان را «دیوان» گذاشته‌اند.

برای اینکه کسی بتواند جزو این انجمن بشود اول باید اسمش را عوض کند و اغلب اسمای تازه‌ای که بآنها داده میشود اسم حیوانات و اشیاء حرب و جنگ است مانند کلب الدوله که بمعنی شغال است و مقرض السلطنه که بمعنی قیچی است (محرمانه باید دانست که آقای دلاک باثی در ترجمه الفاظ عربی معلوم میشود دید طولائی ندارند که کلب را شغال دانسته‌اند اگر چه بحکم آنکه سگ زرد برادر شغال است از مرحله چندان دور نیفتاده‌اند).

این طایفه سیاه کلاهها بموجب یکی از مواد نظامنامه انجمنشان مجبورند قدمی بر ندارند مگر در راه نفع و سخنی نرانند مگر در راه فایده شخصی خودشان. در فرنگستان شنیده بودم که فلسفه نفع پرستی را یک فیلسوف انگلیسی کشف کرده ولی باید دانست قبل از آنکه جد فیلسوف انگلیسی هم بدینا قدم گذارده باشد این فلسفه در ایران باوج ترقی رسیده بود و این هم باز دلیلی است که تمام نور و تمدن فرنگستان از مشرق زمین آمده است.

تمام سعی این سیاه کلاه‌ها در این است که در تمام صفحه ایران سکون و آرامی بر قرار باشد و چون میدانند که تمام مخالفتها و بد بختیها از پول بر میخیزد تمام جد و جهد خود را مصرف میدارند که پول در دست کسی نماند و هر کجا پولی سراغ میکنند ضبط میکنند و برای اجرای این مقصود مدام مأمورین باطراف و اکناف مملکت فرستاده و بهر وسیله هست نمیکذارند درپیش کسی پولی جمع شود و از پرتو این تدبیر عاقلانه

وساده بشکل سرگذشت و حکایت بذهن مطالعه کنندگان می‌گنجانند. درین رشته از ادبیات چیز بسیار کمی در زبان فارسی نوشته شده است و زبان ما از این حیث محتاج بسیار تجدّد و اصلاح است.

کتاب «یکی بود یکی نبود» که آقا سید محمد علی جمال‌زاده تألیف کرده‌اند بهترین نمونه است برای ادبیات منثور. این کتاب دارای چند حکایت‌های کوچک و شیرین است که با عبارت ساده و دلکش و اصطلاحات معمولی زبان امروزی خواننده را آشنا بمحیط ایران و اوضاع کنونی آن می‌سازد. ما برای نمونه دو صفحه از آن کتاب را ذیلاً درج میکنیم.

مردهای ایران

(نقل از کتاب یکی بود و یکی نبود)

[دلّاکِی فرنگی بایران آمده و مستشار شده و در سفرنامه خود چنین مینویسد]

«حالا چند کلمه از مردهای ایران حرف بزنیم. مردهای ایران بکلاهشان شناخته میشوند و سه دسته عمده هستند که هر دسته حالات و کیفیّات مخصوصی دارد ازینقرار: سفید کلاه‌ها، زرد کلاه‌ها و سیاه کلاه‌ها

.....

حالا برسیم بطایفه سوم یعنی سیاه کلاه‌ها که در خود ایران با آنها «خان» میگویند. همه ادارات دولتی چه در مرکز و چه در ولایات و ایالات در دست این طایفه است. اینها یک انجمن بزرگی دارند که مثل فراموش‌خانه میباشد و مخصوص خود این طایفه است. هر کس داخل این انجمن شد دیگر نانش توی روغن است. اسم این انجمن «دیوان» است. این کلمه از لفظ دیو میآید که در افسانه‌های ایرانی مشهور است و معروف است که میگویند کار دیو کج است یعنی مثلاً اگر بدیو

در ایران، ادبیات را عبارت از اشعار میدانند و هر کسی که شعر و غزلی نگفته باشد او را ادیب و شاعر نمی‌شمارند. ادبا و شعرای ایران هم باستانی‌های کمی آثار خود را منحصر بشعر و غزل کرده‌اند و این مسئله طوری در ذهن مردم ایران رسوخ و نفوذ پیدا کرده است که شعر و غزل منشور در ذهن ایرانی مفهومی ندارد و بدین سبب قسمت منشور ادبیات در زبان فارسی بسیار کم و بلکه حکم معدوم را دارد و ارباب فضل و ادب نیز در میدان ادبیات منشور قلم فرسائی را زاید و بلکه عار میدانند. اما برای یک اروپائی منحصر بودن ادبیات بشعر و غزل و انحصار شاعر و ادیب بغزل سرایان یک چیز نا مفهومی است.

ادبیات منشور در قرنهای اخیر در ممالک فرنگ خیلی رواج و رونق پیدا کرده است و در صدی نود از شعرا و ادبا آثار قلمی خود را در شکل حکایت و افسانه و تیاتر و مخصوصاً بشکل رمان انتشار میدهند. اگر چه در ادبیات منظوم نیز بسیاری از قیود دوره کلاسیک را بکنار گذاشته و شعر را از دایره تنگ قافیه تا یکدرجه بیرون و آزاد کرده‌اند با وجود این میدان جولان فکر در قلمرو نظم بقدر ساحت نثر واسع نیست و از طرف دیگر تمایل افکار عمومی و هوس و شوق مردم بخواندن ادبیات منشور برتراب بیشتر از تمایل و رغبت به اشعار و غزلیات است.

ادبیات منشور هرگونه موضوع را برای خود هدف میتواند قرار بدهد و تنوع دادن بطرز بیان و ترتیب مباحث و استعمال الفاظ و اظهار فکر و مشهودات در نثر بسیار آسان است.

یکی از اقسام ادبیات منشور رومان یعنی حکایتهاست که مطالب مختلفه علمی و اخلاقی و تاریخی و غیره را با بیانات دلکش و تعبیرات جاذب

شاعر گفت خدای من ؟ من آنوقت پیش تو بودم چشمهای من بر روی تو دیوخته و گوشهای من با ترانه‌های آسمان تو پر شده بود . من از باده وصل تو سر مست بودم و بدان جهت نعمتهای زمینی را از دست دادم . عذر من را بپذیر و گناهم را ببخش .

خدا جواب داد . حالا چه میتوان کرد . زمین دیگر از دست رفته ، چمنها ، جنگلها ، شکارگاهها و بازارها دیگر بمن تعلق ندارند . پس اگر میخواهی تو هم بیا با من زندگانی بکن . هر وقت و هر قدر که میتوانی پیش من بیا . بارگاه من همیشه بروی تو باز خواهد بود .

ترجمه از دیوان شیللر شاعر آلمانی

ششم

ادبیات چیست

در قلمرو ادبیات نیز مانند امور سیاسی و اقتصادی ایران یک افراط و تفریط و یک تضاد همواره مشهود و عقاید مختلف در جریان است . مثلاً اگر بخواهیم درین زمینه که آیا زبان فارسی و ادبیات آن محتاج اصلاح و تجدید است یا نه و بجه ترتیب باید این تجدید بعمل بیاید سؤالاتی بکنیم یقین داریم که جوابهای بسیار متناقض و متفاوت خواهیم شنید .

عجالتاً ما بدین موضوع دست نمی‌زنیم و در موقوعش این مسائل ادبی را نیز مطرح خواهیم کرد . در اینجا فقط میخواهیم بگوئیم که ادبیات یک ملت منحصر به اشعار و غزلیات شعرای او نیست بلکه ادبیات عبارت از مجموع محصولات قوای فکری و قلمی ادبا و شعرای یک ملت است خواه این محصولات شکل منظوم و خواه منثور داشته باشد .

توارث کرده بودند و همین تضاد دو رنگی و دو عنصریست که در دوره تکامل اجتماعی و سیاسی ایران از عهد اردشیر بابکان تا زمان خسروان همواره جلوه گر میگردد.

مقام شاعر

روزی خدا از بالای عرش ندا داد: ای بندگان من، زمین را برای شما آفریدم و شما را تاروز واپسین وارث این آب و خاک کردم، بر خیزید و آنرا برادرانه میان خود قسمت بکنید.

بمحض شنیدن این ندا هر کس که دست و پائی داشت پیر یا جوان دویده و برای خود قسمتی از زمین را سوا کرده تصاحب نمود. مرد بزرگ گوشه کشتزار را گرفت و رفت و ارباب زاده جنگل را برای شکار مناسب دیده آنرا برگزید مرد بازرگان هر قدر که در انبان و انبارش جا بود پر از مال دنیا کرد و زاهد گوشه نشین کوزه های شراب مقدس را بدوش کشید و پادشاه نیز سر راهها و پلها را گرفته گفت: مردم هر چه شما دارید ده یک آن بمن خواهد رسید.

پس از اینکه قسمت کردن زمین تمام شد شاعر شیرین سخن دامن کشان فرا رسید و دید چیزی دیگر در جا نمانده و هر پاره از زمین بدست کسی افتاده است. رو بعرش نموده فریاد بر آورد که ایوای برمن! ایخدای من! من که صادقترین فرزند تو هستم آیا باید اینگونه تنها و بی خانمان بمانم؟ اینرا گفت و خود را بیای عرش انداخت.

از جانب خدا ندا در رسید که ای شاعر در صورتیکه تو در عالم خیالات سیر میکردی از که میتوانی شکایت بکنی. پس در آنوقت که زمین قسمت میشد تو کجا بودی؟

امر معیشت خود را باسانی و آسودگی راه بیندازد، این‌ها را «اندرزبد» مینامیدند.

یک تقسیم دیگر اجتماعی نیز در اوایل دوره ساسانیان پیدا میشود که یادگار عهد اشکانیان است. این تقسیم را در یک کتیبه دو زبانی (زبان عهد اشکانیان و زبان پهلوی) در حاجی آباد میبایم که در آن کتیبه شاپور اول حکایت معروف تیر اندازی خود را که در جلو چشم پادشاهان کوچک (شهر داران) و رؤسای قبایل و «بزرگان» و آزادان (یعنی نجبا) اتفاق افتاده ذکر میکند. رابطه که میان این تقسیم که فقط طبقه صنوف ممتاز را محتوی است و تقسیمیکه در بالا ذکر شد موجود است چندان مفهوم نمیشد ولی همیشه اینطور نبوده است. در هر صورت ترتیب درجه‌ها خیلی مشوش بوده و گویا هر سال آنها را در تقویم شاهی که آنرا «آیین نامه» و «گاهنامه» مینامیدند ثبت میکردند.

چنین بنظر می آید که این تقسیم بطبقات چهارگانه در اواخر دوره ساسانی یک چیز فرضی و بکلی نظری تلقی میشد چنانکه رؤسای چهار طبقه مذکور کم‌کم بیش از نمایندگی منافع طبقاتی سمت ریاست امور دولتی و وزارت را حایز شده بودند مثلاً روحانیون و دیران جزو طبقه بزرگان یعنی اعیان و نجبای صاحب خلعت شده بودند و اصلاحات نظامی که خسرو اول بعمل آورد یک امتیاز جدید میان نجبای عالی صاحب املاک و خلعت و نجبای لشکری درجه دویم احداث کرد.

اختلاف و تضادیکه در تقسیم اجتماعی و سیاسی اهالی ایران دیده میشود ناشی از اینجاست که از یکطرف یک ملوک الطوائفی و از طرف دیگر هم یک استبداد مطلق درین مملکت حکمفرما بود و اینرا ساسانیان از اشکانیان

طبقه نظامی هم منقسم میشد به سواره و پیاده که هر یک از آنها هم درجه و وظایف مخصوص داشت. طبقه دفترداران و یا دیران نیز چند قسم بود: ۱- نویسندگان - ۲ حسابداران - ۳ منشیان احکام - ۴ منشیان شهادتنامه‌ها و مقاله‌ها - ۵ ثبت کنندگان تراجم احوال. پزشکان (طبیبان) و سخن سرایان (شاعران) و اختر شناسان (منجمان) نیز جزو این طبقه شمرده میشدند.

طبقه پائین ملت مرگب بود از بزرگان و بازرگانان و سوداگران و سایر ارباب حرقت.

هر طبقه برای خود یک رئیس داشت چنانکه رئیس روحانیون را مؤبدان مؤبد میگفتند و رئیس نظامیان «ایران سپهبد». نامیده میشد و رئیس دیران را «ایران دیربند» و گاهی هم «دیران مهشت (۱)» و رئیس بزرگان را «کاشتریوشان سالار» و یا «کاشتریوشان بد» مینامیدند.

هر رئیس در زیر دست خود یک مفتش موظف به سرشماری افراد طبقه خود و یک ناظر داشت که عایدات هر فرد را تحقیق میکرد (و گویا نام او همه کار بود) و بالاخره یک آموزگار که هر کس را از بیچگی صنعت مخصوص طبقه خود را یاد میداد و همراهی و رهنمائی میکرد تا او

(۱) در فرس قدیم و در پهلوی علامت تفضیل ادات ترین نبود بلکه ادات شت بود که مهشت نمونه آنست و معنی آن «بزرگترین» است. این ادات متروک شده و در فارسی حالیه فقط یک کلمه آن ادات را دارد که آن کلمه «بهشت» است که بهترین معنی دارد ولی این معنی از میان رفته و بهشت مانند اسم استعمال میشود. این ادات تفضیل یعنی شت در اکثر زبانهای آریائی و با هندو جرمنی و مخصوصاً در زبانهای آنگلو ساکسونی باقی مانده است چنانکه در انگلیسی و آلمانی تفضیل را بوسیله افزودن ادات «ست» باآخر کلمه ادا می کنند مانند guttest و آلمانی و guttest و آلمانی و happy و happiest با انگلیسی.

طبقات اهالی ایران در عهد ساسانیان

ترجمه از کتاب « سلطنت ساسانیان » تألیف پروفیسور کریستنسن داتنارکی

در سلطنت جدید ساسانی تقسیم اهالی طبقات همان تقسیم اجتماعی است که در نوشته‌های مذهبی دیده میشود با جزئی تغییرات. در نوشته‌های مذهبی اساساً از سه یا چهار طبقه مردم اسم برده شده است. در خود کتاب مقدس آوستا فقط یکبار نام چهار طبقه از اهالی ذکر شده بدینقرار ۱ - رؤسای دین - ۲ لشکریان - ۳ بزرگان - ۴ ارباب حرفت. در جاهای دیگر طبقه سوم و چهارم را رویم حساب کرده و نام بزرگان داده‌اند.

در ادبیات مذهبی پهلوی، این تقسیم چهارگانه محفوظ مانده ولی حیات سیاسی و عملی یک تقسیم دیگر تولید کرده که درین تقسیم یکدسته جدید بنام دفتر داران و یا دبیران طبقه سوم را تشکیل میدهد و بدین ترتیب باز چهار طبقه بعمل آمده که بزرگان و ارباب حرفت چهارمین آنها میشود.

هر یک ازین طبقات هم بچند درجه منقسم میشد مثلاً طبقه روحانیون منقسم میشد: ۱ - بقضات که آنها را دادور (داور) مینامیدند ۲ - رؤسای دین که در میان اینها پائین تر و بیشتر از همه مغها بودند و بعد از آنها مؤبد (مغبد = رئیس مغ)ها و هیربدها و سایر روحانیان که وظایف مختلف داشتند می آمدند. ۳ - نظارت کنندگان بامور مذهبی که آنها را دستور مینامیدند و وظایف آنان تقریباً شبیه بوظایف مجتهد زرفتی بود در عهد حاضر. ۴ - آموزگاران که آنها را « مغان اندرز بد » مینامیدند.

شرقشناسان فرنگ واز تحقیقات ومعلومات متراکمه سالهای اخیر بهره کافی دارد ودیگر اینکه درین موضوع تاکنون کمتر چیزی نوشته شده است چنانکه خود مؤلف در مقدمه میگوید که هر چند در کتابهای مختلف راجع بوقایع زمان سلطنت ساسانیان تفصیلات زیاد نگاشته شده اما درین رشته از تاریخ اجتماعی ایران چیز وافی بقلم نیامده است. ود در حقیقت این کتاب قسمت مهمی از تاریخ تمدن دوره ساسانی را روشن میسازد وزمینۀ خوبی برای تتبع وتدقیق آن بدست میدهد.

این کتاب دارای یکصد و بیست صفحه است ومشتمل برش فصل ومؤلف هر یک از اطلاعات وعقاید خود را بذکر شواهد زیاد ونشان دادن مأخذهای بسیار تأیید مینماید ود درین ضمن بسیاری از مسائل تاریک تاریخچه روشن ومعانی بعضی از لغات واسامی قدیم ایرانی ظاهر وواضح میگردد. مندراجات کتاب از این قرار است.

مقدمه : دوره اشکانیان ومذهب زردشت پیش از سلطنت ساسانیان. فصل ۱ - ملت وجمعیت ایران - ۲ - خانواده وهیئت جامعه ایران - ۳ - تشکیلات اداری - ۴ - خلاصۀ تکامل سیاسی ایران درعهد ساسانیان - ۵ - پادشاه ودربار - ۶ - خصایص فکری واخلاقی ایرانیان قدیم.

اینک ذیلاً یکفصل از مطالب همین کتابرا ترجمه میکنیم.

(۱) بقیۀ سلسلۀ مقالاتی است که در شماره های ۲۵ تا ۳۳ سال دوم جریده

کلاه درج شده وبعد بملاحظاتی متروک ماند.

(۲) A. Christens, L'empir des Sassanides, Kopenhagen 1907

با اجسام سرخ خون دو نفر انسان اگر فرضاً آنها را مانند مصالح بتائی استعمال می توانستیم بکنیم ، ممکن می شد که یک پلی از زمین تا کره ماه تهیه نمود ، همچنین وقتیکه این اجسام ردیف یکدیگر چیده شود یک قطار سریع السیر که در هر ساعتی ۷۰ کیلومتر مسافت راه طی می نماید ، ۱۱۰ روز مدت لازم داشت که از یکسر تا دیگر سر آن طی بتواند کند .

هرگاه این اجسام سرخ را بروی یکدیگر گذارده و شکل یک ستونی بدان بدیم ، طول آن ستون ۶۲۰۰۰ کیلومتر خواهد بود و بحساب دیگر یکدفعه و نیم بدور خط استواء خواهد پیچید .
و اگر در سطح روی زمین آنها را نزد یکدیگر پهن کنیم ۱۴۰۰ متر مربع مسافت زمین لازم است که گنجایش آنها را بکند . و هر گاه بطور استوانه بچینیم ۳۶۸۰ متر مربع زمین را می پوشاند . و اگر ۳۵ میلیارد اجسام سفید متحرک خون پهلوی یکدیگر گذاشته شود ، سطحی تشکیل میدهد که ۱۰ متر مربع پهنای آن و ۳۵۰ کیلومتر طول آن خواهد بود !

بهترین تألیفات فرنگیها^(۱)

در باره ایران

سلطنت ساسانیان : ملت ، مملکت و دربار (۲)

تألیف آرتور کریستنسن دانمارکی

این کتاب از دو جهت دارای فواید بسیار است یکی اینکه تازه ترین یعنی اخیرترین کتابی است که نوشته شده و از تألیفات سابق

۲۵ بلیون اجسام ذره بینی خون!

خوانندگان محترم میدانند که خون انسانی موافق کشفیات اخیر علم طب مرکب از سه قسم مواد مختلف است که هر یک از آنها خاصیت مخصوص دارد و این سه مواد عبارت است از اجسام ذره بینی سرخ و اجسام متحرک سفید رنگ و یک ماده مائی زرد رنگ. قسم عمده خون را این ماده مائی « زرد آب » و اجسام ذره بینی سرخ رنگ تشکیل میدهد. مثلاً در مقابل یا ضد عدد اجسام سرخ ذره بینی فقط دو تا چهار عدد اجسام سفید متحرک وجود دارد و آخری تنها در سایه حرکت خود بدون کمک جریان ماده مائی می تواند در ظرف ۲۴ ساعت تمام رگهای بدنرا یک دوره طی کند.

اخیراً در مجله طب آلمانی از طرف پروفسور معروف کایزرلینگ در موضوع اجسام ذره بینی سرخ احصائیه شایان دقتی ترتیب داده شده است که ما نقل و ترجمه آنرا برای استحضار خوانندگان محترم خالی از فایده ندیدیم.

موافق این احصائیه هرگاه جمیع اجسام سرخ خون یک انسان بالغ را بمثال سکه ردیف یکدیگر بگذارند طول آن ۱۸۷۰۰۰ کیلومتر میشود! و بحساب دیگر $\frac{4}{7}$ برابر طول خط استوا را تسکیل میدهد. هرگاه پنج لیتر خون انسانی را تجزیه کرده و در هر ساعتی عدد از این اجسام سرخ را بشماریم آنوقت برای شمردن ۱۵ بلیون اجسام سرخ ذره بینی که در این پنج لیتر خون موجود است هشتاد هزار سال عمر و وقت لازم است که بدون استراحت مشغول شمردن باید شد.

در دو طرف دار یوش و قاصد سرداران و ارکان کشور هستند که با اطوار و وجنات خودشان اهمیت و جدیت شورای نظامی را نشان میدهند بر خلاف شاهنشاه ایران که با یک متانت و خونسردی حرفهای قاصد را گوش میدهد. دونفر از این سرداران لباسی شبیه لباس داریوش در بر دارند و فقط نقشهای آنها طوری است که سادگی آسیائی را می نمایاند، این شباهت در لباسها فقط ناشی از بی اطلاعی نقاش یونانی بوده است بر اطوار و عادات مملکت ایران. در صف پائین خزینه دار شاهنشاه در لباس یونانی روی کرسی نشسته و مالیات جنگ را که از ولایات رسیده است تحویل میگیرد. در دست چپ یک دفتر حساب گرفته که در آن رقم صد تالنت (هر تالنت معادل شش هزار درهم یونانی بود) نوشته شده است و روی میز که پولها را تحویل میگیرد باز ارقام مختلف ثبت است.

یکنفر کیسه بر از زر بجزینه دار تقدیم میکند و دیگری هم از پشت سر سه کاسه فلزی در دست گرفته است و سه نفر دیگر که در طرف راست دیده میشوند چیزی نیاورده اند و برای طلب معذرت و معافی از دادن مالیات استغاثه مینمایند.

نقاش یونانی با تصویر این نقش خواسته است بگوید که شاهنشاه ایران خود را حاضر جنگ با یونان میسازد و با ارکان کشور و سران لشکر خود مشورت مینماید و از اهالی مملکت خراج جنگ میستاند ولی غافل از گردش روزگار است. زبان حال نقاش که ترجمان حیثیات و طنپرستانه اوست میگوید: ای مالک رقاب، آسیا تو که با تشویق و اغوای اهریمن میخواهی قطعه آسیا را مانند سیل دمان بروی یونان برانگیزی با خبر باش که یونان در زیر حمایت خدایان خود و در پناه جوانان آن مییاشد.

اغوا را تمثیل میکند و پشت او مملکت آسیا است که مانند ملکه با وقار و سر بلند روی کرسی نشسته است آياته چنین بنظر میآید که آسیا را دعوت و اغوا میکند که او را پیروی کرده بر خیزد و بطرف هلاس برود یعنی یونان را تسخیر نماید .

در وسط صف دویم شاهنشاه ایران داریوش روی تخت نشسته در دست راست عصای سلطنت و در دست چپ شمشیری دارد که روی زانو نهاده است .

تخت شاهنشاه یاقوش زیاد ترین و تذهیب شده است . کلاهیکه در سردارد فرقس با کلاههای سایر امراء و بزرگان مملکت تنها بواسطه دندانها ایست که دیده میشود ، ولی این نوع کلاهها مخصوص یونانیان بوده و معلوم میشود نقاش یونانی از آنها تقلید کرده است . بالای سر داریوش در جلو پیشانی بکلمات یونانی داریوش نوشته شده است . پشت سر داریوش یکنفر از محافظین مخصوص شاهنشاه که نیزه دار (دوریفور) مینامیدند ایستاده بادست راستش یک شمشیر روی دوش گذاشته و بادست دیگر دو نیزه گرفته است .

در جلو شاهنشاه یکنفر ایستاده است که سه انگشتش را بلند کرده با یک سیای جدی حرف میزند و از لباسش فهمیده میشود که از یک مملکت بیگانه آمده است ولی یونانی نیست گویا یک قاصد و یا جاسوسی است که از ممالک دشمن خبر آورده است و شاهنشاه را از اوضاع آن ممالک آگاه می سازد . در زیر پای این مرد کرسی مانندی هست از چوب که روی آن بیونانی ایران نوشته شده است . این کله مربوط بحال آن مرد نیست بلکه راجع به تمام این هیئت مجلس است که ایران را نشان میدهد .



شورای جنگی داریوش اول شاهنشاه ایران در ۵۲۱ سال قبل از میلاد
„Kriegsrat des Darius“. Aus Furtwängler-Reichgold, griechische Vasenmalerei.
Verlag F. Bruckmann, A.-G., München.

را نشان میدهند دیده میشود ولی مهمترین نقشهای کوزه همان نقشی است که در روی شکم کوزه کشیده شده و مجلس شورای جنگی داریوش را تمثیل میکند .

درین تصویر سه صف صورت دیده میشود . صورتهای صف اول از بالا خدایان یونان را نشان میدهد چنانکه در وسط آن پدر خدایان یونانی مشتری نشسته است و عصائی در دست دارد و برق پهلوی او بزمن افتاده است . در جلو مشتری صورت زنی دیده میشود که دو پردارد و یکدستش را بزنانوی مشتری گذاشته بادت دیگر اشاره زن دیگریکه پشت سر مشتری ایستاده است میکند این زن بالدار الهه ظفر است که نیکه نام دارد و ظاهراً بیونان تسلی و دلداری میدهد و زنیکه پشت سر مشتری ایستاده و ماتمزده و سوگوار بنظر می آید مملکت یونان را تصویر میکند که از خدای خدایان یعنی مشتری طلب یاری میکند .

در بالای سر او بخط یونانی کلمه هلاس که نام عمومی و قدیم یونان بود نوشته شده است . پشت سر نیکه دو دختر مشتری آپول و آرتیمیس جاگرفته اند . آپول یک مرغ قو در دست دارد و خواهرش آرتیمیس که الهه نور و شکار راست سوار آهوئی است و کمانی در دست و تیر کشتی در پشت دارد و یک سگ شکاری هم در پهلوی آهودیده میشود . در طرف راست هلاس مردی مسلح با نیزه و سپردیده میشود که دست راست خود را بدوش هلاس گذاشته است این مرد شهر آتن را نشان میدهد که وعده حمایت به هلاس اظهار میدارد . در پهلوی آتن صورتی است که روی موهای سر او دومار دیده میشود و در هر دست یک مشعل دارد این هم آپاته و بعبارت دیگر شیطان است که فریب و

میتواند بشود - ۴ ایرانیان فرنگ دیده چرا اغلب از تأهل با دختران ایرانی امتناع دارند - ۵ امتیاز دختران فرنگی در تأهل از دختران ایرانی در چیست - ۶ تأهل جوانان ایرانی با دختران فرنگی چه اثرات و نتایج میتواند داشته باشد - ۷ آیا زنان فرنگی در ایران و دختران ایرانی در فرنگ میتوانند زندگی بکنند - ۸ در بنحوص چه تجربه‌ها دارید و چه چیزها شنیده‌اید - ۹ اگر شما مرد یا زن بخواهید تأهل بکنید بکدام ترتیب و کدام شرایط اهمیت میدهید - ۱۰ آیا بهترین کتابها و مقاله‌ها که برای رهنمائی در ازدواج خوانده‌اید کدام است .

شورای جنگی داریوش اول

تفصیل صورتیکه در شماره اول مجله و درین شماره چاپ شده (۱)

این تصویر از روی نقشی که در یک کوزه منقش کشیده‌اند برداشته شده است . این کوزه در سال ۱۸۵۱ میلادی در میان یک قبر در شهر کاتوزا (۲) از ایالت آبولین در ایتالی پیدا شده و با این کوزه مقداری دیگر از اسلحه، طلاکار و شش کوزه قشنگ دیگر در همان قبر بدست آمده است .

این کوزه یک متری و سی سانتیم بلندی دارد و چون بزرگترین قسمت نقاشیهای آن همین مجلس شورای جنگی داریوش را تشکیل میدهد بدان مناسبت نام آن کوزه را « کوزه ایرانی » گذاشته و به همین نام در دفاتر موزه خانه ملی شهر ناپل که حالا هم این کوزه در آنجاست ثبت کرده‌اند . نقشهای زیاد در گلو و اطراف این کوزه که اغلب آنها مجالس رزم

(۱) این تفصیل از کتاب « نقاشی ظروف در یونان » که آلمانی نوشته شده ترجمه گردید .

(۲) شهر کاتوزا یکی از بزرگترین و مهمترین شهرهای قدیم ایتالی بوده است که در عهد جغرافی نویس یونانی سترابون در قرن اول میلادی فقط خرابه های این شهر باقی بود .

پس باید یقین کرد که علم بتنهائی ما را از گرداب بدبختی نجات نخواهد داد. اخلاق و باز هم اخلاق لازم است.

تاریخ عالم در جلو هر مطالعه کننده فریاد میزند و گواهی میدهد که هر قومیکه در گرداب تنزل و نابودی افتاده نام خود را از صفحه عالم بسترده نه بجهت این بود که علم و فن نداشت بلکه فقط برای این بود که اخلاق نداشت و یا اخلاق خود را نگاه نداشت. اخلاق تولید کننده قوه معنوی و مربی علم و معرفت و کلید خوشبختی و ترقی است.

حکیم انگلیسی جون لوبوک (۱) میگوید که قیمت حیات مرد را از روی قیمت اخلاقی او باید سنجید و دانشمند فرانسوی ژان ژاک روسو (۲) همیشه تکرار میکرد: «عسکه با اخلاق همراه نباشد من جهل را بدان علم ترجیح میدهم».

از سوالات اجتماعی و اخلاقی: زناشویی

زناشویی که در حقیقت پیوستن دو زندگی، همدست شدن دو مقدرات و شرکت کردن دو روح است با هم، یکی از عناصر ترقی و تکامل و اساس بقای نوع انسان است.

اثرات اجتماعی و اخلاقی زناشویی در مقدرات افراد و ملت‌های اندازه بزرگ و زیاد است و چون این مسئله تعلق حقیقی بتربیت و تکامل ایران جوان و آزاد دارد لهذا لازم دیدیم نظریات ارباب تفکر و تدقیق و تجربه را درینخصوص استفسار بکنیم:

۱ - آیا ترتیب امروزی زناشویی در ایران موافق عقل است یا نه - ۲ چه اصلاحاتی برای ترتیب زناشویی میتواند پیشنهاد بکنید - ۳ با کدام شروط یک زناشویی مایه خوشبختی

اوضاع امروزی عالم و این جنگ عمومی که هنوز اثرات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن بکلی رفع نشده ثابت کرد که علم و فن به تنهایی هرگز نوع بشر را بشاهراه خوشبختی و کامیابی هدایت نمی تواند بکند و تا اخلاق و علم با هم همدوش و همقدم نشوند بهیچ وجه نمی توانند مایه سعادت و رفاه یکفرد و یا یک ملت را فراهم بیاورند. در شهرهای ترقی و تمدن باید علم و اخلاق دوش بدوش راه بروند. امروز که ما ایرانیان می خواهیم داخل در جاده تمدن بشویم یعنی علم و فن فرنگ را قبول کرده بکار بیندازیم باید ملتفت این نکته بشویم که اگر درین تجدید و ترقی به اصلاح اخلاق اجتماعی خود و بحفظ فرزندان خود از فساد اخلاق اهمیت لازم را ندهیم این علم و فن اروپا و این ترقیات نظر ربا بجای خوشبختی و آسایش مایه بدبختی و مذلت ما خواهد گشت.

اگر این اخلاق فاسده امروزی که روحهای ما را افسرده و آینه دل‌های ما را کدر و زنگدار ساخته اصلاح نشود، فرزندان ما هر قدر هم تحصیل علم و فن و اخلاق بکنند چون باز مجبورند درین محیط آلوده و گندیده اجتماعی زندگی بکنند یا بتحلیل خواهند رفت و یا مانند حشرات مضره بجان هیئت جامعه ما خواهند افتاد و بدستاری علم خیانتها و جنایتها ارتکاب خواهند کرد که شیرازه جامعه ما را پراکنده خواهد ساخت. چنانکه می بینیم پاره رجال با علم و با هوش و با تجربه ایران در نتیجه این فساد اخلاق ضررها و خیانتهای بزرگی بملت و مملکت ایران وارد آورده اند. علم و ذکاوت آنها ثمری جز خیانت بار نیاورده و گوئی ماری بوده اند که از پرتو علم ازدها گشته اند.

میتوان گفت اقوامیکه در قرنهای گذشته زندگی کرده و بهره از وسایل امروزی نداشته اند بدبخت ترین مردمان روی زمین بوده اند؛ بعقیده ما اینرا نمیتوان گفت زیرا که بدبختی و خوشبختی یک چیز نسبی است و تاکنون هیچ یک از فیلسوفان و حکیمان یک تعریف شامل که جامع افراد و مانع اغیار باشد از خوشبختی و بدبختی نتوانسته است بکند. و انگهی هیچ کس هم نمیتواند ثابت بکند که عدد بدبختان امروزی دنیا کمتر از عدد بدبختان قرون گذشته است.

دوم آنکه مردمان قرنهای پیشین اگر یک خوشبختی نسبی داشتند فقط از پرتو اخلاق بوده زیرا که در آن عهد از علم و فن امروزی هنوز اثری نبود و امروز هم با وجود اینهمه ترقیهای بزرگ و کشفها و اختراعاتی گوناگون در فرنگ اینهمه بدبختی که درین مملکتها دیده میشود سبب آن همانا از میان رفتن اخلاق است و بس.

امروزی بینیم هیچیک از ملل فرنگ خود را خوشبخت نمی شمارد و هیچکس از حیات خود راضی و ممنون نیست. این ناخوشنودی و ناخرسندی از حیات شکل یک مرض عمومی و مسری را گرفته است و فساد اخلاق درین ممالک بسرعت برق در سیر و سرایت است همه کس اظهار دلنگی از این زندگی میکند و میخواهد خود را ازین محیط خارج نماید. اگر متفکرین و اجتماعيون اروپا و سایل جلو گیری ازین انحطاط اخلاقی را پیدا نکنند و اگر حکومتهای فرنگ بتدابیر قاطع و جدی متمسک نشوند این فساد اخلاق شیرازه اجتماعی این ملل را از هم خواهد پاشید و علوم و فنون حاضره قادر بر جلو گیری از تخریبات انحطاط اخلاقی نخواهد گردید یعنی اروپا نیز بحال ما خواهد افتاد.


بدرد یک ملت میخورد یا یکمرد بیعلم خوش اخلاق، گفتگوهای بسیار شده و عقاید زیاد اظهار کرده اند. اینگونه مسائل از آن مسائل اجتماعی است که هرگز یکصورت حل قطعی پیدا نخواهد کرد زیرا که از یکطرف اخلاق خود در دایره علم داخل است و از طرف دیگر اخلاق و سعادت دو کله هستند که در مفهوم آنها عقیده‌ها و نظریه‌ها همیشه مختلف است. هر کس به اندازه ادراک و تجربه خود در ینباب صاحب یک فکر و یک عقیده مخصوص بوده و خواهد بود.

ما نیز آنچه بنظرمان میرسد ذیلاً مینگاریم: هیچ شبهه نیست که علم و فن در تمدن نوع بشر و در آزاد کردن او از دست خرافات و اوهام و توخس و در فراهم آوردن اسباب رفاه و آسایش او خدمتهای شایان کرده و خواهد کرد. اینهمه اسباب تعیش و آسودگی و کامرانی و برخورداری از لذایذ زندگی که امروز بوسیله اختراعات علمی و فنی مانند راه آهن، کشتیهای بخاری، قوه الکتریک، تلگراف، تلفن و صدها و سایل دیگر برای ملتهای متمدن فراهم است در قرنهای تاریک که افراد انسانی محروم از اشعه علم و فن و مقهور دست وحشیگری و اوهام و خرافات بوده مانند حیوانات در بیغوله‌ها مسکن داشتند هرگز فراهم نبود.

یک عطف نظر بحال امروزی و حشیان آفریکا و آمریکا و بدویان آسیا و یا بوضع زندگانی ایلات ایران و مقایسه آنها با اوضاع ملتهای مرقی فرنگ حقیقت این مسئله را ثابت و روشن میسازد.

این حقیقت را نمیتوان انکار کرد ولی درین مسئله دو چیز نظر دقت ما را جلب میکند و ما را بتفکرمی اندازد یکی اینکه آیا

IRANSCHÄHR

<p>Iranschähr Revue littéraire et scientifique bimensuelle</p> <p>Redacteur et Directeur H. Kazemzadeh</p> <p>Telephon Stefan 3908</p>	 <p>نشر آبرو مجلهٔ ميسور علی ادبی</p>	<p>نگارنده و مدير حسين كازم زاده - ايرانشهر</p> <p>این مجله ماهی یکبار در ۳۲ صفحه نشر خواهد شد</p> <p>قیمت این شماره در آلمان ربع شیلینگ و در ایران سه قران است .</p>
<p>شماره ۳ برلین — غزوهٔ محرم ۱۳۴۱ سال اول</p>		
<p>1ère année * Berlin, 24 Août 1922 * No. 3</p>		

یاد آوری

اغلب دوستان اظهار داشته اند که عدد صفحات مجله کم است . با وجود این همه مصارف گراف و با این بی همتی معارف‌پروان که از دادن وجه مختصر آبرونه نیز مضایقه دارند باز ما این شماره را در ۲۴ صفحه نشر میدهیم و امیدواریم که تا انتشار شماره آینده وسایلی فراهم آمده موفق بشویم مجله را ماهی یکبار در سی و دو صفحه نشر بدهیم و لی چیزی بر قیمت اشتراک افزوده نخواهد شد .

از خوانندگان مجله دو باره خواهش میشود که هر کس طالب اشتراک است وجه اشتراک را قبلاً بپردازد و هر کس طالب نیست شماره هارا پس فرستاده مارا مدیون امتنان بسازد .

بجهت تبدل و تنزل دائمی قیمت مارک و ترقی مصارف طبع و کاغذ ناچاریم که وجه آبرونه مجله را در آلمان سالیانه هفت شیلینگ و ششماهه چهار شیلینگ قرار بدهیم . آقایانیکه تا این تاریخ وجه اشتراک را پرداخته اند لازم است که معادل قیمت فوق بقیه وجه اشتراک را نیز بپردازند .

علم و اخلاق

در اینکه کدام یک از علم و اخلاق بسعادت بشر بیشتر خدمت کرده و خواهد کرد و کدام یک بر دیگری برتری و تقدّم دارد و عبارات دیگر در اینکه آیا یکمرد با علم بد اخلاق و خیانتکار بیشتر

درین افراط ملامت بکنیم میگویند که در مطالعه لذتی هست که فقط مطالعه کننده میتواند درک بکند.

در نظر من اگر مطالعه بافراط نکشد و موضوع مطالعه یعنی آنچه بیکه مارا مشغول ساخته منافی اخلاق و فواید معنوی نباشد بهترین اشتغالات و بزرگترین تسلیت ها و لذتهاست. چه خوشی و خرمی بالاتر ازین میتواند بشود که مرد چند دقیقه بافراغت دهن دماغ خسته خود را با خواندن چیزهای خوش آیند و لطیف متلذذ و تازه نفس بسازد. مطالعه غذای دماغ و روح ماست و مانند غذا باید وقتی آرا اختیار کرد که یک اشتهای واقعی و کافی برای آن در خود حس بکنیم.

بعضی از مردم این نکته را ملتفت نمیشوند و فقط برای اینکه چیزی خوانده باشند و یا وقترا بگذرانند مشغول خواندن میشوند بدون اینکه یک احتیاج دماغی و عبارت دیگر یک اشتها و گرسنگی حس بکنند اینگونه مطالعه بجای تقویت و تلذذ دماغ بار آن را سنگین تر و او را خسته تر میسازد و بدینجهت مضر است. من هرگز اینگونه مطالعه را دوست ندارم و مجوز نمیکم.

اغلب ادبا و شعرا و ارباب تدقیق و تتبع از لذت مطالعه بر خوردار بوده در محسنات آن چیزها نوشته اند. بعضی از شعرای صاحب ذوق ایران نیز در جزو و سایل تلذذ و خوشحالی کتاب را ذکر و شرط قرار داده اند. و در واقع کتاب صمیمی ترین و مهربانترین رفیقهاست که خسته شدن، قهر کردن، بی مهر شدن و دورویی کردن نمی شناسد.

من لذیذترین ساعت های زندگانی خود را آن ساعتها را می شمارم که بایک ذوق و اشتهای حقیقی بمطالعه یک چیز نافع و دلچسب که روح و دماغ مرا تلطیف کرده مشغول شده ام. درویش آزاد

- ۷ - سخاوت در زیاد دادن نیست در بموقع دادن است (لابروویر)
- ۸ - دست از کار خیر باز داشتن یک شرّ بزرگی ارتکاب کردن است (زان ژاک روسو)
- ۹ - مانند همه کارها در ازدواج هم محبت بالاتر از ثروت است (مویبر)
- ۱۰ - شاید در هیچ چیز بمقصد رسیدن به انسان بخش نشده است ولی تکلیف او رو بمقصد راه رفتن است (گیزو)
- ۱۱ - اشکهای چشم نمیگذارند که کدر مبدل بیأس و دیوانگی بشود (لی هنت)
- ۱۲ - قانون و حق دو چیزی است که خدا آنها را جفت آوریده ولی مردم آنها را از هم جدا ساخته اند. (کولنون)
- ۱۳ - با تخطّر حیات گذشته مثلذّ شدن دو بار زندگی کردنست (مارشیا)
- ۱۴ - حاضر شدن بایفای تکلیف کافی نیست راه ادا کردن تکلیف را هم باید دانست (گیزو)
- ۱۵ - دوستان خود را با تعجیل تدارک مکن و آنان را با تعجیل از خود دور مساز (سولون)

لذّت مطالعه

چند دقیقه یا چند ساعت از وقت را با مطالعه گذراندن یکی از بزرگترین لذایذ روحی مرد است. این لذّت روحی آنقدر شیرین و جاذب است که گاهی میشود کسی را که مشغول مطالعه است اگر ازین کار محروم سازیم مانند مادریکه جگر پاره اش را از آغوشش بدر کشیده باشند متأثر و غمگین میگردد.

برخی از مردم مانند سایر کارها در خواندن نیز افراط میکنند مثلاً وقت غذا و وقت خواب را نیز فدای مطالعه میکنند و اگر آنها را

بدین قرار فقدان قوه معنوی و متانت اخلاقی، نداشتن انتظام و دیسیپلین کامل و ترسیدن داریوش برجان خود این ننگ تاریخی را بنام ایران وارد آورد.

سؤالات علمی: فساد اخلاق

- ۱ - فساد اخلاق عبارت از چیست؟ - ۲ آیا فساد اخلاق در ایران امروز قائل هستید؟ - ۳ اگر قائل هستید جهات آنرا چه میدانید - ۴ اثرات و نتایج فساد اخلاق در ایران کدام است. - ۵ این فساد اخلاق در ایران چه شکلی پیدا کرده و در کدام طبقه ملت بیشتر است - ۶ بچه و سایل میتوان ازین فساد اخلاق جلوگیری کرد - ۷ و سایل عملی برای حفظ نسل جدید ایران از فساد اخلاق چه پیشنهاد میکنید - ۸ آیا کانیرا میشناسید که در اینراه قدم زده و برای اصلاح اخلاق میکوشند - ۹ بهترین کتاب برای اصلاح اخلاق در زبان فارسی کدام است - ۱۰ بهترین کتابها برای اصلاح اخلاق در زبانهای فرنگی کدام است.

* شکوفه‌های حکمت *

- ۱ - نیکی در دماغهای بد سرشت مبدل بزهر میشود (با یرون)
- ۲ - بهترین سپرها دور ایستادن از هدف است (هوراس)
- ۳ - در ادا کردن تکلیف محتاج به استشارة دیگران نیستی (فنون)
- ۴ - عشق یک دیوانگی لطیفی است اما حرص یک دیوانگی جدی (شافور)
- ۵ - کلمه زندگانی فقط یک مترادف دارد آهم کلمه فداکاری است (پرنس استفانی)
- ۶ - مردم گاهی کین را عفو میتوانند بکنند اما تحقیر را هرگز (نروال)



« جنگ دارا و اسکندر در صحرای ایسوس در سال ۳۳۲ قبل از میلاد . »

این تصویر از روی یک کاشی که در سال ۱۸۳۱ در خرابیهای شهر یونانی در ایتالیا پیدا کرده اند برداشته شده است .

Alexanderschlacht bei Issus. Aus Gindely's Geschichte für Obergymnasien I., aus den Verlag F. Tempisky in Wien.

مخارج ساتراپ را متحمل شوند خود شاه و ساتراپها نیز هر جا که با قوه جبریه نمی توانستند کار را از پیش ببرند توسل برشوت و حيله و انداختن رؤسای قبایل بجان یکدیگر میگردیدند و مجبور میشدند که عصیان یک قبیله را بدست یک قبیله دیگر بخوابانند و بعد هم با خود آن قبیله که قوی تر میشد و سر بعضیان میکشید بچنگند.

در لشکرکشی و جنگ نیز ترتیب صحیح و دیسپلین نداشتند علاوه برین از یکطرف قشون کشیها و جنگهای متمادی برای استیلای ممالک دیگر بجای اینکه در خود مملکت آن قوه را بکار ببرند مردم را بستوه آورده اغلب سرداران و ساتراپها در ضد فرصت بودند که سر از ربه اطاعت بیچند. بدینجهت خیانتهای زیاد از آنان سر زد و اغلب شهرها و قلعه هارا بدون جنگ تسلیم دشمن کردند.

و از طرف دیگر دار یوش سوّم که بایستی بر افراد قشون خود سرمشق بشود و جنگ را هم خود اداره کرده در قلب لشکر جا گرفته بود بر جان خود بیشتر میترسید و بیش از مقدرات ملت و مملکت بحفظ جان خود میکوشید چنانکه در جنگ ایسوس که تصویر صفحه بعد آنرا نشان میدهد پیش ازینکه شکستی بقشون او وارد بشود از ترس جان خود امر بر رجعت عرابه خود داد و پیشتر از همه رو بفرار گذاشت و وقتیکه قشون از فرار کردن شاهنشاه و سردار خود آگاه گشت قوه معنوی خود را از دست داده راه فرار پیش گرفت. چون اسکندر بدین نکته ترسیدن داریوش بر جان خود پی برده بود در جنگ اربل نیز با اینکه قشون ایران عرصه را بر جناح چپ و راست اسکندر تنگ کرده بود اسکندر خود را بقلب لشکر ایران زده بداریوش حمله کرد و داریوش از ترس دست و پای خود را گم کرده رو بگریز نهاد و در قشون یاری مقاومت و هجوم نمانده شکست خورد و میدان بدشمن بگذاشت.

بس آیا یونانیان چه برتری داشتند و کدام قوه خفی آنان مکمک میکرد. وقایع تاریخی خیلی اسباب خفی دارد که در یکنظر دیده نمیشود.

اغلب مورخین را عقیده بر این است که ایرانیان آن عهد از قوه معنوی و متانت اخلاقی و قوه اداری محروم بودند و علت شکست خوردن از یونانیان همین بود و بس. و در واقع افراد یونانی در آن عهد خون صاف و گرم داشتند. تمدن یونان آنانرا تا یکدرجه تعلیم و تربیت سیاسی یاد داده بود و آنان با دلگرمی تمام برای آزادی مملکت خود میجنگیدند در صورتیکه افراد ایرانی فقط برای شخص شاهنشاه و بزور شلاق و یا بامید غارت و اخذ جیره بجنگ میرفتند حتی داریوش در جنگ ایسوس از خود یونانیان قریب بیست هزار نفر پیول اجیر کرده بجنگ اسکندر و اداشته بود.

در آتزمان اخلاق ایرانی رو بفساد گذاشته بود بطوریکه نه قوانین آسمانی یعنی احکام مذهبی در آنان نفوذی داشت و نه از حسیات و طنی و آزادی و ملیت در آنان اثری دیده میشد. پادشاهان اخیر هخامنشی هم که داریوش سوم آخرین آنها بود در کشور ایران چیزی بنام تشکیلات اداری و آبادی بعمل نیاورده حتی تشکیلات ابتدائی و زحمت داریوش اول را هم بیاد داده بودند.

تمام سعی پادشاهان مصروف خوشگذرانی و لهو و لعب و گرفتن جزیه و مالیات بود. از وضع ایالات خبری نداشتند و آبادی و ترقی آنها ابداً فکر نمیکردند. بهمین قدر خشنود بودند که در ایالات عصبانی بر ضد آنان سرتنزد و ساتراپها مالیات را منتظماً بدر بار برسانند. بدین ترتیب ساتراپها نیز در ایالات هر یک برای خود یک پادشاه و مالک رقاب اهالی شده بودند و این اهالی بدبخت بایستی هم خراج شاهنشاه و هم

یک صفحه از تاریخ

جنگ دارا و اسکندر و انقراض سلطنت هخامنشیان
یکی از وقایعیکه صفحات تاریخ ایران را الگه‌دار ساخته همانا شکست فاحش داریوش سوم از دست اسکندر مقدونی است.
انقراض سلطنت هخامنشیان بدست اسکندر و تسلط او و اختلاف او و اشکانیان ممکن است بخودی خود مایه تأثروتنگ نباشد و بلکه میتوان گفت که این انقراض و تجدد تا یکدرجه و سیله انتباه و تصفیه خون نژاد ایرانی گردید و زمینه را برای پرورش یافتن و شکفتن تمدن ساسانی تدارک کرد. فقط چیزیکه این واقعه را موجب ننگ ساخته این است که داریوش سوم با آن همه قشون که بنا بنوشته مورخین در جنگ ایسوس بالغ بر چهار صد هزار و در جنگ اربل بالغ بر یک میلیون نفر بود در مقابل صد هزار قشون مقدونی و یونانی مغلوب گردیده کشور وسیع ایران را بزیر زنجیر تسلط پسر فیلیپ در آورد.

این شکست بزرگ نویسندگان تاریخ را نیز مانند خود داریوش بتعجب انداخته است زیرا عدد قشون داریوش اقلاً پنج برابر قشون اسکندر بود و اسلحه ایرانیان کمتر و بدتر از مال یونانیان نبود و بلکه در جنگ اربل که دو سال پس از جنگ ایسوس یعنی در سال ۳۳۱ قبل از میلاد واقع شد ایرانیان دوست عرابه تیغ دار (مسلح باتیغهای آخته از جلو و از چپ و راست) برای شکافتن صف دشمن درست کرده بودند که یونانیان چنین چیزی نداشتند. علاوه بر اینها این جنگها در خاک ایران واقع شد که ایرانیان بهتر آشنا بمواقع آن بوده در هر دو بار محل میدان جنگ را خودشان انتخاب کرده بودند.

قوانینی که حوادث عالم و انقلابات سیاسی را بهم مربوط میسازد و اسباب و عللی که آن روابط را تولید میکند بهترین و جهی صفحات تاریخ نمایان میشود و با تدقیقات تاریخی روشن میگردد. در قلمر و تاریخ نیز همان قانون ازلی که کائنات را زیر نفوذ خود گرفته است حکمفرمائی میکند و آن قانون عبارت از این است که هیچ اثری بی مؤثر و هیچ حادثه بدون یک علت در صفحه طبیعت بوجود نمی آید. از روی این قانون علت انحطاط و یا ترقی یک ملت را در تاریخ گذشته یعنی حیات دیروزی او باید جست. زیرا که مقدرات امروزی او زاده اعمال دیروزی اوست و از اقدامات امروزی او فردای مقدرات او خواهد زائید. آیا چنین نیست که آنچه ما دیروز کرده ایم ثمره آنرا امروز خواهیم چید، و آنچه امروز برای ما پیش می آید محصول اعمال دیروزی ما نیست؟

دیروز از دست ما رفته و از دایره اقتدار ما خارج شده است، آنرا دیگر تغییر نمی توانیم بدهیم و ناچاریم ب نتیجه اعمال دیروز گردن بنهیم اما امروز هنوز در دست ما است و فردای ما موقوف بحسن استعمال امروز است. امروز برای ما فقط یک فرصت است چونکه آن نیز عنقریب مبدل بدیروز خواهد گشت و از دست ما خواهد رفت. پس یگانه استفاده که از حیات دیروزی میتوانیم بکنیم گرفتن درس عبرت است. ما اگر از حال امروزی خود خوشنود نیستیم و نمیخواهیم فردای ما مثل امروز ما بشود باید فرصت امروزی را غنیمت شمرده بر خلاف دیروز کار بکنیم یعنی از گذشته عبرت بگیریم و حال حاضر را فرصت بشماریم تا در استقبال از نعمت سعادت غنیمت ببریم. اینک من از تاریخ گذشته ایران یک نمونه عبرت پیشتر نظر شما میگذارم:

آنجا که عشق پاک و قلب تا بناک با هم گرد آیند، هر آنجا که دو قلب و دو روح باهم هم آغوش بشوند، هر آنجا که دل پر حسرتی در انتظار من باشد، هر آنجا که آفتاب عشق با اشعه زرین خود بخندد و هر آنجا که یک دلارام پاکدل مرا از خوشبختی شیرین کام سازد، آنجا! آری همانجا برای من آشیانه پدری خواهد بود. ترجمه از آلمانی

شبنم

دیروز و امروز

در دوره زندگی ملل قرن‌ها حکم روز و بلکه ساعت را پیدا میکند. وقتیکه میگوئیم فلان ملت در فلان قرن چنین بود و یا چنان بود مثل اینست که بگوئیم فلان شخص دیروز در چنین حال بود و چنانکه تغییر حال در یک شخص از حیث صحت و ناخوشی علی دارد که قبلاً در وجود او کار کرده است همیظور تبدل اوضاع یک ملت از حیث ترقی و تنزل اسبابی دارد که قرن‌ها قبلاً باید در اعماق روح و قلب او کار کرده و آن نتیجه را بوجود آورده و پرورده باشد. علمیکه اسباب تغییر مزاج شخص را جستجو و وسایل محافظه صحت را یاد میدهد علم طب و آنچه علل امراض اجتماعی ملل را تدقیق و چاره و قایه از آن را تعلیم میکند فن تاریخ نامیده میشود. پس میتوان گفت که فن تاریخ بزرگترین نمایشگاه مقدرات ملل است، تاریخ یک سینمای دائم الحركه حیات نوع بشر است، تاریخ جام جهان نمای زمین و زمان است. تاریخ یک پرده نقاشی است که تصویرهای رنگارنگ وقایع و حوادث عالم و نقشهای متضاد ترقی و انحطاط و طلوع و غروب اقوام روی زمین را نشان میدهد. تاریخ بساطی است که با دست هزاران عناصر اجتماعی از رشته حیات کرورها نفوس بشر در طی قرن‌های متمادی بافته شده است.

امروز که تو دامن مردانگی بکمر زده و میخواهی معنی زندگی جاودانی را بفهمی و یک نام و شرف ابدی برای خود و نژاد خود درین جهان یادگار بگذاری باید عزم و استقامت را بیشه خود سازی و در پیش اشکالات و سختی‌ها با متانت و برد باری پایداری ورزی و همواره بخاطر بیاوری که « عزم و پایداری یکتا وسیله موفقیت و کامیابی است »

ادبیات

عشق و آشیانه پدری

خوش آنکه با شادی و اشتیاق با آشیانه پدری خود بر میگرد
و در آنجا باذوق و دلبستگی تمام روزگار خوش بچگی و جوانی
خود را بیاد می آورد.

اما من! باید روزگار بچگی و جوانی خود را با تلخکامی
یاد بکنم زیرا که در آشیانه پدری این روزگار شیرین و زرین با من
آشنائی نداشت و این گلبن خوشبختی هرگز در صحن دل من نشکفت.
اینک من در پی این خوشبختی در دیار بیگانه بهر سو در
تک و یوو فقط میشنوم که عشق پاک چه چیز دلربا و روح
افزائی بوده است، اما نمیدانم که من ازین دیار دست خالی خواهم
بر گشت یانه!

هر جا که قلبی پر از محبت پیدا بکنم، هر دیاری که
بچشمهای معصوم و بی آلایش مصادف بشوم، هر آنجا که از ته دل
دوست بدارم و دوستم بدارند، هر آنجا که عشق پاک مانند یک
سلطان زبر دست حکمرانی بکند، هر آنجا که تمام کاینات ترانه عشق
بنوازد، هر آنجا که بگوش من جز نغمه عشق صدای دیگر نرسد، هر

فرزند من ! خلوص نیت وقتی میتواند کارگر بشود که صاحب آن دارای عزم و استقامت بوده باشد !

صفحات تاریخ بشر مزین است با نام چندین مردان بزرگ که در میان هر یک از ملتها بوجود آمده و کارهایی انجام داده‌اند که نتایج آنها قرن‌ها در حیات اجتماعی آن ملتها اجرای نفوذ کرده است و حتی برخی از آن مردان بزرگ چنان قدرت و عظمت از خود بیادگار گذاشته‌اند که نسل‌های بعد آنها را قابل پرستش دیده و بخدائی برگزیده‌اند .

وقتی که من حیات هر یک از این مردان بزرگ را تدقیق و نتایج کرده اوصاف و خصایل آنها را یک یک جلو چشم می آورم می بینم که همه آنان در یک خصلت مخصوص شرکت داشته‌اند یعنی در آنان یک چیزی بوده که آنها را بدین درجه اقتدار و بزرگی رسانیده است آهم عبارت از عزم متین و استقامت کامل بوده است .

اگر سرگذشت هر یک از پادشاهان بزرگ تاریخ گذشته و جهانگیران و سرداران نامی عالم و فیلسوفان و بانیان مذاهب را بخاطر بیابوری خواهی دریافت که همه آنان از منبع فیض این خصلت سیراب بوده و تنها از پرتو این قدرت یزدانی بانجام دادن آن همه کارهای خارق العاده کامیاب گشته‌اند .

فرزند من ! اگر این قبیل مردان در رسیدن مقصود خودشان دوچار مغلوبیت و ناکامی هم بشوند بجای اینکه آن مغلوبیت مایه دلشکستگی و نومیدی آنان بشود سبب ازدیاد غیرت و جوشش دریای عزم و همت آنان میگردد .

تو باید یقین بکنی که عالم امروزی ما عالم عزم و ثبات است هر کس و هر ملت در اختیار مرگ و زندگی برای خود آزاد است . یازندگی جاویدان از پرتو عزم و ثبات و یا پریشانی و ناپبودی در نتیجه ضعف و زبون !

۱۵ - در زن جاذبه‌ای هست که عقلمای ناقص آنرا درک نمیتواند بکند. (آلینسون)

۱۶ - زن! تو آئی که میخواهم دار و ندار خود را بزیر پای تو نثار بکنم. (شکسپیر)

خوبست که خوانندگان مجله آنچه را که در ادبیات شرق درباره زن خواه زشت باشد یا زیبا بنظرشان رسیده است برای مجله ایران شهر بفرستند.



راه کامیابی در زندگی

فرزند من! وقتیکه انسان از روی صدق و خلوص نیت و اعتقاد راسخ یک فکر را قبول کرد در راه انجام دادن آن فکر هرگونه فداکاری و زحمات و صدمات برای او آسان میگردد. این است که می بینی خواه در طریق مذهب و خواه در طریق سیاست و مسلک علمی فداکارترین و پرشورترین مردم کسانی هستند که در آن مذهب و در آن مسلک یک اعتقاد ثابت و متین و یک خلوص نیت و بعبارت دیگر یک ایمان کامل دارند « خلوص نیت غذای قوای معنوی مرد است »

چون بدون یک قوه معنوی موفقیت مرد در اقدامات خود محال است پس خلوص نیت بزرگترین و نخستین شرط کامیابی است زیرا کسیکه خلوص نیت و اعتقاد محکم دارد معنی مایوسی و نومیدی را نمیداند. با ضعف و دلشکستگی آشنائی پیدا نمیکند و مانعی در سر راه اقدام خود تصور نمی نماید.

« موفقیت یک هیئت جامعه در یک امر بسته بکثرت عدد اشخاص خالص العقیده و صمیمی است در میان افراد آن ».

- ۳ - زن! توای فرشتهٔ زمین، توای دلرباترین آفریدهٔ آسمانی، تو یکتا پرتوی هستی که زندگانی ما را روشن میتوانی بسازی.
(آلفونس دولامارتین)
- ۴ - زن مخلوقیست که در او لطیف‌ترین و صمیمی‌ترین فضیلت‌ها را پیدا میتوان کرد.
(جونسون)
- ۵ - زن! تو برای تقدیس آفریده شده‌ای. (ج. بُرد)
- ۶ - زن مانند یک اقیانوس است. بکوچکترین و سبکترین فشارها مقاومت نمیکند و سنگین‌ترین بارها را بر میدارد.
(راسموس نیلسن)
- ۷ - زن! تو فرشته‌ای ولی آزاد نیستی زیرا که تو بالا تر از فرشته‌ای
(انره ج)
- ۸ - زن مخزن اسرار خلقت است. (کارل کوتزکو)
- ۹ - زن فرشته‌ایست که در بچگی پرستار ما، در جوانی کامبخش ما و در پیری تسلیت ده ما است. (آره‌تین)
- ۱۰ - زن محبوب‌ترین و عزیزترین پرستشگاه من است در زندگانی. (پرنیس)
- ۱۱ - زن یگانه وجودی است که تنها او حقیقت عشق پاک را می‌شناسد. (شیللر)
- ۱۲ - زن مخلوقیست که عمیق‌تر میبیند. و مرد مخلوقیست که دور‌تر می‌بیند. عالم برای مرد یک قلب است و قلب برای زن یکعالمی است. (گراهه)
- ۱۳ - زن یکسر دلربائی است که پوشیده از اسرار است اما درش قفل نیست. (نوالین)
- ۱۴ - زن سرّیست که قلبی دارد پر از اسرار که هیچ زبان شرح آنرا نتواند. (ستوری)

و تأثیرات عقاید مذهبی در افراد عامه مآت یک اخلاق پسندیده و یک تربیت سزاوار تحسین تولید کرده بود .

چنانکه در نظر ایرانیان قدیم طمع ، دروغگوئی ، ظلم و تعدی و کفران نعمت بی اندازه زشت و مردود بود . هر کسی بایکی از این صفات معروف میشد او را بمجالس رسمی و خصوصی راه نمیدادند و این یکنوع مجازات برای بد کرداران و مکافات برای نیکوکاران بود .

ایرانیان قدیم بچه‌های خودشانرا از کوچکی بتحمل زحمت و مشقت عادت میدادند . فعالیت و کوشش از خصایل فطری آنان بود و بدینجهت در ایران قدیم گدا و دریوزه پیدا نمیشد . هرکس که حرفتی نداشت بایستی بزراعت مشغول بشود و یا کاری پیدا بکند . مردمان بیکار را مضر و دشمن برکت میشمردند و آنان را از شهرها بیرون میکردند .

از آنجا که زراعت مهمترین اشغال و مایه زندگی اهالی بود بدان اهمیت زیاد میدادند و بلکه پرستش میکردند . بدین مناسبت در میان آنان بعضی مثلها زبازرد بود که درحقیقت شایان دقت و تمجید است . مثلاً میگفتند : « هرکس که خاک را شیار بکند مثل این است که ده هزار قربانی داده است » و هم چنین میگفتند « شیطان وقتیکه یک مزرعه سبزی بیند گریه میکند و بخانه که انبار آن پر از گندم است نمیتواند داخل بشود » .

زن در ادبیات غرب

- ۱ - زن تاج آفرینش است . (هرِدِر)
- ۲ - زن بهترین و آخرین تحفه آسمانی است . (میلتون)

و دارای فضایل اخلاقی مخصوص بنژاد ایرانی یعنی پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک بوده باشد .


هر طبقه از ملت بچه‌های خود را در دایره مسلک و حرفت خود تربیت می نمود و چون هر کس و صاحب هر خانواده میکوشید که نام و اشتها خود را حفظ بکند و بعبارت دیگر اجاق خود را نگذارد خاموش بشود بدینجهت افراد هر طبقه در دایره احتیاجات خصوصی خود یک تربیت خصوصی میدید .

تعلیم و تربیت عالی مخصوص افراد اعیان و اشراف بود و قسمت عمده این تربیت و تحصیل راجع بمشق سربازی و نظام بود چنانکه در آن عهد این مسئله در اغلب ملت‌های قدیم اهمیت داشت . تا بیست سالگی این تحصیل عملی امتداد می یافت آنوقت جوانانیکه از عهده امتحان در می‌آمدند یا بخدمت شاهنشاه انتخاب میشدند و یا در اردوها موظف میگشتند . اسب سواری ، تیر اندازی و شمشیر بازی از ارکان این تربیت شمرده میشد .

خود شاهنشاه این تعلیم و تربیت نظامی را در تحت مراقبت میگرفت و بچوانانی که ابراز لیاقت و رشادت میکردند خلعت می بخشید و آنانرا گرامی میداشت ولی تا این جوانان در کار پخته نشده و تجربه حاصل نکرده بودند کارهای بزرگ بآنان نمی سپرد . اغلب اوقات خود شاهنشاه در موقع شکار این جوانان را همراه میبرد و لیاقت و استعداد آنها را عملاً امتحان میکرد .

ولی چنانکه گفتیم این نوع تعلیم و تربیت مخصوص خانواده‌های بزرگ و برای نجبا زادگان بود . افراد طبقات دیگر ملت ازین تربیت محروم بودند . با وجود این سادگی معیشت و صفات موروثه نژادی

IRANSCHÄHR

<p>Iranschähr Revue littéraire et scientifique bimensuelle</p> <p>Redacteur et Directeur H. Kazemzadeh</p> <p>Telephon Stefan 3908</p>		<p>نگارنده و مدیر حسین کاظم زاده - ایرانشهر</p> <p>این مجله عجله ماهی یکبار و بعد دو بار نشر خواهد شد</p> <p>قیمت هر شماره در آلمان ۲۰ مارک و در ایران دو قران است</p>
<p>شماره ۲ برلین — غرة ذی الحجّه ۱۳۴۰ سال اول</p>		
<p>1ère année * Berlin, 26. Julliet 1922 * No. 2</p>		

مجله ایرانشهر از شماره سیم بعد فقط بکسانی فرستاده خواهد شد که وجه آبونه را مستقیماً و یا توسط وکلا پرداخته باشند. قیمت آبونه برای مشترکین خاک عثمانی نیم لیره انگلیسی است. قیمت آبونه برای آلمان بجهت ترقی قیمت کاغذ و غیره ۴۰۰ مارک است.

تعلیم و تربیت در میان ایرانیان قدیم

ایرانیان قدیم در اصول تعلیم و تربیت نسبت بدرجه ترقی و تمدن عهد خودشان بر اکثر ملت‌های همجوار خود فایق بودند مثلاً در صورتیکه تعلیم و تربیت در مدنیت قدیم هند منحصر بآداب مذهبی و قواعد دینی بود ایرانیان قدیم آنرا از آن انحصار در آورده شامل امور زندگانی و شئون اجتماعي نیز قرار داده بودند. بنا بشهادت مورخین یونان ایرانیهای قدیم بجهای خودشان را در پنج سالگی بدست یک مربی می سپردند و این مربی بیش از هر چیز تفریق کردن خیر و شر یعنی تمیز دادن میان اعمال و اخلاق نیک و زشت را بانان یاد میداد.

در نظر ایرانیان قدیم مقصد اساسی از تربیت عبارت بود از پرورش دادن بچه بترتیبیکه در میان هیئت جامعه یک عضو کار آمد و کارکن

و باید دید که این قوه معجز نما چه نام دارد و از کدام سرچشمه آب میخورد.

اگر قدری تفکر و تعمق بکنیم خواهیم دریافت که این جاذبه همان جاذبه صنعت است و صنعت غیر از حسن چیز دیگر نیست و چون روح ما با عوالم حسن یک رابطه ازلی دارد و این هر دو بایک الفت ابدی بهم پیوسته اند این است که هر کجا حسن است آنجا روح است و هر کجا روح است با صنعت همدوش است.

این صنعت یعنی حسن که معشوقه روح ماست دو نوع میباشد یکی حسن خدادادی که اثر صنعتکار حقیقی است مانند محاسن طبیعت و دیگری صنعت بشری است که زاده روح بشر است. از آنجا که روح انسانی به محاسن طبیعت اکتفا نکرده یعنی آنرا برای غذای معنوی خود کافی ندیده است لذا با همان قدرتی که صانع حقیقی در او آفریده محاسن دیگری بر طبیعت افزوده است چنانکه در ابتدا بتقلید محاسن طبیعت پرداخته و بعد پیرایه ها و جلوه های زیادی بدان محاسن علاوه کرده و شکلهای جاذبتر و رنگهای دلربا تر بدان داده است و ازین کوشش دائمی روح انسانی در جستجوی غذای خود یعنی حسن مطلق، صنایع مستظرفه مانند نقاشی، موسیقی، مجسمه سازی، معماری و شعر بوجود آمده است.

پس صنعت و صنایع مستظرفه زاده بشریت است و با آن هم خواهد مرد و چنانکه گفتیم صنعت عین حسن و حسن هم عین صنعت است بهمین مناسبت هم میتوانیم بگوئیم که صنایع مستظرفه عبارت از حسن مجسم میباشد.

بخش یک خواننده با ذوق احساسات لطیف ما را بهیجان می‌آورد همینطور بسر بردن چند ساعت در یک شب مهتاب، تماشای سیر ابرها و ماه، احساس وزش باد و حرکت برگهای درختان، صدای ریزش دلنواز و خواب آور آب، عظمت وحشت انگیز کوهها و دره‌ها، سبزی و خرمی چمنزار، رنگ و بوی گلهای لطیف و صحبت شیرین یک نگار موافق و امثال اینها هر یک برای ما یک مسرت قلبی و یک انجذاب روحی تولید می نماید و ساعتها ما را بتفکرات عمیق می اندازد.

در چنین حال استغراق، ساعت‌های شیرین و دقیقه‌های فراموش نشدنی زندگی در مقابل چشم ما جلوه گر میشوند. آرزوهای دیرین و تسلیت بخش ما و امیدهای آینده و روحنازما از نو بیدار و زنده میشوند. این استغراق مانند یکجام مستی بخش در ما اثر میکند. درین موقع است که خود بخود میگوئیم: ایکاش این ساعت وجد و استغراق ابدی میشد. باز درین موقع آرزو میکنیم که ایکاش دست طبیعت ما را ازین خواب شیرین خیالی هرگز بیدار نمیکرد زیرا که درین دم قلب ما باآمال دیرین خود در راز و نیاز و روح ما با دلدار مجذوب خود هم آغوش است. حتی توصیف این محاسن طبیعت و این استغراق پز جاذبه بقلم سحر انگیز یک شاعر شیرین بیان کافیهست که در اعماق قلب و روح ما ولو در گوشه تاریک یک بیت الحزن نشسته باشیم همان حظ روحی را تولید بکند. بلی برای یک قلب حساس و برای یک روح زنده هر یک از تظاهرات طبیعت یک جلوه و یک جذبه تشکیل میدهد.

حالا باید تأمل بکنیم که منبع این فیض روحانی در کجاست و چگونه میشود که مشاهده و احساس پاره چیزها یک چنین حال وجد و جذبه در ما تولید میکند. باید مرکز این جاذبیت و مجذوبیت را پیدا کرد

در احوال سیاسی و اجتماعی و حیات ادبی و اقتصادی و ترقیات صنعتی و فنی ملت‌های غرب تحصیل کرده اند هیئت بنام انجمن غرب شناسان تشکیل و نتیجه افکار و زحمات و ثمره تحصیلات و اطلاعات و تجربیات خودشان را بدان وسیله بنظر هموطنان خود برسانند .

فایده چنین هیئت‌های غرب شناس برای ممالک شرقی بیشتر از فایده‌ای خواهد بود که ملت‌های فرنگ از شرق‌شناسان خود می‌برند زیرا که شرق احتیاج فوری بشناختن و کسب کردن تمدن غربی دارد .
اگر این پیشنهاد ما در نزد ارباب تفکر جای قبول پیدا بکند در آینده عقیده خودمان را در چگونگی تأسیس انجمن‌های غرب شناسی و شرایط کار کردن آنها با دادن نمونه‌های اقدامات انجمن‌های شرق شناسان فرنگ شرح خواهیم داد .

صنعت و صنایع مستظرفه چیست ؟

صنعت و صنایع مستظرفه مقیاسی است برای سنجیدن درجه تکامل معنوی و روحی یک ملت .

درین جهان در میان هزاران محسوسات که ما در زیر نفوذ حواس پنجگانه خود از وجود و چگونگی آنها با خبر میشویم بعضی چیزها هست که ما بی اختیار آنها را بیشتر دوست میداریم . روح ما و قلب ما مجذوب آنها میشود بدون آنکه از آنها یک فایده عملی و آئی برای ما حاصل گردد . مثلاً وقتیکه در جلو یک برده نقاشی که ثمره قوای دماغی و روحی یک صنعتکار را نشان میدهد می‌ایستیم ساعتها مشغول تماشای آن و غرق حیرت و تعجب میشویم . هم چنین شنیدن صدای حزن‌انگیز تار و یا آواز طرب

حکومت‌های فرنگ که محتاج بشناختن عادات و اخلاق و تشکیلات و چگونگی اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی شرقیان بودند بدین سیاحان و به آثار آنان اهمیت زیاد دادند. بهمین مناسبت در پایتخت‌های خود مدرسه‌ها و انجمن‌های شرقی تأسیس و ارباب تبعات شرقی را تشویق نمودند و درین ضمن جریده‌ها و مجله‌های راجع بشرق نیز انتشار و وسعت پیدا کرد.

امروز دایره شرق شناسی بقدری وسعت یافته است که برای هر رشته از علوم و فنون شرقی و یا برای هر یک از ملت‌های مشرق زمین انجمن‌های مخصوص و شرق شناسان متخصص بوجود آمده است. چنانکه جمعی از اینها در تدقیق تاریخ و آثار مصریان مشغولند و آنانرا مصر شناس (اژیتولوگ) می‌نامند و بعضی از آنان سعی خود را منحصر بتدقیق آثار و علوم عربی نموده عرب شناس (آرابیزان) معروفند و جمعی دیگر نیز دایره تبعات و تألیفات خود را به آثار و تاریخ نژاد آریا و یا ایرانی انحصار داده آریا شناس و ایران شناس نامیده میشوند و هکذا درباره چین و ارمنستان و غیره.

خدمات این شرق شناسان علاوه بر منافع سیاسی و خدمت بمعارف مملکت خودشان برای خود ممالک شرقی نیز بی اندازه بوده است زیرا تدقیقاتیکه اینها درباره آثار تاریخی و ادبی و لسانی ملت‌های شرقی کرده و زحمتیکه در کشف خطوط عتیقه و حل محتویات آنها کشیده‌اند بقدری مفید و واسع است که تا چند قرن دیگر خود شرقیان محتاج به استفاده و اقتباس از آنها بوده و روش آنان را سرمشق خود باید قرار بدهند.

امروز که ممالک شرقی محتاج به اخذ تمدن غرب است و شرایط و عناصر این تمدن نیز زیاد و مختلف است بنظر ما چنین میرسد که لازم است اشخاصیکه از اوضاع ممالک غربی و تمدن آنها اطلاعی داشته یا در ضمن سیاحت معلوماتی کسب نموده و یا تحصیلات خود را در آن ممالک کرده و یا در خود ممالک شرقی بوسیله مطالعه و تدقیق معلومات کافی

اکتفا نکنند بلکه باید علت ترجیح آن غزل را بغزلهای دیگر و سبب تقدم فلان کتاب را بکتابهای دیگر شرح و بیان بکنند. جان کلام و حقیقت استفسار ما هم در همین نکته است زیرا که این جواب نقطه نظر و وسعت و قوت فکر و محور روح جواب دهنده را نشان خواهد داد و مقصود ما هم همین است.

هر یک از خوانندگان که بخواهد سؤال علمی و ادبی اظهار و هدیه مناسبی برای جواب موافق آن بدهد مجله ایرانشهر توسط آرا قبول کرده در صفحات خود درج میماید.



شرق شناسی و غرب شناسی

از دوسه قرن باینطرف در فرنگستان جمعی از دانشوران که اطلاعاتی در باره ممالک شرقی و اهالی آنها حاصل کرده و تتبعاتی در حق آنها نموده و آثاری نوشته اند بنام مستشرق یعنی شرق شناس مشهور شده اند. بدرستی نمیتوان گفت که شرق شناسی در فرنگ از چه تاریخ شروع شده ولی ابتدای آن عبارت بوده از نشر آثار سیاحان فرنگ که از قرون قدیمه بممالک شرقی رفته معلوماتی درباره اوضاع سیاسی و عادات و اخلاق و سایر ترتیبات زندگانی و اجتماعی آنان تحصیل کرده برشته تحریر آورده اند. در آغاز کار این قبیل تألیفات و سیاحتنامه ها را مردم مانند کتب افسانه و حکایت های جن و پری پنداشته و بدین لحاظ میخواندند و در حقیقت هم بعضی از آنها مزیت دیگری نداشت ولی بعدها پس از اینکه دولتهای اروپا دایره مستملکات خود را وسعت داده اغلب ممالک مشرق زمین را استیلا نمودند نفوذ و اهمیت این قبیل تألیفات و اطلاعات قوت پیدا کرد.



شورای جنگی داریوش اول شاهنشاه ایران در ۵۲۱ سال قبل از میلاد
„Kriegsrat des Darius“. Aus Furtwängler-Reichhold, griechische Vasenmalerei.
Verlag F. Bruckmann A.-G., München.

داریوش دوهزار گاردسوار و دوهزار پیاده برای شخص خود ترتیب داده بود که نیزه‌های آهن‌سایبهای زرین و سیمین را سوراخ می‌توانست بکند. در موقع لشکر کشی یک شورای جنگی ترتیب میداد و رأی سرداران بخصوص نجبای مملکت و پیر مردان با تجربه را می‌رسید و خود بشخصه جنگ را اداره میکرد. صورت صفحه بعد مجلس شورای جنگی داریوش را نشان میدهد. این صورت در روی یک ظرف بسیار قدیمی که نمونه صنعت نقاشی یونان قدیم است کشیده شده و حالا در موزه خانه شهر ناپل در ایتالیا محفوظ میباشد. (تفصیل این صورت در شماره آینده خواهد آمد)

بدین ترتیب داریوش موفق گردید که در دوره سلطنت خود دایره مملکت ایران را وسعت داده از نوزده ایالت به سی ایالت برساند و ایران در عهد او باوج ترقی و تعالی رسید.

سؤالات علمی و ادبی

[در زیر این عنوان در هر شماره ایرانشهر پاره سؤالات اظهار خواهد آمد که از خوانندگان مجله هر کس جواب مفید و موافق بعمل علاوه بر حق القلم مقاله یک هدیه دیگر نیز از طرف اداره به ایشان تقدیم خواهد شد.]

سؤال اول: بهترین غزلیات حافظ کدام است؟

سؤال دوم: بهترین کتابهای خارجه برای ترجمه کردن بفارسی

کدام است؟

در اینجا باید یاد آور بشویم که خوانندگان مجله فقط بجواب

اینکه فلان غزل بهتر است و فلان کتاب برای ترجمه لایقتر است نباید

بودند و بجهت رقابتی که داشتند می‌توانستند با هم یکی شده اسباب عصیان و اغتشاش فراهم بیاورند.

علاوه بر این در مواقع غیر معین مفتش‌های مخصوص مخفیانه بهر ایالت فرستاده از حال و اوضاع مملکت و رفتار و کردار ساتراپ‌ها و سردارها اطلاع بهم می‌رسانید.

داریوش با ذکاوت فوق‌العاده که داشت احتیاجات مبرم مملکت را دریافته بود و بدان جهت مسئله مالی و نظام اهمیت فوق‌العاده میداد. از هر ایالت مقداری معین بعنوان مالیات هر ساله بایستی بمرکز برسد. مقدار مالیات عهد داریوش را مورخین به ۶۶۲ میلیون فرانک امروزی تخمین کرده‌اند که خیلی جالب دقت است. فقط مملکت فارس که مرکز سلطنت بود از مالیات نقدی معاف بود و بجای نقد جنس می‌پرداخت.

داریوش اولین پادشاه ایران بود که سکه طلا بنام خود زد و آنرا داریک مینامیدند و وزن آن ۱۳۰ گندم بود و از حیث عیار صحیح و صافی زر رایجترین مسکوکات در آن عهد بود.

بزرگترین خدمت داریوش در اصلاح مملکت ساختن راهها بود که برای قشون کشی و مربوط ساختن ایالات بمرکز و جلوگیری از عصیانها فوق‌العاده اهمیت داشت. از این جاده‌ها مهم‌ترینش راهی بود که از شهر سارد تا شوش ساخته شد این جاده ۱۵۰۰ میل طول داشت و برای پیاده سه ماه راه بود.

برای انضباط امور لشکری در هر ایالت علاوه بر قشون محلی یکعده قشون ساخلوی از افراد خاص فارس و مدی که بتاج و تخت شاهنشاه فدائی و صادق بودند نگاه میداشت که جلو هرگونه عصیان گرفته و آسایش عمومی همیشه مستقر شود. عدد اینها ده هزار بود و آنانرا جاویدان زنده مینامیدند.

ایران یک نمونه عبرت بی‌شکاه انظار بگذاریم، می‌خواهیم چند کله دربارهٔ تشکیلات داریوش اول در مملکت ایران در اینجا بنویسیم:

وقتی که داریوش غائلهٔ اسمردیس کاذب را که بنام باردیا پسر کامبیز سلطنت ایران را ضبط کرده بود تمام کرده بر تخت پادشاهی نشست، کشور ایران در هرج و مرج تمام و دستخوش عصیان و طغیان بود. داریوش تا روز استقرار سلطنت خود هشت بار با سرکشان و ارباب عصیان و قیام‌جنگید تا بالاخره همه را بر جای خود نشانده و همهٔ ایران را مطیع و منقاد نمود. بر هیچیک از عاصیان ابقا نکرد ولی بسرداران و حکامی که در نشانند آتش فتنه و طغیان دستیاری کرده بودند پادشاهی نیکو بخشید.

پس از استحکام ارکان سلطنت در اداره کردن مملکت نیز بمشکلات زیاد مصادف گردید ولی با تدابیر عملی و قوت بازو و شهامت و شجاعت همهٔ آن مشکلات را دفع کرده اصلاحات جدید در مملکت نمود. در آن عهد قریب صد قوم مختلف در کشور ایران سکنی داشتند که طبایع و عادات آنان مختلف بود. داریوش با اینکه استقلال هر ایالت را تا یکدرجه محفوظ نگاهداشت ضمناً بتوحید این اقوام و جمع‌آوری آنها در زیر یک بیرق که بیرق پارس باشد موفق گردید.

در هر ایالت یک حاکم که ساتراپ مینامیدند نصب کرد ولی بکنفر هم از مرکز بعنوان دفتر دار یا رئیس‌الکتاب نزد هر حاکم مأموز میکرد که باستقلال تمام اعمال حکام را مراقبت نموده از اوضاع مملکت شاهنشاه را آگاه سازد.

برای ادارهٔ امور نظام در هر ایالت یک سردار معین مینمود که امور قشون محول باو بود و وی نزد شاهنشاه مسئول تمام کارهای نظام بود. بدین ترتیب در هر ایالت سه مأمور مستقل زمامدار امور کشوری و لشکری

یافته است. ملت ایران گاهی با یک تعصب جاهلانه و کور کورانه هزاران خونهای ناحق ریخته و گاهی در راه آزادی مذهب و فکر هزاران فدائیان از جان گذشته قربانی داده است. زمانی بدستگیری یک قوه جزئی بی انتظام بزرگترین قشون یک دولت جنگاور را شکست داده و با فتوحات درخشان خود دامنه مملکت را از رود سند تا نیل و از خلیج فارس تا بحر سیاه وسعت داده و زمانی دیگر بدست یک مشت وحشیان بی سروپا شکستهای ننگ آور خورده ساحت مملکت ویران شده را بدست بیگانگان سپرده است.

اگر حالا هم ترتیب تعیش و درجه تفکر و تعقل و حتی طرز خوراک و پوشاک و حرف زدن و سایر شئون اجتماعی و زندگانی ملت ایران را تدقیق بکنیم همین تضاد تعجب انگیز در جلو چشم ما ظاهر خواهد شد. مثل این است که ملت ایران مرکب از چندین نژادهای مختلف باشد که در هر خصوص با هم فرق داشته باشند چنانکه نیکوترین اخلاق بابدترین عادات در افراد این هیئت جامعه جمع شده است.

ما نمیخواهیم علت فلسفی و اجتماعی این حال را شرح بدهیم فقط یک نکته باید اشاره بکنیم و آن این است که از نقطه فلسفه اجتماعی ممکن است همین حالت روحی ملت ایران و همین تمایلات و تظاهرات متناقض یکی از اسباب بقای ایران در جلو حوادث و انقلابات تاریخی گردیده باشد.

وضع سیاسی امروزی ایران بهترین نمونه ایست برای نشان دادن این حالت روحی. مایقین داریم که این وضع امروزی پایدار نخواهد ماند. ایران امروزی یک دوره فترت میگذراند و حتماً یک انقلاب و یک هضت در پیش دارد. دست طبیعت و حوادث مترامنه این چند قرن گذشته اسباب حدوث این انقلاب را فراهم آورده است و جلو گیری از ظهور آن بهیچ وجه ممکن نخواهد بود.

ما در استقبال این انقلاب و هضت میخواهیم از تاریخ قدیم

هان تا بخرابات مجازی نابی
 تا کار قلندری نسازی نابی
 اینجا ره رندان سر اندازان است
 جانبازانند تا نبازی نابی

ای باد که جان فدای پیغام تو باد
 گر بر گذری بکوی آن حور نژاد
 گو در سر راه مهستی را دیدم
 کز آرزوی تو جان شیرین میداد



یک صفحه از تاریخ تشکیلات داریوش اول در کشور ایران

ایران مظهر عجایب و جلوه گاه غرایب است. در کمتر مملکتی بقدر ایران یک تضاد عمومی یعنی افراط و تفریط در هر چیز دیده میشود. و قتیکه انسان ادوار تاریخی ایران را از مد نظر میگذرانند می بینند که در هر یک از تظاهرات اجتماعی آن خواه در تشکیلات سیاسی و اداری خواه در طریقت دین و عقاید و خواه در قلمرو اخلاق و عادات آثاری بس غریب و متضاد از ملت ایران بظهور رسیده است که مایه حیرت و سزاوار تفکر میباشد.

مثلاً می بینیم درین سر زمین، گاهی یک استبداد مطلق بدست یک حکمدار خوزریز و گاهی بک تشکیلات ملوک الطوائفی حکمرانی کرده است. گاهی ساده ترین مذاهب و گاهی شدیدترین ادیان استقرار

گروه زنان بعضی‌ها را نگذاشته بکلی زیر پای جهالت مردان وجود کاملعدم باشند چنانکه بعضی از آنان از چشمه ذوق و شوق قطره چشیده و از خود آثراتی باقی گذاشته‌اند. از جمله این زنان یکی شاعره ایرانی مهستی گنجوی است که در اینجا چند قطعه از رباعیات او را درج میکنیم. این رباعیها را از یک نسخه خطی که ده سال پیش در پاریس بدست ما افتاده بود استنساخ کرده‌ایم. راجع بترجمه حال مهستی در شمارهای آینده شرحی خواهیم نوشت و از خوانندگان هم خواهشمندیم هر کس درین باب چیزی بنظرش رسیده است برای ما بنویسد باشد که ترجمه حال این زن ادیبه بدین ترتیب جمع آوری شود.

عشق است که شیر تر زبون آید ازو
 بخری است که طرفه‌ها برون آید ازو
 که دوستی کند که روح افزایش
 که دشمنی که بوی خون آید ازو

در کوی خرابات یکی درویشم
 زان خم زکوة می بیاور پیشم
 صوفی بچه‌ام ولی نه کافر کیشم
 مولای کسی نیام غلام خویشم

لعل تو مکیند آرزو می‌کردم
 می با تو کشیدن آرزو می‌کردم
 درمستی و در جنون و در هشیاری
 چنگ تو شنیدن آرزو می‌کردم

مخوانندگان ایرانشهر

- (۱) - بهترین خدمتی که خوانندگان ایرانشهر بدین مجله میتوانند بکنند عبارت از ترویج و معرفی آن است در نزد دوستان خود و ارسال آدرس آنان برای ما .
- (۲) - هر یک از خوانندگان ایرانشهر سؤالی راجع بمسائل علمی و ادبی و اجتماعی و غیره بکنند در هر شماره در ضمن جواب سؤالات وارده بطور اختصار جواب داده خواهد شد .
- (۳) - هر کس وجه اشتراک ده یا بیشتر مشترک را جمع آوری کرده بفرستد بهره مشترک یک دوره مجانی برای او ارسال خواهد شد .
- (۴) - از سؤالات علمی و ادبی که در هر شماره از طرف خود مجله طرح خواهد شد هر کس جواب شافی و صحیح بدهد برای او علاوه بر هدیه مقرر که در حین درج مقاله داده میشود یک هدیه دیگر نیز تقدیم خواهد شد .
- (۵) - هر کس پس از گرفتن شماره اول مایل با اشتراک نباشد باید آنرا عودت داده ما را ممنون و متشکر سازد .

* ادبیات *

زن بهترین گل بوستان خلقت است . افسوس که در صحن چمن مملکت ایران که بصحت یا بخراب در دنیا بطراوت ریاحین معروف شده دختران حوا را از نعمت تربیت که باران جان و آفتاب روح و روان است محروم داشته‌اند ولی از پرتو همان قانون طبیعی که در ناف صحراهای خشک بعضی نباتات را زنده نگاه میدارد در ایران هم عطش معرفت در میان

مجله ایرانشهر باروزنامه ایرانشهر که پیش از جنگ در پاریس نشر میشد
علاقه ندارد - این روزنامه از طرف چند نفر ایرانی تأسیس و اداره میشد - بدبختانه
در موقع جنگ عمومی انتشار آن جریده موقوف گردید - ما این عنوان را پس از
استبدان از مؤسسين آن جریده اتخاذ کرده‌ایم .

بنویسندگان ایرانشهر

- (۱) - مجله ایرانشهر هر گونه مقاله را که موافق مسلک و شیوه
مجله است قبول میکند .
- (۲) - برای هر یک صفحه مقاله که در ایرانشهر درج میشود مبلغ
بیست مارک نقد و یا معادل آن کتاب و غیره هدیه داده میشود .
- (۳) - هیچ مقاله بی امضای صریح نویسنده درج نمیشود مگر
کسانی که معروف اداره بوده خواهش بکنند امضای آنان نوشته نشود .
- (۴) - اداره ایرانشهر در اصلاح عبارات مقاله‌ها بدون دست
زدن به اصل مطلب آزاد است .
- (۵) - مقاله‌هایی که درج نشد پس فرستاده نمیشود .
- (۶) - مقاله‌ها باید مختصر و ساده و بی تکلف نوشته شود .
- (۷) - نویسندگان مقاله‌ها خود بشخصه مسئول صدق و کذب
وصحت و سقم مطالبی هستند که مینویسند .
- (۸) - جراید ایران در اقتباس مقاله‌های ایرانشهر بشرط ذکر
مأخذ و امضای نویسنده آزادند .

و امروز تکیه گاه یگانه ما است. همین عشق است که درین راه تاریک و پر رنج برای ما یک قلب پراز متانت، یک ذوق روز افزون، یک حس فداکاری، یک زنده دلی دائمی، یک استقامت کافی و یک امید بلند می بخشد.

از پرتو تأثیرات این حس و بتحریک این عشق مجله ایران شهر پا بعرصه انتشار میگذارد و امید کامیابی می پرورد.

مجله ایران شهر سعی خواهد بود زمینه را که روح ایران جوان و آزاد در آن پرورش باید بیابد تهیه نماید.

مجله ایران شهر کوشش خواهد نمود که یک محیط پاک و آزاد برای نشو و نمای قوای معنوی نژاد تازه ایران بوجود بیاورد.

مجله ایران شهر اسرار ترقی ملت های اروپا را ایضاح و احتیاجات حقیقی ایران را بتمدن اروپائی شرح خواهد داد.

مجله ایران شهر تا حد مقدور بیشتر از شرح و بسط دادن معایب و نواقص اجتماعی با ارشادات و پیشنهادهای عملی قدم های ایران جوان و آزاد را در راه اصلاح آن معایب هدایت خواهد کرد.

مجله ایران شهر با تمام وسایل علمی بکندن ریشه فساد اخلاق از زمین نسل جدید ایران جوان و آزاد خواهد کوشید.

مجله ایران شهر آینه افکار و احساسات ایران جوان و آزاد و پشتیبان عناصر پاک و قوای متفکر آن خواهد بود.

مجله ایران شهر وسیله جلوه گری تجلیات روح ایرانی در ساحت علم و ادب خواهد بود و تظاهرات آن را در انظار عالم غرب معرفی خواهد نمود.

مجلهٔ ایرانشهر

درین موقع که بحران اقتصادی و اجتماعی اوضاع عالم بخصوص مملکت آلمان را متزلزل ساخته و هر کس برهاندن خود از زیر بار سنگین و کمر شکن این بحران میکوشد ما بنشر این مجله اقدام میکنیم . امروز که درین میدان حقیقی مبارزهٔ زندگی هر کس برای ادامهٔ بقای خود شب و روز بدون آرام جان میکند و برای مدافعهٔ خود و ربودن گوی کامیابی و ظفر درین میدان پیرامون کوچکترین وسایل میگردد ما گرانبهارترین دقیقه‌های عمر و سرمایهٔ قوای دماغی خود را در راه آمال درین خود صرف میکنیم .

ما میدانیم که این اقدام ما در نزد دوستان صمیمی که از حال ما و اوضاع این مملکت بخوبی باخبرند مورد سرزنش خواهد گردید، ما میدانیم که درین راه که می‌پیمائیم دو چار بسی خارها و هدف بسی سنگهای جفا خواهیم شد، ما میدانیم که این قبیل نشریات نامدتی دراز مخارج خود را در نخواهد آورد، ما میدانیم که از محیط دون پرور ایران که گوهر معرفت را در آن قدر و بهائی نیست امید هیچگونه تشویق و معاونت نباید داشته باشیم، ما میدانیم که درین هوای فاسد خیلی محتمل است که پروبال امید ما درهم بشکند، ولی باوجود این هیچ یک ازین اندیشه‌ها ما را از تعقیب این آرزو باز نمیدارد .

پس آیا میدانید که چه چیز ما را بفکر این اقدام و تحمل این فداکاری می‌اندازد . همانا جلوهٔ معشوق ما است که ما را بدین کار بازمیدارد . مسلک ما عشق و معشوق ما ایران جوان و آزاد است . همین مسلک و همین عشق است که سالیان دراز در اعماق قلب خود پرورده‌ام

چاپخانه کاویانی

که از طرف جمعی از منسویین علم و ادب در برلین تأسیس یافته و در اندک مدتی جالب توجه علما و فضلا گردیده است عمده مقصودش خدمت بادییات ایرانی بوده و مخصوصاً اهتمام کلی دارد باینکه کتب نفیسه و آثار نادره فارسی را خصوصاً و سایر السنه شرقی را عموماً که در کتابخانههای ملی و دولتی ممالک اروپا و اغلب خطی و نسخه منحصر بفرد میباشند بچاپ رسانده و بمعرض استفاده عمومی بگذارد. و اغلب این کتابها که از زمان خیلی قدیم نوشته شده یا غلط و یا محکوک و مندرس میباشند بواسطه علمای مستشرقین فرنگی و فضلالی ایرانی با دقت و تعمق زیاد که زحمت بسیار در خور دارد همانطور در تحت نظر ارباب خبرت و بصیرت با نفاست و دست طبعی که مخصوص مطبعه کاویانی است بچاپ میرسند از انجمله است چهار جلد کتاب از باقیات صالحات حکیم ناصر خسرو علوی که عبارت باشند.

سیاحتنامه حکیم ناصر خسرو	}	بانفاست تمام و
روشنائی نامه		در کاغذ اعلی
سعادت نامه		در یکجلد

این سه قطعه کتاب نفیس که اولی بواسطه یکتفر از فضلا که سابقاً در پاریس اقامت داشت از روی دو نسخه خطی کتابخانه پاریس و یک نسخه مطبوع مرحوم شرف مدیر مدرسه شرقی پاریس. دومی و سیومی از روی تصحیحی که در مجله انجمن شرقی از طرف بعضی از اعضای انجمن مذکور شده با علاوه های لازمی بچاپ رسیده اند.

(۴) زاد المسافرین حکیم ناصر خسرو
این کتاب هم که تقریباً بهتر از سه نسخه اولی بوده و شاهکار مؤلف میباشد بتصحیح استاد براون انگلیسی در قطع بسیار مرغوب بچاپ و تقریباً با تمام میرسد.

و علاوه بر این کتابهای ذیل در کاویانی چاپ شده و میشوند:

- (۵) قرآن مجید با کشف الآیات در دو جلد علیحده.
- (۶) تاریخ سنی ملوک الارض والانبیا.
- تألیف حمزه بن حسن الاصفهانی (حاضر) ۸ قران
- (۷) گلستان سعدی در جلد علیحده » ۵ قران
- (۸) بوستان سعدی » » ۵ قران
- (۹) کتاب «دستور تار» تألیف میرزا علینقی خان وزیر اول کتابی است که در این موضوع تألیف شده.
- (۱۰) مجموعه مشتمل بر سه قطعه تیاتر
- منسوب بپیرزا ملکم خان مرحوم (حاضر) ۵ قران
- (۱۱) کتاب لغت آلمانی بفارسی
- تألیف آقا میرزا رضا خان تربیت (در دست طبع)
- (۱۲) کتاب موش و کرمه عید زاکانی



نشر
ایران
۱۳۴۰

مجله مصور علمی و ادبی

شماره ۱ | برلین - ۱ ذی القعدة ۱۳۴۰ | سال اول
1^{ère} année * Berlin, 26. Juin 1922 * No. 1

IRANSCHÄHR
Revue littéraire
et scientifique
bimensuelle

Redacteur & Directeur
H. Kazemzadeh

Telephon:
Stefan 3908

نگارنده و مدیر
حسین کاظم زاده - ایرانشهر
*
این مجله عجله ماهی یکبار
و بعد دوبار نشر خواهد شد
*
قیمت هر شماره در آلمان
ده مارک و در ایران
دو قران است

Adresse: عنوان مراسلات:

IRANSCHÄHR
Berlin W 30
Martin-Lutherstrasse 5

ظلم و جور سلاطین قاجاریه دست و پا میزد و میرفت که از طرف جهان خواران دنیا بکام استعمار کشیده شود. فساد اخلاق مانند دزدی، ازتشاء، راهزنی، قتل و غارت، بی‌عفتی و صدها ظلم و ستم از طرف دولتمردان کشور بر سر مردم ایران میبارید.

سازمان چاپ و انتشارات اقبال که ناشر آثار گرانبهای ایران شهر میباشد اینک جای این مجله جامع و مفید را در مطبوعات ایران خالی دید لذا از آقای کاظم کاظمزاده ایران شهر وصی و همشیره زاده ایشان خواهش کرد که یک نسخه از دوره چهار ساله مجله ایران شهر (چاپ آلمان) را در اختیار این سازمان قرار دهند ایشانهم تنها نسخه منحصر بفرد خود را باین سازمان واگذار نمودند که از این بابت تشکر فراوان می‌شود، اینک جای خوشوقتی و سپاسگزاری است که توفیق حاصل شد و مجله در اختیار علاقمندان قرار میگیرد امید است این خدمت فرهنگی مورد توجه اهل علم و ادب قرار گیرد.

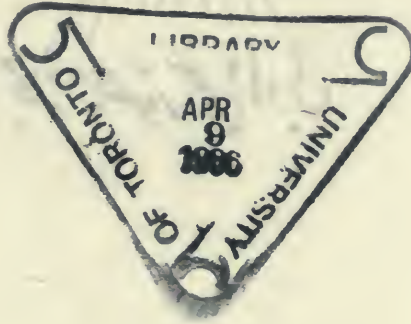
جواد اقبال

بسمه تعالی

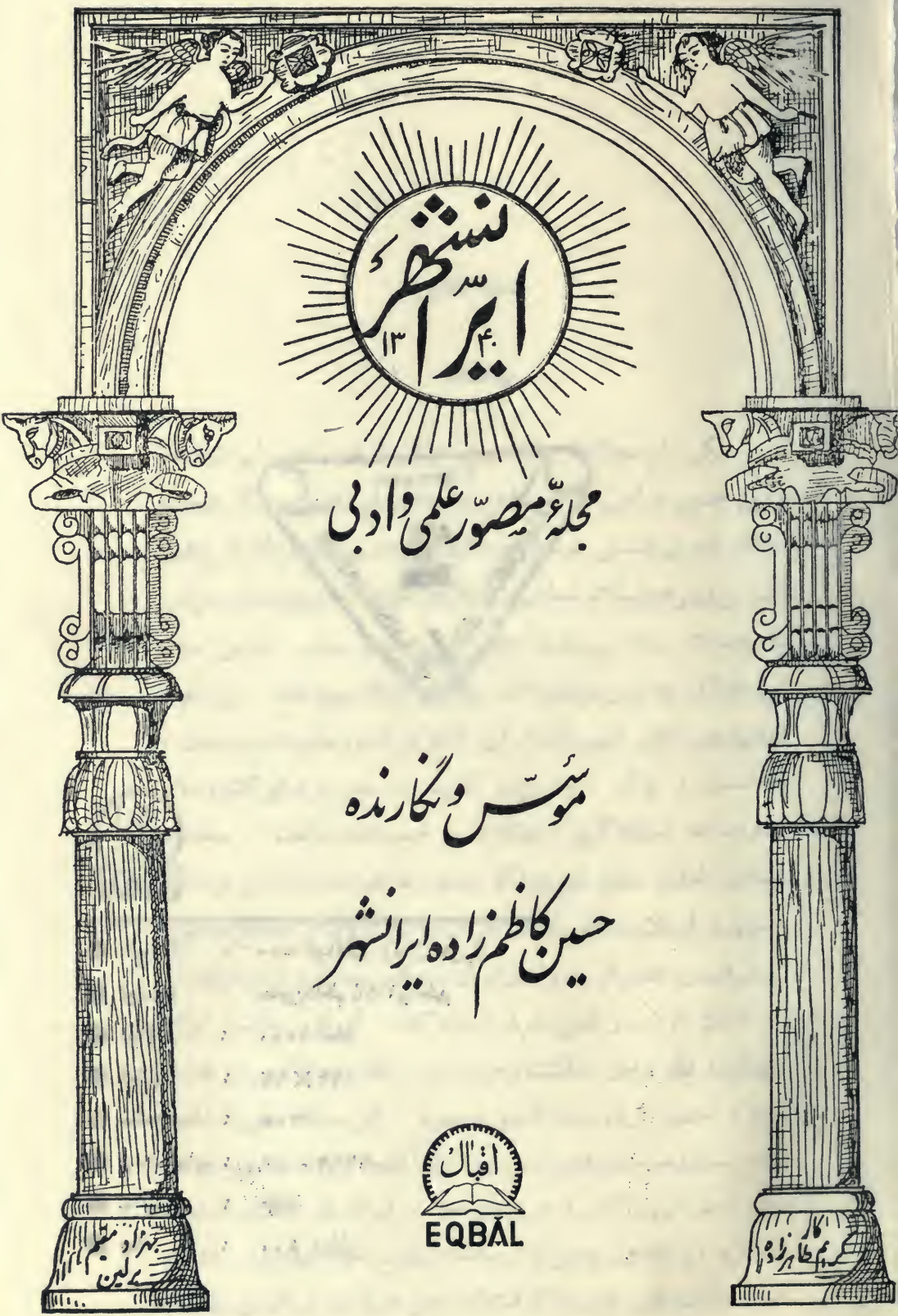
پیشگفتار

یکی از مجلات مفید و پرخواننده قرن اخیر ایران مجله وزین علمی ، ادبی ، اجتماعی و مصور ایرانشهر بود که در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی توسط نویسنده فقید حسین کاظمزاده ایرانشهر تأسیس و در چاپخانه شخصی در آلمان چاپ و چهار سال متوالی با زحمات زیاد و مضیقه های مالی منتشر میشد . درین مجله نویسندگان بنام در موضوعات مختلف مقاله مینوشتند . این مجله نه تنها در اکثر شهرهای ایران بلکه در کشورهای هندوستان ، افغانستان ، ترکیه ، بحرین ، کویت ، مصر و سایر کشورهای خاورمیانه نمایندگی و مشترک و خواننده داشت . منظور صاحب امتیاز مجله این بود که بدینوسیله عواطف انسانی و عقاید معنوی و ایمان بخالق یکتای ایران را در اروپا و صنایع و فنون و پیشرفتهای علمی غرب را در ایران منعکس سازد و ازینراه تلفیقی بین تمدن غرب و تدین شرق ایجاد کند . او ازین بابت توقع هیچگونه نظر مادی نداشت و هزینه این مجله را از جیب پرفتوت خود و بعضی از دوستان تأمین مینمود . این مجله حتی المقدور از سیاست و سیاست بازی بدور بود زیرا نتیجه نزدیک شدن سیاست معمول در آنروزگار را در زمان نجات ایران از چنگال استبداد قاجاریه در زندان موصل و کرمانشاه بچشم خود دیده بود . انتشار این مجله موقعی صورت گرفت که وطن عزیز ما ایران زیر چنگال

PK
6401
I727
V.1



-
- نام کتاب : مجله ايران شهر (سال اول)
 - نويسنده : حسين كاظم زاده ايران شهر
 - تيراژ : ۲۰۰۰ جلد
 - قطع : ۲۴ X ۱۷
 - صفحات : ۳۸۸
 - نوبت چاپ : اول - ۱۳۶۳
 - چاپ : مردی
 - بها : ۸۰۰ ريال



نستظر
ایرا
۱۳۰۴

مجله میصور علمی و ادبی

مؤسس و نگارنده

حسین کاظم زاده ایرانشهر


افباک
EQBAL

تبریز و مشهد
کتابخانه

کتابخانه
تبریز و مشهد

11/11/11





**PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET**

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY



مجله مہسوز علمی و ادبی

مترجم و نگارنده

حسین کاظم زاهد پیرانشہر

